سرعلی
ل ۴۰۰

گنجینهٔ ایران شماره ۳۱

تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان

مقدمه‌ای بر آثار باستانی و تاریخی لرستان

نوشتهٔ

حمید ایزدپناه

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شابک ۷-۰۲-۶۲۷۸-۹۶۴(دوره سه جلدی)
ISBN:964-6278-02-7(3 VOL.SET)

۱۵۰۰۰ ریال

آثار باستانی و تاریخی لرستان

(جلد نخست)

تألیف

حمید ایزدپناه

غرب ایران
۱۱۷

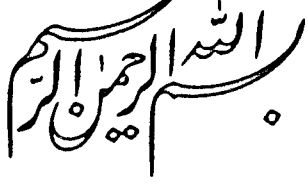
بسم الله الرحمن الرحيم

گنجینهٔ ایران شماره ۳۱

تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان

مقدمه‌ای بر آثار باستانی و تاریخی لرستان

نوشتهٔ

حمید ایزدپناه

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شماره ۱۷۰

تهران ـ خیابان ولی‌عصر ـ پل امیربهادر ـ خیابان سرگرد بشیری (بوعلی) شماره ۱۰۰
تلفن ۳ـ۵۳۷۴۵۳۱، دورنویس ۵۳۷۴۵۳۰

نام کتاب: تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان (جلد نخست)
مقدمه‌ای برآثار باستانی و تاریخی لرستان
مؤلف: حمید ایزدپناه
مدیرامورفنی: حسین ایوبی‌زاده
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
نوبت چاپ: اول ۱۳۷۶
حروفچینی: فرشیوه
چاپ وصحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

حق چاپ برای انجمن آثار و مفاخر فرهنگی محفوظ است

شابک: ۷ـ۲ـ۰۲۷۸ـ۶۲۷ـ۹۶۴(دوره سه جلدی) ISBN:964-6278-02-7(3:VOL.SET)

نمایه مطالب

فصل اول

اقلیم لرستان ۷
اوضاع طبیعی ۷
آب و هوا و رودها ۱۰

فصل دوم

دیرینه‌شناسی: نخستین کانونهای فرهنگی انسانی ۱۴
دیرینه‌شناسی در لرستان ۱۷
زاگرس ۱۷
لرستان پیش از تاریخ ۱۹
نخستین کوچ در لرستان و تداوم آن ۲۱

فصل سوم

کاسی‌ها ۲۷
۱ـ نژاد کاسی‌ها ۲۷
۲ـ سابقه کوچ و کوچیدن در لرستان ۲۸
۳ـ کاسیان در بابل ۲۹

۴ـ تمدن و فرهنگ کاسی‌ها ۳۶
ظهور و پرورش اسب ۳۷
سفال و مفرغ ۳۸
۵ـ کیش کاسیان ۴۲
۶ـ آثاری از آیین مهر ۴۶
۷ـ کاسیان لرستان و بومیان اصلی و اصیل ایران ۵۰
۸ـ کاسیان و آثار ساختمانی آنان ۵۲

فصل چهارم

لرستان در دوره‌های بعد ۵۶
۱ـ در روزگار هخامنشیان و مقدونیان ۵۶
۲ـ هنر هخامنشی ۵۹
۳ـ جنگ اسکندر باکاسیان ۶۰
۴ـ در زمان اشکانیان ۶۲

فصل پنجم

تاریخ جغرافیای لرستان در سده‌های نخستین اسلامی ۷۱
جبال یا جبل «پهله» و «پهلو» اشکانیان ۷۳

فصل ششم

دربارهٔ نام یا واژه لر و تاریخ پیدایی آن ۷۶
۱ـ وجه تسمیه لر ۷۷
۲ـ زبان لری ۷۹
۳ـ لری (لرکوچک) ۸۰
۴ـ اشعار لریی و لکی یا فهلویات ۸۲
۵ـ لر بزرگ

فصل هفتم

آیین‌ها و باورها ۸۶
۱ـ زناشویی ۸۷
۲ـ زناشویی در روستاها ۸۸
پیمان بستن و هدف از آن ۸۸
۳ـ انواع ازدواج ۸۹
ازدواج در شهر ۹۳
۴ـ آیین نوروزی ۹۴
۵ـ سوگ و سوگواری ۱۰۰
تأثیرات اجتماعی در جامعهٔ مرد سالاری ۱۰۴
۶ـ نان و انواع آن ۱۱۵
۷ـ واحدهای زراعی و مقیاسهای معمول ۱۲۰
مقیاسها ۱۲۳
الف) مقیاس طول ۱۲۳
ب) مقیاس طول ۱۲۴

فصل هشتم

کیش و مذهب ۱۳۰
یارسان یا اهل حق ۱۳۰
دعای سر سپردن برای یارسان ۱۳۶
جمع خانه و شرایط حضور در آن و اجرای مراسم ۱۳۷
حضور در جمع خانه ۱۳۸
گاهشماری اهل حق لرستان ۱۴۰
عید قلنداز ۱۴۱
حسوشله ۱۴۳

فصل نهم

لرستان در زمان دودمان بویه یا دیلمیان و سلجوقیان ۱۴۴
لرستان در دورهٔ سلجوقیان ۱۴۷

فصل دهم

اتابکان لر کوچک ۱۵۱
شجاع‌الدین خورشید ۱۵۲
نام اتابکان لر کوچک ۱۵۳
یورش تیمور گورگانی به‌لرستان ۱۵۴
لرستان در دورهٔ صفویان ۱۵۵
نامهٔ سلطان سلیم به‌شاه رستم عباسی ۱۵۶
نامهٔ شاه اسماعیل صفوی به‌شاه رستم عباسی ۱۵۸
شاه ویردی آخرین اتابک لر کوچک ۱۶۰

فصل یازدهم

والیان لرستان از صفویه تا انقراض ۱۶۵
لرستان دارالغرور ۱۶۹

فصل دوازدهم

وضع جغرافیایی و اجتماعی شهر خرم‌آباد ۱۷۳
نام تیره‌ها و خانواده‌های ساکن محله‌های شهر خرم‌آباد ۱۷۷
معماری شهر ۱۸۶
لباسها در دوره قاجار و سالهای نخست دورهٔ پهلوی ۱۸۸
الف) لباس مردانه در شهر ۱۸۸
ب) لباس زنانه ۱۹۲
امکانات بهداشتی و رفاهی ۱۹۳
آب شهر و آب‌رسانی خرم‌آباد ۱۹۶

امور بازرگانی و دادوستد در خرم‌آباد ۱۹۸
مشاغل عمده شهر در اواخر دورهٔ قاجار ۲۰۰
بیماری و درمان ۲۰۵
لرستان در آتش ناامنی ۲۰۷
علت‌های ناامنی ۲۱۱
امنیت برای لرستان ۲۱۲
تأسیس شهرداری خرم‌آباد ۲۱۵
نخستین نمایندگان بومی در مجلس ۲۱۵
آگهی امیراحمدی (سپهبد) ۲۱۷
آموزش و پرورش ۲۲۱
کشف حجاب ۲۲۸
گشایش راه سراسری ۲۲۸
روشنایی شهر (نخستین موتور برق) ۲۲۹
نخستین گیرندهٔ رادیویی ۲۳۴
چاپخانه ۲۳۴
رسانه‌ها و نخستین جنبش‌های سیاسی و فرهنگی ۲۳۵
روزنامه یا خبرنامه‌های هفتگی ۲۳۸
ادارهٔ فرهنگ و هنر ۲۴۰

فصل سیزدهم

موسیقی لرستان
کمانچه ۲۶۵
موسیقی مقامی لرستان و دسته‌بندی آنها ۲۷۵
مقام ۲۷۶
موسیقی در خدمت آیین یارسان ۲۷۷
مقامهای سوگ آیینی ۲۸۲
چند مقام کهن موسیقی لکی

مقامهای آوازی لری و لکی ۲۹۳
موسیقی موضوعی ۲۹۶
آهنگهای ترکیبی ۳۳۱
رقص‌های لری ۳۴۲
نام چند تن از روایت‌گران و خدمتگذاران هنر موسیقی بومی لرستان ۲۵۳
هنر نمایش یا تآتر ۳۶۸
فیلم‌سازی ۳۷۰
هنرهای تجسمی و خطاطی ۳۷۰

به نام پروردگار بخشندهٔ مهربان

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی از آغاز فعالیت خود، و در راه انجام وظایف مهمی که برعهده گرفت، تجدید چاپ کتابهای مربوط به‌شناخت تاریخ و فرهنگ ایران را، که به‌کوشش محققان و دانشمندان ایرانی فراهم آمده‌اند، مورد توجه قرار داد که حاصل بسیاری از عنوانهای گنجینهٔ ایران کتابهایی است که تاکنون در دسترس علاقه‌مندان و پژوهندگان قرار گرفته‌اند. یکی از این کتابها. *تاریخ اجتماعی و آثار باستانی* لرستان است که چاپ تازهٔ آن با تجدیدنظر و اصلاحات و افزوده‌ها در سه جلد اینک عرضهٔ محضر خوانندگان می‌شود.

کسانی که به‌تاریخ، فرهنگ و هنربخشهایی از ایران آشنایی دارند، آگاهند که سرزمین لرستان در تمدن شکوهمند گذشته و باستانی ایران نقشی پربار و سهمی ارزنده در این زمینه دارد. لرستان از نظر دیرینه‌شناسی و چنان که از گزارشهای باستان‌شناسان برمی‌آید، یکی از کهن‌ترین پایگاههای زیستی و آفرینشهای فرهنگی بشری در جهان بوده است و آثاری که از عصر پارینه سنگی تا دورهٔ نوسنگی به‌دست آمده‌اند مؤید قدمت و اهمیت این سهم و نقش هستند.

تداوم این حرکت فرهنگی، عصر مفرغ و حضور مفرغ کاران کاسی (نیاکان لرهای امروزی) است که شیوهٔ ساخت و پرداخت اشیای مفرغی آنان از وسایل جنگی تا سنجاقها و پولکهایی برای نذر ونیاز به‌پرستشگاهها، همه آثار منحصر به‌فرد با بار اندیشه‌های فرهنگی هستند. بخشی از این آثار مفرغی، نخستین بار در حدود سال ۱۳۱۰ هجری شمسی در غرب لرستان پیدا و یا به‌وسیلهٔ بومیان در حفاریهای غیرمجاز به‌دست آمدند که تاریخ ساخت آنها ظاهراً به‌هزارهٔ دوم تا اوایل هزارهٔ اوّل

پیش از میلاد می‌رسد. راه‌یابی این آثار به‌موزه‌های جهان و مجموعه‌های شخصی، توجه دانشمندان باستان‌شناس جهان را جلب کرد که کاوشهای علمی گوناگونی انجام دادند و اهمیت و چگونگی ساختن و تهیه و ترکیب فلز آن تا امروز مورد بحث است.

امّا پیش از آنها نقاشیهایی به رنگهای قرمز و سیاه در پناه‌گاهها و غارهای بَردِسفید، هَمیان و میرملاس وجود داشته است که نخستین بار به‌وسیلهٔ مؤلف محترم این کتاب کشف شدند و به‌آگاهی انجمن آثار ملی و مقام‌های مسؤول در باستان‌شناسی رسیدند. تاریخ این نقاشیهای غار، دوره‌ای دیگر از فجراندیشه در لرستان است و کشف آنها موجب اصلاح و تعمیق تاریخ هنر نقاشی در ایران شد. به‌نظر می‌رسد که این نقوش مربوط به‌دوره‌های پیش از عصر مفرغ باشند، زیرا برخی از آثار مفرغی الهام گرفته از نقوش غارها هستند و یا برگرفته از اندیشه و غایت نقش‌گری غارنشینانند. برخی از آن نقوش را هنرمندان مفرغ‌ساز در شکل زیبا و پیچیده از فلسفه و اندیشهٔ اعتقادی خلق کرده‌اند که گاه نمادی از آیین مهر را به‌نمایش می‌گذارند. امّا نقوش کهن غار دوشه که بر زمینه‌های رنگ قرمز کهن‌تری بر دیوارهٔ غار نقاشی شده‌اند، با تحولی تکاملی همراهند.

آثار دورهٔ اسلامی نیز در لرستان بسیار و درخور توجه‌اند. باقیماندهٔ پایه‌ها و طاق‌های سنگی و بسیار عظیم در لرستان، از نظر هنر معماری و پل‌سازی مربوط به‌سده‌های نخستین عصر اسلامی هستند و در کنار پایه‌ها و خرابه‌های برجا ماندهٔ قدیمی، تداوم معماری دورهٔ ساسانی را نشان می‌دهند. مسجدها و دژها و بقعه‌ها نیز نمایانگر همان شیوهٔ معماری هستند. سنگ نوشته‌های کوفی و فارسی به‌دست آمده از هر نظر مهم هستند، گچ‌بریها و کاشی‌کاریهای بعضی از این آثار درخور توجه در کتاب معرفی شده‌اند.

جلد نخست (تاریخ جغرافیا و اجتماعی لرستان)، تألیفی تازه و حاصل بررسیهای سالهای اخیر مؤلف است که حکایت از بینشهای آیینی و اجتماعی مردم لرستان در سراسر تاریخ دارند با اشاره به تحولات و دگرگونیهایی تا اوایل قرن حاضر، نیز نگاهی تازه با معرفی برخی روش‌ها و کنش‌ها و باورهای مردم لرستان در آن دوره‌های تاریخی است. که اغلب بر پایهٔ اسناد و مدارک علمی ارائه شده است. از آن جمله نگاهی تازه است به پیدایش مهر و مهرپرستی و نقطهٔ آغاز آن که بر پایهٔ بررسیهای باستان‌شناسی، آثار و بناهای باقی مانده و نیز بسیاری از منش‌های آیینی

موجود که به احتمال زیاد از اندیشه و رفتار پیروان دین مهری برجا مانده‌اند بحث شده است. نیز در زمینهٔ اجتماعی به تاریخ و زمان کوچ و کوچیدن و سنت‌های مربوط به آن و عرف و قوانین مرتبط با امور زراعت، آبیاری و یا سور و سوگ و مقیاسهای زراعی، پیمایشی، وزنها و نیز چگونگی آیین تدفین مردگان و نقشهای سنگ گورها و یا موضوعهای فرهنگی و بهداشتی و اقتصادی دیگر توجه شده است.

آخرین بخش از جلد نخست موسیقی‌شناسی لرستان است. آهنگها و ترانه‌های لری تاکنون بر همان حال و هوای کهن باقی مانده‌اند. موسیقی لری رابطهٔ مستقیم با زندگی لرها دارد و شامل موسیقی مذهبی، حماسی و بزمی است. از این جهت گاه ذکر جمیل است همراه با سرودهای حق‌جویان حقیه وگاه بیان حماسه‌های ملی و قبیله‌ای است و زمانی شرح درد جدایی و یا سرودهای پرشور و پر از صفای درونی است که هنوز با صفای طبیعت هماهنگی دارد. بسیاری از این آهنگها در جهت معرفی فرهنگ موسیقیایی لری با خط موسیقی (نت) ثبت و چاپ شده‌اند. به‌هر صورت لرستان سرزمین افسانه‌های تاریخی و یا تاریخ افسانه‌هاست. که بستر آرام گنجینه‌های فرهنگی و هنری و تاریخی ایران است. انجمن می‌کوشد با چاپ و معرفی گنجینه‌های هنری و فرهنگی ایران اسلامی، برای شناسایی بیشتر آنها خدمتی درخور تاریخ و فرهنگ و هنر این سرزمین انجام دهد.

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

خداوند بالا و پستی تویی
ندانم که ای، هرچه هستی تویی

پیش نوشتار

دورهٔ آثار باستانی و تاریخی لرستان در دو جلد، در طول دو دههٔ گذشته، دوبار چاپ و منتشر شد. هنگام چاپ دوم که در سال ۱۳۶۵ خورشیدی به‌وسیلهٔ *انتشارات آگاه* صورت گرفت، به‌دلیل مشکل چاپ و کاغذ، فرصت افزودن مطالب و یادداشتهایی که بین دو چاپ فراهم و گردآوری شده بود، دست نداد.

اکنون که سومین چاپ کتاب را بار دیگر همان مؤسسهٔ خوش‌نام و پرآوازهٔ *انجمن آثار ملّی* پیشین که اینک *انجمن آثار و مفاخر فرهنگی* نام یافته، برعهده گرفته است، توفیقی است که مطالب و موضوع‌های فرهنگی و تاریخی را که از بیش از دو دهه فاصله زمانی چاپ نخست تاکنون گردآوری و تدوین شده است، در یک دفتر و جلد مستقل که «تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان، مقدمه‌ای بر آثار باستانی و تاریخی» نام گرفته، به‌ساحت پاک علاقه‌مندان به‌تاریخ و فرهنگ ایران تقدیم دارم.

محتوای این جلد به‌جز توضیح کوتاه اوضاع طبیعی، موضوع‌های گوناگونی است که در سراسر این دو دهه، بادقّت فراوان گرد آورده‌ام. درنتیجه این بخش تألیفی تازه است که برای نخستین‌بار به‌چاپ می‌رسد. چیزی که موجب شد مطالب این قسمت با مطالب دو جلد کتاب قبلی، درنیامیزد، بافت و فصل‌بندیهای آن کتابها بود که خوانندگان با آنها آشنایی داشتند و موضوع‌های این بخش همه‌جا با آن فصل‌بندی‌ها همخوانی نداشت. به‌دو جلد قبلی نیز آخرین نتیجه بررسیهای

باستان‌شناسی اضافه شده است.

با این وجود باید تأکید کرد که آنچه دربارهٔ لرستان در این سه جلد آمده، مشتی است از خروار و اندکی از بسیار.

این جلد گزارشی است از تاریخ و تاریخ جغرافیایی و فرهنگی لرستان، همراه با اطلاعاتی از آیین و کیش و باورهای اجتماعی مستند به‌یافته‌ها و شواهد موجود امروزی ما که به‌هرحال فرهنگ اجتماعی و زیستی مردم این سامان را نشان می‌دهد. توضیحی کوتاه دربارهٔ فصل‌های این کتاب ضروری است.

از عنوان کتاب ـ «تاریخ جغرافیایی و اجتماعی» دیار لرستان ـ برمی‌آید که محدودهٔ کنونی جغرافیایی لرستان همان است که از دیرباز، یعنی از هزارهٔ‌های پیش بوده و ساکنانی داشته است. گزارش گروههای باستان‌شناسی و حاصل کاوش‌هایشان، مؤید این نظر است. برگردان این گزارشها از کاوشهای علمی، که به‌تفصیل در این دفتر و جلدهای دیگر آمده است، لرستان را یکی از چهار منطقهٔ زیستی، معرفی می‌کند که از هزاران سال پیش انسانهایی در غارها و پناهگاههای محدودهٔ آن می‌زیسته‌اند و در آفرینش‌های فرهنگی در دوره پارینه سنگی و دوره‌های پس از آن نقش داشته‌اند تداوم این‌آفرینش‌ها اکنون میراث فرهنگی بشر در این گوشه از جهان است. از سوی دیگر، در مقایسه با تحولاّت فرهنگی مشابه در جلگه‌های رسوبی بین‌النّهرین و سایر نقاط مرتفع ایران در خاور کشور کنونی ترکیه باید بر نقش برتر هنرمندان لُر تأکید کرد. پس از آمدن به‌دشت و انقلاب کشاورزی، باز محدودهٔ لرستان تقریباً همین محدودهٔ فعلی بوده است. با تشکیل واحدهای خانواده در کنار هم و ظهور نوعی زندگی شهرنشینی و پیدایی قدرت‌ها و بوجود آمدن مرزبندیهای نفوذی برپایهٔ قدرت، ساکنان لرستان نیز که خود صاحب‌نام و آوازه و اقتدار بوده‌اند، به‌اسم (کاسی‌ها) شناخته شده‌اند. گر چه نظام اجتماعی اکثر لرها چوپانی و کوچ‌نشینی بوده که در همین مرزبندی می‌زیسته‌اند، امّا آنها را می‌توان منشأ و محور تحوّل تازهٔ هنری و صنعتی عصر مفرغ هم دانست. کاسیان بیش از شش سده بر بابل تسلط یافتند و پس از آنکه ایلامی‌ها به‌این شهر هجوم بردند، به‌لرستان بازگشتند و مرزهای جغرافیایی‌شان را حفظ کردند، به‌نحوی که کمتر مهاجمی جرأت تجاوز به‌محدودهٔ لرستان را داشته است.

در دوره‌های بعد و حتا در روزگار دولت مقتدر ماد؛ آنها به‌رعایت نظم در مرزهای همسایگان کاسی خود توجّه داشته‌اند و برابر اسنادی که در متن آمده، لرستان هرگز جزو قلمرو نفوذی ماد نبوده است. اگر در محدودهٔ کنونی و در کاوشهای علمی اشیا و ظروفی با طرح و شکل مادی و یا اصولاً از آثار فرهنگ مادها پیدا شده است، شاید بیشتر محصول مبادله‌های فرهنگی و داد وستدها بوده است. چنانکه آثار مفرغی کاسی‌ها هم در محدوده نفوذ مادها یافت شده است و یا این نفوذ صرفاً در مرزهای دوطرف بوده، نه در عمق محدودهٔ جغرافیایی لرستان.

یکی از دلایل مهمّ محفوظ ماندن محدودهٔ جغرافیایی لرستان، حضور ساکنان کوچ‌نشین و توانایی بوده است که به‌دور از محدوده‌های دیوارکشیده‌ای به‌نام شهر می‌زیسته‌اند. آنها با توان فرهنگی و هنری خوبی که داشتند، برای دیگر اقوام اسب پرورش می‌دادند و سلاح‌های مفرغی فراهم می‌کردند. از این رو، تپّه‌هایی که آثار ساختمان‌هایی از چینه و خشت دارند، باید محّل سکونت آنان در میدانهای پرورش اسب و یا کارگاههای صنعتی باشد.

در زمان هخامنشیان و مقدونیان و در روزگار اشکانیان و ساسانیان باز این مرز جغرافیایی از آسیب مهاجمان و ورق‌گردانی روزگار به‌دور ماند وپس‌از آن نیز، همان بود که امروز هست. بنابراین، ضرورت داشت که به‌این نکته مهمّ و نقشه‌های مربوط به‌آن در دورانهای مختلف تاریخی توجه شود. تفصیل بیشتر این موضوع در فصلی به‌همین نام با نقشه‌هایی از محدوده‌های هرزمان لرستان آورده شده است. در بخش کیش و آیین در لرستان، به‌اختصار مطالبی پیرامون نخستین جلوه‌های اعتقادی و آیینی و توجّه به‌ماورا آمده است. کار تحقیق در این زمینه بسیار دقیق و گاه پیچیده می‌نماید. مثلاً در باور و اعتقادگروه‌هایی از ساکنان کوهپایه‌ها و درّه‌نشینان، بسیاری از منش‌ها و کنش‌های کیش‌های کهن ایرانی را می‌توان یافت که همه‌رنگ اسلام و تشیع یافته است. از آن جمله حق باوران مسلمان و شیعیان دل بسته به‌مهرعلی(ع) یا اهل حق و یارسان‌اند که با این ترکیب از اعتقاد به‌نیاش پروردگار می‌پردازند. این پیوند و ترکیب آیینی و به‌قول خودشان *دیده‌داری* و *پاسداری از مذهب حقّیه* موجب شده است که محققان گاهی آنها را از جمله گروه‌های مذهبی پیرو اندیشهٔ فلسفی گنوسی بدانند. گرچه آیین یارسان درواقع نوعی نهضت دفاعی در برابر

سلطهٔ بیگانگان بوده است، امّا بسیاری از آداب و نظرهای آنان را هم شاید بتوان در عرفان ایرانی دید. ظاهراً یکی از استادان *عین‌القضات همدانی* به‌نام «*براکه*» جزو هفتوانه پیشوایان اهل‌حق بوده است، از او به‌خطا با نام «برکه» در نامه‌های عین‌القضات اسم رفته است. یارسان باباطاهر را نیز از خود می‌دانند. به‌هر حال، نشانه‌های آیین مهر را حتا در گاهشماری چوپانی یارسان هم می‌توان یافت.

دربارهٔ زبان ساکنان لرستان، یعنی لری و لکی نیز توضیح نسبتاً کافی داده شده است. زبان لُری از همان زبان فارسی کهن و زبان لکی از پهلوی مایه برگرفته است. دربارهٔ ادبیّات و شعر هجایی لکی و نیز ترانه‌ها یا فهلویات آنها هم نکاتی آورده‌ایم برای آگاهی خواننده توضیح داده می‌شود. گرچه دو جلد کتاب فرهنگ لری و لکی تألیف نگارنده بررسیهایی مستقل دربارهٔ این دو زبان است.

از میان رسم‌های مردم لرستان سه آیین نوروز، سوک و سور معرفی شده که همهٔ آنها ریشه در تاریخ دارند و بازتابی از کیش‌های کهن لرستان‌اند.

نمونه‌هایی از واحدهای پیمایش، وزن و ساعت و کشت و کار و آبیاری درجامعهٔ روستایی بیان شده که از نظر بینش‌های فرهنگی و مردم شناختی بسیار مهمّ‌اند.

در فصل‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ دربارهٔ حاکمان لرستان، به‌ویژه از زمانی که این ناحیه لر کوچک نام گرفته، توضیحاتی آمده است و نام فرمانروایان و اتابکان لُر کوچک از آغاز تا پایان حکومت آنان ذکر شده است. همچنین به‌انقراض اتابکان در زمان شاه عباس اوّل و تغییر حکومت لرستان از اتابکی به‌والیگری و اسامی والیان لرستان و کارهایی که انجام داده‌اند، اشاره شده است. آخرین والی لرستان سرانجام به‌دستور رضاشاه از والیگری خلع شد و دورهٔ حکومت والیان نیز به‌سر آمد.

فصل دوازدهم به‌دگرگونی اجتماعی و فرهنگی لرستان در زمان حکومت پهلوی اوّل می‌پردازد. در ادامهٔ این فصل، جغرافیای شهر خرّم‌آباد که درگذشته همواره مرکز فرمانروایی حاکمان بوده است شرح شده و اسامی خانواده‌ها و دودمان‌های مسکون در آن تا دو سه دهه پیش آمده است. اینک از آن همه، بسیاری به‌شهرهای دیگر رفته‌اند و روستاییان به‌شهر آمده در تغییر شکل تازه و جغرافیای خرّم‌آباد نقش داشته‌اند. در حالی که بسیاری از روستاها از سکنه خالی است. در این فصل همچنین به‌تاریخ تأسیس مراکز فرهنگی، بهداشتی، رفاهی و سیاسی که در زمان

حکم روایی رضاشاه ایجاد شده‌اند، از نظر سابقهٔ شهری و مجموعهٔ مربوط به‌آن اشاره شده، زیرا این آگاهی‌ها برای محققان آینده از نظر سابقه، بسیار مهمّ است. فصل سیزدهم، یا فصل پایانی کتاب، به‌معرفی بخشی از هنر و فرهنگ غنی و پربار یعنی قوم‌شناسی موسیقی لرستان آن می‌پردازد.

آواها و ترانه‌های بومی ایران هریک در حال و هوای اجتماعی و طبیعی خود با بار احساسی که دارند، بسیار مهمّ و باارزش‌اند و منبع اصلی و اصیل موسیقی ایران به‌شمار می‌روند و از داستانهای حماسی و ملّی و قومی مایه گرفته‌اند.

موسیقی لُری نیز بنا به‌طبیعت و شرایط اقلیمی و جغرافیایی‌اش بسیار متنوّع و پربار است. موسیقی مقامی و آوازی لری از نغمه‌ها و آهنگ‌های کهن حماسی و دینی و بزمی شکل گرفته و گاه گویای طبیعت خشن کوهها و درّه‌های پررمز وراز و گاه نمودار نیایشی به‌سوی آفریدگار و یا پیامی در شور وحال دشت‌های سرسبز و بهاران پر از شقایق و گلهای لرستان است.

در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ چند ترانهٔ لری جمع‌آوری و با خط موسیقی در دفتر کوچکی چاپ و نشر یافت. در این بخش مجموعه‌ای از آواها و ترانه‌های حماسی و مذهبی و بومی می‌آورده شده است که بی‌شک از نظر مقام‌شناسی و توجّه به‌تاریخ موسیقی ایران کاری است پایه‌ای و با ارزش که به‌شکل علمی بررسی شده و از تجربه و هنر استادان این رشته بهره جسته است.

در پایان از آقایان:

۱ـ حاج روح‌الله قاضی‌زاده به‌خاطر دراختیارگذاشتن دفتر یادداشتهایش که بخشی از تاریخ معاصر لرستان را به‌همراه عکس‌هایی از وقایع مهمّ در خود داشت،

۲ـ از آقای حاج اسدالله ساکی که توضیحاتی درباره ایل ساکی دراختیارم گذاشتند،

۳ـ از آقای حاج نصرت میرکه نکاتی را دربارهٔ طوایف میر توضیح دادند،

۴ـ از آقای دکتر محمد تقی مسعودّیه که آوانویسی چند مقام لکی و لری با کوشش ایشان انجام شد،

۵ـ از آقای حمید خسروی که درکار تحقیق در منطقهٔ طرحان همراهم بودند،

۶ـ از آقای مهندس منوچهر احتشامی که چند نقشهٔ این جلد را فراهم کردند،

۷ـ ازآقای نادر ولدبیگی که‌نقشهٔ شهر خرّم‌آباد راتهیه کردند ودراختیارم گذاشتند،
۸ـ از همسرم پروین که درکار تدوین کتاب کوشش فراوان داشت،
۹ـ از دو فرزندم کامیار و مازیارکه در اجرای برنامه‌های بومی موسیقی و تدارک تدوین آنها پدر را یاری دادند،
۱۰ـ از دخترم بهکامه ایزدپناه که در تدوین بخش موسیقی لری کوشید،

و نیز از دیگر دوستانی که به‌نوعی در تهیّه و تدوین کتاب مرا یاری کرده‌اند، سپاسگزارم. از انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (انجمن آثار ملّی پیشین) و کارکنان باتجربه و پرکار بخش تصحیح و تدوین و امور چاپ آن، آقایان حسین ایّوبی‌زاده، امیرکاوس بالازاده و خانم طاهره عدل‌که برای چاپ نخستین این جلد و چاپ سوم دو جلد آثار باستانی و تاریخی لرستان بذل عنایت فرموده‌اند نیز متشکرم.

تا چه قبول افتد و چه درنظر آید

حمید ایزدپناه

دی‌ماه ۱۳۷۴ تهران

فصل اول

اقلیم لرستان

اوضاع طبیعی

اقلیمی که امروز مشهور به‌لرستان است، سرزمینی است پهناور که مساحت تقریبی آن نزدیک به ۵۰۴۷۰ کیلومتر مربع و محدود است از شمال به‌نهاوند و از شمال باختری به‌استان کرمانشاهان، از باختر به‌خاک کشور عراق، از جنوب وجنوب‌غربی به‌استان خوزستان، از شرق به‌استان اصفهان، از شمال شرقی به‌رشته کوههایی که ملایر و بروجرد را دور می‌گیرند.

لرستان مرکّب است از سلسله کوههایی برآمده و کاملاً موازی، که توسط درّه‌هایی عمیق که از غرب ایران به‌سمت جنوب شرقی سطحشان نقصان می‌یابد، از همدیگر جدا می‌شوند.

بیشتر خاک لرستان را رشته کوههای مرتفع و یا کم‌ارتفاع دربرگرفته، و به‌جهت نبودن دشتهای وسیع، امکان شهرسازی در مناطق مختلف آن میّسر نشده، به‌طوری که در درّه‌های «منگره Mongera» زمین هموار آن منحصر به‌سطح درّه‌های میان کوههاست که اهالی ترجیح می‌دهند شکاف کوهها را برای زندگی انتخاب کنند و درّه‌ها را با اینکه پهنای اندک دارند، به‌ایجاد باغهای انار و یا برای کشت مختصری

اختصاص دهند. لرستان به‌لحاظ تازگی و طبیعت شاعرانه و نظم پدیده‌های طبیعی شایان دقّت و توجّهی خاص است.

مهمترین سلسله کوههای لرستان عبارت‌اند از:

الف: کوههای جنوبی

۱ـ کوه «کور Kavar» که به‌اشتباه آن راکبیرکوه می‌نامند. طول آن در خاک لرستان بیش از ۱۷۰ کیلومتر است و پهنای آن در بعضی نقاط تا ۲۰ کیلومتر می‌رسد، و از شمال باختری به‌جنوب خاوری کشیده شده است و چین‌خوردگیهای منّظم و درّه‌های عمیقی دارد.

بلندترین نقاط آن، در بخش میانی، بیش از ۳۰۰۰ متر است و چون دیواری عظیم، لرستان را به‌دو قسمت پیشکوه و پشتکوه تقسیم می‌کند. در سال ۳۴۴ هجری قمری، مسعودی از آن به‌نام «کوه کبر» به‌فتح (ک، ب) یاد کرده است (*التنبیه والاشراف*، ص ۴۸) که اینک با حرف «واو» تلفظ می‌شود. این تبدیل «ب» به «و» هنوز در گویشهای لری باقی است. مثل «وهار» یا بهار و مانند آن.[۱]

بعضی از قلّه‌های آن بیشتر سال پوشیده از برف است. در جنوب باختری درّه‌های وسیعتری دارد و در دو طرف شمال و جنوب کوه، چشمه‌های پرآبی هست که اغلب به‌واسطهٔ عمق بستر و پیچ وخمهای فراوان بریدگیها و درّه‌های عمیق، استفاده از آب آنها غیرممکن است.

راههای پیاده‌رو، از روی صخره‌های مشرف به‌درّه‌ها و پرتگاههای متعدّد می‌گذرد، از این جهت عبور از آنها به‌دشواری صورت می‌گیرد.

در دهانهٔ بعضی از تنگه‌های آن، به‌واسطهٔ چشمه‌های آب، آثار شهر یا دهکده‌هایی برجای مانده است که اغلب بر اطلال بعضی از آنها، بناهای تازه‌ای ساخته‌اند.

سراسرکوه «کور» پوشیده‌ازدرختان‌کهنسال‌بلوط، ارجن، پسته وبادام‌کوهی‌است.

۱ـ متأسفانه در کتابهای درسی، پیشکوه و پشتکوه را دو کوه مهّم لرستان ذکر کرده‌اند که به‌هیچوجه درست نیست، زیرا همان‌طور که اشاره شد، اینها دو منطقه هستند که به‌وسیلهٔ کوه «کور» از هم جدا شده‌اند.

۲ـ رشته کوه «دلیچ Dalič» که بعضی جغرافی‌نویسان آن را «دهلیز» هم نامیده‌اند، مرکّب از دو تنه و پاره موازی است که چینهای زیادی را دربر دارد.

۳ـ کوه «کیالو Keyālo» که طول آن نزدیک به ۷۸ کیلومتر است و پهنای آن در بعضی نقاط تا ۱۰ کیلومتر می‌رسد.

این رشته از رودخانهٔ «کشکو Kašku» یا کشکان شروع شده و امتداد آن به‌جانب خاور، تا رودخانهٔ «زال» ادامه می‌یابد. چینهای متعدّد دامنهٔ جنوبی‌اش تا کنارهٔ رود صیمره می‌رسد و راه سراسری از آن می‌گذرد و به «تنگ‌فنی» مشهور است.

۴ـ کوه و ستیغ «مله Mala» که دنبالهٔ زاگرس است، حاشیهٔ شمالی درّهٔ صیمره را تشکیل می‌دهد.

ب) سلسله کوههای شمالی

۱ـ کوه «گرّی Garri» که به‌خطّ مستقیم از بیستون تا کارون یعنی از شمال باختری به‌جنوب خاوری کشیده شده و اشترانکوه دنبالهٔ آن است. طول سراسر کوه نزدیک به ۱۸۰ کیلومتر است. قلّه‌های عمدهٔ این رشته کوه بزرگ در لرستان، یکی «چهل نابالغان»[1] در شمال دشت‌الیشتر است که بلندی آن تقریباً ۴۵۰۰ متر و دامنه‌هایش مدّتی از سال پوشیده از برف است و مانند دیواری، در شمال لرستان کشیده شده و حدّ فاصل بین خاک نهاوند و لرستان است. از جمله کوههای پربرکت لرستان و محلّ ییلاق طوایف مختلف ایلهای حسنوند و یوسفوند است. به‌واسطهٔ ذخیرهٔ زیاد برف، در قسمت دامنه‌های شمالی، رود گاماساب و در دامنه‌های جنوبی، رودخانه‌های الیشتر و دلفان از آن سرچشمه می‌گیرند.

۲ـ کوه «پینه»[2] یا پونه یکی دیگر از قلّه‌های عمدهٔ این رشته است که ارتفاع‌اش کمتر از «چهل نابالغان» است و چند معبر و گردنهٔ سخت آن، بروجرد را به‌شمال لرستان می‌پیوندد.

۱ـ وجه تسمیهٔ این قلّه به «چهل نابالغان» بنابر آنچه میان مردم مشهور است، این است که هنگام حملهٔ عرب در جنگ جلولا، چهل نفر از کودکان و جوانان ساسانی قصد داشتند از راه این قلّه به‌لرستان بیایند که همگی اسیر شده و به‌قتل رسیدند. اکنون هم روی این قله چهل قبر وجود دارد.

۲ـ Pina: در زبان لری «پینه» به‌معنی پونه است.

ج) سلسله کوههای غربی و مرکزی

۱ـ سفید کوه که از خرّم‌آباد شروع شده و تا شمال باختری لرستان امتداد دارد و طول آن نزدیک به ۵۶کیلومتر است. تنگهٔ مشهور «گاوشمار» در منتهی‌الیه غربی آن واقع شده است.

۲ـ کوه «مپل»[1] در غرب چگنی که از محلّ (سماق) شروع می‌شود و با درّه‌ها و چینهای متعدّد تا شمال باختری لرستان امتداد می‌یابد.

۳ـ دو کوه «وراز»[2] و «همیان»[3] نیز از رشته کوههای مهمّ این منطقه‌اند.

د) رشته‌کوههای مرکزی و خاوری

۱ـ کوه «یافته» نزدیک خرّم‌آباد، قلّه‌ای است با شکل مخصوص و عجیب و بسیار قابل‌توجّه و مشخّص. دامنه‌هایش تقریباً عمودی هستند.

۲ـ کوه «هشتادپهلو» در جنوب خرّم‌آباد که دنبالهٔ شرقی آن به‌کنارهٔ رود (دز) یا سزار منتهی می‌شود و دنبالهٔ غربی‌اش «دادآباد» نام دارد.

۳ـ کوه «چُونی»[4] و «چِناره»[5] که با ستیغهای بلند و معابر پر صعوبتی که دارند، در لرستان مشهورند.

۴ـ کوه «تاف» که بلندترین قلهٔاش به‌نام «کوه کلا»[6] مشهور است.

آب وهوا و رودهای لرستان

وجود کوههای پربرف، چشمه‌های فراوان و جنگلهای انبوه موجب اعتدال هوا در بخشهای میانی و شمالی لرستان شده است.

هوای بخشهای جنوبی تا اندازه‌ای خشک است و تابستانهای گرمی دارد. در لرستان سه رود بزرگ جاری است که رودخانه‌های دیگر به‌یکی از آنها می‌پیوندند. این سه رود عبارت‌اند از:

1- Mapel

۲ـ Verāz: این کلمه در گویش لری به‌معنی «گراز» است.

3- Hömyo

4- Čoweni

5- Čenara

6- Ko-Kelā

۱ـ *سزار* یا «دز» که حدّفاصل میان بختیاری و لرستان است. قسمتی از آب آن از کوههای بختیاری سرچشمه می‌گیرد و قسمتی دیگر از کوههای شمالی لرستان و سیلاخور جاری می‌شود و در محلّی موسوم به «دورود» به‌هم پیوسته و پس از عبور از بستری پرپیچ وخم وصخره‌ها و تنگه‌های کوهستانی، آبهای بخش پاپی و نیز رودخانهٔ «دِم دِم»[1] که از دهستان «مازو» سرچشمه می‌گیرد، دربر گرفته و به‌جانب خوزستان روان می‌شود، این همان رودی است که اینک سد بزرگ (دز) بر آن زده شده است.

۲ـ رود *کشکان* که در گویش لری «کشکو»[2] نامیده می‌شود از کوههای «ازگنه»[3] و «خاک مالگه»[4] واقع در دهکدهٔ «*قارن*» در بخش شمال خاوری لرستان، جریان یافته و به‌سوی باختر روان می‌شود. سرچشمهٔ اصلی این رود به‌نام «گُلِم سوز»[5] مشهور است و وجه تسمیهٔ آن به‌علّت تراکم آب و سبزی رنگ آن است.

این رود در مسیر خود پس از عبور از بخش «چقلوندی» به‌ناحیهٔ الیشتر وارد می‌شود. بستر آن در تمام مسیر عمیق و کوهستانی است و در الیشتر به‌نام «آب کاکارضا» معروف است.

رودخانهٔ الیشتر که عمدهٔ آب آن از کوه «گرّی» و همچنین از سرابها و چشمه‌های دشت الیشتر مایه می‌گیرد، در محلّی موسوم به «ملک میرزا» واقع در دهستان «بسطام» به‌این رود می‌ریزد.

و نیز رودخانه «تیزاو»[6] که از کوههای بخش دلفان جاری می‌شود، در شمال تنگهٔ «گاوشمار» به‌آن می‌پیوندد و پس از عبور از تنگه، به‌سمت جنوب تغییر مسیر داده به‌بخش چگنی می‌رسد، که از آن به‌بعد «کشکان» یا کشکو نامیده می‌شود. احتمال دارد نام کشکو از نام و واژهٔ کاسو یا کاسیت گرفته شده باشد. رودخانهٔ خرم‌آباد که سرچشمهٔ اصلی آن از تنگهٔ «رباط» است، پس از پیوستن آب چشمه‌های داخل شهر به‌آن، در ۴۴ کیلومتری جنوب باختری شهر خرم‌آباد، در منتهی‌الیه بخش

1- Demdem
2- Kaško
3- Azgena
4- Xakmālga.
۵ـ Golemsoz «گُلِم» در گویش لری به‌معنی آبی است که در گودیی جمع شده و «سوز» بر وزن حوض به‌معنی سبز است.
6- Tizow

چگنی، در شمال محلّی به‌نام «تنگ تیر» به‌رود کشکان می‌ریزد.

قسمتی از آب «میان کوه» که به‌رودخانهٔ «غزال» مشهور است در دهکدهٔ «افرینه» پس از تشکیل آبشاری، به‌ارتفاع نزدیک به ۲۰ متر، به‌این رود داخل می‌شود.

رود کشکان در غرب جلگهٔ «جایدر» در محلّی موسوم به «باباخوارزم» به‌رود پرآب صیمره پیوسته و از آن پس «صیمره» نامیده می‌شود.

۳ـ رود صیمره[۱]: این رود پرآب‌ترین رود لرستان و غرب ایران است. سرچشمهٔ اصلی آن از کوههای شمال لرستان به‌نام «گرّی» است که به‌سمت خاک نهاوند جریان می‌یابد. قسمت عمدهٔ آب آن از محلی است موسوم به‌سراب گاماساب. از سویی، گاماس، از دو نام «گا» به‌معنای گاو و «ماس» به‌معنای ماهی ترکیب شده و آب را نیز به‌آنها افزوده‌اند که «گاماس آب» شده است. (*سفرنامهٔ راولینسون*، ص ۱۹). دربارهٔ این واژه، ابودلف هم در *سفرنامه* خود به‌ایران به‌آن اشاره دارد. او می‌نویسد: «از همدان به‌نهاوند می‌روید. در این شهر یک گاو و یک ماهی سنگی زیبا موجود است و می‌گویند این دو مجسمه یا تندیس، طلسمی است که برای بعضی بیماریها که در آنجا شیوع داشته ساخته شده است» (سفرنامهٔ ابودلف ص ۶۹ و ۷۰).

باری، گاماساب آبهای الوند کوه را نیز دربر می‌گیرد و در کوهپایه‌ها با بستری آرام به‌جانب باختر روان می‌شود. در جنوب کرمانشاهان، آب رودخانهٔ «قره‌سو» به‌آن می‌ریزد، سپس با تغییر مسیر به‌جانب جنوب، قسمتی از آبهای ایلام وکوه مانشت و نیز رودخانه‌هایی که از دنبالهٔ غربی کوه «کور Kavar» جاری می‌شوند و آب رودخانهٔ «کلم Kolm» به‌آن پیوسته به‌سمت جنوب خاوری روان می‌شود. این رود به‌دلیل مسیر نسبتاً طولانی در خاک صیمره به‌این نام مشهور شده است.

در ملتقای باباخوارزم، رود «کشکو Kašk» به‌آن می‌پیوندد و در امتداد کوه کور با بستری گاه پهن و آرام و یا تنگ و پرخروش جریان می‌یابد. تنگ‌ترین و پرشکوه‌ترین نقطه بستری آن در محل «پل تنگ» است. محققاً این پل عجیب‌ترین نقطهٔ صیمره است. زیرا رود پس از جریان یافتن دربستری عریض و عمیق ومحصور بر «فالزهای» خشن رودخانه، ناگهان جمع شده و در حوالی پل‌تنگ بستر خود را در مرمره‌ها حفر

---

۱ – دربارهٔ واژهٔ «صیمره» در بخش مربوط توضیح بیشتری آمده است.

می‌کند، عمق مغاکها و پرتگاهها، گاه به ۴۰ متر می‌رسد و عرض آنها در بعضی نقاط بیش از سه متر نیست.

راولینسون معتقد است هنگامی که انتی‌گون، سردار مشهور اسکندر، از شهر «بدک Badak» به‌جانب ماد عقب‌نشینی می‌کرد، از روی همین پل عبور کرده است.

رود «زال Zāl» که از کوههای «کرکی»[1] سرچشمه می‌گیرد و به‌علّت تراکم، سبزرنگ است، با تغییر جهت به‌سمت باختر، پس از قطع جاده سراسری، در محلّی موسوم به «دمشا»[2] با سرعت و تندی‌ای که دارد، بستر آرام رود صیمره را می‌برد و به‌آن می‌پیوندد.[3]

رود صیمره پس از گذشتن از آخرین تنگهٔ منتهی‌الیه غربی کوه «کور» به‌خاک خوزستان وارد شده در آنجا «کرخه» نامیده می‌شود.

1- Korki. 2- Dömšā.

۳ـ این مورد در لرستان ضرب‌المثل شده است و می‌گویند [زال آمد، صیمره را برید] به‌مفهوم موضوعی جزیی که یک مسئلهٔ اصلی را تحت‌الشعاع قرار دهد.

فصل دوم

تاریخ جغرافیایی لرستان

دیرینه‌شناسی: نخستین کانونهای فرهنگی انسانی

از زمانی که دانش باستان‌شناسی با هنر کاوشگران باستان‌شناس در کاری ریزبینانه و ظریف با افزاری همچون کمچهٔ بنایی و تیغهٔ چاقو و چکش و قلم و همراه با شکیبایی و دقّت به کالبدشکافی و کالبدشناسی تاریخ پرداخت، بسیاری از روایتهای تاریخی ریشهٔ علمی یافتند و تردید و شک از میان رفت و یا داستانی اساطیری بنیادی تاریخی گرفت، یا موضوع و مطلبی که گمان می‌رفت تاریخ باشد، بدل به‌افسانه‌ای شد از افسانه‌های تاریخی. این دو دانش در تکمیل موضوعهای گوناگون به‌تأیید یکدیگر پرداختند و گاه از رازها و رمزها و نشانه‌ها و نهفته‌های در دل خاک و ندانسته‌های تا این زمان پردهٔ پندار دریدند. تا آنجا که امروز نه تاریخ بی‌نیاز از باستان‌شناسی است و نه باستان‌شناسی بی‌نیاز از تاریخ و شواهد تاریخی. این دو دانش همچون چشمان زمان و زمین و گوشان زمانه و زمینه شدند. به‌همین جهت دانسته‌های این نیم‌قرن گذشته از تاریخ که به‌کمک باستان‌شناسی به‌دست آمده است، برابر آگاهیهای عمر تاریخنگاری است. بر این پایه و تعریف، کاوشهای باستان‌شناسان در این بخش از ایران، یعنی دیار من *لرستان*، دستاوردهای پربار و

پربهایی از فرهنگ زیستی دوره‌های کهن، از پارینه سنگی و پیش از آن تا نوسنگی و مرز تاریخ و تاریخنگاری، داشته است که جالبتر از همه و هر چیز مشخص شدن محدودهٔ جغرافیایی لرستان است و پایداربودن آن دوره‌هایی که یاد شد تا این زمان. از این‌رو، برای کهنه دیار پایدار خود در این بخش، عنوان «تاریخ جغرافیایی لرستان» را برگزیدم.

لرستان به‌وسیلهٔ کوه «کَوَر Kavar» ـ که به‌اشتباه آن را «کبیرکوه» نامیده‌اند ـ به‌دو منطقهٔ پیشکوه و پشتکوه تقسیم شده است. از سوی دیگر، یکی از کوههای مهم پیشکوه، «اِسبی کوه Esbikö» یا سفیدکوه است که از باختر شهر خرم‌آباد آغاز می‌شود و به‌استان کرمانشاهان می‌رسد. سفیدکوه، شمال باختری لرستان پیشکوه را به‌دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند. بخش شمالی، سردسیر و مرتفع و شامل دره‌های وسیع و پرگیاه و جنگل و چشمه‌ها و سرابهای پرآب و دشتهای رسوبی الیشتر یا سله‌سله[1] و دِلفان است که از شرق به «هرّو Horru» متصل است. بخش جنوبی سفید کوه کم‌ارتفاع و گرمسیر است و شامل دشتهای کوهدشت، طرحان، رومشکان، هلیلان و چگنی است. درنتیجه، هرسال با آغاز فصل پاییز، دامداران و کوچ‌نشینان دلفان والیشتر و هرّو، با عبور از راههای دشوارکوهستانی و با رنج فراوان به‌مناطق جنوبی که گرم است و گرمسیر، می‌روند و در بهار به‌زیستگاههای سردسیری و تابستانی خود، بازمی‌گردند، رسم و آیینی که ریشه و نشان از تاریخ و قرنها و هزاره‌ها دارد. شمال بخش سردسیر شمالی یعنی دلفان والیشتر یا سله‌سله و هرّو نیز به‌وسیلهٔ یک رشته کوه که از کرمانشاهان تا کارون و اصفهان ممتد است و در لرستان گرّویا گرّی یا «گرّین Garrien» نامیده می‌شود، محصورشده است. ساکنان شمالی سفیدکوه، همه لک هستند، به‌جز طایفه‌ای به‌نام «قلایی» که لُرند. زبان آنها لکی است.

ساکنان جنوبی و بقیهٔ پیشکوه همگی لرند و زبانشان لری است، ولی مجموع آنها را «لر» گویند که در فصلهای آینده در این مورد بیشتر توضیح داده می‌شود.

۱ـ Seila Seila: راولینسون از قول بطلمیوس و آمیانوس می‌نویسد، Seila، نوعی خانه‌های صخره‌ای و یا صخره‌هایی است که در آن اتاقها درست کرده‌اند (*سفرنامهٔ راولینسون*، چاپ فرهنگ وهنر لرستان، ص ۵۰).

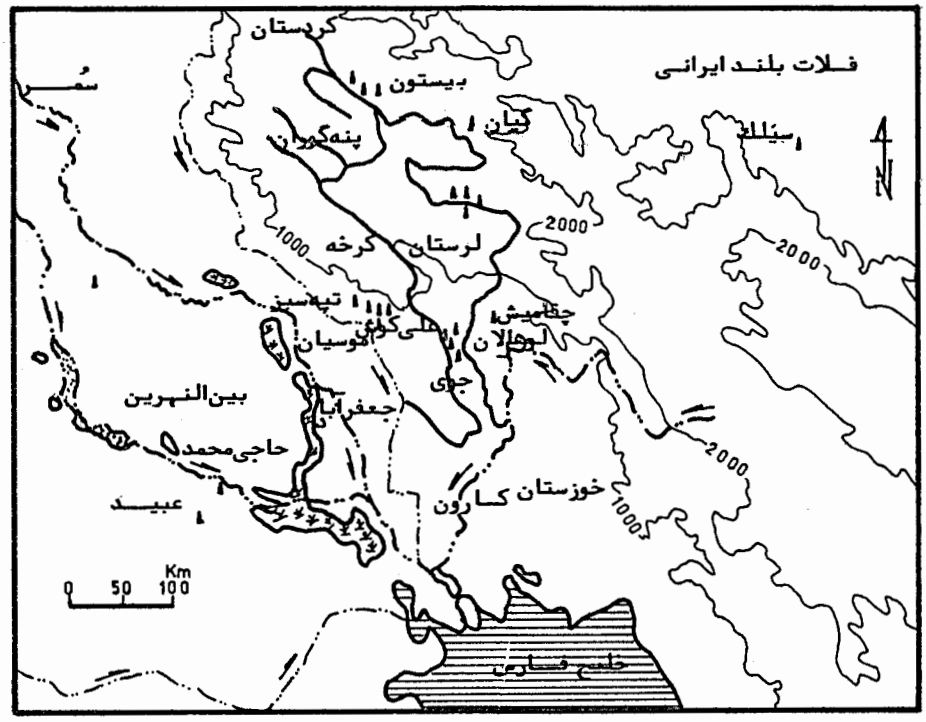

دورهٔ پیش از تاریخ در جنوب غربی ایران

نقشهٔ جنوب غربی ایران و بین‌النهرین و قسمتهایی که بررسی شده است.

دیرینه‌شناسی در لرستان

لرستان در جنوب غربی ایران، در میان کوههایی بلند با یخچالهای طبیعی و دره‌های مرطوب یا پرآب، و طبیعتی سازگار از کهن‌ترین دوره‌هایی که تا این زمان شناخته شده، تا روزگار ما زیستگاهی برای انسان و جانوران و درختان و گیاهان بوده است و یکی از چهار منطقهٔ زیستی شناخته شده در قسمت مرکزی خاورمیانه است (فرانک هول، ص ۱۱)، که انسانهای پیش از تاریخ از آن استفاده کرده و از مواهب طبیعی و خدادادی آن بهره‌مند شده‌اند. از این جهت موردتوجه باستان‌شناسان بوده و گروههایی از دانشمندان این رشته در آن به‌کاوش و بررسی پرداخته‌اند. از آنجا که این افراد درگزارشها از واژهٔ «زاگرس» در توضیح نوشته‌هایشان بهره جسته‌اند، لازم است نخست به‌این واژه و وجه نامگذاری آن اشاره‌ای شود، و سپس توضیح علمی آنان ذکر گردد.

زاگرس[1]

واژهٔ زاگرس یا زاگروس بیش از نیم سدهٔ است که از راه ترجمهٔ آثار نویسندگان اروپایی به‌نوشته‌های فارسی راه یافته و سپس بر روی بخشی از نقشهٔ ایران نقش بسته است. متأسفانه در این نامگذاری نزدیک دویست رشته و قله‌کوه و شهر و روستای نهفته، که هریک نام و تاریخی دارند و قصّه و سرگذشتی، که شایسته است محققان و مترجمان به‌آن توجه کنند، درنظرگرفته نشده است. این واژه در هیچ‌یک ازکتابهای تاریخی و جغرافیایی و مسالک و ممالک که در عصر اسلام نوشته شده‌اند، نیامده است.

در منابع ایران پیش از اسلام هم مدرک معتبری در این زمینه در دست نیست. تا آنجا که بررسی کرده‌ام، ظاهراً این واژه را در اواخر دورهٔ قاجار، دانشمندان و نویسندگان ایرانی که با زبانهای اروپایی آشنایی یافته بودند، در آثار و ترجمه‌های خود به‌زبان فارسی به‌همان شکل و حال نقل کردند. شاید نخستین‌بار شادروان مشیرالدوله حسن پیرنیا بود که آن را در حاشیهٔ صفحهٔ ۲ کتاب *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان* آورد و نوشت «اروپاییها چنین نامند».

۱ـ این مطلب نخستین بار طی مقاله‌ای در شمارهٔ ۵ (مردادماه ۱۳۶۶) *کیهان فرهنگی* به‌چاپ رسیده است.

پیشینهٔ پیدایش این واژه

الف) در منابع فرنگی

۱ـ دریک واژه‌نامهٔ یونانی به‌آلمانی‌که درسال ۱۸۸۶ در لایپزیگ چاپ شده‌است، زیرواژهٔ Zâgros یا Zâgrion آمده است: «نام کوهی در ماد». این نام در نوشته‌های *استرابون* و *پولی‌بیوس* نیز آمده است. برپایهٔ این آگاهیها، در سال ۳۳۰ پ.م. و زمان حملهٔ اسکندر، کوهی به‌این نام وجود داشته است (... D.K. Jacobitz).

۲ـ در قاموس جغرافیایی به‌زبان فرانسوی زیر واژه و عنوان زاگروس یا زاگرس آمده است: «رشته‌کوهی در آسیا که از شمال غربی به‌جنوب شرقی کشیده شده و ماد را از آشور جدا می‌کند». کتاب آنگاه منابع خود را به‌نامهای Pinius و Strabo و Polybios و Ptolemeus معرفی می‌کند *(Lexique géographique...)*.

گرچه «س» یا S آخر واژه به‌آن و تلفظّش رنگ یونانی داده است، امّا واژه مادی است و نام کوه، دژ، قبیله و قوم، منطقه یا بخشی از غرب ایران امروزی و سرزمین قوم ماد بوده که ضبط دیگری به‌صورت Zikirtu داشته است.

۳ـ باستان‌شناس نامدار فرانسوی، شادروان گیرشمن، زاگرس را نام قبیله دانسته و می‌نویسد: «... حرکت عمومی قبایل ایرانی هنوز به‌پایان نرسیده بود که قبیلهٔ سومی از قبایل مهّم ایرانی به‌نام Zikirtu یا به‌قول یونانیها «ساگارتی» به‌سوی نواحی شرقی‌تررفته‌ومستقرشدند...» (*ایران درآغاز...*، گیرشمن، ترجمهٔ دکترمعین، ص۸۹).

۴ـ هرودت نیز از این قبیله به‌عنوان قبیلهٔ صحراگرد یادکرده و می‌نویسد: «... و نیز قبیلهٔ دیگر که صحرا گردند، از این قرارند: دائن‌ها، ماردها، دروپیک‌ها و ساگارتی‌ها...» (هرودت، ترجمهٔ دکتر هدایتی، ۲۱۱/۱).

۵ـ دیاکونف در کتاب *تاریخ ماد* در شرح حملات آشوریها به‌پارسوا و نفوذ در خاک ماد به‌استناد کتیبه‌های خوانده شده می‌نویسد: «... به‌طوری که در متن تصریح شده، آخرین نقطهٔ لشکرکشی ظاهراً دژ مادی **زاگروتی** بود...» (دیاکونف، تاریخ ماد، ص ۲۴۸).

ب) در منابع فارسی

در *لغتنامهٔ دهخدا* و یا *دایرةالمعارف فارسی* مصاحب، توضیحات و نکاتی اساسی

و مـهّم، مـانند آنـچه گـذشت، نـیامده است. ولی شـادروان عـلامه قـزوینی، در یادداشتهای خود زیر واژهٔ زاگرس آورده است: «نام یونانی سلسله جبال غربی ایران و مخصوصاً بختیاری در غرب ایـران است» و بـه‌چند مـأخذ اسـتناد کـرده است (*یادداشتها*...، ۴۸/۵)، که اشاره شده واژه یونانی نیست.

به‌هر صورت ظاهراً این منطقهٔ گستردهٔ کوهستانی، «زاگرس»، از دورهٔ اشکانیان «پهله» نام داشت و در زمان ساسانیان تا دو سه قرن اوّل اسلامی نـیز بـه‌ایـن نـام شناخته و مشهور بود. چنانکه ابن حوقل در *صورةالارض* و ابن فقیه هـمدانـی در *مختصرالبلدان* و ابن ندیم در *الفـهرست* از آن بـه‌نام پـهله یـاد کـرده‌انـد و حـدود و مشخصات جغرافیایی گفته شده توسط آنها، تقریباً همان مـحدودهٔ زاگـرس کـهن است. این نام یعنی پهله، اندک اندک و به‌مرور زمان از سوی تازیان «جبال» یا جبل و در فارسی گاه کوهستان نام یافت.

لرستان پیش از تاریخ

در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ خورشیدی، گروهی از باستان‌شناسان به‌سرپرستی آقای دکتر فرانک هول با همکاری آقـای فـلانری، از سـوی دانشگـاه رایس امـریکا، در لرستان (پیشکوه و پشتکوه) در زمینهٔ زندگی در پیش از تاریخ، به‌کاوش و تحقیق پرداختند. نتیجهٔ آن بررسیها در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) به‌صورت جزوه‌ای چاپ شد (F. Hole, The Prehistory of South ...) که نسخه‌ای از آن را آقای دکتر «اسپت Speth» به‌نگارنده داد. در سال ۱۳۵۲ و زمـانی کـه مسـؤولیت فـرهنگ و هـنر لرسـتان را عهده‌دار بودم، برگردان فارسی آن گزارش که به‌وسیلهٔ آقای دکتر سکندر امان‌الهی انجام شده بود، چاپ و منتشر کردم. اینک بخشهایی از آن می‌آور .م.

مؤلف در مقدمهٔ گزارش خود می‌نویسد: پیشرفت تحقیقات دربارهٔ پیش از تاریخ در خاورمیانه، پس از دورهٔ طلایی باستان‌شناسی که تا اندکی پیش از جنگ جهانی دوم ادامه داشت، بی‌نظیر است. ایران به‌علّت وجود آثار باستانی فراوان و ثبات و آرامش سیاسی، برای تحقیقات باستان‌شناسی مـورد تـوجّه تـازه‌ای قـرار گـرفت. هیأتهای اعزامی از امریکا، بریتانیا، دانمارک، فرانسه و ژاپن هـریک بـه‌نوبهٔ خـود، نسبت به‌شناسایی دورهٔ پیش از تاریخ ایران خدماتی انجام داده‌اند.

وی اضافه می‌کند: دربارهٔ دورهٔ پیش از تاریخ در جنوب غربی ایران، تحقیقهای پراکنده‌ای در مناطق مختلف آن، صورت گرفته است. در این کاوشها، سه دورهٔ مختلف سازش انسانها با محیطشان که یکی پس از دیگری به‌وقوع پیوسته، مشخص شده است:

اولین دورهٔ سازش که تا ۱۰،۰۰۰ یا ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد ادامه داشت، مربوط به‌زمانی است که انسانها از راه شکار و جمع‌آوری خوراک، امرار معاش می‌کردند.

دومین دورهٔ سازش که تا سال ۵۵۰۰ پ.م. ادامه داشت، مربوط به‌زمانی است که انسان شروع به‌کشاورزی و اهلی کردن حیوانات از قبیل بز و میش کرد.

سومین دوره سازش با شروع کشت نباتات مانند گندم و جو، ماش و عدس آغاز می‌شود. لرستان در میان کوههایی که هنوز دارای درختان بلوط و پستهٔ کوهی[1] هستند، قرار گرفته در آنجا گندم و جو و بز و میش کوهی وحشی یافت می‌شود. ما علاقه‌مندیم دربارهٔ زندگی انسانها از ۴۰ هزار سال تا ۴ هزارسال پ. م. بررسی کنیم. در ابتدای این مرحله، انسانها زندگی خانه به‌دوشی داشته و از راه شکار و جمع‌آوری خوراک به‌حیات‌شان ادامه می‌دادند و تراکم جمعیت تقریباً کمتر از یک نفر در ۵۰ کیلومتر مربع بوده و سازمان اجتماعی از دسته‌های کوچکی تشکیل می‌شده است.

بهترین اطلاعات درمورد سکونت و نحوهٔ معاش در لرستان، دراواخر «پلاستوسن» در درهٔ خرم‌آباد یافت شد. دره‌ای به‌طول ۱۵ و پهنای ۱۰ کیلومتر بین کوههایی که به‌موازات‌هم کشیده شده‌اند. اشیای به‌دست آمده بیشتر مربوط به‌دورهٔ «پالئولیتیک Paleolithic» است که از غارهای این دره یافت شده‌اند و در بخش خرّم‌آباد مطالبی دربارهٔ آنها آمده است.

به‌هر صورت سه نوع اقامتگاه در لرستان شناخته شده است که از نظر جغرافیای زیستی و نیز دانستن قدیمترین نحوهٔ معاش و تداوم آن تا امروز که به‌نام «کوچ» مشهور است، بسیار مهم است. انسانهای پیش از تاریخ با ساختن افزار سنگی برای

۱ـ در زبان لری «کلنگ» Koleng.

کارگیری و کاربردهای گوناگون روشهای مختلفی داشته‌اند که در محلهای اقامتگاهها یافت شده‌اند.

نخستین کوچ در لرستان و تداوم آن

طبیعتِ شکار، چنین است که در مناطقی که هوای آنها در زمستان سرد می‌شود، حیوانات به‌سوی نقاط گرمتر مهاجرت می‌کردند و انسانها نیز که از گوشت آنها و یا گیاهان برای خوراک بهره می‌بردند، مجبور به‌مهاجرت وکوچ بودند. سه نوع اقامتگاه فصلی، موقتی و شکار و کشتار، شناسایی شده‌اند که اقامتگاه فصلی برای یک فصل و اقامتگاه شکار و کشتار برای یک دورهٔ کوتاه و اقامتگاه موقتی برای بررسی موقعیت و وضع شکار و شناسایی و ردیابی آن بوده است. اقامتگاههای فصلی بیشتر غارهایی بوده‌اند که دیدگاههای مناسب در محل عبور شکارها داشته‌اند.

کوچ‌نشینی امروزه هم در لرستان، تقریباً با هدف و روش دوره‌های گذشته و دور انجام می‌گیرد. هدف کوچ‌نشینان دامدار، تغذیهٔ دامها و پروار کردن آنهاست، هرچند که بدترین شرایط زندگی و پرمشقّت‌ترین روزهای عمر آنان و خانواده‌هایشان گذراندن همین کوچهای پاییزه و بهاره است که هرسال تکرار می‌شود.

هر ایل و طایفه، پاییز هرسال باید برای این منظور فاصله‌ای نزدیک به ۳۰۰ تا ۳۵۰ کیلومتر راه ناهموار و کوهستانی را طی کند تا به‌اقامتگاههای فصلی درگرمسیر برسد و بهار مجدداً این راه را برای بازگشت و رسیدن به‌اقامتگاههای بهاری پشت‌سر بگذارد. در این مسافت، در فاصلهٔ هردو روز راه، چند روز در اقامتگاهی موقتی به‌سر می‌برند. کوچ‌نشینان و گله‌چرانان، امروز در محلهای اسکان موقت پاییزی و بهاری، در زیر سیاه چادرهای بزرگ که زنان ایل می‌بافند، یا در زیرکپرهایی که دیوارهٔ موقت آنها سنگی وگلی است و سقف آنها از شاخه‌های نی یا چادر سیاه و یا شاخه‌های درختان بلوط پوشیده شده است، زندگی می‌کنند. این کوچ‌نشینان اغلب در زمستان برای نگهداری دامهایشان از غارهای طبیعی مسیر حرکت برای اسکان موقت و یا فصلی بهره می‌گیرند. به‌این ترتیب سابقهٔ کوچ و تاریخ آن رابابد از روزی به‌حساب آوریم که بشراولّیه برای سیرکردن شکم خود به‌دنبال شکارکوچ می‌کرد.

گزارش دگرگونیها دوره‌های پالئولیتیک درهٔ خرم‌آباد، در بخش مربوط به‌آن آمده

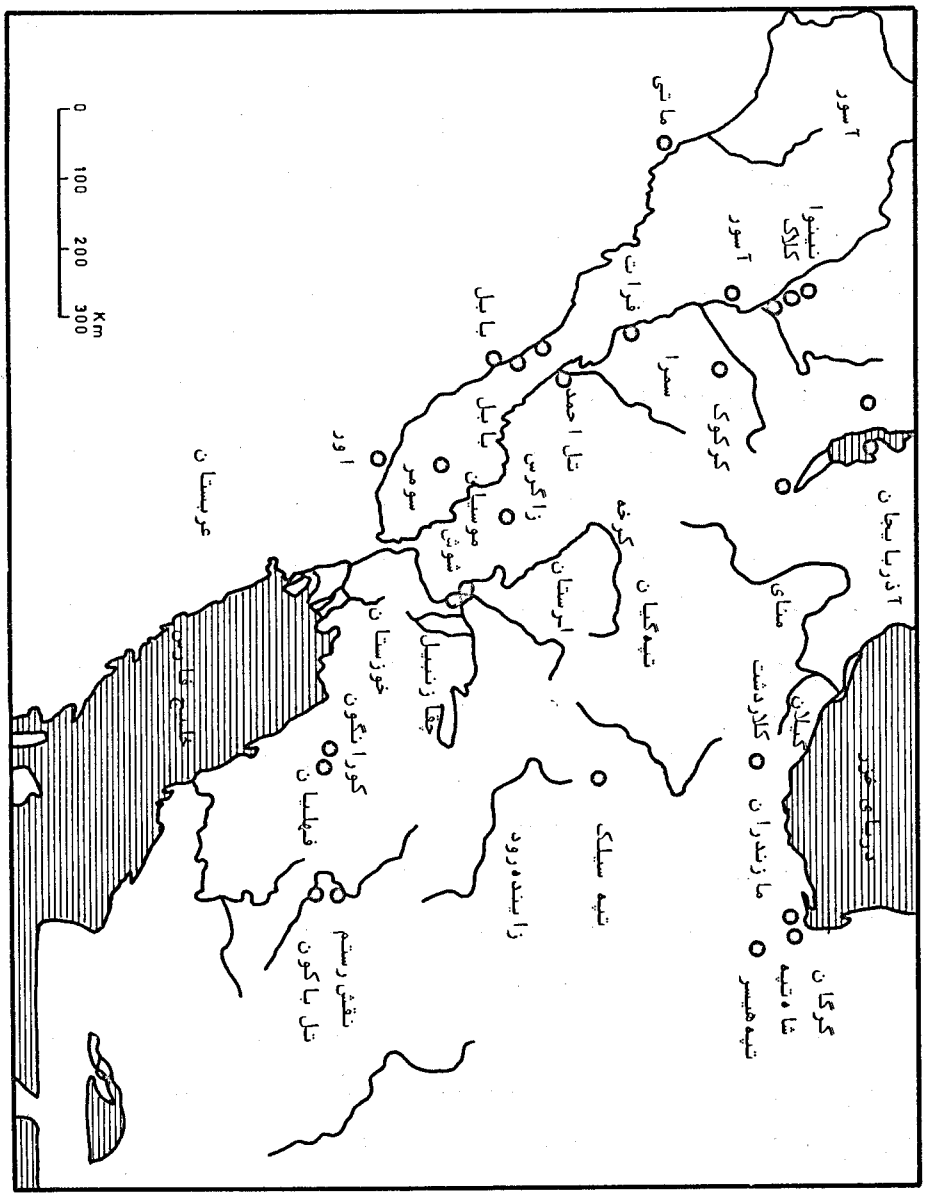

نقشهٔ اولیهٔ ایران

است. پس از مرحلهٔ «زارزی Zarzian» تغییری کلّی در وضع زیست و تأمین معاش انسانها پدید آمد. این دگرگونی در فاصلهٔ ۱۰،۰۰۰ تا ۵۵۰۰ سال پ.م. به‌وقوع پیوست. در این مرحله، انسان به‌اهلی کردن جانورانی همچون بزو میش از یک‌سو و کشت گندم و جو از سوی دیگر پرداخت. کم‌کم به‌جای زندگی در غارها، به‌ساخت نشیمن‌گاهها و مسکن دایمی و همیشگی دست زد. این سرآغاز نوینی در زندگی بود که در آن، ده‌نشینی شکل گرفت و سرانجام منجر به‌مرحله‌ای شد که آن را *انقلاب تولید غذا* می‌نامند.

به‌عقیدهٔ محققان و دانشمندانی که در این کاوشها شرکت داشتند و برابر شواهدی که به‌دست آوردند، محیطی که این تحوّل در آن صورت گرفته با شرایط و محیط جغرافیایی امروز چندان فرقی نداشته است، جز آنکه تحول و تغییر و دگرگونی فاحش امروز را خود انسانها موجب شده‌اند.

اسکان و معیشت

حداقل سه نوع قرارگاه و مسکن در اوایل مرحلهٔ زراعت دیم در محدودهٔ جغرافیایی جنوب غربی ایران شناسایی و یافت شده که عبارت‌اند از:

۱ـ دهکده‌های دایمی: که از چینه و دیوارهای گلی و یا خشت خام ساخته می‌شدند و در تمام سال مسکون بودند و جمعیّت آنها نیز بین ۵۰ تا ۱۰۰ نفر بود. اینان به‌زراعت و جمع‌آوری گیاهان دانه‌دار وحشی می‌پرداختند. آثار این گونه محلهای مسکونی تا پیش از کشت غلّه در لرستان کم بود.

۲ـ دهکده‌ها یا اقامتگاههای نیمه دایم: این محلّها و اقامتگاهها نیز جمعیتی بین ۵۰ تا ۱۰۰ نفر داشته‌اند که در موقع کشت و برداشت محصول، به‌طور فصلی در آنجاها سکونت می‌کرده‌اند. در این زمان هم چنین اقامتگاههایی وجود داشت و معمول‌بود. کوچ‌نشینان گله‌چران درفصل زمستان هنگام اقامت در «زمگه Zemga یا زمستانگاه» در زمینهای خود یا مالکان دیگر کشت می‌کردند و یا موقع برداشت محصول، عده‌ای از آنان به «زمگه» بازمی‌گشتند.

۳ـ اردوگاههای چوپانی: که به‌وسیلهٔ چوپانان و دامدارانی که از دهکده‌های دایمی برای یک فصل معیّن گرمسیری یاسردسیری درحرکت‌بودند، استفاده می‌شد.

اردوگاههای نوع چهارمی نیز وجود داشته است که دامداران در مسیر راه کوچ و عبور از درّه‌ای به‌مکان و درّهٔ دیگر، از آن استفاده می‌کردند. ولی مدرکی از زندگی کوچ‌نشینی با حَشَم «noma dism» به‌دست نیامده و شاید آثار آن از بین رفته باشد.

چنین اقامتگاههایی از چینه، در تپّه‌ای واقع در دهکدهٔ ایرانشه و در دامنهٔ کوه گرّی در دلفان به‌وسیلهٔ گروهی از باستان‌شناسان در سال ۱۳۵۷ شناسایی شد که در آنها از مواد غذایی یعنی دانه‌های پسته کوهی یا کلنگ Koleng هم یافت شد، ولی از گزارش علمی آن متأسفانه تاکنون خبری انتشار نیافته است.

دیرینه‌شناسی کوهدشت

کوهدشت، دشتی وسیع از بخش طرحان است که اخیراً تبدیل به‌شهرستان شده است. در تابستان سال ۱۳۴۶ که به‌سفارش انجمن آثار ملی برای شناسایی آثار تاریخی و باستانی لرستان به‌منظور تهیهٔ مطالب چاپ نخست این کتاب در طرحان جست وجو می‌کردم، به‌راهنمایی دوستان بومی، موفق به‌کشف نقوشی بر روی دیوارهٔ پناهگاههای درهٔ میرملاس و بردسفید[1] و غار هومیان و «چالگه شله Čâlgašalla» در دو دیوار خاوری و باختری کوه «سَرسُرخن Sarsorxen» در شمال غربی کوهدشت شدم و انجمن آثار ملی را در جریان کشف آنها گذاشتم. انجمن ضمن ابراز خرسندی از این خبر، نخست به‌مراکز باستان‌شناسی کشورهایی که در ایران کاوش کرده و می‌کردند، اطلاع داد و پرسشهایی کرد که آیا آنان پیش از این از وجود چنین نقوشی آگاهی داشته‌اند یا نه؟ پس از دریافت پاسخ منفی، مراتب کشف ونام کاشف آنها را، که نگارنده باشد، به‌ادارهٔ کلّ باستان‌شناسی اعلام کرد. ادارهٔ کل باستان‌شناسی در سال ۱۳۴۸ از پروفسور مک بورنی استاد دانشگاه کمبریج دعوت به‌عمل آورد تا از محل بازدید کند نتیجهٔ بررسیهای او در بخش مربوط به‌نقوش آمده است. او نخست این نقوش را به‌دورهٔ مفرغ نسبت داد، امّا آثار دورهٔ پالئولیتیک را هم در حاشیهٔ این آثار به‌دست آورد، از سوی دیگر، وی تاریخ نقوش

۱ـ «برد Bard»: در زبان لری به‌معنای سنگ است و «بَرْدِ اسبی» یعنی سنگ سفید.

را هزارهٔ دوم پ. م. هم محتمل دانست.

در سال ۱۳۴۸ خورشیدی گروهی از باستان‌شناسان کمبریج دوباره در مکانهای یاد شده به کاوش و بررسی پرداختند که نتیجهٔ کار آنها در بخش مربوط به کوهدشت و بحث دربارهٔ نقوش آمده است. دیرینه‌شناسی در نقاط کاوش و شناسایی شدهٔ درهٔ میر ملاس و هومیان و بردسفید در دورهٔ پارینه سنگی و پالئولیتیک بسیار مهم است و تفصیل آن در جای خود خواهد آمد.

مقایسه دو نقش

نقوش جنوبی درّهٔ میرملاس با این نقش آغاز می‌گردد که بی‌معنا نیست و شاید بار اعتقادی دارد. محل این نقوش و نقشهای شمال دره، پناهگاه و محلّ مناسبی برای دیده‌بانی و گذرشناسی شکار می‌تواند باشد. زیرا این محل چشم‌اندازی گسترده دارد. امّا آنچه بیشتر محتمل است، آن است که این نقش گرچه نقشی ساده و ابتدایی است، منظری اعتقادی است برای شکارچیانی که به‌انتظار عبور شکار می‌نشستند و شاید این پناهگاه همچون مکانی مقدس و نیایشگاهی در جهت این اندیشه هم بوده است. تداوم این بینش و اعتقاد تا دورهٔ مفرغ‌سازی گویای این نظر است.

این نقش و نشانه را مفرغ‌سازان هنرمند کاسی در چند نوع و چهره ساخته‌اند، که دو نوع از آنها در این کتاب آمده است. از آن جمله با الهام از نقشی که به‌شکل لنگر کشتی است، طلسمی ترکیب یافته از یک کله قوچ با شاخهای نیمدایره به‌چشم می‌خورد که در انتهای آن، همان حلقهٔ مقدس دیده می‌شود که در پایین نقاشی هم مشهود است. امّا در هنر ریخته‌گری تغییراتی در آن نقش داده شده است. در دونیمدایرهٔ شاخها و نیز در درون حلقهٔ مقدس انتهایی، سر وگردن سه چهره انسان یا

بت با چشمانی درشت و گیسوانی پیچ‌دار جا گرفته است. برروی انحنای دوسوی حلقه نیز نقش دوجانور همشکل با دم و گردن دراز در حال حمله، به‌شکلی که دهانشان به‌شاخهای قوچ چسبیده است، دیده می‌شود. این نقش زیباکه ازگورهای باستانی لرستان به‌دست آمده، به‌هزارهٔ دوم پ. م. مربوط است، ظاهراً حرزی بوده که همه به‌هنگام شکار همراه می‌داشته‌اند و احتمالاً جزو وسایل سواری آنها بوده است و هم جزو وسایل پس از مرگ و در تنهایی گور. در بخشهای آینده بازهم در این باره به‌نکته‌هایی اشاره خواهد شد.

در اواسط هزارهٔ ششم پ. م مردم بعضی از نواحی جنوب غربی ایران تحولات چشمگیری ایجاد کردند که آنان را به‌سوی زندگی شهرنشینی و تمدن و فرهنگی نو و نیز افزایش جمعیت می‌برد. از آن جمله نوآوریهای سه‌گانهٔ: ۱) آغاز آبیاری؛ ۲) اهلی کردن گاو؛ ۳) کشت و برداشت بهتر غلّات (فرانک هول، ص ۷۰ به‌بعد) گرچه این دگرگونیها تدریجی وکند صورت گرفت، ولی سیری به‌سوی تعالی بود. با اصلاح غلات و به‌کارگرفتن گاو درکار شخم زدن زمین نه برای کشتن و خوردن آن و نحوهٔ نوین آبیاری، اندک اندک اقامتگاههای فصلی به‌ده تبدیل شدند و روستاها صورت شهر گرفتند و ارتباطهای فرهنگی بین دیگر اقوام و حاصلخیزی جلگه‌های بین‌النهرین از آن‌سو و پیدایش تمدنهای نوین موجب شدند تا آهنگ پیشرفت سریع‌تر شود و زمینهٔ ظهور دولتها و قدرتهایی در بین‌النهرین فراهم گردد. این قدرتها به‌دلیل هم‌مرزی و رقابتهای فرهنگی و زیستی و گاه مقابله‌های رزمی، نقش مهمی در تغییرات داشته‌اند. از جملهٔ این قدرتها ایلامیها، بابلیها، کاسیها و آشوریها بودند. در اینجا دربارهٔ تاریخ قوم کاسی که از قدیمترین مردم و ساکنان محدودهٔ لرستان امروز و پاسداران مرزهای تاریخ جغرافیایی این پهنه از ایران بوده‌اند، به‌اختصار نکاتی آورده خواهد شد با توضیحی دربارهٔ این قوم از دورهٔ پارینه‌سنگی تا نوسنگی و از سفال تا مفرغ، یعنی دورهٔ شکوفایی هنر اینان در اواخر هزارهٔ سوم پ. م. که دست هنر آفرینشان رقم‌زن بقای نام آنان شد.

فصل سوم

کاسیها

۱ـ نژاد کاسیها

کاسیها که در زبانهای فرنگی کاسیت نامیده می‌شوند، قومی قدرتمند بودند که زندگی سادهٔ کوچ‌نشینی داشتند. برخی از محققان، مسکن اصلی آنان را نواحی جنوب غربی دریای مازندران دانسته و گفته‌اند که در نیمهٔ اوّل هزارهٔ دوم پ. م در دامنه‌های زاگرس سکونت یافتند و با عناصر هند و اروپایی و پارسی مخلوط شدند (احمد بهمنش، ص ۱۷۹).

عده‌ای دیگر از دانشمندان، برپایهٔ مدارک تاریخی و کتیبه‌ها و مهرها و اشیای یافت‌شده به‌وسیلهٔ محققان باستان‌شناس و یا در کاوشهای خودشان، عقیده دارند که کاسیها از جملهٔ ساکنان منطقهٔ زاگرس‌اند که از پیش از آغاز تاریخ در این قسمت از آسیا سکونت داشته‌اند و آنها را از جملهٔ گروههای آسیایی «Asianiques» می‌دانند که در آنجا می‌زیسته‌اند و موجب همهٔ دگرگونیهای تمدنی و تاریخی شده‌اند. برپایه آنچه از دیرینه‌شناسی و تاریخ جغرافیایی در صفحات پیش آمد، نظریه دوم به‌حقیقت نزدیکتر بوده به‌طور کلّی تطبیق می‌کند (هنر ایران، آندره‌گدار، ترجمهٔ بهروز حبیبی، ص ۲۵).

ایلامیها آنان را «کوسی Kussi»، آشوریها «کاش‌شو Kaššu» و مورّخان یونانی «کوسایی‌اُی Kosaaioi»، می‌نامیدند و به‌همین جهت تا مدّتها محققان «کوسه‌ئن Kosseens» می‌گفتند.

همچنین گفته شده است که در هزارهٔ دوم پ. م، هنگام فتح بابل، به‌صورت ملّتی در سرزمینی پرجمعیت و دامدار و بیابانگرد، امّا جنگجو درآمدند که به‌گفتهٔ استرابن «گاه توانسته بودند برای مقابله با دشمن تا ۱۳ هزار کماندار دراختیار ایلامیها بگذارند».

آنان با مردم آریایی‌نژاد که درگذشته به‌این فلات آمده بودند، آمیختند. ولی این آمیزش به‌گونه‌ای بود که به‌هیچ‌وجه یگانگی نژادی و اصلی مردم را دگرگون نساخت.

اینکه گفته شده است کاسیها دو گروه بودند که یکی از آنها در تمام فصول در کوهپایه‌ها و دشتهای خاوه، دلفان والیشتر شمال لرستان پیشکوه به‌پرورش اسب می‌پرداختند و گروه دیگر درکوهپایه‌های طرحان ودشت کوهدشت (واقع درمنطقهٔ جنوبی دلفان) کشاورز بودند، برپایهٔ شواهدی سنتی که از هزاران سال پیش مانده است، نمی‌تواند درست باشد.

یا این نظر که کاسیهای شمالی (دلفان والیشتر) جنگجو و سوارکار، و جنوبیها (دشت طرحان وکوهدشت) کشاورز و خانه‌نشین [بوده‌اند]، نیز درست نمی‌نماید. زیرا دشت‌نشینان طرحان وکوهدشت و رومشکان و صیمره یعنی قسمتی از پیشکوه و تمام پشتکوه، نزدیکتر به‌بابل بودند تا شمالیها، و در هر صورت اگر هجومی هم بوده است باید پیشروان آن جنوبیها می‌بودند. همین اندیشه سبب عدول آندره گدار از نظر خود بوده که گفته است؛ «حقیقت این است که نه شبانان بی‌مذهب بودند و نه کشاورزان بی‌سلاح و فاقد اسب» (همان، ص ۴۰ و ۴۱).

۲ـ سابقهٔ کوچ و کوچیدن در لرستان

این حرکت و روش و نوع زندگی دشوارکه ریشه در دل زمان و هزاره‌های گذشته از بشر اولیه دارد و تا حال هم ادامه یافته است، به‌معنای ضرورت هستی و ادامهٔ زندگی برای کوچ‌نشینان بود. در میان پیروان اهل حق برای کوچ، مقامی از موسیقی

کوچ و رفتن به‌گرمسیر و بازگشت به‌محل، وجود داشت که در بخش موسیقی به‌آن اشاره شده است. ساکنان مناطق سردسیر شمال لرستان، به‌ویژه دلفان و سله‌سله یا الیشتر، به‌دلیل وضع طبیعی و سرمای زیاد زمستانی و پوشیده شدن چراگاهها از برف و یخ و نداشتن سرپناهی گرم برای نگهداری چارپایان و رمهٔ خود، زمستانها به‌گرمسیر می‌رفتند. فاصلهٔ نزدیک به ۳۰۰ کیلومتر راههای کوهستانی و پرفراز ونشیب را بیش از یک ماه طی می‌کردند تا به «زمگه Zemga» یا زمستانگاه می‌رسیدند. در این میان عوارض طبیعی مانند خشکسالی یا سیل و سرمای ناگهانی و بلاهای دامی آنان را تهدید می‌کرد. با آغاز فصل بهار بار دیگر مسیر رفته را با همان رنج رفتن و شبها نخفتن، بازمی‌گشتند. زندگی در زیر سیاه چادرهای زمخت و یا کپرهایی که از نی و شاخه‌های درخت و گل ساخته می‌شد، در زمستان بسیار سرد و در تابستان همراه با گرمای طاقت‌فرسا بود. امّا آن دسته از مردم که به‌گرمسیر می‌رفتند، از طبقهٔ نسبتاً دارا و ثروتمند هر ایل بودند که ثروتشان به‌تعداد دامها و چارپایانشان بستگی داشت. اغلب این کوچ‌نشینان در هر دو منطقه ایستگاههای فصلی، زمینهایی برای کشت کردن داشتند (و هنوز هم دارند). این حرکت سنتی تا چهار دههٔ پیش ادامه داشت، ولی اکنون در حجم وشماری محدود انجام می‌شود و هرسال از تعداد کوچندگان به‌علت جایگزین نشدن نسل و دگرگونیهای فرهنگی و اقتصادی و افزایش جاذبه‌های شهرنشینی، کاسته می‌شود».

۳ـ کاسیان در بابل

کاسیها اصول تمدنی خود را پاسداری می‌کردند و حساب سال‌شان را از روی سال سلطنت پادشاهان، نگاه می‌داشتند. ظاهراً این ترتیب تا دورهٔ سلوکی‌ها هم ادامه یافته است.

اسب و ارابه‌های جنگی نخست به‌وسیلهٔ کاسیها ساخته شد و به‌بین‌النهرین راه یافت. حاصل بررسیهایی‌که *دیاکونف* درکتاب *تاریخ ماد* دربارهٔ کاسیها آورده است، کمابیش درست می‌نماید. تنها اشکال موضوع در این است که دیدگاه نویسنده آلوده به‌نگاههای سیاسی دورهٔ استبداد بلشویکی است که همه مبتنی بر نظریه‌ها و نیّات ویژهٔ چنان روش و دوره‌ای است و او را تا اندازه‌ای از خط بی‌طرفی تحقیق و

تاریخنگاری دور ساخته است. با وجود این، نمی‌توان حاصل کوششهای این دانشمند را نادیده گرفت. لذا در اینجا به‌نقل مواردی از یافته‌ها و گزارش او دربارهٔ کاسیها می‌پردازم که در تأیید یا ردّ نظریه‌هایی بیان شده‌اند که به‌آنها اشاره شد.

دیاکونف می‌نویسد: «محلّ سکونت کاسیها، که به‌اکدی «کاشی Kāši» نامیده می‌شدند، از زمانهای گذشته تا فتح ایران به‌دست اسکندر مقدونی، کشوری کوهستانی بود واقع در بخش علیای رودهایی که دره‌های آنها در عهد باستان کشور ایلام را تشکیل می‌دادند و اکنون لرستان نامیده می‌شود او معتقد است که گواه منشأ نژادی کاسیان نزدیک به‌پنجاه کلمه و نام ویژه است که با ترجمه از زبان اکدّی در متون لُغوی آشوری و بابلی محفوظ مانده است. به‌عقیده او در مورد هند و اروپایی بودن کاسیها و یا لااقل روابط و تماس نزدیکشان با عناصر نژادی هند و اروپایی، مدارک محکمی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد چنان سست است که ارزش بیان ندارد. درنتیجه و به‌ضرورت می‌توان گفت که کاسیها را یا باید فاقد رابطه با هند و اروپا شمرد و یا گفت که این رابطه غیرمستقیم و بسیار دور بوده است.

دیاکونف همچنین عقیده دارد: «کاسیان یا کاسیتها از دوران دیرین که کسی به‌یاد ندارد، در ناحیهٔ مذکور زندگی می‌کرده‌اند، همچنان که ایلامیها، که محتملاً خویشاوند ایشان بودند و در سرزمین خویش می‌زیستند. به‌هر تقدیر، کاسیان ازآغاز هزارهٔ سوم پ. م، در آن مکان می‌زیسته‌اند و بعدها به‌دامداری و زندگی نیمه‌اسکان یافته در کوهها پرداخته‌اند. به‌احتمال قوی قبایل کنونی لُر که با دامداری در کوهستانها اعاشه می‌کنند، از اخلاف ایشان‌اند و اکنون نیز در همان سرزمین ساکن هستند. سرزمینی که به‌نام ایشان «لرستان» خوانده می‌شود» (*تاریخ ماد*، دیاکونف، ص ۱۶۰ تا ۱۶۲). نکتهٔ مهم در نوشتهٔ دیاکونف این است که حدود و مرزهای جغرافیایی لرستان را در دورهٔ کاسیان محدودهٔ میان ماد و ایلام توصیف می‌کند و می‌نویسد: «قبایل کوهستانی ناحیهٔ واقع میان ماد و ایلام (لرستان کنونی) چیره‌دستی فوق‌العاده‌ای در ساختن مصنوعات مفرغی به‌دست آوردند». (همان، ص ۱۶۰). این مرز و حدود مستقل که هنوز هم مشخص و محرز است، استقلال و هویت تاریخی این بخش از ایران را ثابت می‌کند که اینک هم لرستان است و در گذشته نیز جزو ماد نبود و مستقل بود.

لرستان ـ کوچ بهاره و بازگشت از گرمسیر به‌سوی سردسیر دشت الیشتر

باربستن و حرکت از اقامتگاه موقت به‌سوی سردسیر

گروهی از زنان و مردان دلفان در منطقهٔ گرمسیر
کوچ در لرستان

بعضی از محققان، از قوم کاسی یا کاسیان، گاه با صفت وحشی یاد کرده‌اند. درصورتی که این قوم، نخستین صنعتگران نقش‌آفرین و هنرمندی بودند که شالوده‌های فرهنگی و هنری مهّم تاریخ بشری به‌نام آنان است. آنها از زمانی که به‌دشت آمدند مدت ۱۵۰ سال بابل در معرض نفوذ صلح‌جویانهٔ آنان بود که به‌کشت و زرع در دشت مشغول بودند. کاسیان در نیمهٔ قرن هیجدهم پ. م. بابل را به‌تصرف خود درآوردند و دوره تسلطشان بر بابل، مدت ۵۷۶ سال طول کشید و در سال ۱۱۷۱ پ. م پایان یافت. امّا فرمانروایی آنان در شمال و خاور که مسکن اصلیشان بود، گسترش پیدا کرد و حتی ناحیهٔ اطراف همدان را هم در برگرفت. متون بابلی مربوط به‌کاسیان نشان می‌دهد که در ناحیهٔ آنان اختلاطی از آیینهای مختلف وجود داشته است. نام همدان پیش از عهد ماد، «اکسایا Akessaia» بود که در آشوری «کار ـ کاسی Kārkāssi» گفته می‌شد و به‌معنای «شهر کاسیان» است. در هر حال ممکن است که واژهٔ «کا ـ سی ـ یا کاس ـ پی» مفهوم نژادی وسیعتر از تسمیهٔ قوم واحد در میان اقوام بسیار زاگرس داشته و شامل همهٔ اقوام آسیایی می‌شده است. از منابع دیگری که به‌دست آمده، برمی‌آید که کاسیان با مصر در عهد «آمارنا Āmārnā» در تماس بوده‌اند (ایران از آغاز، گیرشمن، ترجمهٔ دکتر محمدمعین، ص ۵۵ تا ۵۷).

برابر تحقیق دیاکونف، اسامی نخستین شاهان کاسی و مدت سلطنت آنان به‌تقریب چنین است:

۱ـ کانداش، تقریباً از ۱۷۴۱ تا ۱۷۲۶ پ. م.

۲ـ «آگوم بزرگ Agum-I» تقریباً از ۱۷۲۵ تا ۱۷۰۴ پ. م.

۳ـ کاش تی‌لیاش اوّل، تقریباً از ۱۷۰۴ تا ۱۶۸۳ پ. م.

۴ـ اوشی، تقریباً از ۱۶۸۲ تا ۱۶۷۴ پ. م.

۵ـ «آبی راتاش Ābirātāš» از اواسط قرن هفدهم پ. م.

۶ـ «اورشی گوروماش Uršigurumāš» پایان قرن هفدهم.

ولی دربارهٔ کارهایی که انجام داده‌اند، یا وقایعی که در عهد سلطنت ایشان به‌وقوع پیوسته، خبری به‌دست نیامده است، به‌جز کتیبهٔ آگوم دوم ملقب به «کاک رم Kākréme» که ظاهراً همزمان با غارت بابل به‌دست هیتیان نقر شده بوده است،

یعنی واقعه‌ای که در سال ۱۵۹۵ پ. م. موجب سقوط دودمان حامورابی شد. در آن کتیبه «آگوم دوم» خود را خلف نورانی خداوند «شوکامونا Šukāmunā» و پادشاه کاسیان واکدیان و شاه کشور پهناور بابل و غیره می‌خواند.

ظاهراً او بابل را از دست هیتیان گرفت و خود مؤسس سلالهٔ نوین کاسی شاهان بابل شد. معهذا «آگوم دوم» تنها شاه بابل نبود، بلکه خود را پادشاه پادان و آلمان و کوتیان می‌خواند. آلمان یا هالمان، همان حلوان یا کوهپایه‌های زاگرس بر سر راه بخش علیای رودیاله بوده است.

آثار نقاط مسکونی کاسیان در نواحی دوردست ماد تا هزارهٔ اول پ. م. نیز محفوظ مانده بود. پس از آگوم دوم، شاهان کاسی به‌صورت شاهان واقعی بابلی درآمدند. گرچه نامهای کاسی میان افراد خاندان سلطنت و مردم عادی مدت مدیدی، یعنی تا قرن یازدهم پ. م. دیده می‌شود، ولی تا زمانی که درهٔ دیاله در دست شاهان کاسی بابل بود، آنان همواره با میهن کوهستانی خود در ارتباط بودند. این امر موجب شد که عنصر نژادی کاسی محفوظ بماند و در مردم محلی بابل محو و مستحیل نشود. بیان این نکته ضروری است که با توجه به‌هنر کاسیان و آثار مفرغی که از آنان برجای مانده، نباید دربارهٔ نفوذ فرهنگ و تمدن بابل در آنان به‌اشتباه رفت و غلو کرد. زیرا اصالت آثار هنری لرستان که مربوط به کاسیان است، اعجاب‌انگیز است (*تاریخ ماد*، دیاکونف، ص ۱۶۶ تا ۱۸۱).

انقراض حکومت بابلی کاسیان به‌وسیلهٔ قوای بابلی صورت نگرفت. بلکه ایلام نخستین دولتی بود که در هنگامی که هنوز کاسیها بابل را تحت اشغال داشتند نیرو گرفت و آخرین ضربت خود را وارد آورد و کاسیها را از بابل بیرون راند. این دولتها رقیبی خطرناک برای ایلام به‌شمار نمی‌رفتند، بلکه تهدید بیشتر از جانب آشور بود (*ایران از آغاز*، رمان گیرشمن، ترجمهٔ دکتر محمد معین، ص ۵۵ تا ۵۷). عاقبت «شوتروک ناخونته اول Shutruk-Nākhunte I» پادشاه ایلام (۱۲۰۷-۱۱۷۱ قبل از میلاد) به‌بابل هجوم برد و شکستی قطعی بر کاسیها وارد آورد و آخرین نمایندهٔ سلسلهٔ کاسی را برانداخت و پسر خود «کوتیرناخونته Kutir-Nākhunte» را جانشین او کرد. در این زمان، دامنهٔ فتوحات ایلام به‌نقاط دور کشیده شد و تا هجوم آشور و دورهٔ اعتلای این دولت، که قرن یازدهم پیش از میلاد، ابتدای آن است، ادامه یافت.

در سال ۷۰۲ «سناخریب» پسر «سارگن» به کشور «الی پی» لشکرکشی کرد، ولی منظور او دست یافتن به کشور کوه‌نشینان جنوب این ناحیه، یعنی لرستان بود. در این محل آشوریها پیروز شدند و تعداد زیادی اسب و قاطر به‌غنیمت گرفتند و مردم آن ناحیه را در دو قلعه و اسرای خارجی را در قلعهٔ سوم مستقر ساختند و خود به‌طرف کشور «الی پی» سرازیر شدند. در آنجا نیز پیروزی با آنها بود. منظور از این جنگ، بی‌طرف کردن گله‌چرانان لرستان، یعنی قوم کاسی بود تا نتوانند با کشور همسایهٔ خود «الی پی» متحد شوند.

تا قرن هفتم پیش از میلاد، آشوریها هنوز ناحیهٔ لرستان را به‌عنوان کشور «کاسی» می‌شناختند و مرز شمالی آنان کوه «چهل نابالغان»[1] بود (هنر ایران، رمان گیرشمن، ترجمهٔ عیسی بهنام، ص ۲۸۲ تا ۲۸۴).

با این توضیح باید گفت که کاسیها، قدیم‌ترین ساکنان و حکام آریایی لرستان بوده‌اند که احتمالاً تا زمان انقراض هخامنشیان نیز سلالهٔ آنها باقی بوده است و تأثیر تمدّن و فرهنگ و هنر آنان در تشکیلات و تمدّن مادها و هخامنشیان غیرقابل انکار است (*تاریخ ماد*، دیاکونف، ص ۲۸۲ و ۴۵۷). در این صورت نه کاسیها مادی بودند و نه سرزمین آنها جزو قلمرو ماد به‌شمار می‌آمد.

۴ـ تمدّن و فرهنگ کاسیان

متأسفانه عدّه‌ای از محققان و دانشمندان با آنکه به‌هنر و تمدن و فرهنگ کاسیان آگاهی دارند، چنانکه باید، در توجیه و تبیین گستردگی دامنهٔ آن بحث نمی‌کنند و بیشتر به‌تمدّنهای مجاور مثل بابل و ایلام و آشور پرداخته‌اند. کاسیان با زندگی ساده، ولی پرغوغای خود، نفوذ زیادی در دولتهای مجاور و همزمان خود داشتند. حتا هنگامی هم که از نظر نژادی با اکدیان و بابلیان درآمیختند، باز به‌نام کاسیان نامیده می‌شدند. در همان موقع که بر بابل حکومت می‌کردند، یکی از اقوام شرقی به‌شمار می‌رفتند که از رشد و تکامل سطح بالا برخوردار بودند. لباس مخصوص به‌خود داشتند و با خدایانشان که درمبحث «کیش کاسیان» به‌آنها اشاره شده است،

۱ـ چهل نابالغان قله‌ای از کوه «گری» در شمال دشت الیشتر است.

فرهنگ اعتقادی ویژهٔ کاسی را می‌پروردند. دولتهای همزمان ایشان، برای پیشبرد کارهای جنگی و قبیله‌ای‌شان به‌آنان نیاز داشتند. حتا آشوریان به‌خود می‌بالیدند که عرابه‌هایشان را اسبهای کاسی می‌کشند. از آنجا که در فصل «باستان‌شناسی لرستان» شرح آرا و عقاید دانشمندان در این زمینه به‌تفصیل آمده است، در اینجا به‌اختصار به‌چند نکته اشاره خواهد شد.

ظهور و پرورش اسب

در ربع دوم هزارهٔ دوم پ. م. گروهی از کاسیان به‌درهٔ دیاله نفوذ کردند و این نفوذ تا تصرف سرزمین بابل در سالهای بعد ادامه یافت. ظهور و پرورش اسب، که نقش عمده‌ای در حمل ونقل و جنگ و پیکار و سرعت در جابه‌جاییها داشت و در بسیاری از کشورهای دیگر رواج یافت، حاصل تلاش وکوشش کاسیها بود. در آسیای صغیر، در مستعمرهٔ آشوری «کانس» از آثار قرن بیستم پ. م. تصاویری از عرابه‌ای به‌دست آمده که اسب آن را می‌کشد. در ربع سوم هزارهٔ دوم، در کشور هیتی نه‌تنها از اسب برای کشیدن عرابه‌های جنگی، بلکه از مادیان نیز برای شخم‌زدن زمین بهره می‌گرفتند. در هزارهٔ اوّل پ. م. از مادیان برای کشیدن عرابه استفاده نمی‌کردند. حتا برای سواری نیز آن را به‌کار نمی‌گرفتند و بر مادیان سوار شدن برای مردان جنگی سرشکستگی شمرده می‌شد. بعضی از محققان براین پندارند که عرابهٔ اسبی را نخست قبایل هند و ایرانی که به‌آسیای مقدم هجوم برده بودند، با خود به‌آنجا آوردند. به‌هر صورت با آنکه دیگر اقوام و قبیله‌ها با اسب به‌حرکت درآمدند، امّا اهلی ساختن آن با نام کاسیان پیوستگی دارد. در بابل در اسنادی که مربوط به‌آغاز دورهٔ نفوذ کاسیهاست، از اسب نام برده می‌شود. در نقوش منقور بر سنگ هم در این زمان، نقش حیوانی افسانه‌ای به‌دست آمده است که از شکل اسب الهام گرفته است و این اشکال در همان دوران در کنار نقشهای تزیینی ویژهٔ کاسیان دیده می‌شوند (*تاریخ ماد*، ص ۵ و ۱۶۴ و حواشی آنها).

در این صورت لرستان نخستین سرزمین و دیاری است که اسب را در آن اهلی نموده، پرورش داده و معرفی کرده‌اند. به‌نظر می‌رسد که اسب در نظر کاسیان نشانه‌ای الهی بوده است. بعدها نام اسب بر اسم افراد و یا مکانها اضافه شد، مانند

آذرگشنسب، و یشتاسب، ارجاسب، جاماسب و غیره و گاه تندیسهایی ساختند که سر آنها انسان و جسم‌شان اسب بود و نیز اسب نام یکی از صورتهای فلکی شمالی یا فَرَس اعظم شد.

سفال

ساکنان لرستان پیش از تاریخ با اینکه در پیدایش و گسترش صنعت سفال نقش مهمی داشته‌اند، ولی در کیفیّت ساخت مانند مردم «سیلک» دقّت نکرده‌اند و از خود چندان ابتکاری نشان نداده‌اند. شاید حتی در این زمینه از سایر اقوام آن روز هم عقب مانده بوده‌اند.

ظروف سفالی لرستان از لحاظ شکل و رنگ و دیگر مشخّصات، شباهت کاملی به‌ظروف تپهٔ «گیان» دارند. سفالهای سه‌پایه‌دار با نقش سبدباف که از تپهٔ «درکه Derreka» به‌دست آمده‌اند، بهترین و کاملترین نوع سفال این منطقه‌اند که با سفال طبقهٔ سوم گیان شباهت تام دارند. گیرشمن عقیده داشت که وارد شدن آنها به‌محوطه‌ای که مسکن کاسیان بود، مصادف با ورود جنگجویان هند و اروپایی در میان آن قوم است. او منشأ این ظروف عجیب را بیشتر سوریه و یا آسیای صغیر می‌دانست. زیرا در این منطقه هردو نوع ظروف سفالی یافت شده است. به‌نظر می‌رسد در بعضی از قسمتهای زاگرس، ظروف سه‌پایه‌دار بیشتر معمول و متداول بوده و به‌کار بردن آنها در لرستان ادامه یافته است. به‌ویژه که از این ظروف سفالی همراه اشیای مفرغی از گورهای این دوره به‌دست آمده است. بین سفال «گریران Geryārn» در دشت الیشتر و تپهٔ «دِرّکه» در باختر کوهدشت، تفاوت زیادی نیست مگر از نظر نقوش، که این تباین را باید ناشی از اعتقاد به‌خدایان دانست که نگارگران سفالینهٔ هرقوم، سرنوشت‌شان را با این نقوش مربوط می‌دانسته‌اند و به‌همین جهت سعی کرده‌اند تا این اعتقاد را با بهترین مظاهر فکری در مصنوع خود جلوه‌گر سازند.

مفرغ

اکنون دانشمندان و محقّقان به‌اتفاق، مفرغهای لرستان را به کاسیها نسبت می‌دهند. آلات و اشیای مفرغی، اوّلین بار در سال ۱۳۰۴ وسیلهٔ مردم روستاها پیدا شدند و از

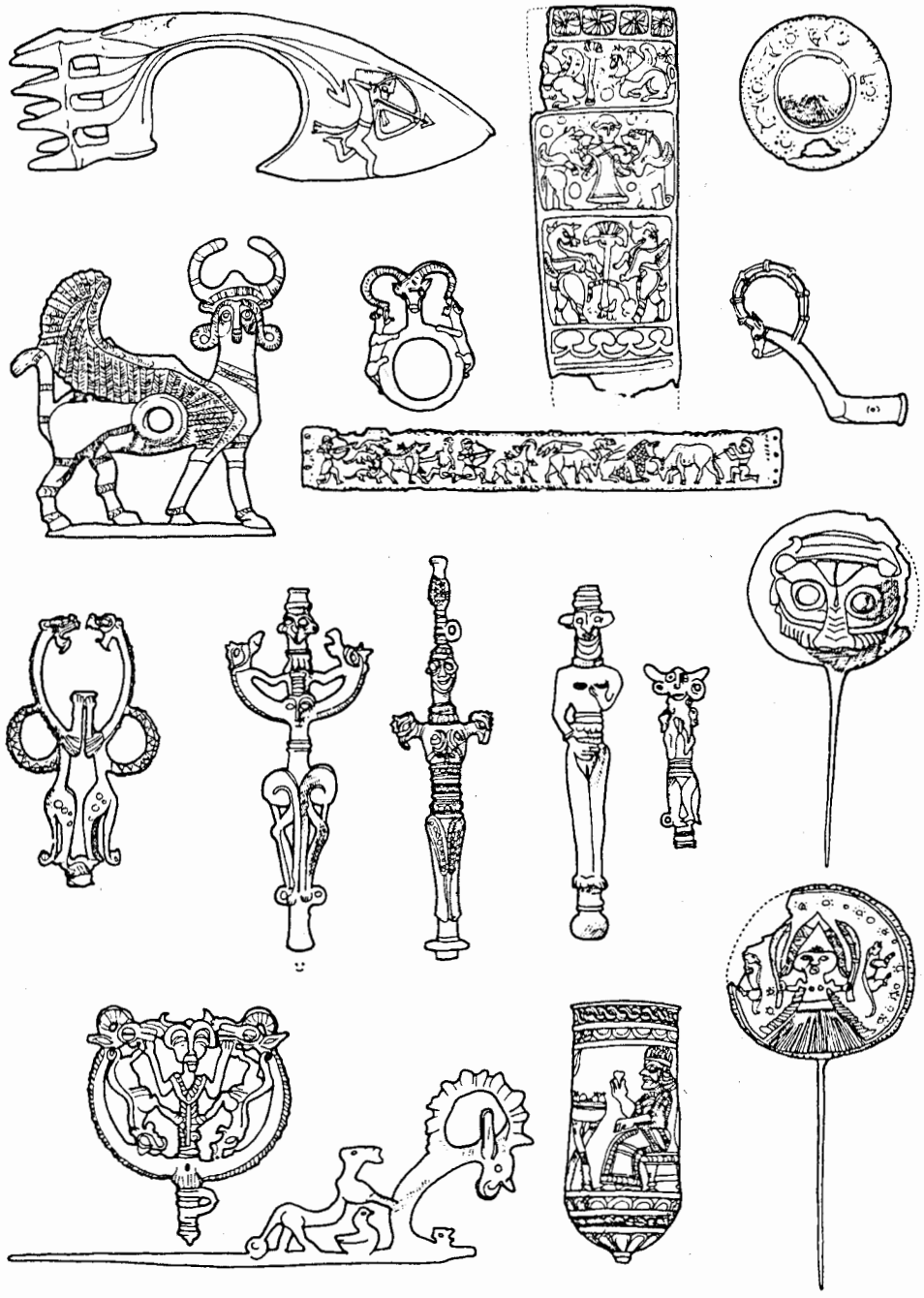

نمونه برنزهایی که منحصراً در لرستان ساخته می‌شدند.

(کاوشهای باستان شناسی لرستان)

آن به‌بعد که محققان راه تازه‌ای برای بررسی یافته بودند، متوّجه مفرغ لرستان شدند. اهمیّت و ارزش و خصوصیّات برنز لرستان در جنبه‌های اعتقادی سازندگانش است و همین امر رونق بیشتری به‌آن داده است.

مذهب این مردم از مذهب همان نقاشان ظروف سفالی متفرّع شده است که بر قدرت آسمانی تکیه دارد. مهمّ آن است که جزییّات زندگی کاسیها در هنرشان هویداست.

تاکنون هیچ خانهٔ مسکونی از کوه‌نشینان و صنعتکاران مفرغ در لرستان پیدانشده و آنچه به‌دست آمده از گورستانهای آنها بوده است. اشیایی که در قبرها همراه مردگان دفن شده‌اند، مانند آلات و ابزار کار و اشیای مربوط به‌زندگی در خانه، و سلاح جنگی و زینت‌آلات، چندان زیاد و متنوّع‌اند که مشخصّ می‌سازند که مردم با اندیشه‌های مذهبی شدید حتی روزهای زندگی را به‌خاطر تهیهٔ مقدمات مرگ و دنیای پس از آن سر می‌کرده‌اند. آنها اعتقاد داشته‌اند که وسایل زندگی موردنیاز در این دنیا، در جهان دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. شاید به‌همین دلیل باشد که به‌نظر آنان، هنر تجلیلی از نیروهایی بوده است که بر زندگی و مرگ انسان‌ها حکومت می‌کرده‌اند.

در تحقیقی که در محلّ قبور حفاری شده وسیلهٔ روستاییان در دهکده‌ای به‌نام «پیاره Pyāra» واقع در «سرطرحان» انجام گرفته، دو نوع قبر مشاهده کرده‌اند. اوّل قبرهایی که در آنها علاوه بر استخوانهای اندام انسان و لوازم موردنیاز او، استخوانهای اسب و تمام اشیای فلزی مربوط به‌زین و دهنه نیز یافت شده است. گویا هرکسی که می‌مرده است، اسبش را نیز می‌کشته‌اند و با تمام لوازم زندگی و سلاحهای جنگی درکنار او به‌خاک می‌سپرده‌اند. در قبرهای دیگر تنها وسایل فلزی مربوط به‌رکاب و زین و دهنهٔ اسب یافت شده است. دوم قبرهایی که خاصّ زنان بوده است و مردان را درگورستان زنان دفن نمی‌کرده‌اند. این از آنجا معلوم است که محتوای تمام گورهای کنارهم، که روستاییان باز کرده‌اند، اشیای تزیینی زنانه بوده است.

جالب‌ترین ویژگی مصنوعات مکشوفه در لرستان، تزیینات پیچ درپیچی است که به‌سحر و خدایان اساطیری مربوط است و صورت آدمیان و حیوانات مختلف

بر آنها نقش بسته و این تلفیق و به‌وضع شگرفی صورت گرفته است (*تاریخ ماد*، دیاکونف، ص ۱۷۲).

هنرمندان فلزکار، برای پیدا کردن رموز جدیدی به‌منظور تجسّم خدایان کوشیدند و هوشمندی خود را به‌کار بستند و هنرشان را در خدمت بت‌سازی قرار دادند. تمام موضوعهای اساطیری قدیم به‌صورت مجموعه‌ای از وقایع یا نتیجه‌ای از مجموعهٔ وقایع، نیستند، بلکه تنها به‌صورت مظاهر یا علاماتی هستند که بعدها در تمام طول تاریخ ایران، از آنها تقلید و یا اقتباس شده است.

یکی از این بتها «سروش» یا مظهر عدالت است که دارای چند سر بوده و قسمتهای بدن او از حیوانات مختلف تشکیل شده است (تصاویر ص ۳۹). دیگری، الههٔ مادر به‌نام «اشی» است که برای بارداری از او استمداد می‌شده است (تصاویر ص ۳۹). روکش تیردانی که در موزهٔ «متروپولیتن نیویورک» نگهداری می‌شود، شاهکاری از ذوق و هنر کاسیهاست. به‌عقیدهٔ گیرشمن و «روسو» نقوش آن مربوط به‌روز قیامت در مذهب ایرانی پیش از زردشت است (تصاویر ص ۳۹)، (*رمان گیرشمن*، ترجمهٔ *عیسی بهنام*، ص ۴۲ تا ۴۷ و ۷۰)، در این میان نذوراتی که به‌معابدو خدایان تقدیم می‌شده‌اند، ظرافت بیشتری دارند. مانند میله‌هایی که انتهای آنها مدور بوده است (تصویر ۵)، و به‌وسیلهٔ دکتر اشمیت در معبد «سرخ دم» کوهدشت یافته شده‌اند. معبد «سرخ دم» یکی از عبادتگاههای ساکنان لرستان است که نشان می‌دهد مردمان و ساکنان آن زمان که از نواحی مختلف بودند، در مرکز مقدّسی، آداب و رسوم مذهبی واحدی را معمول می‌داشتند.[1]

۵ـ کیش کاسیان

در مورد کیش کاسیان می‌توان گفت که شاید نخستین نقش پناهگاه جنوبی درهٔ میرملاس واقع درکوه «سَرسُرحُسن‌شان» کوهدشت که به شکل مقابل است، نقطهٔ عطفی در پژوهش برای دانستن نخستین جلوه‌ها، از باورهای آنان به‌نیروهای خدایان باشد.

۱ـ اکنون نیز چنین سنتی در میان ساکنان لرستان جاری است که مردم بخشهای مختلف در فصل معینی از سال به‌زیارت یکی از مقابر، یا امامزاده‌ها می‌روند.

چنانکه پیش از این اشاره شد، این محل و پناهگاهی که تصاویر بر دیوارهٔ آن نقش بسته‌اند، شاید نیایشگاه و منظری اعتقادی به‌نیروهای ماورا باشند که از آنها شکار یافتن و شکارکردن بیشتری را طلب می‌کردند. این نقش در مفرغ به‌شکلهای مرکب از شکار و بُت، یعنی مجموعه‌ای ازکلهٔ قوچ با شاخهای نیمدایره‌ای که درون هردایرهٔ شاخ و یا حلقه، صورتی از انسانِ خدا نما جلوه‌گر است، ریخته‌گری شده است. مفرغهای دارای نقش سرِ قوچ و حلقه، گاه به‌معبدها نیاز می‌شده‌اند و گاهی هم طلسمی برای همراه داشتن هنگام شکار رفتن که آنها را بر یراق و یالگام اسبان شکارچیان می‌آویختند و سرانجام پس از مرگ شکارچی، همراه وی به‌خاک سپرده می‌شدند.

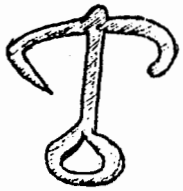

در سده‌های بعد و درکیش اهورایی عصر هخامنشیان و ساسانیان، حلقهٔ بدون ساقه و یال و شاخ قوچ، به‌نام «ابرته» یا ناموس و قانون خدا و جهان شناخته می‌شد که در حجّاریهای منقوش می‌بینیم که اهورامزدا و گاه الههٔ خورشید آن را به‌شاه هخامنشی و یا ساسانی می‌سپارد. زیرا تنها اهورامزد قدرت و ناموس جهان است و آن را به‌هرکس بخشد، صاحب فرّهٔ ایزدی خواهد شد.

با گذشت زمان و در دوره‌های پس از حملهٔ تازیان، این حلقه به‌شکل بسته و باز درهنر معماری و سفالگری، نقاشی و مینیاتور به‌کارگرفته شد. مثلاً به‌عنوان طلسم و حرز، حلقه‌ای بر درهای خانه‌ها شد تا به‌هنگام در زدن، خبرهای باشگون و خوب را نوید دهد. عاقبت، این حلقه در هر شکل نیم‌بسته و هلالی و ترکیبی آن از قوس طاقها گرفته تا چنبرهای خطّ نستعلیق فارسی و خطوط و نقوش تذهیب و تشعیر برای ایرانیان اگر هم مقدس به‌حساب نمی‌آمد، دست‌کم الهام‌بخش هنرمندان شد.

به‌هر صورت، کاسیها در تحولات فرهنگی خود نمادهای ذهنی و باورهایی داشتند. گفته شده که یکی ازخدایان عمدهٔ آنان «کاشو Kaššo» نه‌تنها جنبهٔ خدایی داشت، بلکه نام نیای قبیلهٔ کاسیان نیز بود. ممکن است تلفظ این واژه اکدی باشد

تصویر اهدای ابرته از سوی اهورامزدا

چون شکل کاسیتی آن دیده نشده است.

اسامی دیگر خدایان که دیاکونف در *تاریخ ماد* به‌آنها اشاره کرده، چنین است: شیمالی، الههٔ قله‌های کوهستان که نام دیگرش «شیبارو Šibārru» بوده است؛ «شوکامون Šukāmun» یا «شومو Šumu» خدای آتش زیرزمینی و حامی و طرفدار دودمان شاهیِ «هاربه Harbe»؛ و «شینحو Šinhu» که از خدایان بسیار عزیز و محترم بوده و همتای خدایان بابل «انلیل Enlile»، خدای خدایان و خدای زمین، و مردوک خدای دولت بابل به‌حساب می‌آمده است.

خدایان کاسیان با خدایان بابلیان متفاوت بودند. ولی کاسیها خدایان دیگری هم داشتند که همه در بابل مورد احترام بودند، اما پس از سقوط دولت کاسیان، بابلیها پرستش آنها را ترک کردند (احمد بهمنش، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ دیاکونف، ص ۱۷۳ و ۱۷۴).

کاسیها یا ساکنان آن روز لرستان معابدی هم داشتند که یکی از آنها در ناحیهٔ سُردم Sördöm یا سُرخ‌دم در جنوب شرقی کوهدشت وسیلهٔ شادروان اشمیت کشف شد و به‌صورت علمی کاوشهایی در آن انجام گرفت. مدارک به‌دست آمده نشان می‌دهند که مردمان آن روزگاران که از نواحی مختلف لرستان بودند، در مرکز مقدّسی آداب و رسوم مذهبی واحدی را معمول می‌داشتند. گاهی نیز در فصلهای ویژه‌ای از سال به‌زیارت این مراکز می‌رفتند. همچنان که امروز نیز در لرستان این سنت کهن معمول است. اشیای یافته شده در «سرخ‌دم» انواعی از نشانه‌های زنانه و مردانه بودند که نذورات آن مرکز یا پرستشگاه را تشکیل می‌دادند و همهٔ نقشها، که معنای اعتقادی داشته‌اند، از جمله کارهای مفرغ کاران کاسی لرستان بوده‌اند.

برای آگاهی از بینش و باورهای اعتقادی و کیش کاسیان باید به‌آثار مفرغی پیشکش شده به‌پرستشگاهها نگاه کرد و توضیح باستان‌شناسان را در مورد این آثار دید. برخی از وجوه مشترک اعتقادی برروی آثار نمادی مفرغی سومر یا ایلام و یا بابل ممکن است یک نفوذی فرهنگی تلقی شود. امّا این تأثیر متقابل هنر در خدمت کیش و اعتقاد، خود در تأکید بر هویت دوقوم و پیوستگی آنها نقش داشته است. نظیر نقش درخت یا نخل مقدس سومر یا نخل و مار وگاو که به‌ایلام مربوط می‌شود و تنوع آنها که الهام دهندهٔ مفرغ‌سازان لرستان مرکزی بوده است.

این احتمال هم هست که مفرغ‌سازان لرستان، هنرشان را در خدمت کیش سایر اقوام با ساختن سنجاق و اشیای ریز ودرشت از دیدگاه اقتصادی و مبادلهٔ کار وکالا، به‌کار گرفته باشند. به‌هر صورت، نقش خوانی آثار مفرغی به‌دست آمده ازگورهای کاسیها یا پرستشگاه «سُردم» (سرخ دم)، آگاهیهای جامع‌تری را همراه دارد. (تاریخ هنر، آندره گدار، ترجمهٔ بهروز حبیبی، ص ۲۵ تا ۹۱). به‌این منظور و برای آگاهی بیشتر می‌توان از منابعی مانند *تاریخ هنرگدار*، *هنر ایران* گیرشمن، *تاریخ ماد* دیاکونف، بهره گرفت.

بعضی از دانشمندان ایران‌شناس، معتقد به‌نوعی پیوستگی و تداوم کیشی در میان کاسیها و ساکنان لرستان هستند که این امر از جهات مختلف در خور توجه است. از آن جمله، تجلی و تجسم مهر در هنر مفرغ کاران کاسیت است که پس از آن، گاه به‌مظاهری از آیین وکیش زرتشتی نیز دقّت شده است. زیرا به‌نظر می‌رسد

بتی که مظهر خدای عدالت و موسوم به «سروش» است، به‌شکلهای مختلف ظاهر می‌شود. داشتن چند سر، که هرکدام دو صورت در مقابل و پشت دارد، موجب شده که تعداد زیادی چشمهای برجسته و گوشهای قوی به‌این «بت» بدهند و این امر که نشانه‌ای از قدرت بی‌پایان خداست، خدای مهر یا میترا را تداعی می‌کند که در اوستا دربارهٔ او گفته شده است که هزار گوش و ده هزار چشم دارد. از این نظر رب‌النوع «سروش» چیزی نظیر «میترا» بوده و پرستش او نیز به «مهر» مربوط می‌شده است. سلاح جنگی او گرز است که با آن باموجودات موذی که دشمنان اهورامزدایند، به‌ستیز می‌پردازد. بنابراین، در تجسّم و نقش‌های این مفرغها و اصول آن هیچ نوع مراسم «شمنی» وجود نداشته است، بلکه از نظر تحقیقی، قدیم‌ترین تصاویر دینی ایران را می‌نمایانند که متعلق به‌زمانی هستند که «یشتها» یعنی کهن‌ترین بخشهای اوستای شفاهی به‌وجود آمدند (هنر ایران، رمان گیرشمن، ترجمهٔ عیسی بهنام، ص ۴۳ و ۴۵).

۶ـ آثاری از آیین مهر

دربارهٔ آیین مهر در لرستان نشانه‌های گفتاری و رفتاری و مکانی، حتا تا امروز، برجای مانده است:

۱ـ نام شهر مهرگان کدهٔ دورهٔ ساسانیان که تازیان آن را مهرجان قذق می‌گفتند.

۲ـ شهر مهران در پشتکوه که اینک جزو ایلام محسوب می‌شود.

۳ـ کوه افسانه‌ای مهراب «Kö mehrow» درشمال‌باختری لرستان که جزو دلفان و در دامنهٔ آن محلی است به‌نام «سرکشتی Sarkešti» که مردم معتقدند کشتی نوح در آنجا به‌گل نشسته‌است. «مِهروکو Mehrow ko» یا مهراب‌کوه یکی ازکوههای لرستان است که آن را طلسم می‌دانند و دربارهٔ آن افسانه‌ها نقل می‌کنند. گویا در غاری است که بالاتر از آن دژ بزرگی وجود دارد که تنها از دو معبر کوهستانی می‌توان به‌آنجا رفت و اگر این دو معبر پاسداری شوند، دست یافتن به‌دژ و غار به‌آسانی میسّر نیست.

۴ـ دو رود مهّم لرستان به‌نامهای «کشکو Kašku» و «صیمره Symera» که از پیش از تاریخ تاکنون نقش زیادی در زندگی ساکنان لرستان و در مسیر خود داشته‌اند، در مکانی به‌نام «چم‌مهر Čamemer» در جنوب غربی پلدختر، بر سر راه «دره‌شهر»

کنونی یا مهرگان کدهٔ باستانی به‌هم می‌ریزند و از آن پس تنها با نام صیمره روان می‌شود. محلّ پیوستن دو رود در دامنهٔ نزدیک به کوه «مله Mala» واقع شده است. کوه جنوبی این مکان که پس از آن صیمره بر دامنهٔ شمالی آن روان است، «کوَرَ Kavar» نام دارد. دربارهٔ «چم‌مهر» نیز داستانهایی برسر زبانهاست.

۵ـ نفوذ اشکانیان در سرزمین پهله یا پهلوی که لرستان نیز بخشی مهم از آن محسوب می‌شود، در گسترش آیین مهر مؤثر بوده است. از آثار دورهٔ اشکانیان دژ سنگی بزرگ ومهّمی است که برقلّه‌ای ازکوه «مله Mala» به‌نام «ویزن‌یار Veyzen yār» یا ویزن‌هار، ساخته شده است. واژهٔ «ویزن یار» باید (بیژن یار) باشد. مانند، مهریار ـ شهریار، و جای شخصی به‌نام بیژن بوده است. نام کنونی آن «کُهزاد» است که دربارهٔ آن افسانه‌های گوناگون ذکر می‌شود. دژکُهزاد که مشرف بر رود و دره صیمره است، یکی از بناهای مهرپرستی بوده است. در سال ۱۳۷۰ این درّه به‌وسیله گروه اعزامی باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی به‌سرپرستی آقای نصرت‌الله معتمدی، حفاری و شناسایی شده که مهرابه‌ای از آیین مهری است. آقای معتمدی گزارشی جامع از این بررسی را در شماره پنجم سال هفتم ۱۳۷۱ مجله میراث فرهنگی زیر عنوان (مهرابه ویزیهار، قلعه کُهراد) به‌چاپ رسانیده است.

۶ـ آثارمعبدمهری درهٔ«بوواس Bowās»یا باباعباس درجنوب‌غربی خرم‌آبادبرسرراه اصلی‌که‌به‌باختر می‌رفته‌است‌قراردارد‌که‌درفصل‌مربوط به‌خرم‌آباد‌معرفی‌شده‌است.

۷ـ نفوذ اعتقادی درگفته‌ها و آداب و رسوم همگانی است. مثلاً مردم درگذشته به‌شعاع خورشید، سوگند راستین یاد می‌کردند و می‌گفتند: «وِلیسکِ افتو Veliske aftow»، یا سوگند به‌شعاع خورشید. در آیین اعتقادی پیروان «یارسان» یا اهل حق وجوه مشترکی از کنش و منش با آنچه به‌آیین مهر نسبت می‌دهند، هنوز وجود دارد راولینسون در توضیحی کوتاه که در سفرنامهٔ خود به‌آن اشاره کرده و نوشته است: «آیین قربانی پیروان اهل حق و جم خانهٔ پنهانی آنها درگذشته، بسیار جالب توجه است. زیرا بسیاری از معتقدات آنها، بی‌شک ریشه‌ای کهن دارد و به‌زمانهای پیش از اسلام برمی‌گردد. بدون تردید این آیینها بازماندهٔ پرستش نشانه‌ها و سمبلهای باروری مربوط به‌آیین مهر یا میترا است» (راولینسون، ص ۲۵).

چنانکه اشاره شد بینشهایی اعتقادی در افزار ریز و درشت مفرغی تجلی پیدا می‌کنند، چه نقش گوزن و قوچ باشد که به «زیرسری» مشهورند و زیر سر مردگان

نقش سنگ گور با صحنه شکار و یا مهر و تسبیح

نقش شکارگاه نشانه گور مردانه

قرار می‌دادند و یا سنجاقها و اشیای تزیینی که به‌معابد و مراکز مقدس نیاز می‌کردند. هنر همیشه و هرگاه که با اعتقاد و دین و کیش یک راه و یک جهت بوده است، هنرمند قدرت خلق آثار پرشکوه و شاهکار را یافته است و هرگاه که عشق و اعتقاد با یکدیگر همراه شده‌اند قوس خلاقیت هنری هنرمند معمار و بنا و سازنده و مبتکر، چنان فرازی یافته است که قرنها وهزاره‌ها را در سایهٔ اندیشه و ابتکار خود به‌اعجاب واداشته است. تاق یک معبد یا یک مسجد یا یک کلیسا در رفعت قوس و مقرنسها و خط و تذهیب و کاشیکاریهای رنگین و منقوش و آنچه به‌عنوان میراث بشریت درسراسر دنیا باقی مانده است، درواقع میراث عشق و اعتقاد است و حاصل نبوغ و اندیشهٔ معماران و هنرمندان عاشق و معتقد.

نفوذ این نقش و نگارهای مفرغی راکه لرها تا سال‌های پیش بر سنگ گور عزیزان رزم‌آور و شکارچی خود نقش می‌کردند و ادامه می‌دادند، می‌توان دید. هر سنگ گوری با نقشهایی که داشت، حکایت اعتقاد و یا جنگاوری و دلاوری کسی را بیان می‌کرد، و یا نقش مهر وماه و تسبیح و مهر وشانه هریک تأکیدی بر نکته‌ای بود. دراینجا برای نمونه، عکس چند سنگ گور چاپ شده است.

۷ـ کاسیان لرستان یا بومیان اصلی و اصیل ایران

همان‌طورکه درگزارشهای دیرینه‌شناسی و دوره‌های فرهنگ‌شناسی‌از پارینه‌سنگی تا نوسنگی و پس از آن اشاره شد، در محدودهٔ کوههای جنوب غربی لرستان تا مناطق مرکزی آن مردمی می‌زیسته‌اند که اجداد قبیله‌های لرکوچک و بزرگ شناخته شده‌اند و در تحول فرهنگ و تمدن بشری سهمی بزرگ داشته‌اند. این اقوام بعدها به‌نام کاسیان یا کاسیتها مشهور شدند. تا پیش از انجام این کاوشها و بررسیهای علمی، عقاید دربارهٔ کاسیان متفاوت بود.

مثلاً استرابن کاسیان را با نام «متاناست Metanastes» وصف کرده و معتقد است که مسکن اصلی آنان حاشیهٔ دریای مازندران در طول کوههای کوسه بوده است و بعدها به‌زاگرس مهاجرت کرد و در آنجا جای گرفته‌اند.

گُردُن چایلد آنان را از نژاد آریایی دانسته است و پروفسور گدار آنان را ساکنان قدیم کوهستان وصف می‌کند که نظر دومرگان نیز همین بوده است. به‌عقیدهٔ وی

حرکت آنان مقدم بر قوم ماد بوده است. (دکتر بهمن کریمی، *راههای باستانی*، ص ۱۴۱ و ۱۴۲). در حالی که دیاکونف معتقد است که کاسیان از دوران دیرینی که کس به‌یاد ندارد، در این ناحیهٔ کوهستانی زندگی می‌کرده‌اند (دیاکونف، ص ۱۶۱ و ۱۶۳).

بعضی از این نظرها مبنای تحقیقی و علمی ندارند و صرفاً بر پایهٔ یافته‌های محدود یا منحصر، عنوان شده‌اند. از سویی بعضی دیگر از محققان به‌اشتباه یا به‌عمد از کاسیان به‌نام قومی وحشی یاد می‌کنند. در حالی که توجیه و مبنایی برای نظر خود ندارند. زیرا که برپایهٔ یافته‌های باستان‌شناسی و مدارک به‌دست آمده، این کاسیان کوه‌نشین نخستین قومی بوده‌اند که در دنیای هنر و اندیشه، سهمی بزرگ داشته‌اند و هم آنان بودند که در صنعت ریخته‌گری و مفرغ‌کاری قدرت و نبوغ بسزا داشتند و ضمن زندگی کوچ‌نشینی در دره‌ها و دشتها، نخستین کسانی بودند که میدانهای پرورش اسب را به‌وجود آوردند و اسب را تربیت کردند و به‌کار گرفتند، و همین موجب انقلابی تازه در حرکت تمدن و تحولی نو در زندگی بشر شد.

کاسیان نزدیک به ۶۰۰ سال بر بابل حکومت کردند، و ۳۶ نفر از شاهان کاسی حاکم و فرمانروای آنجا بودند. چگونه یک قوم وحشی می‌تواند در این مدت طولانی و در میان قدرتهای رقیب دوام بیاورد؟ مگر آنکه وجوه مشترک فرهنگی انسانی با بابلیان داشته باشد. کاسیان توانستند در این مدت طولانی با آداب و عادات آزاد یا مشترک و با تلفیق هنر و صنعت قومی خود با بابلیها دوام بیاورند. در صورتی که این آشوریها و ایلامیها بودند که در پایهٔ قدرت، وحشت آفریدند و سزاوار داشتن صفت وحشی بودند. گرچه در دورهٔ قدرت کاسیان، آشوریها هنوز نیرویی به‌حساب نمی‌آمدند. کاسیها در همان زمانی که بر بابل دست یافتند از ثروتمندترین و متمدترین و مقتدرترین ملل آن روزگاران (یعنی در میان ایلامیها و بابلیها و هیتها و مصریها و سامیها) بودند. (دکتر بهمن کریمی، *راههای باستانی...*، ص ۱۴۰).

کاسیها بدون‌آنکه میهن کوهستانی‌شان را فراموش کنند، با عنصر بابلی آمیختند. از آنان خط آموختند، آداب و منشهای آنان را فراگرفتند و به‌آنان نیز از هنر و صنعت خود آموختند و روی تزییناتشان که تا آن هنگام به‌اشکال هندسی بود، اثر گذاشتند.

کاسیها پس از شکست از ایلامیها و تخلیهٔ بابل و بازگشت به‌میهن، بازهم قدرتی به‌حساب می‌آمدند که دیگر ملل و حکومتهای همزمان آنها، همواره در امور سیاسی و جنگی و اقتصادی روی آنها حساب می‌کردند، و می‌کوشیدند تا کاسیان را به‌عنوان متحد و پشتوانه داشته باشند.

استرابن جغرافی‌دان و مورخ یونانی از کاسیها به‌عنوان نیروی پشتیبان همسایگان نام می‌برد و می‌نویسد که دولت کاسی برای دفاع از این همسایگان در مقابل شوشیها و بابلیها، ۱۳ هزار تیرانداز دراختیارشان گذاشت. آشوریها افتخار می‌کردند که عرابه‌های آنان را اسبهای کاسیان حمل می‌کنند.

در دورهٔ تسلط بر بابل، هنگامی که قافله‌هایی از لرستان به‌جانب مصر آمد وشد کردند ثروت به‌دره‌های آنجا روی‌آور شد. این آبادانی و ثروت و فرهنگ و تمدن تا دورهٔ پارسیها ادامه داشت. تا آنجاکه در زمان هخامنشیان ۵۰۰۰ مادیان در دره‌های لرستان می‌چریدند (دکتر بهمن کریمی، همان، ص ۱۴۰ و ۱۴۱).

به‌هر صورت، کاسیان نه از جایی به‌لرستان آمده بودند و نه آریایی بودند. بلکه ایرانیان اصیل و بومیان و وارثان حقیقی سرزمین خود یعنی لرستان بودند و یکی از اقوام قدیم ایران به‌حساب می‌آیند.

این کوچ‌نشینان قدرتمند، پدران پیشین اقوام لر، یعنی لرکوچک و بزرگ بوده‌اند. هنگامی که در دوره‌های بعد به‌دشت آمدند، فرهنگ و سنن‌شان را نیز با خود آوردند و وقتی که با مهاجران آریایی یا آریانی‌ها درآمیختند، باز به‌مانند دورهٔ تسلط بر بابل، خلق وخوی تبارشان را حفظ کردند و آنچه لرهای امروز و در این روزگار دارند، سایه‌ای از منشهای گذشته است که پایدار مانده است. صفت وحشی وصفی است برای هر قوم که پایبند به‌اصول انسانی در شرایط سالم زندگی نباشد. گرچه امروز دولتهای متمدن و مردمان به‌ظاهر متعلق به‌عصر فضا با آنکه منکر رفتار وحشیانه هستند، کردارشان در بعضی از موارد معنای برتر از صفت وحشی و وحشیانه را می‌رساند.

۸ـ کاسیان و آثار ساختمانی آنان

از کاسیان گورستانهایی خارج از نواحی مسکونی آنان پیدا شده است و تمام یا

بیشتر اشیای مفرغی نیز از همان گورها به‌دست آمده‌اند. خانه‌های مسکونی در نقطه‌ای از دشت ساخته می‌شدند. این خانه‌ها در روزگاران پیش از آن، بر روی تپه‌ها به‌وجود می‌آمدند. این تپه‌ها که هنوز در دشتها وجود دارند، از چندین طبقه و دوره تشکیل شده‌اند که هر طبقه به‌هزاره و یا قرنهایی با آثار فرهنگی زیستی دورهٔ خود مربوط می‌شود. سابقهٔ بعضی از آنها به‌دورهٔ پیش از تاریخ می‌رسد، دوره‌ای که دیواره‌های گلی یا چینه یا خشت معمول بوده است. برخی دیگر از خانه‌ها از پیش از هزارهٔ اوّل پ. م. محل سکونت بوده‌اند. پروفسور گیرشمن می‌گوید: «در کار مطالعهٔ خود ابتدا به‌موضوعی برمی‌خوریم که بی‌اهمیت نیست و آن این است که تاکنون هیچ خانهٔ مسکونی از کوه‌نشینان لرستان کشف نشده است. بنابراین، آنچه ما از انسان ساکن در نواحی مزبور و امور مربوط به‌زندگی روزانهٔ آنها می‌دانیم، کامل نیست. چون اطلاعات ما از زندگی ساکنان قدیم لرستان فقط از منابع غیرمستقیم به‌دست آمده است. ولی از سوی دیگر، تعداد اشیایی که در قبرها همراه مردگان دفن کرده‌اند، مانند آلات و ابزارکار و اشیای مربوط به‌زندگی در خانه و سلاحهای جنگی و زینت‌آلات، به‌قدری زیاد و متنوع است که کمبود اطلاعات دیگر ما را در این مورد جبران می‌کند» (هنر ایران، گیرشمن، ترجمهٔ عیسی بهنام، ص ۴۲ و ۴۳).

اگر بخواهیم زندگی کوچ‌نشینی کاسیان را امروز بررسی کنیم باید گفت که مانند و مشابه آن تا چند دههٔ پیش وجود داشته است. در زندگی کوچ‌نشینی همه‌چیز موقّتی است. امّا موقّتی که تکرار می‌شود و مشقّت به‌بار می‌آورد. در واقع با اطمینان می‌توان گفت که هنوز هم چرخهٔ زندگی کوچ‌نشینان لرهای لرستان و بختیاری همان مشخصات و ممکنات دوره‌ها و سده‌ها و هزاره‌های گذشته را دارد. مؤید این ادّعا خبری است از دیودور که در کتاب خود نوشته است:

«... کاسیان از زمانهای قدیم در زیرزمینها زندگی می‌کنند و غذایشان میوهٔ بلوط، قارچ و گوشت نمک‌زدهٔ حیوانات وحشی است» (پیرنیا، *ایران باستان*، ۲۰۱۱/۳). این خبر نظر گیرشمن را به‌اثبات می‌رساند. درواقع، در آن زمان مردم برای حفظ جان خود و حراست گله‌هایشان و نیز مصون ماندن از سرما در دره‌های پوشیده از جنگل و یا دشتها نمی‌توانستند جایی امن‌تر از خانه‌های زیرزمینی بیابند.

لرهای کوچ‌نشین که تعدادشان هم کم نبود، در اقامتگاههای موقتی و یا

سکونتگاههای فصلی یا «زمگه Zemga»، در گرمسیر یا مناطق سردسیر، راهروها و فضاهایی به‌عمق ۲ تا ۳ متر در زیرزمین حفر می‌کردند و روی آنها را با چوبهای درخت بلوط می‌پوشاندند و همسطح زمین و زیستگاه‌شان می‌ساختند. سپس گله‌های گاو وگوسفند را در آنها نگاه می‌داشتند و درنتیجه، هم از سرما و هم از دستبرد دزدان در امان بودند. نام این فضاهای زیرزمینی «سیس Sis» بوده است. نوعی دیگر از این زیرزمینها را، که گاه با سنگ و ملاط ساخته می‌شدند، «زاخه Zāxa» می‌گفتند و همان است که «دیودور» به‌آن اشاره کرده است. در زمگه‌های گرمسیری برای محل اقامت و استراحت و زندگی چنین فضاهایی، با عمق کمتر، ساخته می‌شود، به‌طوری که گاه دیوارشان تا یک‌متر هم از سطح زمین بالا می‌آید. سقف آنها را با چادر سیاه یا «دوار Dowār» می‌پوشانند و یا از ساقه‌های گندم به‌هم بافته یا شاخه‌های نی بهره می‌گیرند.

در مناطق کوهستانی که دره‌های تنگ دارند، وجود غارهای بزرگ و وسیع موجب می‌شود که زمگه یا اقامتگاههای زمستانی گرمسیری نزدیک دهانهٔ آن غارها باشد. در دره‌های «میان‌کوه» و در محلّی به‌نام «منگره Mongera» تا سالها پیش مردم به‌علت تنگی دره و نبودن زمین، دهانهٔ غارها را سنگ‌چین می‌کردند و در آنها می‌زیستند. بعضی از طوایف از این غارها، که در زبان لری «اشکفت Eškaft» یا «مرّ Marr» و در زبان لکی «کلما Kalmā» گفته می‌شود، در محل زمگه برای نگهداری گله‌های خود از سرما و باران و برف و نیز از خطر دستبرد دزدان و حملهٔ گرگان، استفاده می‌کرده‌اند و یا می‌کنند. روش زندگی کوچ‌نشینی و پناهگاههای آن، به‌ویژه هرگاه که یورشهای بیگانه امنیت مردم را به‌خطر می‌انداخت، مخفیگاه مناسبی برای اسکان بومیان به‌شمار می‌آمد. از این نظر آثار ساختمانهایی که در برابر گذشت زمان دوام داشته باشند، در لرستان پیدا نمی‌شود و یا کم است. می‌توان گذشتهٔ دور از پس هزاره‌ها را با نوع و نحوهٔ اسکان مردم تا حداقل پنجاه سال قبل مقایسه کرد.

تنها آثار ساختمانی باقی‌مانده از آن ایام بناهای مقدس و معابد هستند که در این زمان با اعتقاد مردم رنگ اسلامی گرفته و عموماً از سنگ و ملاط ساخته شده‌اند و یا دژهای دیده‌بانی که آنها را در دل کوه کنده‌اند و نمونه‌هایی از این دژها در درهٔ «کوگو Kögo» در «میان‌کوه» جنوب خرم‌آباد و یا در منطقهٔ «ززو مارو Zaz-o-Māru» و یا در

معبد مهری درّهٔ «بواس Bowās» که به‌اشتباه آن را فارسی کرده و باباعباس می‌گویند، دیده می‌شوند. تعدادی از این آثار در جای خود معرفی شده‌اند.

در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) خانم کلرگاف‌مید در تپهٔ باباجان در جنوب «دُم اُویزه Döm owiza» در دلفان، اقدام به‌حفّاری کرد و نمونه‌ای از پی و دیواره‌های ساختمانی را که به‌عقیدهٔ او متعلّق به‌هزارهٔ نخست پیش از میلاد است، یافت. این ساختمان شاید به‌شاه یا رییس قبیله‌ای مربوط بوده است (کلرگاف مید مجلّهٔ بررسیهای تاریخی مهرماه سال ۱۳۵۶).

این کیفیّت سکونت منحصر به‌کاسیان نبود. از هیچ یک از اقوام و ملل معاصر آنان نیز آثار ساختمانی عمومی باقی نمانده و یافت نشده است، مگر کاخهای شاهان و معابد و مراکز اعتقادی. البته آثاری همچون تخت‌جمشید در ایران، اکروپولیس در آتن، دروازه‌های بابل و آثار ایلامی و چُغازنبیل هم وجود دارند که میراث بشریّت‌اند و یادگاری از استادان آن روزگار.

فصل چهارم

لرستان در دوره‌های بعد

۱ـ در روزگار هخامنشیان و مقدونیان

حکومت کاسیان پس از ۶۰۰ سال فرمانروایی بر بابل، در سال ۱۱۷۲ پ. م، به‌وسیلهٔ ایلامیها سقوط کرد و این موجب بیرون رفتن آنان از بابل و بازگشت به‌سرزمین موروثی و اجدادی‌شان شد. امّا شکست کاسیان به‌معنای انقراض و محونام و هنر و فرهنگشان از بستر تاریخ نبود. زیرا سلسله‌ای قدرتمند و صاحب ثروت و آب و زمین و سرزمین و مردمی هنرمند بودند. درواقع، کاسیان مالکان اصلی دره‌ها و دشتهایی به‌حساب می‌آمدند که از هزاره‌ها پیش در آنها می‌زیستند و به‌آنان تعلق داشت. کاسیان خصلتهای قومی خود را چه در زمان تسلط بر بابل و چه پس از بیرون رفتن از آنجا، حفظ کردند. امّا از نظر هنری باید گفت که هنر آنها و بابلیان تأثیر متقابل برهم گذاشتند و در مجموع بر فرهنگ و هنر اقوام و دولتهای همزمان نیز تأثیر نهادند. از سوی دیگر، دورهٔ ۶۰۰ ساله نفوذ و تسلط بر بابل، اگر فرازی در زندگی آنان محسوب شود، سقوط و خروجشان را نشیبی به‌حساب نیاورده‌اند.

در حالی که دیگر کشورها و ملّتهای همزمان کاسیان، اندک اندک در حال

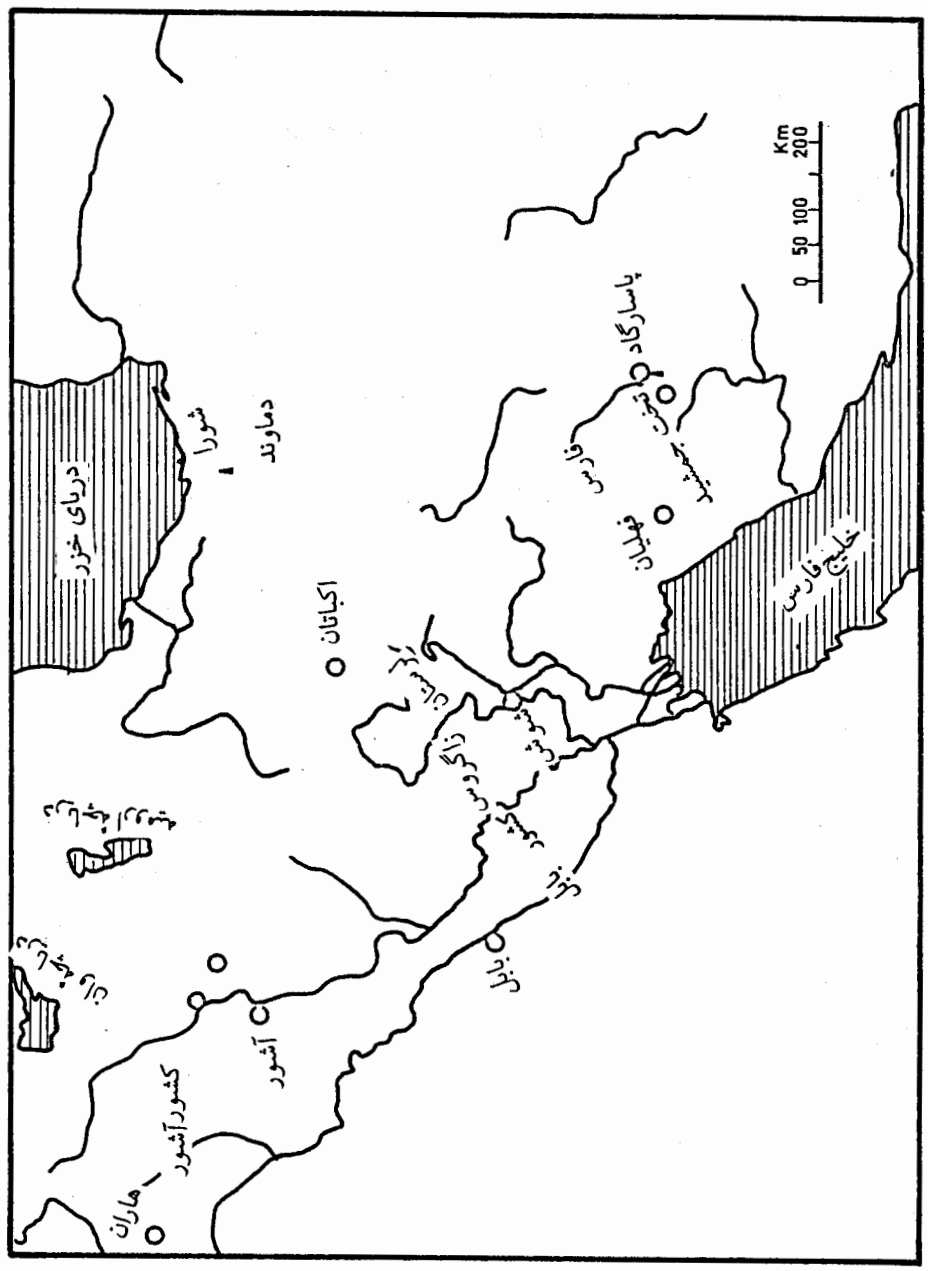

ایران هخامنشی از کوروش دوم تا داریوش سوم

پیشرفت و درنتیجه مدعی برتری بر دیگران بودند، آنان به‌کار پرورش اسب و ترویج هنرشان ادامه دادند. به‌طوری که ملل و اقوام مذکور همواره می‌کوشیدند از پشتیبانی نیروی رزمی و مادی و معنوی کاسیان برخوردار شوند. آنان بیشتر از محل فروش اسب به‌ثروت رسیدند. به‌بابلیها وآشوریها اسب می‌فروختند. علاوه‌براین، اسبهای کاسی از طریق بابل به‌آسیای غربی و فنیقیه برای فروش فرستاده می‌شد (ایران باستان، حسن پیرنیا، ۱۹۰۸/۲).

امّا تاریخ از قبیله‌های ساکن در یک محدودهٔ کوچک و ناچیز جغرافیایی، ملّت و کشوری ساخت و اعداد و ارقام جنگاوران هرقوم و قبیله را به‌گزافه هزاران هزار گزارش کرد. با غلبهٔ هر قوم و قبیله بر قبیله و قوم دیگر، همهٔ دستاوردهای مادی و فرهنگی قوم مغلوب به‌یغما رفت و نابود شد.

آشوریها ایلامیها را منقرض کردند، و مادیها آشوریها را، و هخامنشیان حکومت ماد را برانداختند. در چنین سده‌های پرتلاطم و خونبار، کاسیها مرزهای جغرافیایی خود را پاس داشتند. گرچه بعضی از مورّخان در نگارش تاریخ و در توصیفی دشمنانه، به‌کاسیان صفت وحشیان کوه‌نشین دادند، امّا تاریخ جهاندیده پیری است گاه دروغ‌پرداز.

کاسیان که به‌اعتقاد اکثر دانشمندان، پدران کهن و اجداد قدیم لرها (لرکوچک و لر بزرگ) بودند، با دولت ایرانی و پارسی‌نژاد هخامنشی در حفظ و پاسداری ایران و یا رزم با دشمنان همگام و همراه شدند و در حراست از راهها برای پیشرفت بازرگانی و دادوستد، سهمی برعهده گرفتند. به‌پاداش این کار، کاسیان در زمان هخامنشیان همه ساله از شاهان این سلسله، انعام و هدایایی دریافت می‌کردند. در واقع نگهبانی‌کشور پهناور هخامنشی برعهدهٔ چهار قوم‌گذاشته شده بود. ۱ـ مردها «Mardes» در حوالی پارس؛ ۲ و ۳ـ «اوکسیان Uxiens» (خوزها) و «اِلی‌میان Elyméens» در محدودهٔ پارس و خوزستان؛ ۴ـکاسیان در محدوده و سرزمین خود تا مرزماد (*ایران باستان*، حسن پیرنیا، ۱۹۰۶/۲ و ۱۹۰۷).

این اقوام در لشکرکشیهای هخامنشیان برای کشورگشایی، شرکت داشتند و یا در حراست از مرزها خدمت می‌کردند.

هرودُت زیر عنوان «*وصف لشکریان بومی*» می‌نویسد: طوایفی که در سپاه شاهی

بودند، عبارت‌اند از:

اوّل ـ پارسیان که پوشاک ایشان کلاه نمدی (تیارا) و بلوز آستین‌دار و روپوش زرهی پولک‌دار شبیه پوست ماهی و شلوار بود؛ و اسلحه‌ای که با خود داشتند، عبارت بود از سپرسبک که از ترکهٔ بید می‌بافتند، و ترکشی که در زیر آن می‌بستند و زوبین کوتاه و کمانهای بومی و تیرهایی از نی و خنجر یا «قداره» که در پهلوی راست از کمر می‌آویختند.

دوم ـ دستهٔ مادیها: به‌فرماندهی تیگران هخامنشی، لباس و اسلحهٔ ایشان هم مثل پارسیان بود. درواقع، شکل‌لباس پارسی در اصل از لباس مادی گرفته شده است.

سوم ـ کیسیها (کاسیها)، لباس آنها مثل پوشاک پارسیان بود با این تفاوت که به‌جای کلاه، سربند داشتند. فرماندهی آنها برعهدهٔ ارتاخس پسر اتانس بود (*تاریخ هرودت*، ترجمهٔ وحید مازندرانی، کتاب هفتم، ص ۳۷۶ و ۳۷۷) [چنین سربندی تا سالها پیش بین عشایر لرکوچک رواج داشت و اکنون هم طوایف لک از سربند استفاده می‌کنند].

هرودت پس از آن به‌توضیح و تشریح لباس سایر ملیّتها، همچون هیرکانیها، آشوریها، مردم بلخ، هندیان و عربها می‌پردازد.

از تاریخ چنین برمی‌آید که کاسیان در دوره‌های آشور، هخامنشی، مقدونی و یونانی، استقلالشان را حفظ کرده‌اند. گفته شده است که آنها پس از جنگ با اسکندر و مانع شدن از عبور سپاهیان او، باز پس از اسکندر، خودمختاری‌شان را حفظ کردند، که داستان آن خواهد آمد.

۲ـ هنر هخامنشی

هنر هخامنشی از نفوذ یونان به‌دور ماند. هنر وارث هنر لرستان است. هنر لرستان پُر از نشانه‌های سحرانگیزی بود که در خدمت اعتقاد و کیش مردم به‌اوج خود رسید و در هنر یونان هم اثر گذاشت و در هنر آیندهٔ ایران نیز از لحاظ آن تیزبینیها و ریزبینیها تأثیر نهاد. چنانچه در بخش کیش کاسیان اشاره شد، این تأثیر چندان عمیق و جاودانه بود که بسیاری از این نشانه‌ها حلقهٔ ارتباط اعتقاد در کیش کاسیان به‌آیین

مهر و از این کیش به‌اعتقاد و دین زرتشتی بود و سپس به‌صورت پیوستگی با درون و برون یا یافته‌ها و دریافتهای موروثی، پایدار ماند. از حلقهٔ نخستین نشانه، نقاشیهای غار درهٔ میر ملاس، تا تغییر شکل آن در دوران صنعت مفرغ و پرداخت هنری این اشیا تا مجسمهٔ هزارچشم و گوش همچون مهر و حلقهٔ ابرته یا مقدس که داریوش از اهورامزدا دریافت می‌کرد. امّا اشیا و ظروف نقره‌ای عهد هخامنشی کـه اخـیراً از «کلماکره Kalmākarrah» به‌دست‌آمدند ما رابه‌دگرگونیهایی درنفس‌هنر ونقش‌آفرینی و نوپردازیهایی که هنوز رابطهٔ خود را با هنر لرستان قطع نکرده است، آشنا ساختند.

۳ـ جنگ اسکندر با کاسیان

کاسیان همواره مانع عبور لشکریان دشمن مقدونی، از سرزمینشان بودند، و یکی از مورّخان به‌نام کنت کورث، می‌نویسد: «اسکندر برای تفریح و بـه‌قصد کـوسیان یـا کاسی‌ها حرکت کرد. این مردم در کـوهستانی در هـمجواری مـاد سکـنی دارنـد. وحشی و جنگی‌اند (!)، و به‌وسیلهٔ راهزنی زندگی می‌کنند. شاهان پارسی بـه‌آنها وجهی می‌دادند تا جلگه را از تاخت وتاز آنها ایمن دارند. زیرا که اینها چـون در جنگی شکست می‌خوردند، به‌کوهها و جاهای سخت پناه می‌بردند. بنابراین همه ساله، وقتی که شاهان از همدان به‌بابل می‌رفتند، مبلغی به‌آنها به‌رسم انـعام داده می‌شد، تا مانع از عبور آنان نشوند.

اسکندر با قصد حمله به‌آنها قشون خود را به‌دو قسمت تقسیم کـرد و پس از چهل روز آنها را پریشان کرد. قسمتی از سپاه تـحت فـرمان خـود اسکـندر بـود و قسمت دیگر را بطلمیوس فرمان می‌داد. کاسیان برای اینکه اُسـرای خـود را پس بگیرند، بی‌هیچ شرطی مطیع و تسلیم گشتند. بعد اسکـندر امـر کـرد در جـاهای مساعد قلعه‌هایی بسازند تا پس از حرکت او این مردم نتوانند یاغی شوند». (حسن پیرنیا، ایران باستان ۱۹۰۷/۲ و ۱۹۰۸)

در جایی دیگر آمده است: از تاریخ چنین برمی‌آید که کوسیها در دورهٔ آشوری و هـخامنشی و مـقدونی و یـونانی، اسـتقلالشان را حـفظ کـردند. اسکـندر چـنانکه گذشت، با آنها جنگید، ولی بعد از اسکندر باز خودمختاریشان را حـفظ کـردند. (همان، ۱۹۰۷/۲)

در نقل این خبر تاریخی و هجوم اسکندر و شکست کاسیان جای تردید است، و بلکه کاسیان راه را بر اسکندر بستند. همان طورکه وقتی آنتی‌گون پس از شکست در شوش خواست به‌ماد برود، کاسیان راه را بر او گرفتند. این امر، پس از خبر حملهٔ اسکندر و شکست کاسیان روی داده است و آشکارا خبر اول، یعنی شکست کاسیان از اسکندر را نفی می‌کند. خبر از دیودور (کتاب ۱۹ بند ۱۹) است که گوید آنتی‌گون پس از شکست در شوش و توقف درکنار رود «اوله Eulée» یاکرخه، صلاح دید که به‌همدان در ماد برود. از آنجا به‌همدان دو راه بود: یکی راه شاهی که از کوههای زیبا می‌گذشت، ولی گرم و طولانی بود، چنان که مسافرت چهل روز به‌طول می‌کشید[۱]. دیگری راهی بود که از ولایت کوسیان (کاسیها یا لرهای کنونی) یعنی از گردنه‌های تنگ می‌گذشت و آذوقه هم کم داشت. ولی کوتاهترین راه به‌شمار می‌رفت و خنک بود. امّا گذشتن از این راه بی‌اجازهٔ کاسیان، یعنی ساکنان این کوهها، مشکل بود. این‌مردم از زمانهای قدیم، استقلالشان را حفظ کرده‌اند. آنها در زیرزمینها زندگی می‌کنند و غذایشان میوهٔ بلوط وگوشت نمک‌زدهٔ حیوانات وحشی است. آنتی‌گون این کار را دلیل بر ترس دانست که با قرارداد و هدایا اجازهٔ عبور بگیرد. تصمیم گرفت با جنگ و زور پیش برود. به‌موجب این تصمیم «نه آرُخ» با دستهٔ تفتیشی روانه شد و بعضی بلندیها را اشغال کرد. ولی از نبود آذوقه در تنگنایی شدید افتاد. خود آنتی‌گون هنگام عبور از معابر تنگ، حالش به‌مراتب بدتر بود. زیرا اهالی‌که ولایت خودشان‌را خوب می‌شناختند ازبلندیهایی‌که انتخاب کرده بودند، سنگهای بزرگ به‌زیر می‌غلطانیدند و باران تیر بر دشمنان می‌باریدند.

در این احوال که آنتی‌گون راهی نمی‌یافت، غرق تأسف شد که چرا نصیحت «پی‌تون» را نشنید و با هدایایی از کاسیان اجازهٔ عبور نگرفت. باری آنتی‌گون در مدت ۹ روز و با تلفات فراوان خود را به‌محدوده مسکونی ماد رسانید. و کاسیان پس از رفتن اسکندر به‌بابل دوباره استقلال خود را یافتند. جانشینان اسکندر هم نتوانستند از عهدهٔ آنان برآیند (ایران باستان، حسن پیرنیا، ۲۰۱۲/۳ و ۲۰۱۳).

راولینسون که از مسیر آنتی‌گون عبور کرده است، می‌نویسد: «آنتی‌گون از روی

۱ـ برای آگاهی بیشتر از راه شاهی به‌مقاله «منزلگاههای راه شاهی» نوشته آقای دکتر علی‌اصغر میرفتاح شماره ۲ سال دوازدهم مجله بررسی‌های تاریخی مراجعه شود.

«پل تنگ» که بر روی صیمره زده شده، عبورکرده است و باید از درهٔ کرخه از یک راه کوتاه و مستقیم و پرمخاطره، از گردنهٔ «کیالان» گذشته و از آنجا به‌خرم‌آباد و سپس به‌همدان رفته باشد. فاصلهٔ این راه با آنچه «پلینی» گفته است مطابقت دارد و آن محلی که نزدیک بود، آنتی‌گون تمام سپاهیانش را در آنجا از دست بدهد، بدون شک همان گردنهٔ «کیالو Keyâlo» است که آن نیز با توصیف «دیودور» مطابقت دارد» (سفرنامه هنری راولینسون، ص ۲۵ و ۲۶). ظاهراً و به‌احتمال زیاد ظروف نقره‌ای که به‌اشکال گوناگون از غارکلماکرهٔ پل دختر به‌دست آمده است، باید غنایمی باشد که کاسیان از یغماگران و سپاهیان آنتی‌گون بازپس گرفته باشد.

۴ـ در زمان اشکانیان

شاهنشاهی وسرزمین پهناور هخامنشیان، باحملهٔ اسکندر ازهم پاشید. امّا جنگهای خونین چهل ساله بین جانشینان او، آنان را از هم جدا ساخت. کوشش سلوکیها بر آن بود که ایرانیان را با تمدّن یونان آشنا کنند، ولی در این راه چندان توفیق نیافتند.

سرزمین پارت‌ها یا خراسان که در کتیبهٔ داریوش به‌نام «پرثو» از آن یاد شده است، بخشی از سرزمین ایران هخامنشی بود. اشکانیان یا پارتها که نام آنان پهلو یا پهلوی بود، در شمال شرق ایران زندگی می‌کردند. زبان آنان راکه زبان فارسی میانه در زمان ایشان و ساسانیان بود، پهلوی نامیدند. از آنجا که نخستین خیزش علیه سلوکیها در سال ۲۵۰ پ. م. به‌وسیلهٔ پارتها به‌رهبری ارشک، انجام شد، دودمان او و سلسلهٔ شاهان بعدی را اشکانی نامیدند. اشکانیان به‌تدریج قدرت یافتند و توانستند ایران را از چنگ آخرین قدرتهای سلوکی بیرون آورند. آنان سپس ناحیهٔ بابل را نیز تصرف کردند. پایتخت‌شان را شهر تیسفون نزدیک مرزهای غربی ایران قرار دادند. بار دیگر مرزهای ایران به‌گستردگی دورهٔ هخامنشیان رسید. اشکانیان با فرهنگ و زبان یونانی آشنایی داشتند و راضی شدند که خطوط روی سکه‌هایشان یونانی باشد. اشکانیان[1] منطقهٔ وسیعی از غرب تا مرکز ایران را، که در گذشته هم

۱ـ دربارهٔ اردوان پوراشه این داستان هم نقل شده است که: گویند در میان ملوک‌الطوایف از شهرهای عجم هیچ پادشاهی از حیث وسعت ملک و کثرت سپاه بزرگتر از اردوان پوراشه ←

اهمیّت داشت و زاگرس نامیده می‌شد، به‌پایگاههای دفاعی و نفوذی خود تبدیل کردند. این منطقه به‌نام «پَهْلوْ» یا «پهل»[1] مشهور شد (الفهرست ابن ندیم، ترجمهٔ تجدد، ص ۲۱ و ۲۲).

اشکانیان توانستند به‌خوبی از هجوم رومیان و بیگانگان به‌مرزهای ایران جلوگیری کنند. خِطهٔ کوهستانی لرستان در دورهٔ اشکانیان یکی از همان پایگاههای مهّم دفاعی بود که جزو پهله محسوب می‌شد. امّا از بومیان اصلی لرستان یعنی قوم کاسی یا کاسیان با این نام و نشان در عصر اشکانیان، آگاهی و خبری در دست نیست. پهلهٔ اشکانی در زمان ساسانیان نیز این نام را داشت و تا سده‌های نخستین پس از هجوم تازیان هم به‌این نام در آثار و کتابهای تاریخی اسلامی آمده است. امّا پس از آن جبل یا جبال نامیده شد که در بخشهای بعد توضیح بیشتری در این زمینه داده می‌شود.

در سراسر دورهٔ اشکانیان و پس از آن، در دورهٔ ساسانیان، لرستان به‌علت موقعیت ممتاز جغرافیایی و کوهستانی بودن، دیوار دفاعی استواری در برابر یورش و حملهٔ بیگانگان بود. نام مکانهایی همچون «دشت روم اشکان» یا رومشکان «Rumeško» و آثار دژهایی بر بالای ستیغها و قله‌ها و گذرگاههای حساس راههای ارتباطی تأییدی براین نظر است. در دورهٔ اشکانیان ساکنان لرستان یا فرزندان همان ساکنان قدیم و کهن، یعنی کاسیان، نقش مهمّی در این دیار داشته‌اند. به‌احتمال زیاد نقاشیهای غار «دوشه Došea» از آثار آنان است.

با آنکه گفته شده است اشکانیان علاقه‌ای به‌ایجاد ساختمان و بنا نداشته‌اند و اگر هم آثاری از ایشان برجا بوده، شاید به‌دست ساسانیان ویران شده، در لرستان دژهایی در کوهها و بالای ستیغها و نیز نقاشیهایی وجود دارد که باید آنها را به‌اشکانیان نسبت داد، این آثار به‌شرح زیر است:

۱ـ دژ صخره‌ای «کوگو Kögö»، واقع در دره‌ای به‌این نام در شرق تنگهٔ «چمشک

→

پوراشکان پادشاه جبال نبود. وی فرمانروای ماهان همدان و ماسبذان و مهرجانقذق و حلوان بود. ولی قلمرو هریک از شهریاران دیگر بیش از یک شهرستان یا یک شهر نبود و هریک از شهریاران چون زندگانی را بدرود می‌گفت، پسر یا خویش نزدیکش به‌جای او می‌نشست. ملوک‌الطوایف همگی به‌برتری اردوان پادشاه جبال اذعان داشتند. (*اخبارالطوال*، ص ۴۳ و ۴۴)

۱ـ امروز هم پهله نام دهی از بخش زرین‌آباد شهرستان دهلران است.

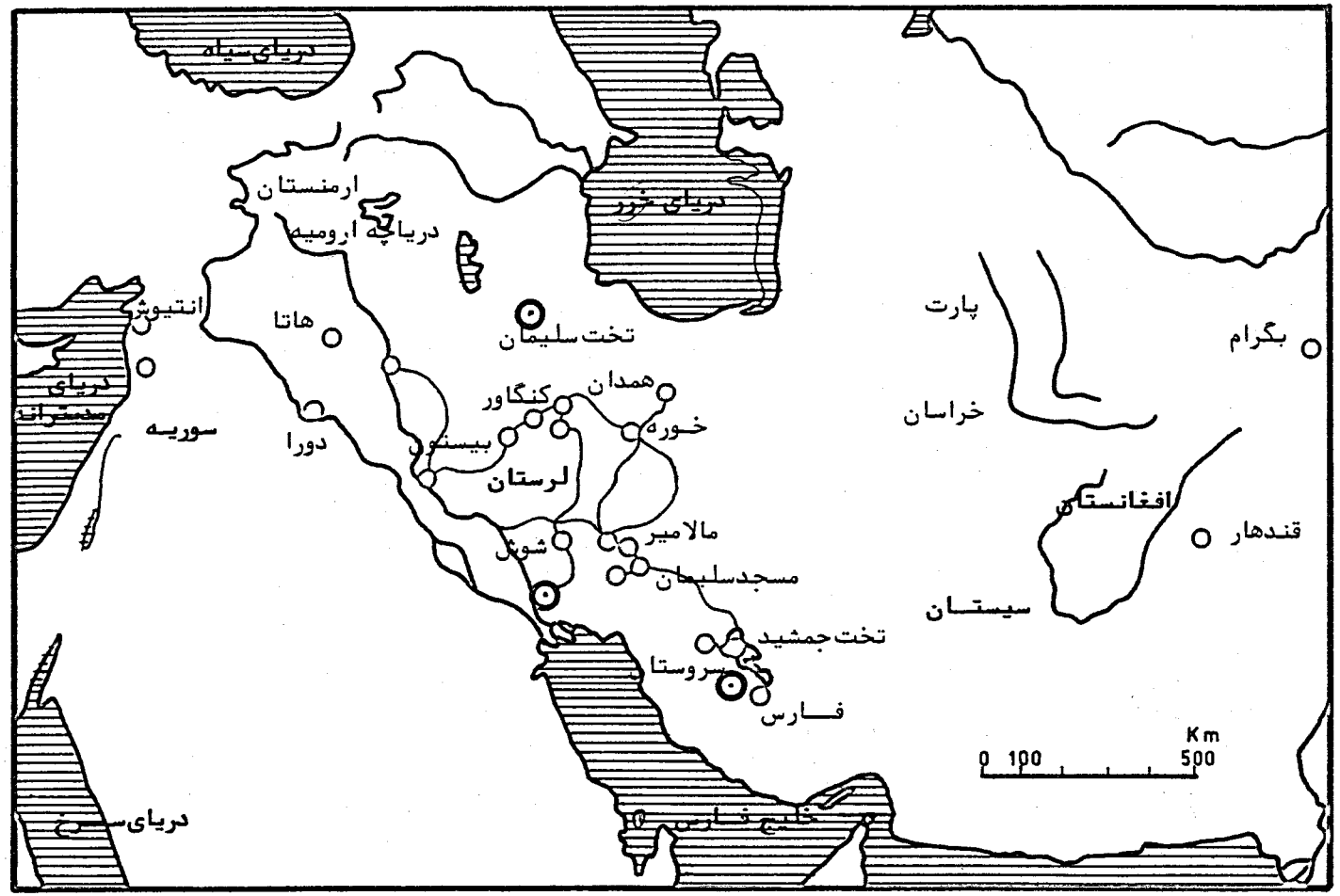

ایران در دوره سلوکی اشکانی

Čamešk» در «میان کوه» و برکنار یکی از راههای اصلی باستانی که از غرب به‌شرق می‌رفته و در مبحث «میان کوه» معرفی شده است. ضمناً بر بالای این دژِ صخره‌ای دوطبقه، آثار دژی دیگر دیده می‌شود که مجموعهٔ این دو، اهمیتی را که امنیت راه سراسری خاور به‌باختر داشته، نشان می‌دهد. سکه‌هایی را که یکی از اهالی در این دژ یافته بود، به‌فرهاد سوم (۷۰-۵۷ پ. م.) تعلق داشت.

۲- نقاشیهای غار «دوشه Döša» بر بالای کوهی به‌همین نام در محلی به‌نام «کُرَشوراو Korašurow» در دهستان «کافر و مسلمان» بخش چگنی، نمونه و نشانی از هنر و آثار دورهٔ اشکانیان‌اند. این نقوش بر روی نقوش کهن‌تری، که به‌رنگ اُخرایی بوده‌اند و تاریخشان همزمان نقوش درهٔ میرملاس و همیان کوهدشت بوده است، نقش شده‌اند. نقاشی‌هایی که بر دیوارهٔ غار قرار دارند، صحنه‌هایی از رزم تن به‌تن و یا حمله به‌دشمنان و به‌اسارت گرفتن آنان را می‌نمایند.[1] تیر از جمله سلاحهای پارتیان به‌هنگام تعرّض بود که خیلی اهمیت داشت. بعضی عقیده دارند که تیر علامت اشکانیان بود. زیرا آنان در تیراندازی مهارتی بسزا داشتند و کمتر ملّتی پیدا می‌شد که این موضوع را نداند. وقتی که به‌لژیونهای رومی فرمان می‌دادند به‌جنگ اشکانیان بروند، لرزه براندامشان می‌افتاد. دیگر سلاح آنان نیزه بود. چوب نوک‌نیزه را چنان محکم می‌ساختند، که گاهی با یک ضربت دونفر را می‌افکند. از جمله سلاحهای دیگر آنان شمشیر دودم و قمه و کارد بود. کلاهخود و زره‌بلند و شلوار گشاد چرمی نیز جزو وسایل دفاعی اشکانیان به‌شمار می‌رفت. (ایران باستان، حسن پیرنیا، ۲۶۷۱/۲)

همهٔ این سلاحها و لباسها در نقوش غار دوشه به‌تصویر درآمده‌اند. هر نقش خود، تصویر و تعریفی منقوش از این حکایت است. ظاهراً ساکنان لرستان هم خود از جملهٔ این سپاهیان و رزمندگان بوده‌اند.

۳- ستون و سرستونهای حجاری شده بر بالای کوه «رکی Reky» در شرق دهکدهٔ سرانبار تشکن بخش چگنی، باقیماندهٔ بنایی مسکونی و نظامی بوده است که درّه وسیع و ساکنان دوسوی رود «کشکو Kašku» را تا معبر و راه باستانی و کهن خاور

۱- این نقوش که به‌وسیلهٔ نگارنده کشف شده‌اند، نخستین بار در شمارهٔ ۴ مجلهٔ *باستان‌شناسی و هنر ایران* معرفی شدند.

به‌باختر زیرنظر داشته است.

۴ـ از دژهای صخره‌ای منطقهٔ «ززومارو Zaz-o-Māru» در دامنه‌های جنوبی اشترانکوه در جنوب شهرستان الیگودرز خبرهایی رسیده‌است، ولی به‌علّت دشواری راه کوهستانی، دستیابی به‌آنها فرصت و اعتبار مالی و از همه مهّمتر عشق می‌خواهد. این منطقه که ساکنان آن لرهای بختیاری تیرهٔ چهارلنگ هستند، از جمله نقاط مهّم تاریخی دوره‌های گوناگون است که کلید بسیاری از پرسشهای تاریخی را در دل دژها و غارهای خود دارد.

در سالهای دههٔ چهل تا پنجاه، هنگامی که جاده‌ای برای دستیابی به‌روستاهای بخش جنوبی الیگودرز کشیده می‌شد، کارگران با ماشینهای راهسازی در مسیر راه باقی‌ماندهٔ کاخی با ستون و سرستونهای سنگی مربوط به‌دورهٔ اشکانیان یافتند، اما متأسفانه بدون توجّه به‌اهمیّت آنها و اینکه ممکن بود از این آثار در مطالعات تاریخی بهره گرفت، تمام آنها را از میان بردند.

۵ـ در بخشهای جنوبی شهر «آزنا» آثاری از سدبندیهای کهن برای آبیاری زمینها برجای مانده که از اهمیت فراوان برخوردار است.

۶ـ همان‌طور که اشاره شد در قسمت خاوری لرستان بربالای تیغه‌ها یا ماز Māz های کوهها، آثاری از دژها و سنگابها و انبار ذخیرهٔ خوراک موجود است که حتا در دوره‌های بعد و ضمن نهضتهای ضد تازیان، از آنها بهره گرفته می‌شده است و بسیاری از آنها در مبحثهای مختلف این کتاب معرفی شده‌اند.

۷ـ مهّمترین اثر اشکانیان، معبد مهرپرستی است در درّه‌ای به‌نام بوواس Bowās در جنوب باختری شهر خرّم‌آباد، بر سر شاهراه ارتباطی کهن، که هنوز آثار آن باقی است. این معبد در بخش چگنی معرفی شده است.

غیر از اینها در تمام نقاط لرستان سکّه‌هایی از اسکندر و جانشینان او و نیز از دورهٔ اشکانیان به‌دست آمده که همه از اهمیّت لرستان در دورهٔ اشکانیان حکایت می‌کنند.

۴ـ لرستان در دورهٔ ساسانیان

سرانجام دولت مقتدر اشکانی با قیام اردشیر پاپکان، در سال ۲۲۹ میلادی منقرض

شد و سلسلهٔ ساسانی فرمانروایی بر ایران را آغاز کرد.

گرچه در این دوره از دیار لرستان به‌عنوان محدوده‌ای مستقل نشانی نداریم، اما در مجموع حیطه و حدود جغرافیایی، جزو پهله یا «پهلو» یعنی خطّه و پهنه‌ای که از دورهٔ اشکانیان به‌این نام مشهور بوده، به‌شمار می‌آمده است. پهله همان سرزمینی است که گویند شاهان اشکانی، پادشاهی خود را نخست از آنجا آغاز کردند (سعید نفیسی، *تاریخ تمدن ...*، ۲۸۶؛ ترجمهٔ *تاریخ یعقوبی*، ۲۱۸).

در دورهٔ ساسانیان نیز این نام باقی بود و ظاهراً همان محدوده است که یونانیان آن را «زاگرس» می‌گفتند. این پهنه در دورهٔ اسلامی به‌دلیل آنکه بیشتر نواحی آن کوهستانی است، «جبل» یا «جبال» نام گرفت.

غرب لرستان در دورهٔ ساسانیان بیشتر اهمیت داشت و شامل دوبخش مهم ماسبذان، یا ماسپتان و مهرجان قذق یا مهرگان کده بود که امروز آنها را جزو پشتکوه به‌حساب می‌آورند. در بخش شمالی یا پیشکوه نیز دو مرکز مهم وجود داشت: یکی خاوه‌ودلفان والیشتر که از هزاره‌های پیش مرکز کاسیان بود؛ و دیگری که می‌توان آن را بخش میانی هم نامید، شاپورخواست نام داشت. شهر شاپورخواست از جمله شهرهایی بوده است که به‌فرمان شاپور اوّل بنا شد. (*مجمل‌التواریخ والقصص*، ص ۶۴) به‌این ترتیب شهرهای مشهور این دوره عبارت بوده‌اند از:

۱ـ صیمره، از ولایت مهرگان کده که به‌علّت نزدیکی به‌تیسفون محلّی ییلاقی برای شاهان و سرداران ساسانی محسوب می‌شد. گویند هُرمزان خود از مردم مهرگان کده و روزگاری هم شاه لرستان و خوزستان بود. نام دیگر آن «داراشهر» بوده و امروز هم «دره‌شهر» نامیده می‌شود. غیر از آثار شهر، در تنگه‌ای نزدیک به‌آن بر بالای قله‌ای از کوه «کوَرَ Kavar»، دژی است که هنوز آن را «چووینه Čuvina» می‌گویند و آن را جایگاه *بهرام* چوبینه می‌دانند.

۲ـ شیروان یا سیروان، مرکز ماسپتان یا ماسبذان.

۳ـ شاپور خواست، یکی از شهرهای مهم عهد ساسانی است که بر سر شاهراه خاور به‌باختر و شمال به‌جنوب ساخته شده و شاید مرکز پیشکوه بوده است.

۴ـ لیشتر یا لاشتر (الیشتر امروزی) و شهری بوده است که بنا به‌نوشتهٔ مورّخان، آتشکدهٔ بزرگ اروخش در آنجا بنا شده بود (*حمدالله مستوفی*، *نزهة‌القلوب*، ۱۲۷).

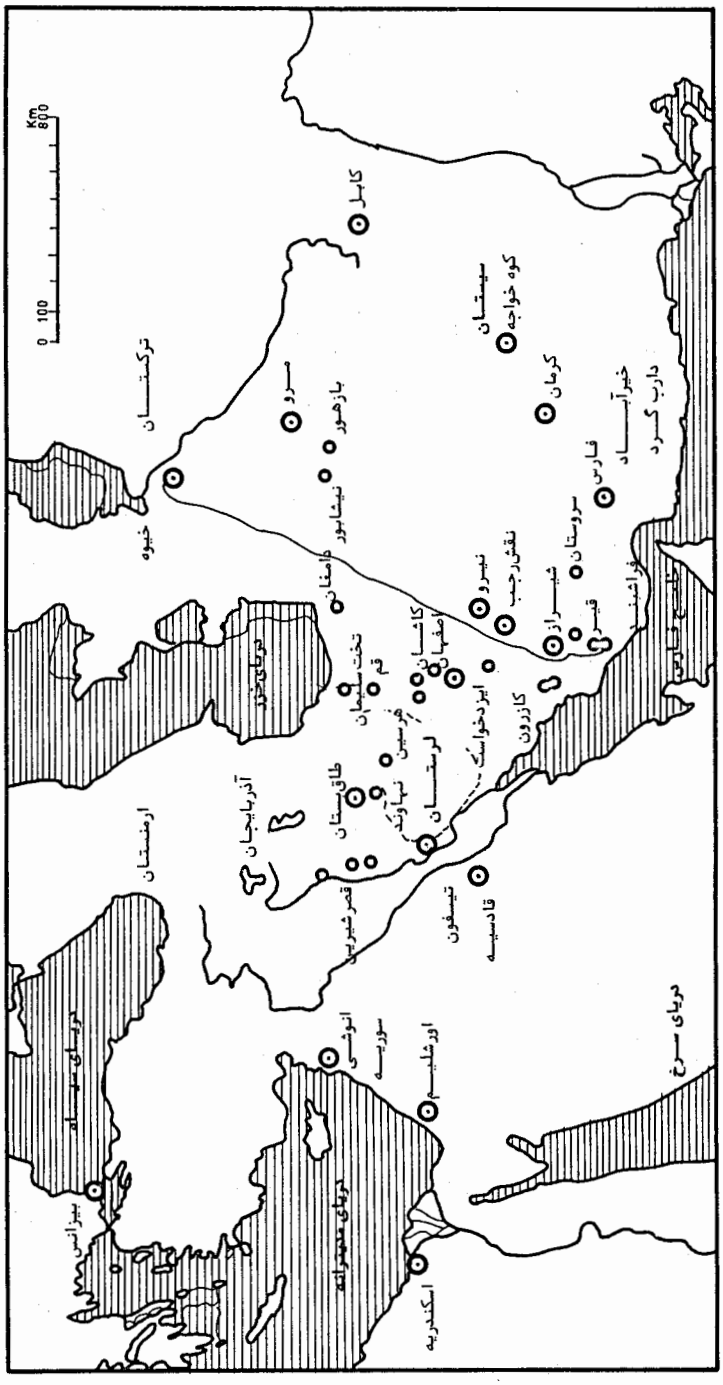

ایران در دورهٔ ساسانیان

لیشتر یا الیشتر مرکز بخش شمالی، بر سر یکی از شاخه‌های شاهراه شمال به‌جنوب قرار داشت. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، دشتهای لیشتر و دلفان که به‌وسیلهٔ چند رشته کوه کوچک ازهم جدا می‌شوند، از دورهٔ کاسیان مسکون و مرکز پرورش اسب بوده‌اند. شادروان پورداوود عقیده داشت که الیشتر احتمالاً همان «نیسا»ست که در کتیبهٔ داریوش از مردان خوب و اسبان خوب آن یاد شده و آتشکدهٔ قدیم اروخش هم در آنجا قرار داشته است. (فرهنگ ایران باستان، ص ۲۹۰).

از آثار و بناهای شناخته شده دوره ساسانی، هشت پل بزرگ یاکوچک است که در مسیر راههای اصلی باختر به‌نقاط دیگر لرستان و ایران بر روی رودهای صیمره و «کشکو Kaško» بنا شده بوده و همگی نمونه و نشانهٔ معماری پل‌سازی این دوره است. در مسیرهای کوهستانی این راهها سنگ‌چینهایی نیز برای عبور کاروانیان و ارابه‌های جنگی باقی است که نشانه‌ای از اهمیت این بخش از ایران در آن دوره است.

۵ـ یکی از آثار دیدنی ساسانیان، گِرداب سنگی «گَردو بَردینه Gardow Bardina» در شمال غربی شهر خرم‌آباد است که آب آن را به‌وسیلهٔ نهری که با سنگ و ملاط ساخته شده بود، تا درّهٔ «بوواس Bowās»، یعنی همان‌جاکه آثار معبدی مهری وجود دارد، می‌برده‌اند. در آنجا آثار آسیابی نیز باقی است که نشان می‌دهد با آبی که توسط این نهر ازگرداب سنگی می‌برده‌اند، می‌گشته است. آثار مذکور در جای خود در بخشهای مربوط به‌هریک از شهرها به‌تفصیل توضیح داده شده است.

در دامنه‌های اشتران کوه که از نظر تقسیمات سیاسی و جغرافیایی امروز، جزو شهرستان الیگودرز محسوب می‌شود، آثار حداقل یک سدخاکی از دورهٔ ساسانیان به‌نظر می‌آید که اهمیّت بسیار داشته است. امّا غیر از این آثار تاکنون اثری دیگر شناسایی نشده است. شاید نظام ایلی و طایفه‌ای که بر پایهٔ کوچیدن برای یافتن چراگاه به‌منظور سیرکردن دام وسنت دامداری و زندگی چوپانی معمول بوده، مانع از ایجاد شهرها می‌شده است. زیرا دراین نظام، نوع ونحوهٔ زندگی در سکونتگاههای فصلی و موقتی، شکل ابتدایی داشت که نمونه‌هایی از آن تا سالها پیش که هنوز زندگی شهرنشینی گسترش نیافته بود، برقرار بود. از این سکونتگاهها، جز تپه‌هایی در دشتها، چیزی باقی نمانده است.

از جملهٔ آثاری که از این دوره به‌دست آمده، سکّه‌های مربوط به‌شاهان ساسانی است. امّا زبان رایج در این دیار خود شعبه‌ای از زبان پهلوی است که در ادبیات منظوم لکی و واژه‌های لری باقی مانده و با وجود هجوم فرهنگهای گوناگون هنوز هم رایج است. برخی از سنت‌های مردم که در دورهٔ اسلامی، رنگ اعتقادی به‌خود گرفت.

فصل پنجم

تاریخ جغرافیایی لرستان در سده‌های نخستین اسلامی

عربها در سال ۱۶ هجری از دو نقطهٔ باختر و جنوب باختری، یعنی مرزهای نهاوند و ماسبندان، به‌لرستان هجوم آوردند.

در ماسبذان و به‌ویژه در صیمره که زادگاه هرمزان بود، نیروهای بومی یا لرهای آن زمان، به‌مقابله با تازیان پرداختند. فرماندهٔ گروهی از آنان، آذین پسر هرمزان بود. در این تلاقی، پس از پایداری و رزمی سخت، ایرانیان یا نیروهای بومی شکست خوردند. آذین به‌اسارت درآمد و وقتی او را شناختند، گردنش را زدند. فاتحان سپس نیروهای شکست‌خورده را تعقیب کردند و تا شهر شیروان یا سیروان که شهری مهم از دورهٔ کهن بود، آمدند. مردمان شهر از بیم مرگ و اسارت به کوهها پناه بردند (طبری، ۱۸۴۰/۵). امّا خبر بلاذری از فتح ماسبذان و مهرگان کده چنین است: گویند ابوموسی اشعری از نهاوند روان شد. و او خود به‌فرماندهی سپاهی که از بصره گسیل شده بود، به‌نهاوند آمده بود... پس به‌دینور رسید و پنج روز آنجا بماند و تنها یک روز با وی جنگ کردند. سپس مردم دینور به‌جزیه و خراج دادن راضی شدند و ابوموسی با آنها موافقت کرد و سپس به‌ماسبذان رفت. در آنجا و

صیمره که کرسی‌نشین مهرجانقدق بود نیز با چنین شرایطی راضی شدند و از خونریزی و برده گرفتن جلو گرفتند و وی دیگر کوره‌ها یا شهرهای مهرجانقذق را بگرفت (فتوح‌البلدان، ص ۴۳۳). امّا بلاذری خبر درست‌تر را آن می‌داند که به‌دستور ابوموسی تازیان به‌فرماندهی سائب از اهواز گسیل شدند و آن نواحی را فتح کردند (همان‌جا).[۱]

باید دانست که خراج را از اراضی و جزیه را از افراد می‌گرفتند. یعنی هر پارسی یا هریک از اهالی صیمره و ماسبذان که می‌خواست برآیین و دین خود باقی باشد، به‌عنوان ذمی و در پناه اسلام باید از جهت امنیت اجتماعی و فردی جزیه می‌داد، و خراج، مالیات بر اراضی و خانه بود که آن نیز باید پرداخت می‌شد.

سقوط نهاوند درواقع گشوده شدن دروازهٔ ایران به‌روی تازیان بود، زیرا از آنجا به‌همدان و اصفهان و آذربایجان و سرانجام تا فراسوی خاوری ایران رفتند. لشکرکشی ایرانیان در نهاوند آخرین تلاش و پایداری آنان بود. از آن پس اگر مقاومتهای کوچکی هم می‌شد، کمابیش درهم می‌شکست. مشهور است که نهاوند از سرزمینهایی بود که مردم کوفه آنجا راگشودند و دینور را بصریان فتح کردند. از این روی چون مسلمانان درکوفه بسیار شدند، نیاز یافتند ناحیه‌هایی راکه براساس خراج گزاردن با مردم آنها صلح شده بود، فزون کنند تاکفاف معاش مردم را بدهد. این بود که دینور را به‌کوفه دادند و در عوض، نهاوند را به‌مردم بصره واگذاشتند. بدین‌گونه افزونی خراج دینور برنهاوند از آن کوفه شد. از اینجا نهاوند را ماه‌البصره و دینور را ماه‌الکوفه خواندند و این به‌روزگار معاویه پسر ابی‌سفیان بود. ظاهراً «ماه» دراینجا به‌معنای شهر است نه به‌معنای ماد و سرزمین ماد. در سال ۱۳۳ هجری سفّاح خلیفه عباسی، عموی خود سلیمان را به‌ایالت بصره فرستاد، بحرین و عمان و مهرجانقذق و اطراف آن را نیز به‌او سپرد که والی همه آنها باشد (ابن اثیر، ۸۱/۹، ذیل وقایع سال ۱۳۳ هـ. ق.).

۱ـ با چاپ و نشر کتاب ۱۵۰ صحابه ساختگی تألیف آقای مرتضی عسگری، بسیاری از خبرها و نقل مورخان باید بار دیگر با دقت بررسی شود.

جبال یا جبل یا «پهله» و «پهلو» اشکانیان

جبل یا جبال یا کوهستان، همان استان غربی از تقسیمات اواخر دورهٔ ساسانیان است که «پهلو» یا «پهله» نامیده می‌شد. خبری که در *الفهرست* ابن ندیم از قول روزبه پسر دادویه مشهور به‌ابن مقفع نقل شده، درست است. زیرا ابن مقفّع از اوضاع زمان ساسانی آگاهی داشته، او گفته است: «پهله یا پهلو نام پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان است». (الفهرست ابن ندیم، ص ۲۲).

یاقوت حموی نیز در *معجم‌البلدان* این گفتهٔ ابن مقفع را آورده و اضافه کرده که شیرویه پسر شهردارگفته است که شهرهای پهلویان هفت است: همدان و ماسبذان و قم و ماه بصره و صیمره وماه کوفه وکرمانشاهان (یاقوت حموی معجم‌البلدان). او ری و اصفهان را جزو پهله نمی‌داند.

یعقوبی نام استانها و شهرهایی را که در تملک دولت ایران بوده، به‌این شرح آورده و استان قهستان یا جبال را چنین وصف کرده است: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، نهاوند، دینور، حُلوان، ماسَبَذان، مهرجانقذق، شهرزور، صامغان، آذربایجان. (یعقوبی، ۲۱۸/۱).

ابن فقیه همدانی نیز دربارهٔ جبل یا کوهستان می‌نویسد: «این ناحیه را شهرهای پهلویان نامند و آنها، همدان است و ماسبذان، مهرجانقذق که صیمره است، و قم و ماه بصره (نهاوند) و ماه کوفه (دینور) وکرمانشاهان. و آنجاکه به‌جبل منسوب است و از جبل نیست، یعنی ری و اصفهان و کومش (قومس) و طبرستان و گرگان و سیستان وکرمان و قزوین و دیلم و ببر وطیلسان. (ابن فقیه، ص ۲۳). در *صورة‌الارض* ابن حوقل در توصیف جبال و فاصله راهها نام شابرخاست یا شاپور خواست نیز آمده است (ابن حوقل، ص ۱۰۲ تا ۱۰۴).

با این توضیح، لرستان کنونی جزو پهلَو یا پهلهٔ دوره‌های اشکانی و ساسانی، که در عصر اسلامی «جبل» یا «جبال» نام گرفت، بوده است. جبل در زمان سلجوقیان به‌نام عراق عجم هم خوانده شد. اینکه در این آثار از شهرکهای بخشهای شمالی و میانی نامی برده نشده، ممکن است به‌چند دلیل بوده باشد. نخست اینکه وضع اسکان به‌دلیل زندگی کوچ‌نشینی چنان نبوده است که مورد هجوم و حمله‌ای و یا واقعه‌ای قرارگرفته باشند که وقایع‌نویسان بر خبر آن آگاهی یافته و در آثار خود به‌آن

اشاره کنند. دوم اینکه اغلب مورخان یا جغرافیدانان این دوره، به‌نقل نوشته‌های پیشینیان خود اکتفا می‌کرده‌اند و خودشان از نزدیک آن محلها را ندیده و یا از آنجاها عبور نکرده‌اند. به‌همین سبب غالباً اشتباهها و بی‌دقتیهای پیشینیان را تکرار کرده‌اند. امّا مسعودی نام جبال را علاوه بر بخش یا استان غربی ایران به‌محدودهٔ لرستان نیز اطلاق کرده است (مسعودی، *التنبیه*...، ص ۴۸). تأیید دیگری مبنی بر این که لرستان جزو پهله یا پهلو بوده، این است که از دورهٔ صفوی به‌بعد در اسناد و روایات تاریخی این خطه را «لرستان فیلی» گفته و نوشته‌اند. این عنوان که هنوز هم از پیران شنیده می‌شود، دگرگون شده «پهله» یا «پهلوی» است. به‌همین سبب زبان و دوبیتیهای هجایی این سامان را فهلویات گفته و می‌گویند و در این‌باره در بحث مربوط به‌زبان توضیح کافی داده شده است.

مردم جبال یا لرستان در طول سالهای حکومت امویان و عباسیان، در نهضتهایی که علیه حجاج و یا به‌طرفداری از دلاور خراسانی، ابومسلم، برپا شد، شرکت داشتند و کوهها و دره‌های لرستان به‌سبب راههای دشوار، مأمنی امن و پناهگاهی مناسب برای آنان بود (مسعودی، *مروج‌الذهب*، ۲۹۷/۲). قیام حروفیه و استاد احمد لر حُروفی نیز پایگاه و جایگاه مطلوبی در لرستان داشت.

در سال ۲۱۸ مردم لرستان از جمله ساکنان ماسبذان، مهرجان قذق، صیمره، شیروان یا سیروان، کوذشت یاکوهدشت طرحان و اریوجان و ماه کوفه یعنی بخش مهم پیشکوه و پشتکوه از قیام خرمیان علیه معتصم عباسی که با ایرانیان دشمنی ذاتی و دیرینه داشت، پشتیبانی و طرفداری کرده و به‌آن پیوستند. معتصم، اسحاق پسر ابراهیم پسر مصعب را با لشکری به‌مقابله آنان فرستاد. (محمد خاوندشاه، ۴۶۶/۱؛ نفیسی، *بابک*...، ص ۳۲ تا ۳۴). درواقع در هر نهضت که علیه این خلفای ستمگر برپا می‌شد، مردم لرستان نیز شرکت می‌داشتند.

در سالهایی که حسن صباح قدرت گرفته بود، در منطقهٔ لرستان هم طرفدارانی یافت که در قیام او برضدّ عباسیان شرکت کردند. در سرتاسر کوههای غربی لرستان و از خوزستان تا کرمانشاهان، بربالای قله‌های مشرف به‌دشتهای رومشکان و کوهدشت و چگنی و دلفان و قلایی والیشتر و محدوده‌های میانی، آثار دژهایی برجاست که ظاهراً از زمان اشکانیان تا عصر ساسانیان و نیز در دورهٔ اسلام به‌هنگام

بروز نهضتهای ایرانیان علیه امویان و عباسیّان همواره اهمیّت داشته و مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند و به‌همین سبب در نگهداری و تعمیر آنها می‌کوشیدند. این دژها در بلندیهای کوههایی ساخته شده‌اند که دست یافتن دشمنان به‌آنجاها کاری دشوار و گاه غیرممکن بوده است و ما ضمن معرفی هریک از این مناطق به‌تفصیل درباره آنها شرح داده‌ایم.

فصل ششم

دربارهٔ نام یا واژهٔ «لر» و تاریخ پیدایی آن

واژه و نام فراگیر «لر» عنوان نسب و صفت قوم بزرگ ایرانی است که در لرستان فیلی (لر کوچک) و در سرزمین بختیاری (لر بزرگ) و اقلیم کهکیلویه و بویراحمد و ممسنی که مرکز آن امروز یاسوج است، ساکن‌اند و سرزمین موروثی آنان از نظر جغرافیایی و جغرافیای فرهنگی به‌هم پیوسته است. پهنه‌ای که از مرز باختری تا حدود اصفهان و فارس، در خاور و خوزستان و خلیج فارس در جنوب گسترده است.

ظاهراً ابوالحسن علی پسر حسین مسعودی، مورّخ نامدار نیمهٔ اوّل سدهٔ چهارم هجری، نخستین کسی است که در کتاب معتبر *التنبیة والاشراف*، زیر عنوان: «ذکر طبقهٔ دوم از ملوک قدیم ایران که بلان یعنی والایان بوده‌اند»، از آنان بالفظ «لریه» نام برده که بی‌شک همین لرهای امروزند. او محل سکونتشان را فارس و اصفهان و سرزمین جبال و ماهات یعنی ماه کوفه و ماه بصره و ماه‌سبذان، ذکر کرده و دربارهٔ نسب آنان نوشته است:

«اوّل آنها منوشهر بود که صدوبیست سال پادشاهی کرد و ایرانیان او را سخت معتبر دانند و چیزها از او گویند و معجزه‌ها یاد کنند. مابین او و فریدون، سیزده نسل

بود. وی از فرزندان ایرج پسر فریدون بود و هفت پسر داشت که نسب غالب مردم ایران و طبقات ملوکشان بدانها می‌رسد...» (مسعودی، *التنبیه...*، ص ۸۴). امّا چون زندگی کوچ‌نشینی داشته‌اند، گاه از آنان به‌نام «کرد»، به‌معنای بیابان‌نشین و چوپان هم یاد شده است.

۱ـ وجه تسمیه لر

همان‌طور که در سطرهای پیش آمد، نخستین‌بار در سال ۳۴۵ هجری مسعودی واژهٔ «لریه» را آورده است، امّا درباره علت و وجه تسمیه آن توضیحی نداده است.

در قرنهای بعد مورخان روایات مختلفی در این مورد نقل کرده‌اند. از آن جمله حمدالله مستوفی به‌نقل از کتاب *زبدةالتواریخ*[1] چنین آورده است:

«این اسم برآن قوم به‌وجهی که گویند، آن است که در «مانرود» دهی است که آن را «کرد» خوانند و در آن حدود بندی است که آن را به‌زبان لری «کول» خوانند و در آن بند، موضعی است که آن را «لر» خوانند. چون اصل ایشان از آن موضع برخاسته‌اند، از آن سبب ایشان را «لر» گفته‌اند.»

وجه دوم آنکه، به‌زبان لری، کوه پردرخت را «لِر» گویند به‌کسر را، به‌سبب ثقالت، کسرهٔ لام را به‌ضمه بدل کرده‌اند و «لُر» گفته‌اند.

وجه سوم آنکه شخصی که این طایفه از نسل اویند، «لر» نام داشته است، ولی قول اول درست‌تر می‌نمایند» (حمدالله مستوفی). بدلیسی نیز در *شرفنامه* قول اوّل مستوفی را ذکر کرده و آن را پذیرفته است. (شرفنامه بدلیسی، ص ۴۴).

نگارنده با بررسیهای گسترده‌ای که انجام داده‌ام، به‌این نتیجه رسیده‌ام که نام «لُر» از واژهٔ «لور»، که نام شهری در محدودهٔ جغرافیایی لرستان در مرز خوزستان بوده، گرفته شده است. امّا دربارهٔ «لور» و موقعیت جغرافیایی آن اصطخری در *مسالک و ممالک* چندبار به‌آن اشاره دارد:

۱) در توضیح مرز شمالی خوزستان نوشته است: «وحد شمالی آن [خوزستان]،

۱ـ *زبدةالتواریخ* تألیف ابوالقاسم کاشانی است که یک نسخهٔ آن به‌شماره ۳۶۸ در کتابخانهٔ ملی برلین نگهداری می‌شود و در تاریخ است از آدم تا هلاکو و فتح بغداد تا زمان اولجایتو (۷۰۳ـ۷۱۶). نسخهٔ دیگری از این کتاب در آذربایجان شوروی وجود دارد.

حد صیمره و کرخه و لوز تا حدود جبال پیوندد از سپاهان و گویند که لور از خوزستان بودست، اکنون با جبال گرفته‌اند» (اصطخری، ص ۸۹).

۲) همچنین در توصیف شهر لور می‌نویسد: «لور شهری آبادان است و هوای کوه بر آن غالب است. از جمله خوزستان بود، اکنون در شمار کوهستان می‌دارند» (همان، ص ۹۳).

۳) در شرح فاصلهٔ شهرها آورده است: ... از شابر خواست تا «لور سی فرسنگ...» (همان، ص ۱۶۳). و در جایی دیگر نوشته است: از سیروان تا صیمره یک روز راه، از دیه «**لور** تا **کره** شش مرحله» (همان، ص ۱۹).

امروز لرها تا دروازهٔ دزفول و شوش ساکن هستند. شهر اندیمشک که تا نیم‌قرن گذشته به‌صالح‌آباد شهرت داشت، نیز از نظر جغرافیای انسانی، لرنشین است. امّا خرابه‌ها و آثار پل و شهر قدیم **لور** در شمال اندیمشک در سطحی نسبتاً وسیع هنوز برجاست و نگارنده خود این آثار را دیده است.

اصطخری افزون بر توضیح و شرحی که نقل شد، به‌شهر دیگری به‌نام لورگان یا لورجان در فارس اشاره کرده که مستوفی در *نزهةالقلوب* آنها را لوردگان لر بزرگ توصیف کرده است.

هنری راولینسون، محقق انگلیسی، در *سفرنامهٔ خوزستان و لرستان و بختیاری*، مشاهدات خود را دربارهٔ آثار قدیم لور چنین آورده است: «جاده‌ای که از بالارود به‌جانب دزفول می‌رود، نخست در دامنهٔ کوه «تنگوان Tangevon» پیچ خورده وارد جلگهٔ وسیع سوزیان می‌شود. فاصلهٔ بین بالارود و دزفول حدود شش فرسنگ است که از صحرای لور می‌گذرد. در حال حاضر صحرای لور لم یزرع و بدون آب است. ولی آثار نهر و جویهای قدیم که به‌جهات مختلف کشیده شده، نشان می‌دهد که زمانی این محل آباد بوده است. در نزدیکی صالح‌آباد [اندیمشک] چند تپهٔ کوچک و خرابه‌هایی چند وجود دارد و احتمالاً شهر لور یا (بلادالور) در محل صالح‌آباد قرار داشته است. بعضی از جغرافیدانان معاصر معتقداند که شهر لور، پایتخت لرستان، در همین جا بوده است. ولی آنچه مسلم است صحرای لور اسم خود را از این شهر گرفته است» (هنری راولینسون، *سفرنامه*...، ص ۲۹ و ۳۰).

با این تفصیل و آنچه مسعودی در نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری در *التنبیه والاشراف*

ذیل نام «لریه» آورده است، می‌توان نتیجه گرفت که ظاهراً پس از خرابی شهر لور، به‌هر دلیلی که اتفاق افتاده، ساکنان آن به‌تدریج به‌مناطق شمالی جبال کوچ کرده‌اند و نام شهر «لور» یا لورستان را بر محل سکونت تازه داده‌اند که بعداً کلمهٔ لور با تخفیف صدا «لر» شده است. چنین وضعی در همه جا ممکن است اتفاق بیفتد. مثلاً بخشی از ایل سگوند لرستان که زمستانها به‌اطراف شوش برای علف‌چرانی می‌رفته‌اند، به‌تدریج در آنجا ساکن شده و اکنون محل آنها به «سکوند» مشهور است، یا جلفای اصفهان که پس از مهاجرت ارمنیان جلفایی از شمال به‌این شهر، به‌جلفا موصوف و موسوم شده است. این نظر بیشتر به‌حقیقت و واقعیت نزدیک است که نام «لر» گرفته شده از «لور»ی است که شهری بوده و نه از نامی دیگر.

۲ـ زبان لری

پس از حملهٔ تازیان و فروپاشی نظام حکومتی ساسانیان، مرزبندیهای جغرافیایی در هر محدوده و محروسه‌ای که وجود داشت، ازهم پاشید. چنانکه سامانیان، ماورای‌النهر و خراسان را اداره می‌کردند، گرگان وطبرستان حوزهٔ فرمانروایی آل‌زیار بود، بخشهای باختری و مرکز و جنوبی را خاندان بویه، و خاور ایران را از سیستان و غزنین وکابل و بعدها خراسان و عراق را غزنویان دراختیار داشتند. به‌همین جهت مردم هر شهر و دیار خود را منسوب به‌آن محلّ می‌دانستند، مانند خراسانی، سیستانی، کرمانی و امثال آن و فراموش کرده بودند که ایرانی هستند. از یک‌سو زبان تازی که زبان دین و سیاست بود و نیز زبان ترکی که به‌وسیلهٔ قدرت حاکم به‌کار می‌رفت، فضای فرهنگی ایران را تا ظهور فردوسی و زنده کردن زبان پارسی و نام ایران به‌وسیلهٔ او، تهدید می‌کرد.

از سوی دیگر، از دیرباز، یعنی از دورهٔ ساسانیان زبانهای رایج، بر پایهٔ نام اقوام یا محدودهٔ جغرافیایی گروه‌بندی می‌شدند. چنانکه ابن ندیم در *الفهرست* از قول ابن مقفع که شخصیّتی آگاه به‌اوضاع فرهنگی ساسانیان بود، آورده است: «زبانهای فارسی عبارت از پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی است و پهلوی منسوب به‌پهله است» (الفهرست ابن ندیم، ص ۳۲).

یاقوت حموی (۵۷۵ـ۶۲۶ هجری) در *معجم‌البلدان* زیر کلمه «فهله» آورده است:

«حمزهٔ اصفهانی در کتاب *التنبیه*[1] گوید که زبانهای فرس باستانی، پنج گونه بود: پهلوی، دری فارسی، خوزی، سریانی».

برابر تعریف ابن فقیه همدانی در *مختصرالبلدان*، منطقهٔ لرستان یعنی پشتکوه و پیشکوه جزو پهله و از شهرهای پهلویان بوده است (ابن فقیه، ص ۲۲). زبان آنجا هم در گروه‌بندی جغرافیایی، پهلوی یا لهجه‌ای از آن محسوب می‌شده است. اما به‌عقیدهٔ راولینسون این نظریه که گویشهای زاگرس را بازماندهٔ زبان پهلوی دانسته‌اند، بی‌پایه است. او می‌نویسد: من فکر می‌کنم که زبان لری از زبان فارسی باستان مشتق شده که همزمان با زبان پهلوی به‌طور جداگانه و مشخص صحبت می‌شده است (هنری راولینسون، *سفرنامه به‌لرستان*...، ص ۱۱۴ و ۱۱۵). تازیانهٔ واژه‌های پهله و پهلوی را فهله و فهلوی، و سرودهای هجایی و ترانه‌های بومی این ناحیه را نیز «فهلویات» گفته و نوشته‌اند. زبان لری در گروه‌بندی داخلی و قبیله‌ای به‌دو شاخهٔ لری «لر کوچک» و بختیاری «لر بزرگ» تقسیم می‌شود.

۳ـ لری (لر کوچک)

زبان یا گویشهای لر کوچک یا لرستان فیلی عبارت‌اند از. لری ولکی. لکی زبان طوایف و تیره‌های لک است که در شمال پیشکوه و بخشهای دلفان، الیشتر و چقلوندی یا بیرانوند، سکونت دارند. معین‌الدین نطنزی در کتاب *منتخب‌التواریخ*، واژهٔ «لک» را به‌عنوان نام یکی از قبایل لر کوچک آورده (*منتخب‌التواریخ نطنزی*، ص ۵۳) که زبانشان لکی است. گروهی از طوایف این شاخه به‌نقاط دیگر لرستان مهاجرت کرده‌اند ولی از نظر ریشه و تقسیمهای طایفه‌ای جزو یکی از سه‌بخش که نام برده شد، هستند. زبان لری نیز در سایر نقاط لرستان زبان اصلی است. بین زبان لرهای پاپی و میردیرکوند و ساکنان باختر و ایلام کنونی اختلاف آوایی وگاه معنایی وجود دارد. واژه‌ها و کلماتی از این دو گروه هستند که شکل املایی آنها یکی، ولی معنایشان متفاوت است. در ضمایر اشاره و برخی از ادات و تلفظهای آوایی هم

۱ـ کتابی که یاقوت از آن یاد کرده، کتابی است به‌نام *التنبیه علی حدوث التصحیف* از حمزهٔ اصفهانی که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مروی تهران موجود است (رجوع شود به‌مقدمهٔ شادروان استاد پورداوود بر کتاب فرهنگ بهدینان).

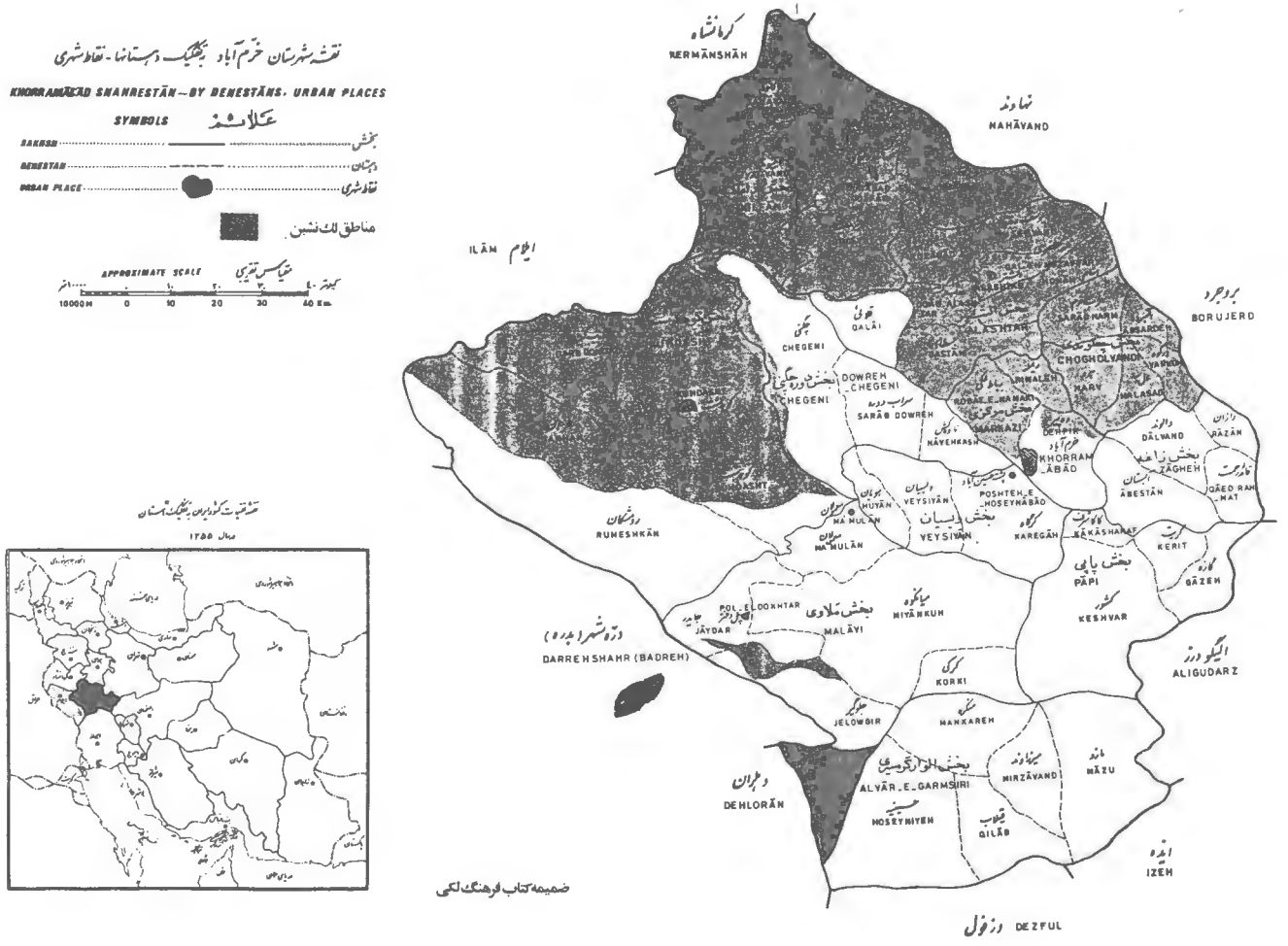

در این نقشه، قسمت‌های تیره، نقاط لک‌نشین و بقیه آن لرنشین‌اند.

تفاوتهایی وجود دارد. نگارنده در دو کتاب *فرهنگ لری* و *فرهنگ لکی* به‌این تفاوتها و نکات دیگر دستور زبان اشاره کرده‌ام. در گویش یا زبان لکی هم میان سه قبیلهٔ لک زبان، از نظر تلفظ بعضی واژه‌ها تفاوتهایی موجود است، ولی تفاوت کلّی لکی با لری این است که در لکی «غ» وجود ندارد و به‌جای آن «خ» می‌آید. مثال: باغ، غم که «باخ» و «خم» بیان و یا نوشته می‌شود. در بعضی نقاط برای برخی واژه‌ها به‌جای «ق» «ک» می‌آورند. مثال: چاقو یا چقو که می‌شود: چکو؛ و یا قسم را کسم Kasam تلفظ می‌کنند. حرف «ب» در زبان لری گاه به «و» در زبان لکی تبدیل می‌شود. مانند بهار = وهار و بلگ = ولگ به‌معنای برگ.

سه طایفهٔ بزرگ از لکهای دلفان، پیرو «یارسان» یا مذهب اهل حق هستند. از لکها گروه‌هایی به‌نقاط دور و نزدیک ایران و یا خارج از ایران مهاجرت کرده و اغلب اعتقادات خود را نیز در محیط تازه سکونت یافته نشر داده و حفظ کرده‌اند. طوایفی از لکها به‌قفقاز روسیّه رفته‌اند. درنتیجه، هرجا که لکها باشند، زبان و اعتقادشان را هم دارند. لک زی‌ها نیز از این طایفه هستند.

۴ـ اشعار لری و لکی یا (فهلویات)

پاره‌ای آثار و اشعار مکتوب به‌زبانهای لکی و لری (فهلوی یا پهلوی) از قرنها پیش باقی مانده است. همهٔ سروده‌ها و دوبیتی‌ها وزن هجایی دارند. مانند دوبیتی‌های *باباطاهر* که متأسفانه بسیاری از آنها تحریف شده‌اند. برخی دیگر از این آثار عبارت‌اند از:

۱ـ شعر فهلوی *فخرالدین لر*. در سال ۷۱۰ هجری در همدان تقریظ‌هایی برای رشیدالدین فضل‌الله فراهم شد از جملهٔ تقریظ‌نویسان یکی نیز از شاعری لر به‌نام فخرالدین لُر بود. او در این دفتر شرحی به‌نظم و نثر به‌فارسی و تازی نوشته و در ادامهٔ آن دو بیت شعر لکی با عنوان «شعر بالفهلویه» آورده است (رشیدالدین فضل‌الله، *الاسئله* و...). حمدالله مستوفی نیز در کتاب *تاریخ گزیده* اغلب از اشعار لکی زیر عنوان «پهلوی» یاد کرده است. (*تاریخ گزیده* ص ۲۹۱).

۲ـ *دیوان ملا پریشان لک*. او یکی از پیروان فرقهٔ حروفیّه بوده. این دیوان چندبار به‌چاپ رسیده است.

۳ـ *سرودهای یارسان* تألیف و گردآوردهٔ ماشاءالله سوری.

۴ـ *شاهنامهٔ جیحون آبادی* در آداب و منشهای یارسان.

۵ـ *گفتار خان الماس* گردآوردهٔ سیدکاظم نیک‌نژاد (۵۲ صفحه). خان الماس از بزرگان سرّیه یا یارسان بوده است.

۶ـ *دفتر رموز یارسان*، گنجینهٔ سلطان صحاک اهل حق، گردآوردهٔ سیدقاسم افضلی شاه ابراهیمی.

۷ـ *گلزار ادب* مجموعه‌ای از سروده‌ها و اشعار لکی و لری از شاعران لرستان تألیف شادروان اسفندیار غضنفری.

۸ـ *مجموعهٔ مناجات* از شادروان غلامرضا ارکوازی.[۱]

آثار مکتوب و چاپ نشده نیز فراوان است. یک نسخهٔ *شاهنامه* که در زمان شاه رستم عباسی از اتابکان لرکوچک، و به‌فرمان او فراهم آمده بوده و دو نسخه از آن موجود است و با بیش از چهارهزار بیت دربارهٔ جنگ هماون است، دراختیار نگارنده است. امیدوارم اگر بقیهٔ آن در کتابخانه‌های شخصی اهل فضل یافت می‌شود، اطلاع دهند تا مجموعهٔ آن دوباره کنارهم گذاشته شود. یادآور شوم که در *نامه‌های عین‌القضات* همدانی نیز اشعار لکی یا فهلوی فراوان است. همچنین منظومهٔ *شیوای خورشید خاور* به‌زبان لکی وجود دارد که یک نسخهٔ آن دراختیار نگارنده است. علاوه براینها، سرودهایی به‌نام شیرین و خسرو و بهمن‌نامه را هم دیده‌ام.

۵ـ لر بزرگ

لر بزرگ شامل طوایف بختیاری، یعنی هفت لنگ و چهارلنگ و نیز لرهای کهکیلویه و ممسنی است. زبان لری بختیاری با زبان لرکوچک تنها از نظر آوا و لفظ آن هم به‌میزانی اندک، تفاوتهایی دارد. این تغییرات آوایی محدود میان گویشهای ممسنی و کهگیلویه با بختیاری نیز موجود است. امّا اساس دستوری بویژه ریشهٔ افعال و صیغه‌های آنها، همان است که در زبان فارسی هست. البته این گویشها به‌عنوان

۱ـ ارکواز نام محلی در استان کنونی ایلام است.

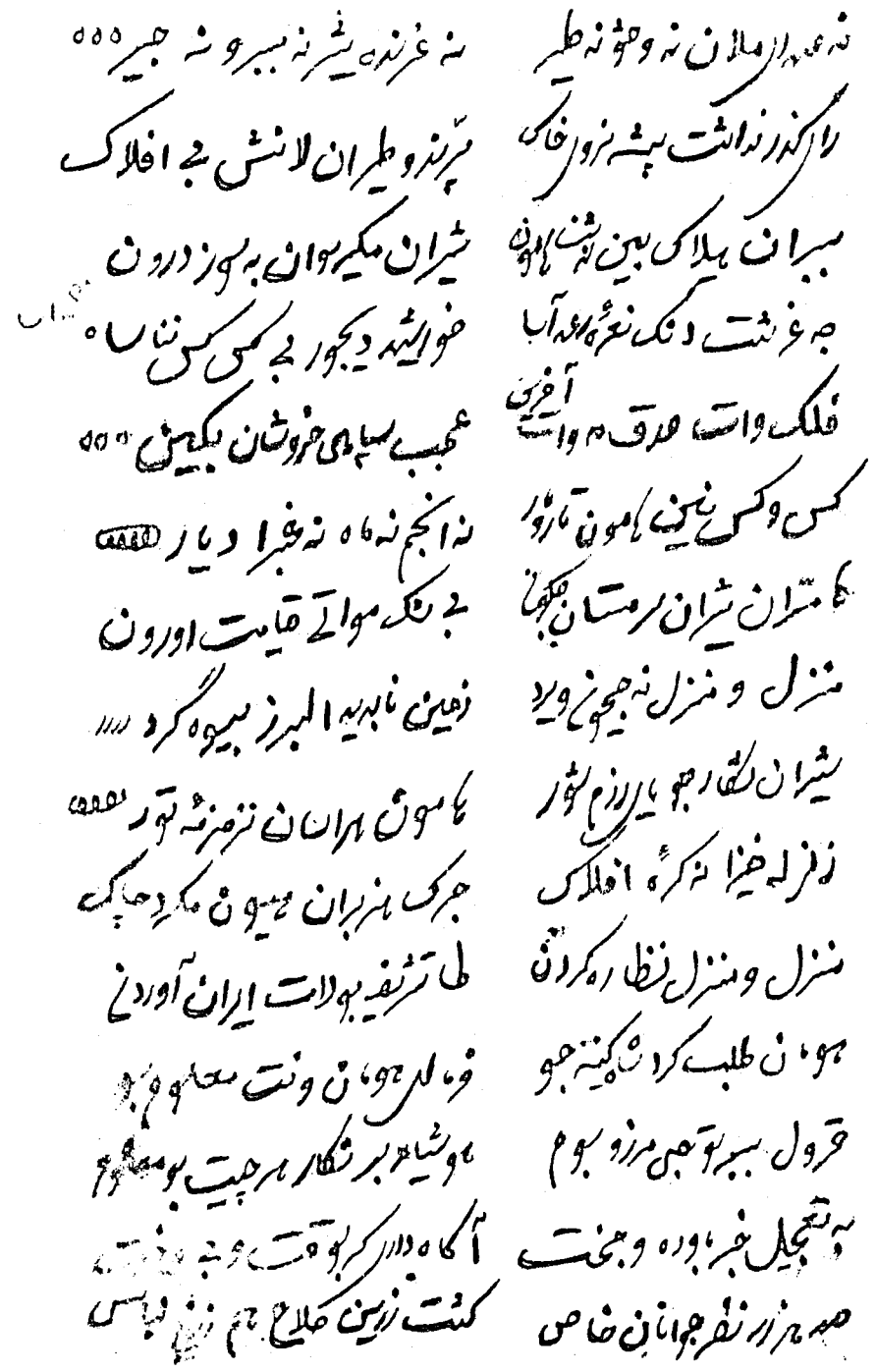

شاهنامه به‌زبان لکی

لهجه‌هایی مستقل از نظر زبان‌شناسی در حوزهٔ ویژهٔ خود قابل بررسی‌اند. به‌قول اُرانسکی و مینورسکی، لهجه‌های لری و بختیاری و جنوب غربی فارس، از جملهٔ لهجه‌های ایرانی هستند که با لهجه‌های کردی تفاوت زیاد دارند. مینورسکی می‌نویسد: پیش از این عقیده براین بود که لهجه‌های لری و کردی بستگی نزدیک دارند. امّا مطالعاتی که ژوکوفسکی بین سالهای ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶ میلادی انجام داده و مدارکی که جمع‌آوری کرده، به‌بررسی این مطالب پرداخته و توانسته است ثابت کند زبان لری و کردی دو زبان جداگانه‌اند.

آثار مکتوب چاپی و دستنویس‌ها در لری بختیاری، و کهکیلویه و بویراحمد نیز فراوان‌اند و برخی از آنها چاپ شده‌اند که از آن جمله *دیوان* افسر بختیاری است.

غیر از زبان یا گویشهای لری و لکی، طوایفی نیز هستند که گویشهای خاص خود را هنوز حفظ کرده‌اند که یکی از آنها گویش طایفهٔ رشنو است و دیگر گویش نوازندگان بومی لرستان است که به‌آن تکلم می‌کنند و در لرستان به‌آنها «اوسا Usā» می‌گویند.

تصویر شعر فهلوی فخرالدین لر

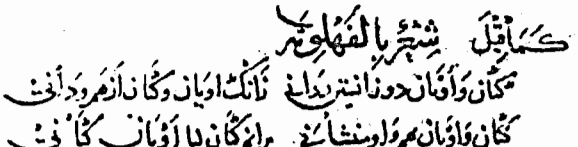

به نقل تاریخ گزیده ص ۲۹۱

پهلوی

بزه کاران کرند کوانه پرسند　　کرند ما وپی پرسند ارویان

فصل هفتم

آیین‌ها و باورها

در جامعهٔ قبیله‌ای، هردوده و دودمان به‌منظور پاسداری و نگهداری پیوندهای دودمانی خود و برای ادامهٔ زندگی مجبور به‌رعایت و اجرای اصولی است که پاره‌ای‌ازآنها به‌عنوان بخشی‌ازمیراث‌فرهنگی گذشته به‌صورت قانون درآمده است. گاهی نیز در شورای مشورتی، بزرگان چند ایل و قبیله به‌انگیزهٔ استحکام زنجیره پیوستگی و اتحاد دوقبیله یا دودمان، برحسب رخدادی و اتفاقی پیش‌بینی نشده، به‌وضع اصولی می‌پردازندکه‌مجموعهٔ آنها ساختار اجتماعی‌را نظم وسامان می‌دهد.

در جامعهٔ روستایی گرچه مردان و زنان همگام و همدوش، زندگی را به‌راه می‌برند، ولی قدرت اصلی در دست مرد است. نخستین هدف هرواحد این جامعه، نگهداری زمین و آب و زندگی و پرورش پسرانی است که بتوانند اجاق خانواده را گرم و چراغ آن را روشن نگهدارند. یعنی پاسدار سنّتهای پدران و جامعهٔ پدرسالاری باشند. درنتیجه در این جامعه، تنها پسر است که سکهٔ زندگی خانواده به‌نام اوست نه دختر.

دختران تا زمانی که در خانهٔ پدر هستند، زیر چتر حمایت پدر و یا برادران قرار دارند و پس از رفتن به‌خانهٔ شوهر، و تشکیل واحد تازهٔ خانواده، زیر نفوذ شوهر قرار

می‌گیرند. آنها غیر از جهیزیه‌ای که هنگام عروسی با خود به‌خانهٔ شوهر می‌برند، اگر برادر یا برادرانی داشته باشند، پس از مرگ پدر، از آب و زمین پدری، سهم ارث نخواهند داشت. زیرا چراغ خانهٔ پدر به‌وجود پسران روشن است. این برادر یا برادران دختر هستند که برای پاسداری اجاق «تَژْگاه Tažgā» (تشگاه) پدر و باز بودن خانه و سفرهٔ پدری، باید متحمل هزینه‌هایی بشوند. تنها به‌میل برادر یا برادران است که هرسال مبلغی به‌خواهر یا خواهران پرداخت‌شود، یا نه. شوهر حق دخالت در این امر و درخواست سهم ارث همسرش را ندارد. در غیر این صورت هرنوع ادعا نشانهٔ پای بیرون نهادن از قانون ایل است. صرف‌نظر از «خان» که ادارهٔ خانه‌اش آداب و اصولی دارد، در میان اکثریت مردم، زنان مسئول پرورش و نگهداری فرزندان و تهیهٔ خوراک و پخت و پز برای آنان و رسیدگی به‌دامها و همکاری و همراهی با شوهر در کشت و برداشت و زراعت هستند. مسئولیت زنان به‌ویژه در زندگی کوچ‌نشینی ومشکلات و سختیهای خانه به‌دوشی آن بسیار طاقت‌فرساست. زنان در ساعتهای فراغت، چه در اقامتگاههای فصلی درگرمسیر و چه هنگام زندگی در سردسیر، باید به‌بافتن گلیم و خوروخورجک یا جُل برای چارپایان و یا تهیهٔ سرپناه موقتی (دوار Dowār) یا چادر سیاه بپردازند. با توجه به‌این نکات، اکنون به‌تشریح بخشهای مهمّی از آداب و آیینهایی که ریشه در سده‌ها و گاه هزاره‌ها دارند، می‌پردازیم.

۱ـ زناشویی

جفت‌یابی و همسرگیری رکن اصلی آفرینش و پایهٔ نخستین بقا و راز هستی همهٔ جانداران و انسان‌ها در جهان است. این انتخاب و کام‌گیری و کام‌بخشی، چه در بین گلها و گیاهان و درختان و چه نزد جانوران، از پرنده و خزنده و چرنده و چه انسان صاحب اندیشه و خرد، زیباترین و لذت‌بخش‌ترین و نیز مقدس‌ترین لحظه‌های آفرینش و بقای ذات و هستی محسوب می‌شود. گرچه گروهی از انسانها برآن نام شهوت، به‌معنای خاص و رفتاری حیوانی و گاه شیطانی می‌نهند و لذت روحی و معنوی این لحظات را بی‌بها می‌شمارند، امّا خردمندان دانند که آفریدگار و خالق هستی چه راز ورمزی در این پاکترین لحظات لذت نهاده است.

محققان زیست‌شناس و دانش‌پژوهان، خوب به‌این نکته آگاه‌اند و می‌دانند که در نظام آفرینش این کامیابی و کام‌بخشی، همان رمز ورغبت نهانی و نهایی در پیدایی هستی و ارکان آن است. آیین عروسی و مقدمات آن، رقص و پایکوبی و شادی همگانی در جشن و سرور، همه برای اعلام کامیابی و کام‌گیری دو موجود جوان است که می‌روند تا با لذت بردن و لذت‌بخشیدن، تداوم هستی و زندگی را اعلام دارند. بخشی از غزلها و افسانه‌ها و قصه‌های عاشقانهٔ جهان، به‌هر زبان و بیانی که هست، حدیث همین نوید است و یا شکوهٔ دوری و بی‌نوایی از آن. غرّش و غوغای جانوران برای ارضای غریزه، یا حرکات گلها و گیاهان و دیگر موجودات در زمانی مقرر از سال و به‌حکم آفرینندهٔ توانا، یا گذراندن ساعات و روزهایی برای ایجاد جاذبه‌ها، و یا جنگ و جدال رقیبانهٔ جانوران به‌اصطلاح وحشی، یا پرندگانی که بال و پر خود را رنگارنگ می‌کنند و یا پرواز شادمانهٔ زنبوران عسل‌ساز و پروانه‌ها در لحظهٔ وصل ووصال، همه ادامهٔ هستی را نوید می‌دهد. راستی که به‌قول حافظ: «کارفرمای جهان می‌کند این، من چه کنم؟» تردید نیست که کاری چنین مقدس اگر از مرز حیثیت انسانی بیرون آید، ممکن است هستی برانداز باشد نه هستی‌ساز.

۲ـ زناشویی در روستاها

جامعهٔ روستایی چه کوچ‌نشین و چه اسکان یافته، از دو طبقه شکل گرفته است. یکی طبقه‌ای که در طول تاریخ مسئول پاسداری از نظام دودمانی و قبیله‌اش بوده و زمین و آب و ثروت وحشم هم دارد و ریاست نیز در خانواده‌اش موروثی است. دیگری طبقهٔ رعیت یا کارگزاران، که آنها را «قیتول Qeytōl» می‌گویند. آنان آب و زمینی که دارند، اندک است. این آیین‌ها بیشتر در میان قبایل ادامه داشته و دارد زیرا آنها خود را از مقررات شهری به‌دور نگهداشته‌اند.

پیمان بستن و هدف از آن

ازدواج و انتخاب همسر به‌چند منظور در میان قبیله‌ها و طایفه‌ها معمول است. از آن جمله روشن نگاهداشتن «تشگاه» یا Tažgā خانوادگی، همچنین پیوند اتحاد با

خانوادهٔ دیگر در جهت گسترش نفوذ خانوادگی و نیز داشتن فرزندان زیاد به‌ویژه پسر که در امور و ادارهٔ زندگی یار و مددکار پدر باشند. به‌همین دلیل است که یک مرد می‌تواند چند همسر داشته باشد.

در خانواده‌ای که چند همسر در زیر یک سقف زندگی می‌کنند، معمولاً اختیار ادارهٔ امور داخلی خانه به‌زنی سپرده می‌شود که از خانواده‌ای مهمتر و از تباری همتای تبار شوهرش باشد، یا به‌نخستین زن که عروس شده است.

یکی از علل چندهمسری مردان آن است که اگر مردی از ایل و طایفه‌ای بمیرد، یک سال پس از درگذشت آن مرد، زن می‌تواند دوباره ازدواج کند. امّا نخست حرمت قوانین ایل باید رعایت شود. یعنی از نظر حرمت خانواده، آن زن نباید با مرد غریبه‌ای که هم‌شأن و مقام شوهر متوفای او نیست، ازدواج کند. یا باید یکی از مردان خانواده مانند برادر یا برادرزاده، با بیوهٔ شوهر مرده ازدواج کند. اگر زن راضی به‌ازدواج با یکی از بستگان شوهر مرده‌اش نشود (که این امر اتفاق نمی‌افتد)، حق ندارد تا پایان عمر با مرد دیگری ازدواج کند. در این ازدواجها موضوع سن و سال و بزرگ و کوچکتر بودن زن یا مرد مطرح نیست.

قانون ایل مقرر می‌دارد که دختری که به‌خانهٔ شوهر رفت، نباید به‌هیچ نحو و بهانه‌ای از آن خانه بیرون آید و تقاضای طلاق و جدایی کند، مگر آنکه ناتوانی جنسی مشکل ایجاد کرده باشد. گاه در عرف ایل به‌هنگام تولد دختری را برای پسری ناف می‌بریدند که در اصطلاح می‌گفتند: «فلان نافه بریا فلانیه».

۳ـ انواع ازدواج

الف) ازدواج معمولی

بین دو خانواده از یک قبیله و یا دو ایل پیوند ازدواج برای دختر و پسری درخواست می‌شود. اگر خانوادهٔ دختر اعلام موافقت کرد، درخواستهایش را اعلام می‌دارد که باید مثلاً چه مبلغ پول نقد و چند رأس گاو و گوسفند و استر و اسب همراه چند قبضه سلاح به‌عنوان شیربها، و تعدادی خلعت برای بستگان نزدیک عروس بدهند. پس از موافقت خانواده داماد، برای اجرای صیغه عقد اقدام می‌شود. پس از آن، کابین (مهر) عروس هم یا نقدی پرداخت و یا تعیین و تعهد

می‌شود. سپس گروهی زن و مرد با تشریفات ویژه برای آوردن عروس می‌روند و او را به‌خانهٔ شوهر می‌آورند. از آن روز عروسی را جشن می‌گیرند که تا هفت یا هشت روز پی درپی ادامه می‌یابد. هر روز عده‌ای از بستگان دوخانواده یک یا دو وعده در مراسم شرکت می‌کنند. هربار، همهٔ مدعوین هرچند نفر که باشند، در یک سطح و با یک نوع غذا پذیرایی می‌شوند. پس از خوردن غذا، شستن دست مهمانان انجام نمی‌شود، چون معتقدند که برای عروس و داماد شگون ندارد. پس از برچیدن سفرهٔ غذا، به‌هریک از مهمانان دستمالی ابریشمی که در آن مقداری شیرینی به‌نسبت مساوی پیچیده شده است، می‌دهند. هر مهمان در مقابل، مبلغی پول به‌عروس و داماد می‌دهد که پس از شمارش مبلغ آن برای آگاهی همگان با صدای بلند اعلام می‌شود. سپس نوای سرنا و دهل که در تمام مدت روز و تا پاسی از شب به‌گوش می‌رسد، مهمانان را به‌رقصهای بومی دعوت می‌کند.

درگذشته رسم چنین بود که پیر وجوان به‌احترام خانواده‌های دوطرف به‌تناسب آهنگ و توانایی خود در گروه رقصندگان، چند دوری پایکوبی می‌کردند تا نوبت به‌گروه دیگر برسد. سرانجام و در پایان چند شبانه‌روز پذیرایی، از پولهایی که مردم کمک می‌کردند، پس از کسر هزینه‌ها، مبلغی برای خانوادهٔ داماد باقی می‌ماند. اگر این کمک و همراهی نمی‌شد، هرگز کسی قادر به‌برپایی جشن عروسی نبود.

«دت اردت det ar det»

«دت» به‌کسر اوّل و سکون دوم، به‌معنای دختر است. گاهی دو خانوادهٔ هم‌شأن و هم‌مقام از دو طایفه، دختران خود را به‌همسری و ازدواج پسران همدیگر، بدون دریافت پول ومال و منال. ممکن بود این کار برای پایان دادن به‌دشمنی‌ها و کدورت‌ها باشد، و یا برای فصلی تازه در گسترش حلقهٔ اتحاد خانواده‌ها که آن را «دت آردت» یا «دختر به‌دختر» می‌گویند. سایر کارهای برپایی جشن و نحوهٔ برگزاری آن نیز با توافق دو خانواده انجام می‌گیرد.

«ازدواج خون‌بهایی یا «خون‌بس xi bas»

خون بس، یکی از روشهای کهن در لرستان است که برای جلوگیری از خون‌ریزیهای

انتقام‌جویانه و تداوم دشمنی‌های قومی به‌کار گرفته می‌شود. تفصیل آن چنین است:[۱]

اگر در نزاع و جنگ بین دو طایفه یا دو دودمان کسی به‌قتل می‌رسید و قاتل مشخص و شناخته شده بود، پس از برقراری آرامش، پیران و ریش‌سفیدان بی‌طرف، از هردوسو، پادرمیانی می‌کردند. برای آنکه دشمنی از میان برداشته شود، در شورای ریش‌سفیدان مبلغ خون‌بها تعیین می‌شد. سپس برای دوام دوستی و صلح، از خانوادهٔ قاتل، دختری را به‌عقد نزدیکترین مرد خانوادهٔ مقتول، یعنی پسر یا برادر او، درمی‌آوردند. خود این دختر و ازدواج‌اش جزو خون‌بها محسوب می‌شد. از این‌روست که گاه بعضی از زنان در مشاجره‌های خانوادگی به‌شوهر و یا افراد خانواده او می‌گویند: «مگر عوض خون مرا گرفته‌اید؟» بقیهٔ موارد و بندهای شرایط‌پذیرش صلح از سوی خانواده مقتول چنین بودند:

۱) *دادن «اوازیفه* Owāzīfa»، یعنی تأمین و پرداخت تمام هزینه‌های برپایی مجالس مقدماتی صلح به‌خاندان مقتول. تذکر این نکته ضرور است که واژهٔ «اوازیفه» در زبان لری خرم‌آبادی به‌معنای تمام جنس و مواد غذایی است که برای مقدمات و برپایی جشن عروسی لازم است و خانوادهٔ داماد باید برای خانوادهٔ عروس بفرستد.

۲) «*خارت حسو* Xārat Hasow» یا «غارت حساب»، یعنی پرداخت تمام زیانهایی که بر اثر کشته شدن شخص برای خانواده‌اش پیش آمده و یا به‌وسیلهٔ خانوادهٔ قاتل به‌غارت رفته است.

۳) برپاکردن آیین «کاردوکُتل»[۲]: پس از پرداخت خون‌بها و هزینه‌ها و خسارتها و جاری ساختن صیغهٔ عقد ازدواج دختری به‌نام پسر یا برادر مقتول، اسبی را سیاه‌پوش می‌کردند که بر آن کاردی آویزان بود. در پی آن، بازوی قاتل به‌وسیلهٔ پارچه‌ای گران‌قیمت به‌بازوی پیرترین فرد قوم که در تدارک مراسم و مقدمات آن

۱ـ برخی از این مطالب پیش از این در مقدمهٔ کتاب *فرهنگ لکی* آورده شده است.

۲ـ Kotal: اسب سیاه‌پوش شده‌ای که بر آن لباس و سلاح متوفا و یا مقتول را در روزهای عزاداری می‌آویزند. صاحب اسب معمولاً باید متوفی یا مقتول باشد. آنگاه زنان گرد آن شیون سرمی‌دهند. این مراسم را روزهای تاسوعا و عاشورا نیز در شهر خرم‌آباد و روستاها به‌عمل می‌آورند. نام دیگر آن "تلمیت" Talmit است.

شرکت می‌داشت، بسته می‌شد و آنگاه به‌سوی منزل مقتول می‌رفتند. معنای این حرکت آن بود که یا قاتل را با این کارد به‌خون مقتول بکشید و یا به‌پیر همراه ببخشید. آنگاه یکی از نزدیکان مقتول کارد را از روی زین اسب برمی‌داشت و به‌پیر قوم می‌داد و سپس پارچه را که عنوان «کفن» هم داشت، از بازوی آنان باز می‌کرد. آنگاه آن دو و تمامی همراهان شرکت‌کننده در آیین را به‌خانه دعوت می‌کرد. پس از لحظه‌ای یا مدتی نشستن، دختر را به‌شوهرش می‌سپردند و پیر قوم و قاتل و همراهان به‌میان طایفه و خانوادهٔ خود باز می‌گشتند.

نام دیگر این آیین «کارد و کفن» است. از آن پس خانواده مقتول دیگر کینه‌ای از قاتل و خانواده‌اش به‌دل نمی‌گرفتند. به‌ویژه با گذشت زمان و پیدا شدن فرزندانی از زن خون‌بهایی، که روابط دوستانهٔ میان دو طرف را بیشتر تقویت می‌کرد. کسی که پارچه را از بازوی پیر و قاتل می‌گشود، صاحب آن می‌شد. سیاه را هم از اسب برمی‌گرفتند. بسیار کم اتفاق افتاده است که با زن خون‌بهایی بدرفتاری شده باشد، چون در عرف ایل وطایفه این کار پسندیده نیست. آیین مذکور هنوز هم معتبر است و اجرا می‌شود. گاهی یک نسخه قرآن نیز همراه می‌بردند که قاتل را به‌قرآن ببخشایند.

«مَتْیَه و متیه‌زا Matya-o-Matyazā»

مَتْیَه، به‌فتح اول و سوم، توصیف نوعی ازدواج است. در میان ایل بِیرانْوَند، اگر کسی از طبقهٔ خان یا خان‌زاده با دختری از طبقهٔ رعیت و زیردست ازدواج می‌کرد، این ازدواج را «متیه» می‌نامیدند و فرزندان این زن را «متیه‌زا» می‌گفتند. برابر عرف و قانون ایل، این فرزندان از پدر ارث نمی‌بردند. در جاهای دیگر مثلاً دلفان، این نوع فرزندان با چنین وصف و شرایط به «قمه‌زا Qomazā» مشهورند، امّا از نام پدر و افتخارات خانوادگی بی‌بهره نیستند وگاه بر روی زمین واگذار شده از سوی وی، در زمان حیاتش و یا پس از او، می‌توانند باقی بمانند. خانواده‌هایی که درگرد او هستند نیز چنین نامیده می‌شوند.

«حالوخویه‌زا hālu xoyazā»

یا خالو و خواهرزاده. این عبارت عنوان یک بند از قانون پیوستگی افراد غریبه به‌طایفه است. به‌این معنی که اگر مردی از طایفه و شهر و دیار دیگری به‌طایفه‌ای از لکهای بیرانوند وارد می‌شد و به‌دلخواه برای مدتی و بعد برای همیشه بین آن طایفه می‌ماند، اگر با دختری از آن ایل و تبار ازدواج می‌کرد، فرزندانش به‌نام خواهرزادهٔ تبار و طایفه نامیده می‌شدند این نام و هویت به‌نسل‌های دیگر آن خانواده نیز اطلاق می‌شد. چنین آیینی هنوز هم پایدار است.

«اولاد owlād»

اگر در بین فرزندان پسر، دست یکی به‌خون پدر یا پدربزرگ خانوادهٔ خود آلوده شود، برابر عرف و قانون قبیله، آن شخص از ارث و میراث و القاب پدری و قبیله‌ای محروم می‌شود و حتی از زمین و آب هم نصیبی نمی‌برد. چنین کسان را «اولاد» می‌نامند و هرچند خانواده هم که گرد وی جمع شوند، به‌همین نام می‌خوانند.

ازدواج در شهر

آیین ازدواج در شهر تنها تابع این بود که راه و رسمهایی در چند مرحله به‌ترتیبی که ذکر می‌شود، طی شود. تا شب عروسی که عروس به‌خانه داماد می‌رفت این مراسم به‌عمل می‌آمد: ۱) آیین سرنجه گرفتن یا معاینه و دیدن عروس از نزدیک؛ ۲) پس از پسند کردن، از پدر دختر صورت خواسته‌های خانواده را می‌خواستند. او نیز فهرستی ازکابین و شیربها و ریزکالاهایی راکه لازم است (از طلا وگردنبند و لباس تا گوسفند و برنج و روغن و قند و نبات و چای و هرچه موردنیاز است)، ارائه می‌داد؛ ۳) پس از قبول پیشنهاد، آیین دست‌بوسان و نامزدی برگزار می‌شد. در این آیین، چند نفر از مردان وابسته به‌خانواده داماد، به‌خانه پدر عروس می‌رفتند و پس از لحظاتی یکی از پیران حاضر در مجلس مبارکباد می‌گفت و سپس نزدیکترین شخص به‌داماد، به‌عنوان سپاسگزاری دست پدر عروس را می‌بوسید. بعد از تهیّهٔ مقدمات و فهرست «اوآزیفه» و فرستادن آنها به‌خانهٔ پدر دختر، با تعیین وقت قبلی، در روزی معیّن صیغهٔ عقد خوانده می‌شد و مراسم آن به‌عمل می‌آمد. سپس یک مهمانی

به‌نام «پاگشای» داماد و بعد مهمانی دیگری به‌اسم پاگشای عروس برپا می‌داشتند در مهمانیها نزدیکان دو خانواده دعوت می‌شدند. امّا دختر و پسر از لحظهٔ نامزدی تا شب عروسی حق دیدن یکدیگر را نداشتند. یک هفته پیش از برپایی جشن عروسی، مراسم «رخت بُران» با حضور زنان نزدیک به‌دو خانواده انجام می‌گرفت.

۴ـ آیین نوروزی

دربارهٔ تاریخ نوروز و آیینهای نوروزی در ایران، پیش از این کتابهای بسیار و گزارشهای چندی به‌چاپ رسیده است. در اینجا اندیشهٔ تکرار بیان تاریخ نیست، بلکه هدف ارائهٔ گزارشی تحقیقی از این آیین ملّی در لرستان است که شاید نکته‌های جالب و خواندنی برای پژوهشگران جشنهای ایرانی دربر داشته باشد و آیندگان از آیین نوروز در این زمان آگاهی یابند.

لرستان سرزمین باورها و پندارها و دیار افسانه‌های کهن و منشهای نیک و کنشهای دیرپای باستانی ایران است. چند جشن باستانی در لرستان برگزار می‌شود که یکی از آنها جشن نوروز است که آن را «عید بزرگ» هم می‌نامند. از نخستین روز اسفند جنب وجوش برای تدارک برگزاری نوروز آغاز می‌شود. خانه‌تکانی، سفیدکاری و رنگ‌آمیزی خانه و شست‌وشوی در و فرش و وسایل زندگی و آماده کردن لباس برای کودکان و نوجوانان و بزرگسالان حرکت پرشوری است که رسیدن نوروز را نوید می‌دهد.

سبزهٔ نوروزی

از نیمهٔ اسفند دانه‌های گندم، عدس، باقلا، تخمه سفید و کنجد را برای سبزهٔ عید خیس می‌کنند و یک هفتهٔ بعد آنها را در ظرفهای چینی یا مسی با سلیقه و گاهی هم به‌اشکال هندسی، مثلاً چهارترک یا شش‌ترک در اطراف و دایره (باقلا) در میان، می‌کارند که هریک از ترکهای آن نیز گندم یا عدس است. کوزهٔ سبزی هم معمول است. به‌این صورت که کوزه را با پارچه‌ای که آب بکشد و پنبه‌ای باشد، می‌پوشند، سپس تخمه سفید یاکنجد را در آب خیسانده و به‌طور یکنواخت بر پارچه می‌کشند و یک روز می‌گذارند تا بچسبد. پس از آن کوزه را طوری پرآب می‌کنند که موجب

ریختن دانه‌ها نشود. به‌تدریج بر اثر نفوذ آب از دیوارهٔ کوزه دانه‌ها سبز می‌شوند. گاهی بر گره‌های چرخی چوب قلیان هم گندم می‌کارند. خانم بزرگها نیز به‌تعداد و به‌نام کودکان خانواده و برای نوادگان‌شان، گندم خیس شده را در پوستهٔ تخم‌مرغ می‌ریزند که سبز می‌شود و پیش از تحویل سال آنها را به‌بچّه‌ها می‌دهند که بر سفرهٔ هفت‌سین خود بگذارند.

شیرینی نوروزی

در قدیم قنّادی‌ها، سال به‌سال و برای عید نوروز نانهای شیرینی می‌پختند. خانواده‌ها معمولاً اقدام به‌تهیهٔ چند نوع نان شیرینی می‌کردند که هنوز این روش و سنت برجاست. از آن جمله پخت نوعی نان شیرینی به‌نام «کاک» است که خمیرش از آرد گندم با آب شکر یا قند است. این خمیر با روغن گرم شده که مایع باشد، مالش یا «وَرْز» داده می‌شود تا روغن کم‌کم و کاملاً جذب خمیر شود. با گذشت ساعتی، بانویی که در پختن کاک مهارت دارد و اصولاً به کاک‌پز مشهور است همراه یک نفر از اهل خانه در کنار آتش و ساج نان‌پزی به‌پختن و تا کردن کاک مشغول می‌شوند. کاک‌پز چونهٔ خمیر را بر پشت مجمعه پهن و با چوب مخصوص (لله) نازک می‌کند و آن را بر ساج یا «تابهٔ» داغ می‌اندازد. خانمی از ساکنان منزل که به‌یاری وی برخاسته، پس از برگرداندن خمیر و پخته‌شدنش، آن را بر روی ساج چهارگوش جمع می‌کند و یا به‌شکل لوزی می‌برد و بر رویش با آب زعفران کلمهٔ «مبارک باد» یا چند نقطه با همان رنگ نقش می‌کند. گاهی هم به‌شوخی روی آن می‌نویسد: «مرگ من نشکن». همچنین کلوچه‌های مختلفی از جمله خرمایی، آردی، برنجی نیز درست می‌کنند. امروز بسیاری از خانواده‌ها هنوز هم کاک عید می‌پزند و پختن آن را بخشی از مراسم جشن نوروزشان می‌دانند که شگون‌دار است و سنت خانواده محسوب می‌شود.

دوشب برای درگذشتگان

از جملهٔ کارهای پیش از آیین‌های نوروزی، برگزاری دو شب ویژهٔ مردگان است که هر خانواده در این شبها برای شادی و آمرزش مردگان خود مراسمی برگزار می‌کند.

این شبها بدین قرارند:

۱) شب جمعهٔ آخر سال یا آخرین پنجشنبهٔ شب سال است. مردم بعدازظهر روز پنجشنبه به‌گورستان می‌روند و بر مزار مردگان خود دعا می‌خوانند و خرما و حلوا پخش می‌کنند و بر گور آنها شمع می‌افروزند.

۲) یک شب قبل از شب عید که آن را «الفه Alefa» می‌نامند، نیز همگان به‌گورستان می‌روند و به‌یاد درگذشتگان خود دعای آمرزش می‌خوانند و خیرات می‌کنند. اگر دوشب جمعه آخرسال و الفه پی درپی باشند، این کار هردو شب برگزار می‌شود.

در شب الفه، یا یک شب پیش از شب عید، هر خانواده پس از بازگشت از گورستان، به‌یاد مردگان حلوا می‌پزد و نکتهٔ جالب آن است که به‌هنگام پختن حلوا، وقتی که روغن کاملاً داغ شد، پزندهٔ حلوا به‌نام هریک از مردگان یک مشت آرد در روغن می‌ریزد و نام آن مرده را با صدای بلند بیان می‌کند. پس از آماده شدن حلوا، آن را بین همسایگان پخش می‌کنند و اعتقاد دارند که در آستانهٔ سال نو ارواح مردگان به‌خانه‌ها می‌آیند تا بدانند که آیا به‌یاد آنها هستند یا نه؟ گاهی هم به‌نام و تعداد آنها در سقاخانه و اماکن مقدس شمع روشن می‌کنند.

چهارشنبه‌سوری

در لرستان دو آیین چهارشنبه‌سوری برگزارمی‌شد. یکی چهارشنبهٔ آخرماه صفر که از اوّل شب چهارشنبه، نوجوانان هر خانه کوزه می‌شکستند و بر پاره‌ای از شکسته‌های آن مقداری اسپند و چند سکه به‌عنوان دفع شرّ و بلا و مرض، در کوچه‌ای رو به‌قبله و در تاریکی پرتاب می‌کردند و بدون آنکه پشت‌سرشان را نگاه کنند، از آن محل دور می‌شدند. در برخی از خانه‌ها هم فال کوزه انجام می‌شد، به‌این صورت که شب چهارشنبه هرکس به‌نیتی، مهره یا دکمه یا فلزی در کوزه می‌انداخت و کوزه را شب زیر ناودانی رو به‌قبله می‌گذاشتند و فردای آن شب همهٔ مرادمندان جمع می‌شدند. کوزه را دختری در دامن پنهان می‌کرد و دانه دانه مهره‌ها را به‌نحوی ازکوزه بیرون می‌آورد و در دست می‌گرفت که کسی نبیند. یک نفر برای صاحب آن مهره بیتی شعر از اشعار محلی می‌خواند و صاحب مهره باید قصد و

منظور خود را خوب یا بد از آن بیت شعر درک کند.

فالگوش ایستادن هم یکی از کارهای این شب بوده است.

همچنین روز چهارشنبه پیش از برآمدن آفتاب، زنان با چادر و روی پوشیده به‌دباغخانه می‌رفتند و اعمالی به‌نیت کسب محبت شوهر و یا شوهر دادن دختران «بخت‌گشایی» انجام می‌دادند.

چهارشنبهٔ آخرسال

شکوه برگزاری مراسم این شب رنگ و حالی ویژه داشته و دارد. زیرا همگان در آن شرکت دارند، حتی در روستاها. در این شب فضا پر از صدای ترقه می‌شود و آسمان از موشکهای شهاب‌گونه رنگ می‌گیرد. آتش در همهٔ کوچه‌ها وخانه‌ها بر می‌افروزند و از روی شعله‌ها می‌پرند و در کنار آن به‌رقص و پایکوبی می‌پردازند، در چهارشنبه‌سوری، حاجی فیروز پیام‌آور نوروز است و نوید رسیدن بهار نشاط و سروری به‌جشن می‌دهد. نواختن سرنا و دهل هم در روستا و هم در شهر معمول بود. یکی از مراسم این شب قاشق‌زنی است.

سفرهٔ هفت‌سین

همان‌طورکه در همه جای ایران معمول است، در لرستان نیز چیدن سفره هفت‌سین از مهمترین آیین‌های نوروزی است، حال چه بر تاقچه و چه بر کف اتاق، به‌شکلی مفصل یا ساده چیده شود، منظور انجام دادن این آیین است. در شهر، از قدیم سمنو، سپند، سیر، سبزه، سکّه، سماق و سرمه بر سفره می‌نهادند، ولی امروز با امکان دستیابی به‌سنبل و سیب و سایر سین‌ها، تغییراتی در ترکیب سفره داده شده است.

سفره را رو به «آفتوزِنو Aftow zeno» یا آفتاب‌زنان، یا مشرق و یا رو به‌جنوب پهن می‌کنند و بالای آن آینه، وسط‌اش یک کاسهٔ چینی آب که یک یا دو ماهی کوچک در آن انداخته شده، می‌گذارند و اطرافش، ظرفهای محتوی «سین» و سپس به‌تعداد افراد خانواده شمع، کتاب آسمانی، گلاب‌پاش و دیوان حافظ قرار می‌دهند. ظرف سبزی و یک بشقاب تخم‌مرغ پختهٔ رنگ‌آمیزی شده و چند شاخه شکوفه یا

بیدمشک، یک بشقاب نان شیرینی و کوزه‌های سبز آراسته و نارنج نیز از جمله چیزهایی هستند که بر سفره می‌نهند. در کنار سفره در قدیم که برق نبود، یک لاله یا یک لامپا از چندساعت قبل از تحویل سال تا سه روز یا بیشتر روشن نگاه داشته می‌شد. امروز از برق استفاده می‌شود.

از دقایقی پیش از تحویل سال، در هر ساعت از شبانه‌روز باشد، اعضای خانواده با لباس نو در کنار سفرهٔ هفت‌سین می‌نشینند. در گذشته، بزرگ خانواده دعای تحویل سال را می‌خواند و بعد همه به‌انتظار می‌نشستند تا توپ تحویل شلیک شود. سپس کوچکتران دست بزرگتران را همان کنار سفره می‌بوسند و به‌عنوان «دشت» نخستین سکه یا پول را دریافت می‌دارند و بعد عیدی هم داده می‌شود. بزرگ خانواده نیز «دشت» خود را از سکه‌ای که قبلاً لای قرآن گذاشته شده، برمی‌گیرد. این نکته قابل ذکر است که اگر خانواده‌ای عزادار باشد، سبزه می‌کارد، امّا هفت‌سین را برای سال اول نمی‌چیند و دید و بازدید نمی‌رود، ولی اگر یک‌نفر از افراد خانواده در سوگ خویشاوند خود سیاهپوش باشد، حتماً هنگام تحویل سال جامه‌اش را بر می‌گرداند و پس از یک‌ساعت دوباره لباس سیاه برتن می‌کند.

شام عید

در خرّم‌آباد دوشب شام عید می‌پزند، شب اول و دوم سال نو. و این بسته به‌آن است که جشن خانواده و سنّت دیرین چه باشد. مثلاً در یک خانواده حتماً شب اول باقلاپلو و شب دوم چلو خورش قرمه‌سبزی می‌پزند و می‌گویند جشن هر سال ما این است و کسی دیگر به‌نوعی دیگر. امّا حتماً در هر دوشب برنج پخته می‌شود.

تهیدستان در جشن نوروز فراموش نمی‌شوند. خانواده‌های توانا شام عید همسایه یا افراد تهیدست را به‌صورت خشکه یا پخته تهیّه می‌کنند و در اختیار آنان می‌گذارند.

اگر دختر و پسری نامزد یا عقد کرده باشند، شب عید از خانهٔ داماد مجمعه‌ای شام مخصوص عروس با خوانچه‌ای محتوی یک بشقاب سبزه و هدایای نوروزی و شیرینی به‌خانهٔ عروس فرستاده می‌شود و عروس باید از آن غذا بخورد.

دید وبازدید نوروزی

آغاز دید و بازدید بسته به‌ساعت تحویل سال است. اگر وقت تحویل در نیمروز یا قبل از ظهر باشد، همان وقت و اگر دیرگاه یا نیمه‌شب باشد، از بامداد روز بعد دید و بازدید آغاز می‌شود.

نخست به‌دیدار روحانیون برجستهٔ شهر برای گفتن مبارکباد می‌روند و هریک از روحانیون به‌دیدارکنندگان سکه‌ای عیدی می‌دهند و با شیرینی بازدیدکنندگان را می‌پذیرد. آنگاه هرکس به‌همراه خانواده به‌دیدار بزرگ خاندان می‌رود که رعایت احترام بزرگترها لازم وحتمی است. کسانی که در طول سال باهم کدورتی داشته‌اند، به‌وساطت بزرگترها، کینه‌ها را از دل بیرون کرده و با هم آشتی و روبوسی می‌کنند و می‌گویند همان‌طور که خانه‌تکانی شده، باید دل‌تکانی و سینه‌تکانی هم بشود و کینه‌ها و دشمنیها نیز به‌دور ریخته شود.

«نوعید nu-'eyd برای مردگان»

خانواده‌هایی که در طول سال کسی را از دست می‌دادند اگر نخستین عید پس از درگذشت آن عزیز نوروز بود، به‌احترام روح مرده در نخستین روز نوروز به‌نام نوعید، مجلسی برگزار می‌کردند و خویشان و دوستان هم به‌دلجویی آنها می‌رفتند. سالها پیش گروهی از بزرگان شهر در نشستی عام این کار را منع کردند، زیرا نمی‌خواستند که در نخستین روز سال نو بازماندگان به‌غم بنشینند. و این کار مدّتهاست که منسوخ شده است.

شنبه به‌در و سیزده به‌در

مردم لرستان، نخستین شنبهٔ سال را از بامداد یا بعد از صرف ناهار به‌باغ و صحرا می‌روند. در این روز اغلب زنان و دختران در مکانهای نظرکرده و مورداحترام «ننو»ی کوچک به‌نیّت بخت‌گشایی و حاجت‌روایی می‌بستند. اگر پس از ساعتی باد، خاشاک یا پرکاهی در آن ننو می‌انداخت نشانهٔ آن بود که حاجت روا خواهد شد. در این روز، مردان به‌ورزشهای زمخت و دختران به‌تاب‌بازی مشغول می‌شوند تا روز به‌پایان برسد.

امّا سیزده به‌در را لرستان در روز چهاردهم فروردین برپا می‌دارند و اعتقاد دارند که نخستین روز نوروز، روز ویژه‌ای است و سیزده روز پس از آن را باید حساب کرد و آیین سیزده به‌در را انجام داد. سیزده به‌در یک جنبش و حرکت عمومی و نمایش زیبای سنت ایرانی است که مردم روستایی و شهری از بامداد و بعضی‌ها قبل از برآمدن آفتاب به‌باغ و صحرا می‌روند. عده‌ای به‌باغهای نزدیک و گروهی که وسیله داشته باشند، به‌جنگلهای اطراف و دشت و صحرای دورتر می‌شتابند و جالب این است که باغداران برای رفاه همگانی درهای باغهای پرشکوفهٔ خود را به‌روی مردم می‌گشایند.

بازیهای نوروزی

تخم‌مرغ بازی، شیر و خط با سکه، گلوبازی، الک دولک با «Aleko» و ورزشهایی از قبیل پرش، «دال پهلو Dāl palo» یا نشانه‌گیری یک قطعه سنگ و زدن آن و بازیهای دسته‌جمعی دیگری که ذکر آنها در کتاب فرهنگ *لری* آمده است، از جملهٔ بازیهای رایج در نوروز هستند.

۵ـ سوگ و سوگواری

«پُرس یا چَمَر pors - čamar»

پِرس Pers در زبان لکی، و پُرس Pors یا چمر Čamar در زبان لری، به‌معنای سوگ و سوگواری است. سوگ و سوگواری یا پُرس و چمر در میان قبیله‌های لرستان (لر و لک)، مجموعه‌ای از سنت و عرف و قوانین کهن ایلی همراه با بینشهای اعتقادی و دینی به‌جای مانده از روزگاران کهن است.

در نظام طبقاتی ایل و طایفه، تنها در مرگ بزرگان و برجستگان و سرکردگان قوم و قبیله آیینی ویژه برپا می‌شود. چنین آیینی را پیروان «یارسان» یا اهل حق نیز برای رهبران از دست رفته و درگذشتهٔ خود برپا می‌دارند که با حرکات و سرودهای یارسان همراه است. این آیین تجلیل تنها نیست، بلکه بار اعتقادی و مذهبی هم دارد. ظاهراً باید رواج چنین آیینی در بین طوایف دیگر از اهل حق گرفته شده باشد. به‌هر صورت این امر از فرهنگ و سنتی کهن حکایت دارد که شرح آن

به‌اختصار می‌آید. کمکهای مردم برای برگزاری آیین سوگ را «پُرسانه Porsāne» می‌گویند.

درواقع برپا داشتن مراسم سوگ و سوگواری بسیار پرهزینه است. زیرا مدتی طولانی گاه تا یک‌ماه به‌درازا می‌کشد. مردمی که برای شرکت در «پُرسانه» می‌آیند، نسبت به‌شأن و مقام و دارایی که دارند، پول یاگوسفند و روغن و برنج و قند و چای همراه می‌آورند. از این راه، آیین در شرایط خوبی اجرا می‌شود و در پایان‌گاه مبلغی اضافی از پول و جنس هم برای صاحب عزا باقی می‌ماند. این سنت و روش، یکی از بهترین نمونه‌های تجلّی همبستگی ایلی است.

چگونگی برگزاری آیین سوگ در دلفان

دلفان از دیر باز یکی از مراکز مهم لرستان و زادگاه هنر و تمدّن کاسیان بوده است. این بخش امروز یکی از مرکزهای مهّم و خاستگاه یارسان یا پیروان حقیّه یا اهل حق به‌شمار می‌آید. رهبران یارسان و اهل حق را «سید» یا «صید» یا «Seyi» می‌گویند. در قدیم، اگر متوفیٰ از سرکردگان ایل و یا از رهبران اهل حق بود، ساعتی پس از مرگ با سرنا و دهل مقام «یاری» یا «سحری» را اجرا می‌کردند تا مردم از واقعه‌ای که اتفاق افتاده است، آگاه شوند.

پس از آنکه جمعیتی جمع می‌شد، جنازه را بر روی «ترم Tarm[1]» گذاشته برای غسل و کفن حرکت می‌دادند. در پیشاپیش جنازه با سرنا و دهل مقام «چُمَری» را می‌نواختند. همراه و پشت‌سر جنازه، زنان و مردان با شیون و زاری و یقهٔ چاک شده در حرکت بودند. در محل غسل و شست وشوی مرده، باز با سرنا و دهل‌گاه مقام «شیونی» و گاه « چمریانه Čamariyona» را اجرا می‌کردند. پس از پایان مراسم تدفین[2] و بازگشت به‌خانه، آیین سوگواری آغاز می‌شد. در تمام مدت مراسم، اسب متوفی، دُم و یال بریده، سیاه‌پوش می‌شد و لباس و سلاح وشمشیر او را برزین اسب

۱ـ تَرم وسیله‌ای برای حمل جنازه است که از چوبهای بلند و کوتاه، که به‌وسیلهٔ طناب مویی به‌هم بسته شده‌اند، فراهم می‌آید.

۲ـ در ایل چگنی برپایهٔ تصمیم و رأی شورای ریش سفیدان، پس از غسل دادن و دفن کردن درگذشته، هرکس باید به‌خانهٔ خود برود و حق ندارد برای غذا خوردن به‌منزل متوفیٰ وارد شود. ولی پس‌ازاین، می‌توانند برای‌شرکت درمراسم سوگواری‌هرچندبار به‌آنجابروندوغذاهم بخورند.

می‌آویختند و آرایش می‌دادند. به‌همین لحاظ، گاهی به‌اسبهای عصبانی، به‌عنوان نفرین می‌گویند: «دم بریا Dom Beryā» یعنی صاحب مرده. ضمناً تا سه‌شب خانه را جارو نمی‌کردند و نیز تا سه‌شب بر روی گور مرده آتش می‌افروختند و دعا می‌خواندند. سوگواری باید در خانهٔ متوفی و در محیطی گشاده برگزار می‌شد. اگر تابستان و فصل از نظر هوا مناسب بود، در فضای باز چند چادر سیاه بزرگ و یا سایبانهایی که از شاخه‌های درختان درست می‌شد، برپا می‌کردند. نفرات معینی برای پذیرایی وظایفی را عهده می‌گرفتند. همزمان، چندنفر سوار مأمور می‌شدند که به‌دهات دور و نزدیک رفته و خبر درگذشت عزیز از دست رفته را به‌همهٔ طوایف و تیره‌های خویشاوند سببی و نسبی و دیگران برسانند و برای شرکت در عزاداری از آنها دعوت به‌عمل آورند. اغلب، روز شرکت در مراسم از پیش معلوم بود و اطلاع داده می‌شد. پس از تهیّهٔ مقدّمات، و تقریباً از روز بعد از درگذشت متوفی، سوگواری آغاز می‌شد. مردان و زنان صاحب عزا درون جایگاه در دو قسمت زنانه و مردانه می‌نشستند. یک گروه زن و مرد از خویشاوندان، در دو دستهٔ زنانه و مردانه بیرون جایگاه، برای استقبال از شرکت‌کنندگان می‌ایستادند. هرگروه زن و مردی که از راه می‌رسید، پیشبازکنندگان به‌استقبال می‌شتافتند و سرنا و دهل آهنگ چمریانه می‌نواختند. زنان شیون‌کنان روبه‌روی زنان، و مردان در برابر مردان شرکت کننده می‌ایستادند. سرنا و دهل مقام «شیونی» می‌نواخت. مردان «بو Bow» یا ناله سر می‌دادند و زنان شیون می‌کردند. دو دستهٔ دیگر مأمور بودند که به‌آنها «گل» بدهند تا به‌سر و شانهٔ خود بمالند یا گیسوی زنان را ببرند. گاه خود زنان شخصاً گیسوی دوسوی چهره را می‌بریدند. خویشاوندان نزدیک، علاوه بر اینها، قطعه‌ای از «دووار» یا چادر سیاه را بر شانه می‌انداختند[1] که همان پلاس سیاه است. سپس وارد جایگاه می‌شدند و زنان و مردان، هرکدام به‌محل مخصوص‌شان می‌رفتند. در داخل جایگاه مردان یک دستهٔ چندنفری سرنا و دهل نواز، مقام «خانکم رارا Xānakam Rārā» می‌نواختند. عده‌ای از مردان در یک ردیف رقص «رارا» را اجرا می‌کردند. در این میان، یک‌نفر هم که کار و شغلش خواندن اشعاری به‌زبان بومی

۱ـ یکی از نفرینهای بد و معمول میان مردم این بود که کسی به‌کسی اگر می‌گفت: «دووارِ گرده Dowār de Gorda» یعنی کسی از نزدیکان تو بمیرد و پلاس سیاه بپوشی.

در شأن و مقام و جنگاوری و مردانگی متوفی بود، چند بیت می‌خواند. این شخص را «سرخونی‌وش Sarxonivaš» یا نوحه‌سرا می‌گفتند. زنان هم یک نفر به‌این نام داشتند که فقط نشسته نوحه‌سرایی می‌کرد. هر بیت که مرد «سرخونی وش» می‌خواند، یک بیت ترجیع را گروه رقصنده می‌خواندند و می‌گفتند: «خانکم رارا»، که «رارا» ظاهراً همان «رودرود» است.

دربارهٔ گیسو بریدن در عزای بزرگان، در شعر شاعران آثاری وجود دارد. از جمله مجدهمگر، که معاصر سعدی بود، این چهارپاره را در مرثیهٔ *خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان* گفته است:

در ماتم شمس از شفق خون بچکید　　مه چهره بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کرد در ماتم صبح　　برزد نفسی سرد و گریبان بدرید

همچنین *امیر شاهی سبزواری* در مرگ بایسنقر، این رباعی را سروده است:

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد　　لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید　　قُمری نمد سیاه در گردن کرد

خواجه حافظ نیز در غزلی مشهور بیتی دارد که اشاره به‌همین گیسو بریدن در آیین سوگ است:

گیسوی چنگ ببرید به‌مرگ می‌ناب　　تا همه مغبچگان زلف دو تا بگشایند

باری، زنان شرکت‌کننده بعضی گیسو می‌بریدند و بسیاری هم ضمن شیون، گریبان پیراهن را تا دامن چاک می‌زدند و می‌دریدند و با ناخن چهره و دوگونهٔ را می‌خراشیدند، به‌طوری که خون جاری می‌شد. مردان پلاس‌پوشِ گِل بر سر و شانه زده هم با ناخن پیشانی خود را می‌خراشیدند.

سیاه پوشیدن و مدّت آن، بستگی به‌دوری و نزدیکیِ نسبت و خویشی داشت. گاه زنان پس از فوت همسر تا آخر عمر سیاه‌پوش می‌ماندند.

برای پیشوایان و بزرگان اهل حق برخی کارهای دیگر هم انجام می‌شد که از معتقدات آنها مایه می‌گرفت. مثلاً در تشییع جنازه، نوازندگان سرنا و دهل مقام «هانای ممدبک Hānāy Mamd bak» یا «فریاد و امداد ای محمدبک» می‌نواختند که گاه تا چند روز پس از آیین تدفین نیز نواخته می‌شد، یا اینکه تا چهل روز و هر روز دو نوبت نوازندگان، مقام «های دووت دووت Hāy Dowet Dowet» و یا مقام «حقه

وحقه» را اندکی پیش از سرزدن آفتاب و لحظاتی پس از نشستن آن، در آغاز شب برای آرامش و آمرزش روح متوفا، می‌نواختند. مقام «حقه و حقه» را در «جم *خانه*» با تنبور و همراه با کلام هم اجرا می‌کنند. بر مزار پیشوایان که به «سادات» مشهورند در زمانهای پیش بقعه‌هایی ساخته‌اند که امروز هم زیارتگاه معتقدان سر سپرده و پیروان یارسان است. این بقاع یادگارهای معماری و معماران ایرانی در سده‌های پیشین هستند و سنّت و فرهنگ منطقه را می‌نمایند.

مردان، از همان روز اول عزاداری حق تراشیدن موی سر و صورت خود را ندارند و این رسم تا یک هفته و ده روز که مراسم برقرار است و گاه تا چهل روز رعایت می‌شود. آنگاه یکی از بزرگان خانواده و بستگان نزدیک متوفی یک آرایشگر مرد به‌استخدام در می‌آورد و با خود به‌خانهٔ صاحب عزا می‌برد تا سر و صورت مردان خانواده را اصلاح کند. زنان قوم هم همین کار را برای زنان می‌کنند. این آیین بسیار کهن است. هرودوت در مبحث «عادات و رسوم مصریان» چنین نگاشته است: «... مصریان، که در مواقع معمولی سر می‌تراشند، در ایام عزاداری موی سر و ریش خود را نمی‌تراشند» (*تواریخ هرودت*).

تأثیرات اجتماعی در جامعهٔ مردسالاری

در جامعهٔ مردسالاری، هرگز مراسمی که برای مردان به‌جای آورده می‌شد، برای زنان به‌اجرا درنمی‌آمد. اگر متوفی فرزند پسر نداشت، روز مرگ آب در «اجاق» او می‌کردند به‌نشانهٔ آنکه آن واحد خانواده از نظر اجتماعی اعتبار و ارزش گذشته را ندارد. به‌همین سبب اگر گاه در مقام نفرین به‌کسی گفته شود: «اودِ اوجاغ Owed Ojāgh» یا «اجاق کور»، یعنی تو پسر نداری یا پسرت نااهل و بی‌ارزش است و پس از مرگ، تشگاه زندگی‌ات خاموش خواهد شد.

مردان نه‌تنها حق گریستن بر مرگ زنان خود را ندارند، گاه سیاه پوشیدن نیز کاری جلف و سبک محسوب می‌شود. زنها در مقام همراز و رییس اندرون، رازدار و اسلحه نگهدار شوهر هستند و گاه در جنگ و نبرد، کم از مردان نبوده و نیستند. پسران از پنج‌سالگی با حمایت پدران به‌شرایط و سنت‌ها آگاهی می‌یابند و همواره درکنار پدرانند ولی دختران زیر نفوذ مادر، بزرگ می‌شوند. در این مکتب کوچک،

نقش شکارگاه، نشانهٔ گور مردانه

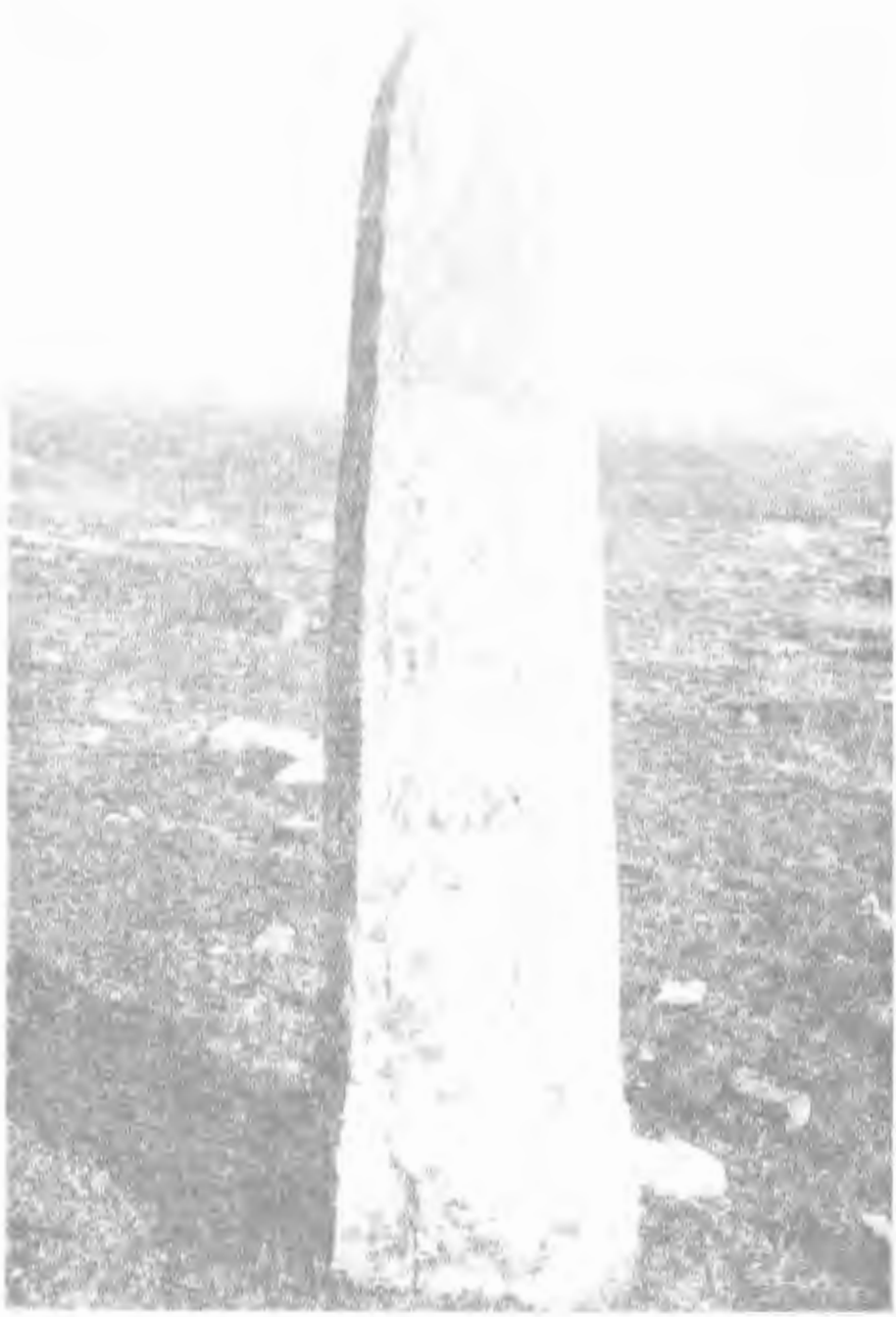

شکارگاه

میله‌ای بر روی گوری در شمال کوهدشت

سنگ گور زنان با نقش دار قالی‌بافی

شکارگاه و وسایل زندگی از جمله قلیان، فوری چای و آفتابه

سنگ گور زنان که دار قالی‌بافی برآن نقش بسته و زنان را درحال رقص می‌نماید

چهارطاقی بر روی گور بزرگان ـ نمونه‌ای از تاقهای آتشکده‌های زمان ساسانی است

چارطاق بر روی گور

یعنی خانواده، به‌فرزندان پسر و دختر قوانین و سنت‌ها آموزش داده می‌شود. پس از پدر، بزرگترین فرزند پسر در خانواده نمایندهٔ نفوذ و قدرت پدر شناخته می‌شود. سنگ گور آخرین شناسنامه در پایان زندگی هر فرد است. در زمانهای پیش بر گور مردان دو سنگ می‌گذاردند. بر یکی نام و نشان و هویت او بود با نقش شانه‌ای یک دَم و نقش مهر و تسبیحی، بر روی سنگی دیگر که ایستاده بود نقش شکار و شکارگاه یا رزمگاه حجاری می‌شد. اما بر روی گور زنان تنها یک سنگ صاف گذاشته می‌شد با نام و نشان او و نقش یک شانه دو دم و گاه نقش دار قالی‌بافی.

در لرستان دو نوع شانه برای شانه زدن مو از چوب، ساخته می‌شد. یکی شانهٔ یک دم برای مردان و دیگری دو دم برای زنان. درنتیجه نقش شانه خود نشانه‌ای برای دانستن و آگاهی یافتن از جنس صاحب گور بود. این چند نکته هم در مورد شانه از جمله در فرهنگ و بینش مردم لرستان خواندنی است: (۱) اگر شانه از دست زنی که دارد سرش را شانه می‌کند، به‌زمین بیفتد، کسی از خانواده که در سفر است، به‌خانه برمی‌گردد یا نامه‌اش می‌رسد؛ (۲) شب شانه به‌موی زدن موجب تفرقه و جدایی در خانواده خواهد شد؛ (۳) ضرب‌المثلی هست که: «دختر با شانهٔ مادر سرش را شانه می‌زند»، یعنی دختر پیرو کردار و رفتار مادرش است؛ (۴) با شانهٔ زنت سبیلت را شانه نکن؛ (۵) اگر کسی بی‌خبر، شانه‌ای زیر سر کسی به‌نیّتی بگذارد، آن کس دربارهٔ نیّت او خواب خواهد دید.

چهارطاق

گاه بر روی قبر کسی که از نظر اجتماعی بزرگ زمان خود و پیشوای مذهبی بود، چهارطاقی می‌ساختند. وجه تسمیهٔ این بنا به‌چهارطاقی، به‌لحاظ شکل و ساختمان آن است. زیرا اساس آن چهار یال یا پایه است که به‌بلندی ۳/۵ یا ۳ متر، میان هردو یال یا پایهٔ طاق زده می‌شد. سپس با ایجاد مقرنسهایی تکمیل و یکنواخت کردن سطح قوسها انجام می‌گرفت. طاق اصلی را برپایه‌ها به‌شکل گنبدی ساده و یا نقس آجری می‌ساختند. این سایبان که جنبهٔ تشخّص و حرمت اجتماعی داشت، درواقع شکل بنای آتشکده‌های دورهٔ ساسانی است. آثاری مانند این طاق و رواق‌ها مربوط

تندیس شیر به‌جای سنگ گور

عکس از علیرضا فرزین

به‌دوره ساسانی هنوز هم در ویرانه‌های کهن دره‌شهر، در صیمره برجاست. تنها تفاوت آنها با یکدیگر درکم یا زیادی ارتفاع‌شان است.

برگور پیشوایان اهل حق نیز از این نوع بناها ساخته شده است. از جمله بقعه بابازید بر دوراهی پل دختر و کرمانشاهان و گنبدی در دهکده تایی در میان کوه و بقعه کاکارها در محلی به‌همین نام بر سر راه الیشتر. بعضی از این طاقها بر شش پایه استوار بودند و به‌همین جهت به‌نظر می‌رسد که این طاقها، جنبهٔ اعتقادی و تقدس هم داشته‌اند. ظاهرً پس از ویران شدن آتشکده‌ها، از این طاقها به‌عنوان نماد باور و پندار، برای آمرزش مردگان بهره گرفته‌اند.

۶ـ نان و انواع آن

گوناگونی و تنوع نان و انگیزه و شیوه‌های پخت و مصرف آنها در لرستان، که درگذشته معمول بوده و به‌تدریج تهیهٔ برخی از آنها فراموش شده است، از نظر فرهنگ زیستی، موضوعی است درخور توجه. تهیهٔ برخی از این نانها زمینهٔ اعتقادی داشته است و گاه نان را برای شبها و یا مراسم خاص مردگان یا برای نیایش و نذر می‌پختند، که دراینجا به‌کوتاهی گزارشی دربارهٔ آنها آورده می‌شود.

۱) «**فتیره** fatira»: نانی است که در مواقع ضروری و فوری پخته می‌شود. خمیر این نان از آرد گندم است و بدون مایه خمیر [خمیر ترش] درست می‌شود نیاز به‌وَر آمدن یعنی رسیدن خمیر ندارد. خمیر پس از آماده شدن، به‌وسیلهٔ تابه یا ساج به‌صورت قرصهای نان پخته می‌شود. نشانهٔ فتیر بودن آن، جدا شدن پشت و رویهٔ نان از مغز خمیری آن است.

۲) «**کلگ** kalg»: نانی است که از بلوط فراهم می‌شد و تهیهٔ آن از زمان چیدن بلوط و پوست کندن و خُرد و آسیاب کردن تا پختن، کاری پرزحمت و دشوار بود، به‌این ترتیب:

الف) پس از چیدن بلوط از درخت، در فصل پاییز، نخست پوستهٔ آن را یا مانند قلم نی سر می‌زدند و یا آن را «لم‌در Lamderr»، شکم‌پاره می‌کردند. این شکاف زدن پوست را در منطقهٔ طرحان «کسک Kosak» می‌گفتند. شکاف دادن بلوط به‌منظور

جلوگیری از ترکیدن آن به‌هنگام حرارت دادن است.

ب) بلوطهای شکاف خورده و شکم دریده را در چاله‌ای به‌نام «کلوت Kolut» می‌ریختند و زیر یا روی آن آتش ملایم روشن می‌کردند تا پوستها بـه‌آسانی جـدا شوند. سپس پوستهٔ دوم آن را نیز که «جفت Jaft» گفته می‌شود، و نازک است، جدا می‌کردند. از این «جفت» برای دباغی و آماده کردن پوست بز یا بزغاله برای ساختن خیک جای روغن و یا مشک آب، استفاده می‌شد.

پ) در مرحله بعد، مغز بلوطها را در چاله‌ای به‌نام «چال او Caālow» یا چاله آب، می‌گذاشتند و روی آن آب و سپس گل سیاه می‌ریختند و آن را به‌مدت ۷ تا ۱۰ روز رها می‌کردند. در طرحان، آنها را در سبد می‌گذاشتند و در جوی آب قرار می‌دادند تا مزهٔ تلخ آن گرفته شود.

ت) پس از این مدت، بلوطها را روی نمد یا پارچه‌ای جلو آفتاب پهن می‌کردند تا خشک شوند. سپس آنها را با تیشه خرد می‌کردند تا قابل دستاس یا آسیاب کردن باشند.

ث) از آردی که به‌دست می‌آمد خمیری بدون «مایه خمیر» و «ری» کـه هـیچ کششی برای پهن کردن نداشت، فراهم می‌شد. ایـن خـمیر را چـونه کـرده، روی ساج داغ پهن و پشت و رو می‌کردند تا کاملاً پخته شد. خاصیت نان کلگ که با این زحمت به‌دست می‌آمد، سیری درازمدت بود، اما عوارضی همچون یبوست نیز به‌همراه داشت. اغلب کسانی که گاو و گوسفند داشتند، شیر را بـه‌ماست تـبدیل می‌کردند و با «کلگ» می‌خوردند. البته تهیه آن دشـوار بـود و بسـیاری از بـومیان به‌دلیل نداشتن گندم و جو و ذرت و فقر مادی و برای جلوگیری از گرسنگی بلوط می‌خوردند.

۳) نان تابه‌ای یا ساجی: خمیر آن از آرد گندم و یا خمیرمایه درست می‌شود. پس از آماده شدن خمیر به‌فاصلهٔ یک تا دوساعت، به‌وسیلهٔ گرده ساج و آتش شعله‌دار، دو رویهٔ قرص نان را پخته و سپس برای خشک کردن و یا بیشتر پختن، جلو شعله یا «ورتووه Vartowa» قرار می‌دهند. این نوع نان دارای سبوس نرم است و امـروز در بیشتر نقاط لرستان که عادت به‌خوردن نانهای شهری ندارند، پخته می‌شود. گرچه همهٔ نانها با تابه و ساج درست می‌شوند، امّا این نان به‌این نام مشهور است.

۴) نان جو: که خمیر آن از آرد جو تهیه می‌شود، پختن آن همانند نان گندم «تابه‌ای» است و به‌وسیلهٔ ساج یا تابه پخته می‌شود. سبوس آن قدری بیشتر است و هضم آن هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند.

۵) «گرده gerda»: از آرد گندم و بدون مایه خمیر تهیه می‌شود، که اغلب در آسیابها و یا برای توشهٔ سفر پخته می‌شد. خمیر گرده سفت است و مدتی آن را «ورز Varz» یا مالش می‌دهند، بعد آن را به‌یک یا دو قرص بزرگ تقسیم کرده مقداری پیاز به‌هرکدام اضافه می‌کنند. آتش که از پیش فراهم شده و در روی زمین یا چاله کاملاً گل انداخته و تبدیل به «ازگل Azgel» یا آتش شد، قرصهای خمیری گرده را در زیر آتش و خاکستر گذاشتند و روی آن را نیز با آتش و «بیل Bil» با خاکستر آتش‌دار و کاملاً داغ می‌پوشاندند. تا پخته می‌شد. کلفتی نان گرده چنان بود که برای توشهٔ سفر هم مناسب بود. کلفتی گرده معمولاً ۷ تا ۸ سانتیمتر بود. برگردهٔ مسافرتی، زردچوبه و زیره و رازیانه هم اضافه می‌کردند.

۶) «گرده نذری Gerda nazri» **یا نذر «رزبار** Razbār»: یکی از نذرها در آیین اهل حق است. رزبار یکی از بانوان پاک و بزرگ یارسان بوده است. آن آیین چنین است که از نوروز به‌بعد که گوسفندان آغاز به‌شیر دادن می‌کنند، از نخستین روز دوشیدن به‌مدت هفت روز، شیری که گرفته می‌شود، نذر رزبار است و بدون چشمداشتی، شیر را به‌ماست تبدیل می‌کنند و ماست را مشک زده کرهٔ آن را می‌گیرند. تمام کره‌ای که در این هفت روز به‌دست می‌آید به‌روغن تبدیل می‌شود. در یک روز معین برابر آنچه در بالا آمد، گرده‌ها را که به‌آن زیره و رازیانه هم اضافه شده قطعه قطعه کرده در ظرفهای روغن ترید «تلیت Telit» کرده و بین مردم تقسیم می‌کنند. نیت این نذر خواستن خیر و برکت از «رزبار» است که گوسفندان را سالم نگاهدارد و بارور سازد. در دلفان این گرده در تنور پخته می‌شود. نباید از گردهٔ نذری چیزی باقی بماند و همان شب باید تمامی آن تقسیم شود.

۷) نان ساکی‌پز: ساکیها ایل بزرگی در لرستان بوده‌اند و اینک نیز هستند و احتمال می‌رود که از سکاها بوده‌اند که در لرستان مقیم شده‌اند نگارنده نیز از تبار ساکی است. نانی که ساکیها می‌پختند برای سایر ایل وطایفه‌های خود نوعی نان به‌اصطلاح فانتزی و تشریفاتی بود. امّا خود ساکی‌ها معمولاً نان را با این ویژگی تهیه

می‌کردند و در نزد مردم هم هنوز این نوع نان را ساکی‌پز می‌گویند. خمیر آن از آرد گندم با نمک و مایه خمیر یا خمیر ترش تهیه می‌شود و کمی سفت‌تر از خمیر معمولی برای نان ساجی است. به‌آن خمیر مقدارکمی زردچوبه و زیره و رازیانه و روغن اضافه کرده کاملاً ورز و مالش می‌دهند تا روغن آن جذب شود. سپس ساج را وارونه برروی اجاق پر از آتش، داغ نموده و چونه‌های خمیر را درگودی ساج پهن کرده و با انگشت تزیین می‌کنند. پس از آن ساج را از همان رویه که خمیر پهن شده وارونه، بر آتش می‌گذارند تا کاملاً پخته شود، آنگاه ساج را برگردانیده و نان را در گودی ساج پشت و رو می‌کنند تا قسمتهای نپخته هم پخته گردد. گاهی روی آن شیره یا عسل هم می‌مالیدند.

۸) «**قرصه** qorsa»: نانی است که از ذرت درست می‌شود. دانه‌های ذرت را در آسیاب آرد کرده و سبوس آن را جدا می‌کنند. خمیر آن بدون مایه خمیر است. پس از آماده شدن خمیر، آن را به‌پشت ساج داغ که زیر آن آتش با شعله است، انداخته و پس از دوبار پشت وروکردن و پخته شدن، اغلب اگر میسر باشد با کره می‌خورند. قرصه را معمولاً گرم‌گرم باید خورد. گاهی هم آرد ذرت را با آرد گندم یا جو به‌نسبت مساوی مخلوط کرده و نان می‌کنند.

۹) **نان «چزنک** Čezenak**» یا «شلکینه** Šelkina**»**: از آرد گندم خمیری بی‌مایه و شلتر از خمیر معمولی درست می‌شود که به‌آن زیره و رازیانه و زردچوبه هم اضافه می‌کنند. سپس کم‌کم آن را بر پشت تابه داغ به‌اندازهٔ یک نان لواش پهن می‌کنند. قسمت روی ساج یا تابه که پخته شد، آن را برداشته و رویهٔ نپخته را در داخل «تژگاه Tažgā» یا تشگاه در برابر شعله قرار می‌دهند تا کاملاً پخته شود. چزنک را گرم گرم تکه‌تکه کرده در داخل ظرفی ریخته روی آن روغن حیوانی و عسل یا شیرهٔ انگور و یا شکر اضافه کرده ترید می‌کنند و می‌خورند. اکنون در دیار غرب چنین نانی را «پان کیک» می‌نامند.

۱۰) **نان «تیری** Tiri**»**: در میان تمام بومیان و روستانشینان لرستان رسم بود که در آیین سوگ مردگان و در نخستین شب و شب سوم مردگان، نانی بپزند مانند لواش نازک، به‌نام «تیری». وجه تسمیه آن نان این بود که چونه‌های خمیر، به‌وسیلهٔ چوبی به‌نام «تیر» پهن و نازک می‌شد. سپس آن را روی ساجی که بر «تش‌تووه Taštowa» یا

تشگاه و شعلهٔ آتش گذاشته شده بود می‌انداختند تا پخته شود.

خمیر تیری حتماً باید از آرد گندم باشد. حتی کسانی که فقیر بودند و خوراکشان نان کلگ بلوط بود، برای شخص مرده حتماً باید نان تیری با آرد گندم تهیه می‌کردند. مثلاً در میان طوایف میر، رسم بود که در اولین شب مرگ هرکس، بازماندگانش شامی تهیه کنند که «شوشم Šowšom» یا شب شام نام داشت. در این شب باید حتماً یک بز یا یک گوسفند و اگر خانوادهٔ بازمانده فقیر بود، باید خروسی راکه چهل روز به‌آن دانه داده شده بود، بکشند و با گوشت و آب‌گوشت فراهم شده همراه با نان تیری بر سفره بگذارند.

در میان طوایف لک به‌ویژه پیروان اهل‌حق، وقتی که کسی می‌مرد، فوراً مقداری تیری می‌پختند و به‌هنگام تشییع جنازه یک نفر با چند قدم فاصله در پیشاپیش جنازه، آنها را روی دست می‌گرفت و به‌فاصلهٔ هرچند قدم یک نان تیری به‌راست و یکی به‌سمت چپ پرتاب می‌کرد. همچنین در شبهای سوم و هفتم و شب جمعه و شب سرسال باید حتماً بر سفرهٔ یادبود، نان تیری بگذارند. گاهی هم در لای هر نان تیری، تر حلوا می‌گذاشتند و میان مردم تقسیم می‌کردند. این آیین هنوز در بسیاری از روستاها، انجام می‌شود.

۱۱) «**برساق** Borsāq»: نانی است که خمیر آن از آرد گندم و شیر و با اضافه کردن زردچوبه و زیره و رازیانه و سفت‌تر از خمیر معمولی درست می‌شود. سپس خمیر را به‌شکل و اندازه تخم‌مرغ درمی‌آورند و در روغن حیوانی سرخ می‌کنند. سپس، خاک‌قند و یا شکر برآن می‌پاشند و یا در ظرفی از شکر می‌غلطانند. پس از خشک کردن، در جای خنک نگهداری می‌کنند و به‌هنگام مصرف آن را در کنار آتش، نرم کرده می‌خورند. برساق یکی از بهترین توشه‌های سفرهای کاروانی در گذشته بود و گاهی هم به‌عنوان شیرینی، تهیه و مصرف می‌شد.

۱۲) «**کلوا** Kalvā»: تهیهٔ خمیر آن عیناً شبیه به‌تهیهٔ خمیر برساق است. ولی به‌هنگام پختن خمیر آن را به‌صورت قرصهای گرد، پهن می‌کنند یا در تنور می‌پزند و یا مانند نان ساکی‌پز، به‌گودی ساج می‌چسبانند و بر روی آتش گُل انداخته بدون شعله می‌گذارند تا پخته شود. پس از خشک‌کردن، برای سفر به‌عنوان توشه همراه می‌برند. این نان بدون شیرینی است.

۱۳) «کاک Kāk»: نانی است که خمیر آن با شربت شکر و آردگندم و کمی گلاب و بدون مایه خمیر درست شده و با روغن ذوب شده ورز و مالش داده می‌شود تا مقدار معینی از روغن که لازم است به‌خورد خمیر برود. سپس چونه‌های آن به‌وسیلهٔ تیر و مانند نان تیری پهن و نازک می‌شود آنگاه آنها را بر روی تابه یا ساج داغ انداخته می‌پزند. این نان را به‌صورت چهارگوش تاکرده و به‌عنوان نان شیرینی بویژه در جشن نوروز، مصرف می‌کنند.

۷ـ واحدهای زراعی و مقیاسهای معمول

الف) واحد زراعی

واحدهای زراعی عبارت‌اند از «جفت Jeft» و «تیر Tir»، که هر جفت معادل شش تا هشت هکتار، و هر هکتار مبذر پنجاه تا پنجاه‌وپنج من گندم است. یعنی در هر جفت، چهارصد تا چهارصدوبیست من، تخم‌افشانی می‌شود.

هر تیر، معمولاً نیم هکتار، زمین است که برای بیست وپنج من تخم‌افشانی است. ممکن است بیش از این هم باشد. زیرا بعضی از «تیرها» درازای بیشتری دارند وگاه یک‌جفت زمین در دومرحله کشت می‌شود. یعنی نیم‌آن به‌حال آیش است.

وجهٔ تسمیه جفت عبارت است از مقدار مساحت و مبذری که یک جفت یا دو گاو شخم‌زن می‌توانند در یک روز شخم بزنند، از این رو جفت گفته می‌شود.

ب) آبیاری

در لرستان به‌سبب وجود چشمه‌های متعدد آب شیرین، زمینهای آبی فراوان است و تقسیم‌بندی آب به‌نسبت مقدار زمین است. مثلاً یک ششدانگی که دارای یک چشمه آب است ابتدا نسبت به‌سهام عمده آب تقسیم می‌شود.[۱]

پ) آبیاری

هرسهم عمده آب به‌نسبت تقسیم‌های کوچکتر برای یک زمان و ساعت معین در

۱ـ بسیاری از این سنتها و واحدها، اکنون معمول نیست و با اجرای قانون اصلاحات ارضی در روش و سنت‌ها تغییرات مهمی پدید آمده است.

اختیار مالکین کوچکتر قرار داده می‌شود و در این تقسیم‌ها ترتیبی داده می‌شود که فاصله بین دو نوبت آب، بین ۷ تا ۱۰ روز باشد. ضمناً چنانچه مالکی در زمان نوبت آب نیازی به‌آب نداشته باشد، می‌تواند نوبت خود را به‌طور رایگان در اختیار کسی که نیازمند است قرار دهد.

واحد آب

برای سنجش آب چشمه‌ها، واحد آب «سنگ Sang» است و آن مقدار آبی است که یک سنگِ متوسطِ آسیاب را بچرخاند. ولی واحد آب در آبیاری «بیل» است و آن مقدار آبی است در حدود «سه‌ونیم اینچ». مثلاً می‌گویند فلان مزرعه دوبیل آب لازم دارد، یعنی مقدار آبی که باید به‌مزرعه رسانید هفت‌اینچ است.

شاخص مدت در تقسیم آب و آبیاری

برای تعیین مدت آبی که باید دراختیار سهم عمده یا سهام جزو باشد، معمولاً مدت سهم بزرگ از اول صبح تا غروب آفتاب و یا از غروب آفتاب تا طلوع آن است. برای تعیین اوقات سهام کوچکتر، به‌هنگام شب از حرکت ستارگان و در روز از سایهٔ درختان یا سنگ معینی استفاده می‌شود.

جالبترین شاخص مدت نوبت آب، دربخش چگنی و در دهستان تشکن معمول است. سایهٔ خود شخص مالک آب، شاخص نوبت و مقدار آب است. مثلاً نوبت آب کسی به‌نسبت سهم، از سایهٔ قبل از ظهر اوست که به‌ده‌پا رسیده تا سایهٔ بعدازظهر او که به‌شش یا هفت پا رسیده باشد. برای تعیینِ سهم و پا زدن سایه، شخصی که آب تحویل اوست، در نقطه‌ای می‌ایستد و ابتدا و انتهای سایهٔ خود را در نظر گرفته آن را با پا اندازه می‌گیرد. در بعضی جاها هم از ساعت استفاده می‌شود.

۳ـ بهرهٔ مالکانه

تا قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی، اخذ بهرهٔ مالکانه به‌شرح زیل بود:

بهرهٔ مالکانه به‌نسبت آبی یا دیم بودن زمین و دوری و نزدیکی آن به‌شهر و

مرغوبیت آن متفاوت بود و مالک فقط زمین و آب دراختیار زارع می‌گذاشت.

بهرهٔ مالکانهٔ زمینهای آبی نزدیک شهر، نصف تمام عایدی بود و اگر دور از شهر بود، دوپنجم آن. عایدی بهرهٔ مالکانه زمینهای دیم نزدیک شهر، یک‌سوم، و دور از شهر، یک‌چهارم یا یک‌پنجم تمام عایدی بود. گاهی هم پس از کسر ۶٪ از تمام محصول به‌نفع مالک؛ باقیمانده را به‌نسبتهای بالا تقسیم می‌کردند و مالک تنها از محصول حق داشت و کاه آن متعلق به‌زارع بود.

سرجفت

هر زارعی که در یک جفت زمین (شش تا هشت هکتار) به‌زراعت مشغول بود، علاوه بر بهرهٔ مالکانه، باید یک‌رأس گوسفند یا شش کیلو روغن یا بهای آن را به‌مالک می‌داد. این تقدیمی را «سرجفت Sar jeft» می‌گفتند.

«چاریک‌داری čāryak dāri»

مالک یا زارع، کارگر زارعی را استخدام می‌کند و قطعه‌زمینی برای کشت، با آب و بذر دراختیارش می‌گذارد تا کشت کند. همچنین کلیهٔ مخارج روزانه و خوراک او برعهدهٔ صاحب زمین است. هنگام برداشت محصول یک چهارم تمام عایدی از آنِ کارگر زارع است و از این‌رو این عمل را چاریک‌داری و کارگر زارع را «چاریک‌دار» می‌نامند.

«کی‌لو keylo»

از هر خرمن که بیش از ده کیل یا هفتادمن بود، به‌نسبت هر ده کیل یک کیل به‌نمایندهٔ مالک یا ضابط تعلق داشت. اگر از ۱۰ کیل کمتر بود نصف کیل برای او بود. این را «کی‌لونه» می‌گفتند.

دامداری

دامداری و پرورش دام یکی از منابع درآمد مردم روستاست و سالیانه بیش از ششصد هزار رأس گوسفند و بز و سیصد وبیست هزارگاو به‌بازار عرضه می‌شود که

بیشتر آن به‌شهرهای دیگر حمل و به‌فروش می‌رسد. اجرت چوپان برای چرانیدن دام در سال از هر ده رأس بز و میش یک بزغاله بود.

«دوپایی dōpāyi»

اصطلاحی است در دامداری و آن، چنان است که کسی چارپایی را به کسی می‌دهد که تمام مخارج آن را متحمل شود، در مقابل نصف یا دوپای آن چارپا به‌او تعلق دارد و این قاعده در تکثیر بعدی دامها نیز صادق است.

پرورش طیور از قبیل مرغ، خروس، بوقلمون؛ مرغابی نیز معمول است و هرسال تعداد زیادی مرغ و خروس و تخم‌مرغ به‌شهرهای دیگر صادر می‌شود.

روغن حیوانی و پشم یکی دیگر از اقلام درآمد مردم روستاهای لرستان است که رقم صادراتی عمده‌ای است.

مقیاسها

الف) مقیاس وزن و پیمانه:

۱) اوزان

۱ـ «من پاترازی manē pāterāzi»: دو برابر من معمولی، یعنی شش کیلوست.

۲ـ «من تبریز manē tabriz»: برابر سه کیلو.

۳ـ «من هشت عباسی manē haštabāsi»: برابر با سه کیلو.

۴ـ «من نه‌عباسی mane noabāsi»: برابر سه‌کیلو و هشتصد وپنجاه گرم یا پنجاه سیر.

۵ـ «چارک čārak»: برابر است با ده سیر یا ۷۵۰ گرم.

۶ـ «پنجاه panjā»: برابر است با پنج سیر یا ۳۷۵ گرم.

۷ـ «بیست وپنج bis-o-panj»: برابر دوسیر ونیم یا ۱۸۷/۵ گرم.

۲) پیمانه‌ها

۱ـ «کیل keyl»: ظرفی است که برابر با پنج تا هفت‌من، یعنی ۱۵ تا ۲۱ کیلوگرم گنجایش دارد. و،کیل ظرفی است‌که گنجایش این مقدار ازگندم ومشابه‌آن‌راداشته‌باشد.

۲ـ «کیله kila»: یک کیله برابر با یک‌من یا سه کیلوگرم ازگندم یا مشابه آن است و نیز ظرفی است که سه کیلوگرم گنجایش داشته باشد.

۳ـ «گمل gomal»: مقداری ازگندم و مشابه آن که در میان دو دست متصل به‌هم جای گیرد. آن را مشت هم گویند.

۴ـ «لاتاس lātās»: از حبوبات است که در یک مشت باز جای می‌گیرد.

۵ـ «قپال qapāl»: مقداری آنچه از میوه یا سبزی که در میان یک دست یا انگشتان نیم‌باز و خمیده جای گیرد.

۶ـ «سیر sir»: مقداری از برنج و یا حبوبات که در یک مشت بسته جای می‌گیرد.

۷ـ «گپ gop»: لقمه‌ای از نان و مشابه آن است.

۸ـ «کپ kap»: مقداری از آرد یا هریک از حبوبات و مشابه آن که در کف دست جای می‌گیرد.

۹ـ «ژیر žir»: مقداری از هرچیز که به‌صورت آرد باشد و در میان دو انگشت سبابه و ابهام قرار گیرد.

ب) مقیاس طول

۱ـ **منزل**: فاصله‌ای که کاروان‌ها در مدت یک روز طی می‌کردند (در حدود شش فرسنگ).

۲ـ «فرسق farsaq»: یا فرسنگ، برابر شش کیلومتر.

۳ـ «بغل baqal»: فاصلهٔ میان انگشت میانی دو دست، در حالی که دستها را به‌طور افقی به‌طرفین باز کنند.

۴ـ «گز gaz»: فاصلهٔ از سرانگشت میانی تا روی بینی در حالی که دست به‌طور افقی کشیده شده باشد و سر یا کله نیز به‌سوی مخالف دست چرخانیده شود. معمولاً این فاصله در حدود ۱۰۶ سانتیمتر است.

۵ـ «مرگ merk»: یا ذرع، و آن فاصلهٔ آرنج تا نوک انگشت میانی است که در حدود چهل وهفت سانتیمتر است که اگر پهنای چهار انگشت به‌آن اضافه شود، نیم ذرع می‌شود.

۶ـ «گم gom»: یا گام، فاصلهٔ یک گام است.

۷ـ «پا pā»: فاصلهٔ میان نوک پا تا پشت پاست.

۸ـ «بگس beges»: یا وجب.

۹ـ «قلاچ qollač»: فاصلهٔ بین دو انگشت ابهام و سبابه که به‌طرفین باز شده باشند، و نزدیک به ۲۰ سانتیمتر.

۱۰ـ «چله čela»: ریسمانی است از موی بز، نزدیک به ۱۰ متر که تنها در تقسیم زمین از آن استفاده می‌شود و آن را اصطلاحاً «چله بهر Čela bahr»، یا تقسیم ریسمانی می‌گویند.

فصل هشتم

کیش و مذهب

در مبحث «کیش کاسیان» دربارهٔ چگونگی پیدایش کیش، نکاتی چند آمده است. برابر بررسیهای انجام یافته و شواهد به‌دست آمده، لرستان یکی از کهن دیارانی است که در بستر تاریخ، پیدایش کیش و باورهای آیینی متفاوت را شاهد بوده است. در روزگار کهن محل و مرکز برخورد یا التقاط ادیانِ اقوام بابلی، ایلامی، آشوری و کاسی بود و مردم آن‌گاه تأثیر و نفوذ فرهنگی این کیشها را با نفوذ هنری خود و با نقشگری ماهرانه بر روی مفرغ، نشان داده‌اند. نمونه‌های به‌دست آمده از معبد آشوری «سرخ‌دم Sör Döm» در جنوب خاوری کوهدشت و اشیا و نشانه‌های یافت شده ازدشتهای دلفان والیشتر، ازجملهٔ آنهاست. حتی‌نام الیشتر شایدبه‌جای مانده از نام ایشتار، خدای بابلی باشد.

از پیدایش آیین مهر و گسترش آن، آثاری در لرستان باقی است که معبد مهری «بوواس Bowās» و قلعه کهنراد و غارکوگو از آن جمله است[1] یا در بسیاری از

۱ـ در ترکیب برخی از نامها هنوز نشان مهر برجاست. از آن جمله نام شهر مهران در پشتکوه یا نام تاریخی مهرگان کده است که تازیان آن را مهرجان قذق گفتند؛ و یا کوه مهراب در دلفان است یا چم‌مهر که ملتقای دو رود صیمره و "کشکو" است در جنوب غربی پل دختر در ۱۲۰ کیلومتری جنوب خرم‌آباد بر سر راه دَرَه شهر.

باورهای مردم آثار اعتقادی و فرهنگیِ این آیین هنوز برجاست. رواج تعالیم یکتاپرستی زردشت نیز در لرستان فراگیر بوده است. از جمله وجود آتشکدهٔ اروخش در الیشتر و آثار آتشکدهٔ دیگری در صیمره (دره شهر) نشانهٔ گسترش این کیش و باورهای آن است. ساکنان لرستان که با ظهور اسلام به‌تدریج آن را پذیرفته بودند، بسیاری از باورهای این کیش را با اعتقاد تازه هم‌آهنگ کردند و به‌آنها رنگ اسلام دادند. این نفوذی فرهنگی از یک کیش قدیمی به‌آیین نو وانتقال باورهای یکی به‌دیگری امری بدیهی بوده و هست که اقوام مختلف، بسیاری از کنشهای اعتقادی سرزمین خود را به‌این وسیله پایدار ساخته‌اند.

زمانی که تازیان به‌شهرهای باختری لرستان یعنی مهرگان کده، صیمره، سیروان و ماسبذان حمله کردند، نخست با پایداری مردم روبه‌رو شدند. ولی پس از کشته شدن فرمانده آنها که پسر هرمزان بود، نیروی پایداریشان درهم شکست و تسلیم شدند. ابوموسی؛ شهرها را یکی پس از دیگری به‌تصرف خود درآورد. بعضی از مورخان، فرماندهٔ این یورش را سائب بن اقرع دانسته‌اند. ساکنان شهرها شرط تسلیم را بستن پیمان مصالحه اعلام کردند که برابر حکم دین اسلام جزیه بپردازند و برکیش زرتشتی خود باقی بمانند (بلاذری، ص ۴۳۳).

دیگر ساکنان که زندگی کوچ‌نشینی داشتند و از تعرض و دستیابی به‌دور بودند تا مدتها و سالیان دراز به‌کیش خویش باقی ماندند.

در دورهٔ امویان، این بخش از لرستان، اغلب زیرنظر حاکم بصره و گاه کوفه، اداره می‌شد. تغییر در امر خلافت و جانشینی و تبدیل تدریجی خلافت به‌حکومت و سلطنت در دورهٔ امویان، اصول و پیمانها را نیز متزلزل ساخت. ذمیها را خوار شمردند. به‌ویژه در زمان عبدالملک که فرمانروایی و خوی تازیانه او بر اصل نژادگرایی استوار بود. مردم نه تازی را، اگرچه مسلمان، کم از تازی می‌شمردند. عبدالملک سلطنت را ساده به‌دست نیاورده بود. خون بسیاری از بزرگان ریخته شده بود تا او توانست بر مسند قدرت تکیه زند.[1] اندک اندک زندگی بر آزادگان

۱ـ یکی از شاعران خوش‌ذوق ایرانی به‌نام صادق تفرشی تصویری تاریخی از این سالهای خونین ترسیم کرده است که چون پند تاریخ است، خواندنش نگاهی گذرا به‌تاریخ آن سالهاست. و این لحظه‌ای است که سر مصعب که مخالف او بود برابر تختش بر سپری گذاشته شده بود.

←

مسلمان و ذمیهای آزاده سخت و سخت‌تر می‌شد. به‌ویژه در دورهٔ حکمروایی خون‌آلود و وحشت‌بار حَجّاج که هدف و دیدگاه اصلی او گرفتن مالیات بیشتر از مردم به‌هر وسیله و کشتن مخالفان از هر طریق ممکن بود. با اعمال سیاست خشن و خونریز حجاج و افزایش مالیات و جزیه، مسلمانان و ذمیها که رفته رفته قدرت پرداخت را از دست می‌دادند یا دست از زندگی و کسب و زراعت برمی‌داشتند و یا برای آنکه از پرداخت باج و جزیه آسوده شوند اسلام می‌آورند. کارگزاران حجاج به‌او نوشتند که مالیات رو به کاستی گذاشته است چون که مردم ذمی مسلمان شده‌اند. حجاج برای آنکه «عواید بیت‌المال مسلمین» کم نشود، فرمان داد که کسی را رها نکنند تا از ده به‌شهر کوچ نماید و نیز دستور داد از ذمیها که به‌دین اسلام درآمدند بودند، به‌زور جزیه بستانند و اسلام آنان را نپذیرند. تا آنجا که روحانیان بصره از این رفتار حجاج به‌ستوه آمدند و برخواری اسلام گریستند (مسعودی، *التنبیه و...*، ص ۲۹۷).

مردم جبال که اسلامشان پذیرفته نشده بود و به‌بهانه‌های مختلف سرکوب می‌شدند، درنهضت محمد پسر اشعث علیه حجاج شرکت کردند و حجاج را در شوشتر شکست دادند، امّا سرانجام حجاج پیروزی یافت و به‌انتقام‌گرفتن پرداخت. بسیاری کشته شدند و بقیه به کوهها پناه بردند. وقتی که حجاج مرد، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او بودند. زندانی که سقف نداشت و جایی نبود که زندانیان

→

نادره پیری زعرب، هوشمند — گفت به‌عبدالملک از روی پند
زیر همین گنبد و این بارگاه — روی همین مسند و این تکیه‌گاه
بودم و دیدم برِ ابن زیاد — رفت و چه‌ها رفت که چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان — طلعت خورشید ز رویش عیان
بود سر عترت آل رسول — بود از این غم دل زهرا ملول
در پی چندی سر آن بدگهر — بُد برِ مختار به‌روی سپر
بعد چو مصعب سر و سردار شد — دستخوش او سر مختار شد
این سر مصعب، به‌سرانجام کار — تا چه کند با تو سر روزگار
آه که یک دیدهٔ بیدار نیست — هیچ کس از دهر خبردار نیست
لیک ندانم که در این بند وبست — این چه طلسمی است که نتوان شکست

مشهور است که عبدالملک از این هشدار نیشدار عرب پیر سخت تکان خورد و همان روز دستور داد تا آن کاخ و ایوان را ویران کردند. امّا عاقبت او...؟

را از گرما و سرما محفوظ دارد. آب آلوده به‌خاکستر به‌آنها می‌دادند (همان جا).

به‌این ترتیب کوهها جایی امن برای کمین علیه ستمگران بودند. در دورهٔ عباسیان وقتی که خبر کشته شدن ابومسلم به‌خراسان و نواحی جبال رسید، خرمیان برآشفتند. آنان گروهی بودند که «مُسلمیه» نامیده می‌شدند و قایل به‌امامت ابومسلم بودند. در سال ۳۳۲ هجری، مسعودی از آنها اسم برده است و می‌نویسد: «غالب خُرّمیان در خراسان و ری و اصفهان و آذربایجان و کرج ابودلف و بُرَج که به‌نام رذ، و هم در صیمره و صیروان [شیروان] و اریوجان و ماسبذان و دیگر نواحی هستند و بیشتر در روستاها و مزارع اقامت دارند و اعتقاد دارند که بعدها اعتباری خواهند یافت و منتظر ظهوری هستند که به‌روزگار آینده رخ می‌دهد» (مسعودی، *مروج‌الذهب*، ۲۹۷/۲).

بنابراین مردم تا پیش از این زمان هنوز در مبارزه با مهاجمان تازی بودند و راه رهایی از ستمگران را می‌جستند. ظاهراً از نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم هجری، زمانی که شاهان بویه به‌قدرت رسیدند و توانستند در برابر مرکز خلافت بغداد و خلیفه‌الطایع بالله بایستند، ایرانیان و ساکنان لرستان نیز از آنان حمایت کردند. در این سالها که بغداد سخت تحت نفوذ دیلمیان بود، به‌خواست آنان مذهب ایرانی شیعه پاگرفت و گسترش یافت. مردم شهرهای لرستان هم آن را پذیرفتند و از آن در برابر تازیان حمایت کردند.

یکی‌ازفرمانروایانِ شیعی، حسنویه پسر حسین ازسوی دیلمیان بر بخش وسیعی از جبال (لرستان و اهواز و همدان) حاکم شد. سپس فرزند او به‌نام بَدر جانشین او شد. مردم در سایهٔ حکومتی ایرانی، آرامش یافتند. ظاهراً از آن پس آیین شیعه در لرستان پاگرفت و ماند و موجب ظهور فرقه‌های منشعب از آن شد که در جای خود دربارهٔ آنها توضیح داده خواهد شد. امروز نیز مردم لرستان، بر اعتقاد موروثی شیعه که میراثی است با جلوه‌ها و کنشهایی از دینهای باستانی، باقی هستند.

نخستین بار شاهان بویه، به‌ساختن مرقد و بارگاه بر قبور ائمهٔ اطهار(ع) در نجف و کربلا اقدام کردند. بدر حسنویه در لرستان اقدام به‌بازسازی و یا تجدید بناها و پلهای دورهٔ ساسانیان کرد. از جمله بنایی که با کتیبه‌ای از آن دوره مانده بود، بقعهٔ زیدبن علی، در شهر خرم‌آباد است که نشانی ازگسترش اعتقاد شیعه و تشیع در

لرستان است و در بخش آثار خرم‌آباد به‌تفصیل شرح داده شده است. باری، ساکنان لرستان مسلمان شیعهٔ دوازده امامی هستند. همان‌طور که اشاره شد ظاهراً این اعتقاد از سدهٔ چهارم و دورهٔ دیلمیان مذهب رسمی شده است. امّا در لرستان پیروان حقّیه یا اهل حق هم گروهی هستند که توضیحی گذرا دربارهٔ آنان ضروری است.

یارسان یا اهل حق

مذهب رسمی و موروثی بومیان لرستان اسلام است آنان پیرو مذهب شیعهٔ دوازده امامی‌اند که شاخه‌ای از آنان شیعیانِ یارسان یا اهل حق‌اند و نامهای دیگر آنان حقیقیه و سریه است.

آیین یارسان یا اهل حق، ترکیبی است اعتقادی از کیشهای کهن ایرانی و باورها و منشها و پندارهای آنها و نیز آیین شیعهٔ اسلامی ایرانی. بیشترین یارسان یا اهل حق لرستان را شاخهٔ آتش بیگی تشکیل می‌دهد که سه طایفهٔ بزرگ لک، به‌نامهای «نیرالی Nirāli» یا نورعلی، میربک و«چوواری čowāri شامل می‌شود. و فهرست تیره‌های هر طایفه و خانواده‌های آنها در بخش دلفان در مقدمهٔ فرهنگ لکی تألیف نگارنده آمده است.

از این طوایف و تیره‌های وابسته به‌آنها، گروههایی به‌بخشهای طرحان و چگنی والیشتر، مهاجرت کرده‌اند و گروههایی نیز به‌استانهای گیلان و مازندران و قزوین و زنجان و آذربایجان رفته‌اند و با خود آیین اعتقادی اهل حق را به‌همراه برده‌اند و گسترش داده‌اند. اغلب آنان در محل مهاجرت هنوز به‌نام اصلیی که در لرستان داشته‌اند مشهورند، مانند دلفانیهایی که در کلاردشت مقیم‌اند.

قبور و آرامگاههای پیشوایان اهل حق در سرتاسر لرستان تحت عنوان «پیر» و «بابا» یا شاه و سلطان و گاه بدون القاب، هنوز مورد ستایش و زیارت مردم‌اند که از گستردگی این آیین و مذهب در قدیم خبر می‌دهد. از جمله بقعهٔ شاهزاده احمد در کوههای مازو در بخش پاپی که خادمان آن درگاه، دستار قرمز به‌سر می‌بندند و شاید از قزلباشان پیرو اهل حق باشند.

نکتهٔ مهم دیگر آن است که هریک از این پیشوایان بنابر مسئولیت تبلیغی که

داشته‌اند تا آخرین دم در نقطهٔ موردنظر مانده‌اند و در همان‌جا بدورد زندگی گفته‌اند. برخی از آنان جزو «دون»ها هستند و مقامی شامخ در میان اهل حق دارند. از جمله شاهزاده احمد مدفون در دشت لاله. در این‌جا کوشش کرده‌ایم تا صاحبان این قبور و بقعه‌ها را هم معرفی کنیم. هرچند که در این سالها، گروهی طمع‌کار به‌طمع یافتن گنج بسیاری از آنها را ویران کرده‌اند.

راولینسون که از بقعهٔ شاهزاده احمد دیدن کرده است او را یکی از سه برادرانی می‌داند که در منطقه شهرت دارند و دوبرادر دیگر عبارت‌اند از: سلطان محمد دردشت هلیلان [ظاهراً منظور شاه محمد است] و دیگری سلطان ابراهیم که به‌بابا بزرگ مشهور است. (راولینسون، ص ۹۰)

دربارهٔ یارسان یا اهل حق بررسیهای ارزنده‌ای انجام شده است، امّا هنوز ناکافی است. از جمله ریشه و اصل و بنیاد و بنیادگزاران آن هنوز رازگونه است. تمامی پیروان یارسان یا اهل حق یک اصل یا یک نقطهٔ اعتقادی دارند، امّا در تقسیم‌بندی خانوادگی، پس از سلطان سحاک پیروان به‌هفت تا یازده خاندان وابسته‌اند که رییس هر خاندان مسندنشین و میراث‌دار و دیده‌دار آیین موروثی اهل حق است آنان عبارت‌اند از: شاه ابراهیمی، آتش بیگ، یادگار، خاموشی، ذوالنور میر، شاه حیاس، میر، مصطفی، عالی قلندر، باباحیدر. بزرگترین شاخهٔ آنها آتش بیگی است که نفوذ معنوی گسترده‌ای دارد.

کنت دوگوبینو در سفرنامهٔ خود در بخش مذهب، دربارهٔ اهل حق به‌تفصیل توضیح داده است که جملگی به‌پیروان یارسان مربوط می‌شود (گوبینو، ص ۳۱۴). اما گاهی به‌دریافت شخصی و به‌اشتباه از آن به‌نام علی‌اللهی یا «نُصیری Nosyri» یاد می‌کند. بعضی از ایران‌شناسان نیز با برداشتی از معنای «نُصیر» و نصرانیت، اهل حق را شاخه‌ای از مسیحیت دانسته‌اند. به‌ویژه آنکه در داستان جامهٔ شاه خوشین، مادرش ماما جلاله به‌وسیلهٔ نوری که از آسمان به‌زمین آمده و به‌دهان او رفته و در عین بکارت، آبستن شده شباهت موضوعی و داستانی وجود دارد. مادر شاه خوشین به‌کمک چهار فرشته به‌نامهای «شهریارکه» دون، بنیامین، پیرموسی و داوود، در دره‌ای به‌نام «بوواس Bowās» نگهبانی و حمایت می‌شود تا به‌دلیل تهمتهایی که از سوی پدرش، به‌او زده شده بود و برادرانش قصد کشتن او را داشتند،

تا روزی که شاه خوشین به‌دنیا بیاید، در امان بماند. بقیهٔ داستان نیز وجوه مشترکی با سرگذشت حضرت مریم و فرزندش حضرت عیسی دارد و ممکن است به‌دلیل این تشابهات، اهل حق را به‌مسیحیت نسبت داده باشند (*دفتر رموز یارسان*، ص ۱۲ تا ۱۸). به‌هر صورت اهل حق یا یارسان با اصول اعتقادی و رفتاری خود مجموعه‌ای از پندارها و اصول ادیان کهن ایرانی، همچون کیش‌مهر و زرتشت و مانویت را با شیعهٔ اسلامی به‌هم آمیخته و پیوند داده‌اند. رازداری و سِرّ نگهداری و تشرّف به‌آیین اهل حق با مناسک سرسپردگی و قربانی کردن، و در حلقهٔ ارادت جم خانه یا جمع خانه به‌ادب نشستن، رمز وراز کیش مهر را تداعی می‌کند.

پیمان سرسپردگی و مقدمات ورود به‌جم‌خانه، مُهر بر دل و دیده و دست و زبان نهادن ـ که دل بد نکند و دیده بد نبیند و دست و زبان بد نکارند و نگویند و یا زنان در آیین جم خانه نباشند ـ ریشه‌های اندیشهٔ مانی را بروز می‌دهد.

نگهبانانی همچون بنیامین، پیرموسی، داوود و مصطفی و رمزیار، امشاسپندان بهدینی زرتشتی را به‌خاطر می‌آورند که پندار و کردار و گفتار نیک را در دل و جان حق‌باوران یارسان زمزمه می‌کند و به‌یاد می‌آورد و تناسخ و انتقال روح به «دون» که اندیشه‌ای کهن است[1]. همهٔ آن خوبیها و منشها و کنشها و پندارها در قالب یکتاپرستی و در شریعت اسلامی، جستن راهی است برای رسیدن به‌حقیقت از فرازها و فرودهای دشوار و سخت طریقت، که همه راه خداجویی است با جلوه و شکوه اندیشه ایرانی. از آنجاکه درکتاب *دفتر رموز یارسان یاگنجینهٔ سلطان سجاک*، مطالبی بی‌دروغ و اغلب بی‌نقاب به‌وسیلهٔ یکی از پرورش‌یافتگان این مکتب بیان شده است، و آثار محققان ایرانی و بیگانه نیز تا اندازهٔ زیاد پرده از چهرهٔ راز بار آیین یارسان کنار زده‌اند، به‌مطالبی از آیین جم‌خانهٔ یارسان، پیرو آتش بیگ بسنده می‌کنم. شاید نکتهٔ ناگفته‌ای را دربرداشته باشد.

۱- هرودت درباره تناسخ می‌نویسد: مصریان نخستین قومی‌هستندکه به‌جاودانگی روح اعتقاد دارند و می‌گویند که روح هرکس در وقت مردن به‌تن فرد دیگری که در همان آن و لحظه تولد می‌یابد، وارد می‌شود. ازاین‌رو موضوع تناسخ را بین‌همه مخلوق اعم‌ازانسان وحیوان وپرندگان، صادق دانسته و می‌گویند کل دوره این تناسخ سه هزار سال است. (*تواریخ* هرودت ص ۱۶۳).

سرسپردن به‌یارسان

آیین تشرّف به‌جمع خانه و مقایسهٔ آن با مناسک سرسپاری کیش مهرومانی

در کیش‌مهر، نورسیده‌ای که به‌سن بلوغ می‌رسید و می‌خواست به‌مهرپرستان بپیوندد، ناگزیر از به‌جای آوردن آیین تشرّف بود. وقتی که مراسم برپا می‌شد، از آن به‌بعد، تازه‌وارد می‌پذیرفت که رازداری مگو باشد و رازهای جمع را به‌ناآشنایان و نیز با زنان فاش نکند. در دورهٔ پیش از تشرّف باید با موافقت مرشد یا پیر مطالبی را می‌آموخت، از جمله مبادی و اصولی که افشای آنها بدون ضرر بود. آنگاه آیین سوگند که با حضور «دلیل» انجام می‌شد و متن سوگندنامه چنین بود:

«به‌نام خدایی که زمین را از آسمان، روشنایی را از تاریکی، روز را از شب، جهان را از آشوب، زندگی را از مرگ، نور را از ظلمات و کون را از فساد جدا کرده است، با ایمانی و ایقانی راسخ سوگند یاد می‌کنم که اسراری را که مرشدان پرهیزگار من و همدینان و برادران من بر من فاش کردند، بَرملا نکنم. خدایا وفاداری مرا به‌سوگند خویش با رحمت خودت بیامیز و لغزش مرا لعنت فرما» (آیین میترا مارتن ورمازرن، ص ۱۵۸).

از سویی آنچه اخلاقیات مانوی برای مانویان مقرر داشته است در سه عبارت معروف *اگوستین* که در فصل ۱۰ از تألیفش دربارهٔ آداب و رسوم مانویان آمده خلاصه می‌شود «مُهر دهان، مهر دست و مهرباطن، این سه مهر نمودار یک تسلسل جامع است» (ویدن گرن، ص ۱۲۱ و ۱۲۲). امّا مفاهیم مُهرِمانی بامهر اهل حق تفاوتهایی دارد.

باری این حضور و تداوم اندیشه و اعتقاد آیین‌های مهر و مزدایی و مانوی را با ترکیبی از اعتقاد و اندیشهٔ اسلام و شیعهٔ ایرانی در نیایش و پیمان سرسپردن پیروان یارسان یا اهل حق به‌وضوح می‌توان دید. به‌گفتهٔ یکی از رهبران و مسندنشینان خاندان آتش بیگی در دلفان لرستان، نخستین رکن اساسی مذهب اهل حق، طریق سرسپردن یاران است که در دو وقت و دو زمان همهٔ مریدان باید سر بسپارند و متوسل به‌سلسلهٔ اهل حق شوند:

نخست، در زمان کودکی است، زیرا که اگر کودک سرسپرده در فاصلهٔ دورهٔ کودکی و بلوغ بمیرد، دعای سرسپردگی او حکم ادای شهادتین را دارد. در این دورهٔ

حلقه جم‌خانه یارسیان

حلقه‌نشینان جم‌خانه اهل حق در دلفان لرستان

آیین جم‌خانه

کودکی، پدر به‌جای فرزند در حضور پیر یا مرشد متن نیایش و پیمان را می‌خواند.

دوم، زمانی است که شخص به‌سن بلوغ رسیده است، که باید تجدید سرسپردگی کند و بار دیگر پیمان بندد که کاری برخلاف دستورها و آیین یارسان‌انجام ندهد و گناهی مرتکب نشود. از این‌رو باید چهار عضو بدن را در راه حق مُهر کند تا به‌گناهی آلوده نشوند که موجب قهر حضرت حق شود. این چهار عضو عبارت‌اند از: دیده، دل، زبان و دست. و این فرمودهٔ پیشوای بزرگ یارسان است که در این بیت شعر به‌زبان لکی بیان شده است:

مُهرکن دیده ودل و زبان وهم دس هرچهار بسپارن و «شاه بیابس»

شاید این درست باشد که مانی با شیوهٔ ویژهٔ خود در تبلیغ و برای جمع کردن پیروانی، از شعار مهرکردن دیده ودل و زبان از آیین آنها بهره گرفته و سپس آنها را به‌منشهای آیین خود افزوده باشد. واژهٔ «بیابس» در عرف یارسان به‌معنای «پیمانی که بسته شده بس است» می‌باشد (*برهان‌الحق*، ص ۱۷)، یعنی مُهرکنید دیده و دل و زبان و دست را و هرچهار آنها را بسپارید به‌شاهی که با او پیمان بسته‌اید، که بعدها

بیانگر اندیشهٔ اخلاقی مانی هم شد.

در نیایش و پیمان نظم‌گونه‌ای برای سرسپاری به‌آیین و یاران یارسان که از پیشوای بزرگ سیدمحمد نوربخش نقل می‌کنند و آن را فرمودهٔ او می‌دانند چنین آمده است:

دعای سرسپردن برای یارسان

«به‌نام خداوند بخشنده و مهربان. ارادت کل اراد، پیروان این صفات، الحمدالله، سردادیم در راه خدا، از قول اشهدان لااله‌الاالله، از قطار آدم صفی‌الله، از دین حضرت رسول‌الله، از مذهب جعفر اولیا، داخل شدیم به‌سلسلهٔ اهل عبا، در عالم ذرات دادیم، بله، بندهٔ خداییم، صوت جلی، امت محمد، دوستار علی، اولم تو بودی آخرم تو باشی، از قطره آب کردی نقاشی، در حسابهای راه شریعت، خالص شدیم، در طریق طریقت داخل شدیم، در خانهٔ حقیقت، سردادن یارسان، پیروی ارکان، قائمی میزان، که سربلخشد [بلرزد] چون گوی در میدان، دل نلخشد از عهد و پیمان و فرمان، بسته گردد آنچه مرضهاست در حق آدم صفی‌الله و پیروان این خاندان، به‌حق علی و یازده فرزندش، انشاءالله».

در کیش زرتشتی نیز سن بلوغ دینی ۱۵ سالگی است. از این سن به‌بعد هر فرزندی که بر کیش پدر ایستاده، باید نکاتی را یاد گیرد و بداند که: کیستم؟ به‌کی تعلق دارم؟ ازکجا آمده‌ام؟ به‌کجا بازخواهم گشت؟ ازکدام پیوند و نژادم؟ انسانم یا دیو؟ و باید نسکهای دینی از جمله طهارت و پاکی و نسک حقوقی و قانونی، راه اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک و راه بهشت و روش پاکی و جاودانی دادار اورمزد راکه همواره بوده و خواهد بود، بیاموزد. باید بداند که از بین پلیدیهای بسیار که روان پلید دروغ آفریده است، این سه از همه گران‌ترند: بستن چشم و بینش و نشنیدن دروغ و سوم دیو دروغ و جنگ. یعنی چشم و گوش را از دیدن بدیها و پلیدیها و شنیدن بدیها و دل بستن به‌دروغ و دیو و جنگ ببندد (*دیانت زرتشتی*، ص ۱۱۰ تا ۱۳۰).

سن بلوغ اعتقادی در نزد اهل حق همان است که در اسلام و شیعه مقرر شده است یعنی ۱۶ سالگی. در این دعای سرسپردگی نکته‌های مشترک و رموز اعتقادی باکیشهای کهن ایرانی، همسانی و همرنگی دارند که مهمترین آنها پیمان بستن برای

رازداری و نلغزیدن از راه و روشی است که در آن گام نهاده است. که این راه از نظر پیروان یارسان راهی دشوار است. و پرنشیب وفراز زیرا که از راه شریعت و طریق طریقت می‌توان به‌حقیقت کل رسید. به‌قول حافظ:

رونـدگان حـقیقت ره بـلا سـپرند رفیق‌عشق‌چه‌غم‌داردازنشـیب‌وفراز؟

جمع خانه و شرایط حضور در آن و اجرای مراسم

آیین قربانی و قربانی کردن

هرودوت زیر عنوان «*عادات پارسیان*» می‌نویسد: «پارسیان چنانکه می‌دانیم ایـن عادات و رسوم را دارند. ساختن قربانگاه و مبعد، در نزد ایشان رسم نیست. ایشان برخلاف یونانیها معتقد نیستند که خدایان از جنس و ذات بشری باشند. در آیین ایشان همان گنبد نیلگون است. رسم آنان این است که بر بلندترین نقاط، بالا رفته، در درگاه خدا به‌دعا می‌پردازند و قربانی می‌کنند... شخصی کـه قـربانی مـی‌کند، فدیه‌اش را در جای پاکیزه‌ای می‌آورد و آن ایزدی را که فدیه برای اوست، بـه‌نام می‌خواند. رسم آن نیست که تنها برای خویشتن خیر و برکت بخواهند. بلکه باید برای خوشبختی شاه و تمامی اقوام ایرانی کـه خـود نـیز جـزوی از آنـان بـه‌شمار می‌روند، دعا کنند. حیوان قربانی شده را پاره‌پاره کـرده مـی‌پزند و گـوشتها را بـر پوششی از سبزه‌ها، غالباً شبدر می‌گسترانند. وقتی که همه اینها آماده شد، یکی از مغان فرامی‌آید وبه‌خواندن سرود نیایشی آغاز می‌کند. قربانی دادن جایز نیست مگر اینکه یکی از مغان در مراسم حاضر باشد. پس از انجام فریضه، فدیه دهنده گوشت قربانی را با خود می‌برد و به‌دلخواه خود از آن استفاده می‌کند» (*تواریخ*، ص ۷۴).

اهل حق نیز پیش از تشکیل حلقه و آغاز مراسم جم خانه، قربانی را که باید از حیوانات اهلی و حلال گوشت باشد و سن آن کمتر از یک‌سال نباشد و اگر خروس قربانی می‌شود بیش از شش ماه نداشته باشد، ضمناً نـقص عـضو نـداشـته و یـا مضروب‌نشده و بیمار و لاغر و ضعیف هم نباشد، آماده می‌کنند. نخست به‌او قدری علف و آب می‌دهند و آن را تمیز کرده آمادهٔ ذبح می‌کنند. تیغی که قربانی را با آن سر می‌برند باید تیز باشد. سیّد در حالی که کمرش بسته است به‌لبهٔ تیز کارد دعا می‌خواند. از آن به‌بعد نباید لبهٔ آن تیغ یا کارد، به‌چیزی کشیده شود، گردن قربانی را

روی چاله‌ای که به‌همین منظور کنده شده است، گرفته و ذبح می‌کنند تا خون و آبی که خونها را می‌شوید، در آن چاله ریخته شود. سپس چاله را پر از خاک می‌کنند که نفس سگ به‌آن نرسد. پوست قربانی را کنده و بدون شکستن استخوانهای اعضای آن در دیگی که برای پختن قربانی بر روی آتش گذاشته شده است می‌اندازند و تنها آب و نمک در دیگ می‌ریزند. وقتی که پخته شد، استخوانها را از گوشت جدا کرده در زمین دفن می‌کنند و گوشت را پخته پخش می‌کنند. کسی که قربانی را نذر کرده است وظیفه دارد که نان هم به‌اندازهٔ کافی فراهم آورد. پس از آنکه قربانی پخت و برای خوردن آماده شد، کسانی که بالغ باشند و شرایط نشستن در حلقهٔ جم‌خانه را داشته باشند، در جم‌خانه حضور می‌یابند.

جم‌خانه مکان ویژه‌ای نیست، هرجایی برای برگزاری آیین جم‌خانه و نیایش، اگر برابر دستور مناسب باشد، مورداستفاده قرار می‌گیرد.

حضور در جم‌خانه

جم‌خانه در نظر اهل‌حق و یارسان محیطی مقدس است و از این‌رو مورد احترام پیروان است. حضور در آن ویژه پیروان مرد و بالغ است که به‌آداب و آیین و رسمهای نیایش آگاهی دارند.

چهار شعار و منش مهم یارسان که رعایت آنها برای هریک از پیروان از اصول مهم اعتقادی است عبارت‌اند از: راستی، پاکی، نیستی و ردا، که مفاهیم آنها به‌شرح زیر است:

۱ـ **راستی:** یعنی هرکس باید راستگو و راستکار باشد. اوّل با خودش راست باشد و سپس با دیگران راستی پیشه کند.

۲ـ **پاکی:** که تنها پاکی ظاهری جسم و لباس نیست، بلکه نخست باید قلب پاک باشد که سرچشمهٔ همه‌چیز است و باید در راه خدا پاک شود. آنگاه دیده پاک باشد که جز خوبی نبیند، که به‌گفته سید محمد نوربخش:

تن پاک، لباس پاک، دیدهٔ پاک، دل پاک دمـــادم شُکـــرش بِـــچُو وَآفـــلاک

۳ـ **نیستی:** یعنی هرکس باید خود را در برابر دیگران ذره‌ای ناچیز پندارد و نفس خود را بر دیگران مقدّم ندارد.

۴ـ«ردا Radā»، یعنی اگر ازکسی بدی دید و زیان برد، شکیبا باشد و چشمپوشی کند و به‌دنبال انتقام نباشد. و او را ببخشد و به‌خدا واگذارکند. شاید واژهٔ «ردا» از اصل پهلوی Ratiگرفته شده باشد که «رادی» به‌معنای بخشش هم از آن است.

هنگام ورود به‌جم‌خانه، به‌سید یا مرشد احترام می‌کنند و پس از آن همه با یکدیگر دست‌بوسی می‌کنند و در جای خود به‌حالت دوزانو می‌نشینند، درحالی که کمر را بسته‌اند و سر را هم باید با پارچه یاکلاه بپوشانند. پس از استقرار در حلقه و انجام مقدمات حضورکه هرکس در جای خود نسبت به‌رتبه و آگاهیهایش نشسته است، دیگرکسی حق خروج از حلقه و جم‌خانه را ندارد. چنانچه ضرورتی پیش آید و به‌هنگام نیایش از حلقه بیرون آید، دیگر حق بازگشت به‌مکانش را ندارد. تنها می‌تواند در بیرون از دایره و در داخل فضای جم‌خانه حضور داشته باشد. در این وقت همهٔ نذورات در درون حلقه و در برابر سید یا، پیرگذاشته می‌شوند. تنها سید و مرشد است که درگوشه‌ای در داخل حلقه می‌نشیند و به‌نذورات دعا می‌خواند. در تمام مدتی که نیایش انجام می‌شود، دونفر به‌نام خلیفه و خادم، که قبلاً تعیین شده‌اند، در داخل حلقه جمع آمادهٔ خدمت به‌حلقه‌نشینان هستند.

پس از آنکه سید یا پیر اجازهٔ آغاز نیایش را داد، خادم با آفتابه لگن برای شستن دست جم‌نشینان وارد می‌شود و با گفتن «هو» یا «اوّل و آخر»، رسمیت جمع را اعلام می‌دارد. آنگاه نخست بردست سید یا پیر آب می‌ریزد و پس از آن از سمت راست و اولین نفرکه در برابر شانهٔ سید قرارگرفته است، دست‌شستن را ادامه می‌دهد. به‌دست هریک اندکی آب می‌ریزد و جم‌نشین به‌احترام‌دست بر لبهٔ لگن می‌زند و بوسه‌وار بر لب می‌گذارد. ظاهراً این رفتارِ نمادی هم، نوعی طهارت و یا وضوگرفتن و یا نشانهٔ دست‌شستن از تعلقات نفسانی است، زیراکه جم‌نشین در لحظات حضور در جمع نباید جز به‌معبود و حق بیندیشد.

پس از دست شستن، تنبور را دست به‌دست می‌بوسند و دور می‌برند تا دوباره به‌دست تنبورنواز می‌رسد، آنگاه سرودهای نیایش با تنبور آغاز می‌شود. آنچه سرودخوانان می‌خوانند، نیایشی منظوم است که «کلام» گفته می‌شود، و مجموعه‌ای از سرودهای یارسان است که سرایندگان نامدارکلام اهل‌حق، خان‌الماس و ترکه‌میر سروده‌اند. آهنگهای مذهبی جم‌خانه عبارت‌اند از: ۱) یاری؛

۲) طرز؛ ۳) علی مولا؛ ۴) حقه حقه، که در بعضی از آنها ترجیع منظوم را جم‌نشینان تکرار می‌کنند. جذبه و شیدایی جم‌نشینان، فضای جم‌خانه را روحانی می‌کند، چندان که گاه افرادی از خود بی‌خود شده که به‌وسیلهٔ خادم و خلیفه، به‌بیرون از حلقه برده می‌شوند.

بسیاری از این شعارها و منشها در مقایسه با آنچه از کنشها و کارها و آیینها در کیشهای کهن ایرانی بازمانده است، قابل بررسی و تحقیق بیشتر است. از مهر و مزدا و مانی و بودا و مسیح تا اسلام و شیعهٔ ایرانی، زنجیره‌ای از اعتقادهای ایرانی است که در این میان، دفتر *رموز یارسان* بیش از همه پر از رمز و راز است که: «کس نگشود و نگشاید به‌حکمت این معما را».

گاهشماری اهل حق لرستان

پیروان یارسان از دیرباز، امور زندگی وکشت وکار و یا اعیاد خویش را بر پایهٔ گاهشماری ویژهٔ خود انجام می‌داده و می‌دهند. سال آنها ۱۲ ماه و هرماه ۳۰ روز است که ۱۵ روز یا نیمه اوّل هرماه را «سفید» و نیمه دوم را تاریک می‌نامند. در این گاهشماری، بهار و سال نو از ۱۵ بهمن ماه جلالی آغاز می‌شود و به‌نوروز بهمنی مشهور است.

از ۱۰ تا ۱۵ فروردین به‌ماه جِلالی، پنج روز جزو سال به‌حساب نمی‌آید. [پنج روز دزدیده شده] و آن را «پنجهٔ رَزبار Panje-ye Razbār»، گویند. از این پنجه، روزهای دوم وچهارم [۱۲و۱۴فروردین جلالی] را روزهای نحس «دُردَبار Dordabār» و سه روز دیگر را نیک می‌دانند. «دُرد Dord» به‌معنای همراه با فتنه و شر است.

یکی از آیینهای این پنجه، آن است که، برای جلوگیری از کور شدن گاوان و گوسفندان و نیز مانع شدن از عوارض زیانبار و بی‌اثر کردن چشم بد، در روزی ویژه مصادف با ۹ فروردین جلالی و یک‌روز پیش از پنجه، خمیری مایع ولی غلیظ از آب و آرد گندم می‌سازند. سپس دست راست را در خمیرمایع فرو کرده و پنجهٔ باز و خمیری را به‌دو سوی راست و چپ چادر سیاه یا «دووار Dowār» که آویزان شده و «شلمه Šalama» یا دستک نام دارد، می‌زنند. این پنجه از خمیر را هیچ‌گاه پاک

نمی‌کنند تا خود به‌خود بریزد و سال دیگر دوباره پنجهٔ تازه‌ای می‌زنند. ماههای سال این کاهشماری به‌این ترتیب در مقایسه با تقویم جلالی است.

فصل بهار: از ۱۵ بهمن تا ۱۵ اردیبهشت با تقویم جلالی

ماه اول	نوروز	۱۵ بهمن	تا ۱۵ اسفند
ماه دوم	خاکه لیه	Xākaleya	تا ۱۰ فروردین
ماه سوم	پنجه رزبار	Pangerazbār	تا ۱۵ اردیبهشت

تابستان: از ۱۵ اردیبهشت تا ۱۵ مرداد

ماه اول	مهریون	Meriyon	تا ۱۵ خردادماه

این تاریخ را پایان کار یکسالهٔ چوپانان هم می‌دانند که اگر خواستند و طرفین یعنی صاحب گله و چوپان راضی بودند بار دیگر قرار می‌گذارند که کار چوپانی ادامه یابد یا عوض شود.

ماه دوم ـ «گاکُر Gākor» نام دارد. سبب نامگذاری این را هم این‌چنین بیان می‌کردند که قدری که هوا گرم می‌شود و گاو و گوسفند در میان «کرنگ Koreng» دورهم جمع می‌شوند. [از خرداد تا ۱۵ تیرماه].

ماه‌سوم ـ «مشرقان Mašreqon»: از **۱۵ تیر تا ۱۵ مرداد** که هوا به‌شدت گرم می‌شود.

پاییز ـ از ۱۵ مرداد ـ تا ۱۵ آبان

ماه اوّل	تیل‌تکن	Tiltakon	شاخه‌ها را تکان دادن (میوه چیدن)
ماه دوّم	ولگه ریزون	Valgarizon	برگ‌ریزان
ماه سوم	ماله‌ژیر	Māla Žier	یا آغاز کوچیدن به‌سوی گرمسیر

زمستان: «Zemso» از ۱۵ آبان

زمستان را تا ۱۵ بهمن «سیاه» می‌گویند. این نامها و ماهها، برپایهٔ زمانهای مقرر و موعدهای مشخص کار و زندگی است و نوعی گاهشماری چوپانی است.

عید «قلنداز qelandāz»

شب نخست برگزاری جشن قلنداز که یکی از مهمترین جشنهای یارسان است،

هرسال با یک محاسبهٔ تقویمی، مشخص می‌شود و آن چنین است که، اگر پانزدهم ماه سفید در نیمهٔ نخست دی‌ماه واقع شود، آن شب آغاز عید قلنداز است. مثلاً اگر پانزدهم ماه قمری با سومین ماه سیاه که دی‌ماه باشد، در یک شب قرارگرفتند، آن شب آغاز عید قلنداز است. این جشن به‌مدت ۷ شب که هر شبی اغلب به‌نام یکی از مقدسات و پاکان یارسان، نامگذاری شده است، برپا می‌شود که عبارت‌اند از: ۱ـ شب اوّل نیت یا «شیرقتی Širqoti»، ۲ـ کامری‌جان، ۳ـ شاه، ۴ـ پیرموسی، ۵ـ خاتون رزبار، ۶ـ قلم زرین. ۷ـ شبی که پایان آن است به‌نام «کمچه لیسان Kamča lisān» یا «گِردەریزان Gerdarizān» نامیده می‌شود.

روزهای مبارک و خوب و بد نامبارک

همهٔ بومیان لرستان، برای کارهای مهمی همچون عروسی، سفر، کوچ کردن، شخم زدن و تخم پاشیدن و دروکردن و آنچه همراه با حرکت و جابه‌جایی باشد، باید به‌حالتی باشند که «ستارهٔ نحس» در زیر پا و یا پشت‌سرشان قرارگرفته باشد. این ستارهٔ نحس و شوم در ماه، سه‌روز در یک نقطه از هشت جهت اصلی و فرعی سرمی‌زند. از این رو بسته به‌راه و نقطهٔ آغاز حرکت است که به‌کدام جهت و مسیر ادامه می‌یابد. جدول حرکت این ستارهٔ نحس به‌شرح زیر است:

روزهای ماه	محل طلوع ستارهٔ نحس
۱ـ۱۱ـ۲۱	شمال
۲ـ۱۲ـ۲۲	شمال خاوری
۳ـ۱۳ـ۲۳	در خاور
۴ـ۱۴ـ۲۴	در جنوب خاوری
۵ـ۱۵ـ۲۵	در جنوب
۶ـ۱۶ـ۲۶	در جنوب باختری
۷ـ۱۷ـ۲۷	در باختر
۸ـ۱۸ـ۲۸	در شمال باختری
۹ـ۱۹ـ۲۹	در آسمان و بالای سر
۱۰ـ۲۰ـ۳۰	زیرزمین و در زیرپا

این ستاره به‌هیچ‌وجه نباید در لحظه آغاز کار روبه‌رو برپیشانی باشد. شگون و مبارکی کار زمانی است که ستاره در زیرزمین باشد. اگر نادانسته از موقعیت و جهت ستاره، کاری آغاز می‌شد و سپس می‌فهمیدند که ستاره در روبه‌رو یا پهلوی چپ است، در هر شرایطی از ادامهٔ آن راه و یا انجام کار صرف‌نظر می‌شد. بعضیها نقطهٔ آغاز حرکت این ستارهٔ نحس را خاور می‌دانند. یعنی ۱-۱۱-۲۱ هر ماه از خاور سر می‌زند.

«حسو شله Hasow šala»

یا حساب شله، نوعی حساب احتمالات است که مبنای آنان از شمارش هفته است که از یکشنبه باید آغاز شود، به‌اضافهٔ روزشمار به‌حساب ماه سفید یا قمری. کسانی که این حساب را می‌دانند، اغلب باهوش ولی بی‌سوادند. براساس تجربه و دقت، در ردیابی و احتساب اتفاقها، نکته‌هایی می‌گویند که گاهی درست است.

فصل نهم

لرستان در زمان دودمان بویه یا دیلمیان و سلجوقیان

اگرچه نخستین حکومت مستقل ایرانیان بعد از اسلام، با تشکیل دولت طاهریان شکل گرفت، امّا خیلی پیش از آن، نفوذ فرهنگی ایرانیان با کاردانی و لیاقتشان موجب شد که هستهٔ مرکزی و مقر خلافت را از شام به‌بغداد و در کنار پایتخت ساسانیان منتقل کنند. درواقع و بنا به گفتهٔ غالب محققان، خلافت عباسیان دنبالهٔ پادشاهی یا نظام حکومتی ساسانیان بود. آداب و کنشهای درباری، تشکیلات سیاسی و نظامی و امور دیوانی و وزارت، ارتباط با سایر کشورها و آیین کشورداری، به‌ابتکار و توانایی دانایان ایرانی، از ساسانیان به‌عباسیان منتقل شد. منصور خلیفهٔ عباسی فکر می‌کرد که با کشتن ابومسلم آسوده‌خاطر به‌خلافت خواهد پرداخت. همان طور که هارون‌الرشید کوشید تا خود و تشکیلات خلافت را از زیر نفوذ و تسلط ایرانیان که در کف با کفایت برامکه اداره می‌شد، بیرون کشد و خیال می‌کرد که براندازی و کشتن این خاندان تنها راه خلاصی است، که چنان نبود، نفوذ ترکان نیز نتوانست به‌آنان کمک کند. زیرا که ترکان هم نمی‌توانستند به‌دور از تمدن و فرهنگ ایرانی باشند. دولتهای صفاری و سامانی نخواستند در برابر قدرت عباسیان، همهٔ آنچه را که برای ایران و ایرانی آرزو داشتند آشکار سازند. در پردهٔ

سیاست و دوراندیشی به‌جلو رفتند و به‌زنده کردن و یا زنده نگهداشتن اندیشه و احساس و فرهنگ ایرانی پرداختند.

امّا آل بویه توانستند پرده‌ها را کنار بزنند. آنان، مرکز خلافت بغداد را به‌ناتوانی کشانیدند و اختیار ادارهٔ امور را از خلیفه گرفتند. از جمله کارهای مهم دیگر آنان این بود که ساختار نظام پادشاهی ساسانی را در برابر خلافت، مذهب تشیع را در مقابل تسنن و آداب ایرانی را در راستا و یا رویاروی کنش و منش تازیانه برپا داشته و به‌کار بستند. و مهمترین دگرگونی دیگر تاریخی و پیروزی ایرانیان این بود که، شاه ایرانی درکنار خلیفهٔ تازی نشست و نفوذ ایرانی بر بغداد که تا آن زمان در پرده بود، آشکار شد. دیگر نیازی به‌تقیه و پنهانکاری نبود و تشیّع مذهب رسمی ایرانیان شد.

برای نخستین‌بار در محرم سال ۳۵۲ هجری، معزّالدوله فرمان داد تا برای حضرت حسین بن علی(ع) در بغداد اقامهٔ عزا کنند و دکانها را ببندند و خرید و فروش نکنند و نوحه‌سرایی کنند. همچنین در هجدهم ذوالحجهٔ همان سال دستور داد تا به‌مناسبت عید غدیر، شهر را آذین بندند و آتش‌بازی کنند و بازارها را در شب باز نگاهدارند. (میرخواند، *روضه‌الصفا* ۱/۵۱۰).

باری، در این زمان که دورهٔ خلافت الطایع‌بالله بود، و همان طور که پیش از این اشاره شد به‌حکم یکی از شاهان آل‌بویه، حسنویه پسر حسین برزیکانی بر دینور و بخش وسیعی از باختر و جنوب باختری و جنوب ایران، که سراسر محدودهٔ کنونی لرستان (پیشکوه و پشتکوه) جزو آن بود، به‌فرمانروایی پرداخت.

حسنویه در سال ۳۶۷ هجری، در دژ «سرماج»، مرد. پسران او، ابوالعلا، عبدالرزّاق، ابوالنجم بدر، ابوعدنان بختیار و عبدالملک، متفرق شدند. بعضی از آنان به‌فخرالدوله و بعضی به‌عضدالدوله پیوستند. ابوعدنان بختیار در قلعهٔ «سرماج» باقی ماند و ذخایر پدر را متصرف شد. عضدالدوله او را محاصره کرد تا دژ را به‌تصرف خود درآورد. فرزندان دیگر حسنویه را نیز به‌چنگ آورد. از همهٔ آنان فقط بَدْر مقام یافت (ابن اثیر، ۹/۸۰؛ *مجمل‌التواریخ و...*، ص ۳۹۴ تا ۴۰۳).

بدر، پسر حسنویه در سال ۳۸۸ هـ. ق در زمامداری خود به‌اوج ترّقی رسید و از بغداد لقب ناصرالدّوله گرفت و حدود حکومت او از همدان تا اهواز بود. او در دوران فرمانروایی خویش، به‌امور عمرانی و آبادانی توّجهی خاصّ داشت و در

لرستان، چند پل بزرگ بر روی رودهای «کشکو» و صیمره ساخت که اکنون نیز خرابه‌های آنها با کتیبه‌هایی به‌خطّ کوفی باقی است. در سال ۴۰۰ هـ. ق هنگامی که بدر می‌خواست با لشکری به‌یاری شمس‌الدّوله برود، پسرش هلال یا هلیل، بر پدر عاصی شد و او را دستگیر کرد و لشکرش را متفرق ساخت. بین پدر و پسر توافق شد که حکومت به‌هلیل سپرده شود و بدر در دژ «ازینه» به‌عبادت پردازد. لکن پدر پنهانی نامه‌هایی به‌بغداد و برای بهاءالدّوله پسر عضدالدوله و نیز شمس‌الدّوله و ابوبکر رافع و ابوعیسی شاذی، فرستاد و آنها را به‌طمع ثروت بیکران خویش وادار به‌جنگ با هلال کرد. از طرفی یک نفر هم به‌جانب گورانیان فرستاد و از آنان یاری خواست و خود همچنان در دژ به‌زندگی و عبادت مشغول بود.

در این وقت ابوغالب از جانب بهاءالدّوله با سپاهی مأمور جنگ با هلال شد. شمس‌الدّوله نیز ابوبکر رافع را با لشکری فرستاد. بدر نیز از قلعه بیرون آمد و با کمک گورانیان، که سپاهی آماده کرده بودند، جنگی سخت با هلال کرده، او را اسیر کردند. ابوغالب پس از تصرف قلعهٔ «شاپورخواست»[1] مالی فراوان به‌دست آورد که بنا به‌نقل ابن‌اثیر، رقم آن چهل‌هزار بدره درهم و چهارصد بدره طلا و مقدار زیادی جواهر و سلاح و پارچه‌های گران‌قیمت بود. (ابن اثیر، ۸۰/۹).

سرانجام در سال ۴۰۵ هجری قمری، هنگامی که بدر به‌کنار سفیدرود برای جنگ با خوشین مسعود[2] رفته بود، در محلّی به‌نام «کوش خد» یا کوسخد، چندنفر از لشکریانش که از نزدیکان او شمرده می‌شدند، به‌چادرش حمله کردند و طنابهای خیمهٔ او را پاره کرده، به‌رویش انداختند و با زوبین هلاکش کردند. جسد بدر به‌دستور خوشین مسعود به‌مشهد علی (ع) حمل و در آنجا مدفون شد. شمس‌الدّوله پس از آگاهی از قتل «بدر» به‌قلعهٔ «شاپورخواست» حمله برد و غنیمت فراوانی به‌دست آورد که آن را کرانه نبود.[3]

هلال یا هلیل، پسر بدر، پس از شنیدن خبر قتل پدر، از زندان گریخت و به‌بغداد رفت و سپاهی تهیّه کرد و به‌مقابلهٔ شمس‌الدّوله رفت، ولی شکست خورد و اسیر

۱ـ قلعهٔ «شاپور خواست»، همان قلعه‌ای است که امروز به‌نام فلک‌الافلاک مشهور است.
۲ و ۳ـ حسین المسعود الکردی، رجوع شود به‌متن و حاشیهٔ صفحهٔ ۴۰۱ *مجمل‌التواریخ والقصص*.

شد. شمس‌الدّوله، هلال را به‌طایفهٔ فولادوندان داد تا به‌قصاص خون عبدالملک ماکان بکشند. شمس‌الدّوله خبر این پیروزی را برای «سیدّه» به‌ری فرستاد.

حکّام بعدی این خاندان، قدرت زیادی نداشته‌اند. آخرین آنها بدربن طاهربن هلال بود که به‌فرمان «ابراهیم ینال»[1] به‌حکومت رسید.

لرستان در دورهٔ سلجوقیان

۱ـ فرمانروایان بنی عیار

سردودمان این خانواده، ابوالفتح محمد پسر عیار، نام داشت و از طایفهٔ شاذیجان، و از سران سپاه ابوالنجم بدر پسر حسنویه بود که ۳۰ سال بر حلوان حکومت کرد. خاندان عیار نزدیک به‌یک سده بر خوزستان و بخشی از لرستان فرمانروایی کردند. ابوالفتح در سال ۴۰۱ هـ. ق درگذشت. فرمانروایان دیگر این دودمان کسانی به‌شرح زیر بوده‌اند:

۱ـ ابوالشوک پسر محمد پسر عیار، ملقب به‌حسام‌الدوله درگذشته به‌سال ۴۳۷ هـ. ق.

۲ـ ابوالماجد مُهَلْهِل پسر محمد پسر عیارکه در سال ۴۴۲ به‌خدمت طغرل بیک سلجوقی رسید و برای رهایی برادرش «سرخاب» از زندان چندان کوشید تا او را آزاد کرد.

۳ـ سرخاب، پسر محمد، درگذشته به‌سال ۵۰۰ هـ. ق.

۴ـ سعید پسر ابوالشوک.

۵ـ سرخاب پسر بدر پسر مهلهل معروف به‌ابوالفوارس. (سعید نفیسی، *پورسینا*، ص ۸۶؛ *شرفنامهٔ بدلیسی*، ص ۴۲ و ۴۳).

۱ـ ابراهیم ینال یا اینال برادر طغرل بیک سلجوقی است (*مجمل‌التواریخ*، ص ۴۰۷؛ *تاریخ گزیده*، ص ۳۵۳؛ *شرفنامهٔ بدلیسی*، ص ۴۲).

۲ـ خاندان بُرسقی[۱]

بُرْسُقیان (به‌ضم اوّل و سوم) از جملهٔ امیران و حاکمان شاهان سلجوقی بوده‌اند که در نواحی و ایالتهای زیر سلطهٔ سلجوقیان فرمانروایی کرده‌اند، یا اینکه در خدمت پادشاهان، مقام سپهسالاری داشته‌اند. تا زمانی که راه اطاعت می‌پیمودند. همواره موردتوجه بودند و با اینکه اغلب در رکاب شاهان سلجوقی بوده‌اند، به‌ندرت نامی از آنان درکتابهای تاریخی آمده است و آنچه ذکر شده پراکنده است. از آن جمله‌اند: امیر سپاهسالار بُرسق کبیر، ابوسعید آق سنقربرسقی، عزالدین بن آق‌سنقربرسقی، امیراسفهسالار ابوسعید، برسق بن برسق مشهور به‌طغرلتکین و برسق خداوند لیشتر. امّا اینکه واژهٔ «بُرسق» نام شخص یا مکانی و یا هردو هست، بسیار جستم و چیزی نیافتم. شاید اصل واژه، ترکی باشد.

دربارهٔ برسق کبیر که همواره در خدمت سلطان سنجر بود، در *مجمل‌التواریخ والقصص* نقل شده است که: «عاقبت سلطان را به‌سوی خراسان برد و پادشاهی بر وی مستقیم گشت و همان‌جا برسق شهید گشت از زخم کارد بواطنه (*مجمل‌التواریخ والقصص*، ص ۴۰۹).

ابوسعید آق‌سنقر برسقی ملقب به‌سیف‌الدین قسیم‌الدوله، فرمانروای موصل و دیگر نواحی که پس از سپهسالار مودود از سوی سلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی امارت یافت. و مودود در سال ۵۰۷ به‌دست جماعتی از باطنیان کشته شد و آق سنقر در این وقت شحنهٔ بغداد بود و این منصب را سلطان محمد در سال ۴۹۸ یعنی پس از مرگ برادر خود برکیارق، هنگامی که به‌سلطنت رسید به‌آق‌سنقر داد و در سال ۴۹۹ سلطان محمد، آق‌سنقر را برای محاربهٔ کیقباد بن هزار اسب دیلمی منسوب به‌باطنیه به‌محاصرهٔ تکریت مأمور کرد و او در رجب این سال به‌تکریت نزدیک شد و آن شهر را تا محرم سنهٔ ۵۰۰ محصور داشت و آنگاه که تسخیر تکریت نزدیک شد، سیف‌الدوله صدقه، بدان‌جا شد و او قلعه را تسلیم کرد و یا اموال و ذخایر خویش بیرون شد و زمانی که به‌حله رسید بمرد و وقتی که خبر مرگ مودوداسپهسالار به‌سلطان محمد رسید، به‌آق‌سنقر امر کرد که تجهیز جیش

۱ـ بخش بیشتر این مطلب از مقاله نگارنده در *نامه مینوی*، که در تجلیل و به‌پاس پنجاه‌سال تحقیقات و مطالعات شادروان مجتبی مینوی فراهم آمده بود، نقل شده است (ص ۵۴ تا ۵۹).

کرده و به‌موصل برود و از آنجا برای قتال با مردم فرنگ به‌شام شود و آق‌سنقر به‌موصل شد و موصل را قبضه کرد و با مردم فرنگ جنگ کرد و آنان را در حلب دفع کرد و سپس به‌موصل بازگشت و بدان‌جا بزیست تا در جمعه نهم ذیقعدهٔ سال ۵۲۰ به‌قول عماد کاتب، جماعتی از باطنیان وی را به‌زخمها بکشتند. پس از او عزالدین بن برسقی به‌جای پدر نشست (*لغت‌نامه*، ذیل ابوسعید، ابن اثیر، ۲۴۱/۱۰).

در ربیع‌الاول سال ۵۱۶ هـ. ق، سلطان محمود سلجوقی پس از یک سال و اندی اقامت در بغداد، از آن شهر خارج شد و شحنگی بغداد را به‌آق‌سنقر بُرسقی سپرد و درسال ۵۱۸هـ. ق برسقی ازشحنگی بغداد معزول شد (*روضة‌الصفا*، ص ۵۲۱ و ۵۲۲).

بُرسُقیان در لرستان

پس از برافتادن سلطنت خاندان ایرانی بویه، که نمایندگان روح و منش و خصلت ایرانی بودند، و پس از روی کار آمدن ترکان سلجوقی، بویژه در زمان سلطان محمود پسر ملکشاه که اصفهان را پایتخت خویش ساخته بود، چندتن از خاندان بُرسُقی به‌لرستان فرستاده شدند و حکومت آنجا را برعهده گرفتند و هریک از ایشان در منطقه‌ای از لرستان فرمانروا بوده‌اند که عبارت‌اند از: امیراسفهسالار بُرسُق و بُرسُق خداوند لیشتر.

امیر اسفهسالار کبیر برسق، چندین لقب و کنیه داشته است و از سوی سلطان محمود پسر ملکشاه، فرمانروای «شاپور خواست»[1] یا سابرخواست، یعنی حوزه جغرافیای میانی و شرق و شمال لرستان بود. ازکار و مدت حکمرانی او آگاهی در دست نیست. امّا سنگ نوشته‌ای مکعب مستطیل شکل در خاور شهر خرم‌آباد که محل دروازهٔ شمالیِ شهرشابرخواست، بوده‌است برجای مانده که چهار طرف آن با نوعی خط شکسته وبه‌فارسی است. وآگهی ازآن می‌دهد که از سوی امیر اسفهسالار کبیر ظهرالدین والدوله، معین‌الاسلام، طغرلتکین ابوسعید برسق بن برسق بن برسق، کُهچرانی یا کوه‌چرانی و علف‌چر را به‌مردم محل بخشیده و ظاهراً مردان را از پوشیدن لباس ابریشمی برحذر داشته است (محمد قزوینی، *یادداشتها*، ۷۵/۳).

۱ـ شاپور خواست نام شهر و دژی بوده است از دورهٔ ساسانیان که در مبحث خرم‌آباد معرفی شده است و دربارهٔ سنگ نوشتهٔ آن هم سخن رفته است.

بُرسُق خداوند لیشتر

از فرمانروایان بُرسُقی «الیشتر» واقع در شمال شاپورخواست کهن و خرم‌آباد کنونی یک نفر به‌نام «خداوند لیشتر» مشهور بوده است. از نام و نشان او در تاریخ چندان ذکری نیامده است. امّا در محلی که اینک در الیشتر، به «سلطان مشرق» مشهور است، در زمانهای پیش یک منارهٔ آجری چهارگوش وجود داشته است که به‌وسیله یکی از خان‌های محل به‌نام مهرعلی‌خان ویران شد و از آجرهای آن قلعه‌ای برای خود ساخت. و اینک گورستانی کهنه دارد. در گورستان سنگ‌گورهای عجیبی وجود داشت که نام چندتن از امیران بُرسُقی بر روی آنها به‌طور برجسته کنده شده بود و چند قطعه از آنها را به‌موزهٔ دژ شاپورخواست (فلک‌الافلاک) منتقل کردم. بر روی یکی از آن سنگها چنین نوشته شده است: «هذاقبرالحسین بن عثمان الفراس اَلبرسُقی رحمةالله، مات‌المحرم سنه‌ست و خمسین و خمس مایه».

بر سنگ قبر دیگر نیز چنین نوشته شده بود: «هذا قبرالامیر اسفهبد برداود رحمةالله».

از وقایع مهم دورهٔ حکومت «برسق خداوند لیشتر» آن است که «سلطان مسعود [ابوالفتح مسعود پسر محمدپسر ملکشاه] امیرالمؤمنین المقتفی برادر مستر شد را بیرون آورد و به‌خلافت بر او بیعت کرد و از بغداد بازگشت و به‌همدان آمد. جماعتی از امرا، با برسق خداوند لیشتر، بر مخالفت سلطان هم عهد شده بودند...» (راوندی، *راحةالصدور*، ص ۲۳۹).

به‌هر صورت بُرسقیان لرستان فقط در روزگار سلطنت سلطان محمود سلجوقی صاحب جاه و منصب بودند و ظاهراً مرکز اصلی و پایگاه مهم نفوذی آنها الیشتر بوده است.

فصل دهم

اتابکان لر کوچک

زبدةالتواریخ ابوالقاسم کاشانی، تنها کتاب مأخذ و مرجع حمدالله مستوفی است که خبرهای مربوط به‌لرها را از آن برگرفته و در کتاب *تاریخ گزیده* آورده است.[1]

مستوفی وجه تسمیهٔ لرها به‌بزرگ و کوچک را چنین آورده است: «ولایت لرستان دو قسم است، لر بزرگ و لر کوچک، به‌اعتبار دو برادر که در قرب سنه ثلاثمائهٔ هجری آنجا بوده‌اند. بدر نام حاکم لر بزرگ بود و منصور نام حاکم لر کوچک.» (حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، ص ۵۳۸).

طوایف لر کوچک هریک رو به‌موضعی نهادند و بعضی از آنها به‌لقب پدر و بعضی به‌اسم موضعی که قرارگرفتند مشهور شدند، مانند روزبهانی، فضلی، داوود عباسی، ایازکی و عبدالملکی و ابوالعباسی که به‌نام پدر موسوم‌اند؛ سلورزی و جنکروی و لک و هسته و کوشکی و کارند وسنوبدی والانی و زجوارکی و براوند و زنگنه و مانکره‌یی و رازی و سلکی و ساکی و جودکی که به‌اسامی مواضع خود مشهور شده‌اند. بعضی از این اقوام مثل قوم ساکی اگرچه زبان لری دارند اما در اصل

۱ـ از این کتاب تاکنون دونسخه خطی در دنیا شناسایی شده است. یک نسخه به‌شماره ۳۶۸ در کتابخانه برلین و یک نسخه نیز به‌شمارهٔ ۸۴، در بنیاد نسخه‌های خطی فرهنگستان شهر تفلیس.

لر نبوده‌اند. اهالی مایه رود نیز بر همین سبیل.

لرها تا سال ۵۵۰ هجری قمری، از خود فرمانروایی نداشتند. خراج و مالیات لرستان به‌دارالخلافه فرستاده می‌شد و اداره آن زیر نفوذ حاکمان عراق عجم (یا کوهستان) بود. در این تاریخ حسام‌الدین شوهلی یکی از امرای سلجوقی حاکم خوزستان و لرستان شد. از قوم جنگروی[۱]، محمد و کرامی پسران خورشید به‌خدمت شوهلی رفتند و مرتبه یافتند. از جمله شجاع‌الدین خورشید و سرخاب عیار هم خدمت شوهلی می‌کردند. پس از مدتی، در شکارگاه، بین شجاع‌الدین خورشید و سرخاب عیار، بر سر شکار خرگوشی دشمنی پیش آمد و دست به‌تیغ بردند. حسام‌الدین شوهلی، آنان را از هم جدا کرد. پس از مدتی حسام‌الدین شحنگی بعضی از ولایات لرکوچک را به‌شجاع‌الدین خورشید سپرد و بعضی را هم به‌سرخاب داد. در آن وقت ظلمی از سوی حکام عراق بر ولایت لرکوچک رفت. خواستند که به‌دفع آن ستم بایستند. شجاع‌الدین خورشید مأمور این کار شد. در این حال حسام‌الدین شوهله درگذشت. شجاع‌الدین خورشید خود به‌استقلال رسید و به‌تدریج بخشهای دیگر را هم از تصرف سرخاب بیرون آورد و ضمیمهٔ محدودهٔ حکمرانی خود کرد. و سلسله اتابکان لرکوچک بدین‌گونه تشکیل شد. به‌نظر نگارنده خاندان شجاع‌الدین خورشید و نیز اتابکان لرکوچک باید از تبار و بازماندگان ساکنان قدیمی یعنی کاسیان باشند. اتابکان بیش از پانصد سال بر لرستان فرمان راندند و آخرین آنها شاهوردی خان نام داشت که در سال ۱۰۰۶ هجری قمری به‌دستور شاه عباس صفوی دستگیر و کشته شد. اکنون شرحی کوتاه دربارهٔ هریک از آنان می‌آوریم.

شجاع‌الدین خورشید

پسر ابوبکر در سال ۵۸۰ هـ. ق اقتدار یافت. این امر بر ناصرالدین‌الله خلیفهٔ عباسی گران آمد. شجاع‌الدین و برادرش نورالدین را در بند کرد و دژ «مانگره Mongra» را نیز از آنها خواست. نورالدین در زندان مرد. شجاع‌الدین دژ را واگذار کرد و ۳۰ سال

۱ـ شاید منظور، طایفهٔ چنگری باشد که امروز هم هستند و در شمال غربی کوهدشت و در دامنهٔ کوهی به‌این نام زندگی می‌کنند.

دیگر حکومت کرد و در ۶۲۱ هـ. ق درگذشت. چون خود فرمان کشتن فرزند خود بدر را داده بود، پس از او برادرزاده‌اش سیف‌الدین رستم به‌حکومت لر کوچک رسید. شجاع‌الدین را در محلی در جنوب خرم‌آباد که به **گوشه** مشهور است، دفن کردند و بر آن بقعه‌ای ساختند که امروز؛ بقعهٔ شهنشاه نامیده می‌شود.

نام اتابکان لر کوچک و مدت حکومت آنان

۱ـ شجاع‌الدّین خورشید بن ابوبکر	۵۸۰ تا ۶۲۱	هـ. ق
۲ـ سیف‌الدّین رستم‌وابوبکربن‌محمدبرادرسیف‌الدین‌رستم	۶۲۱ تا ؟	
۳ـ شرف‌الدّین ابوبکر	- -	
۴ـ عزّالدین گرشاسف بن محمّد برادر ابوبکر	- -	
۵ـ حسام‌الدّین خلیل بن بدربن شجاع‌الدّین خورشید	تا ۶۴۰	هـ. ق
۶ـ بدرالدّین مسعود بن حسام‌الدّین خلیل	۶۴۰ تا ۶۵۸	» »
۷ـ تاج‌الدّین شاه بن حسام‌الدّین خلیل	۶۵۸ تا ۶۷۷	» »
۸ـ فلک‌الدین حسن و عزّالدّین حسین پسران بدرالدّین مسعود	۶۷۷ تا ۶۹۲	» »
۹ـ جمال‌الدّین خضربن تاج‌الدّین شاه	۶۹۲ تا ۶۹۳	» »
۱۰ـ حسام‌الدّین عمربیک و صمصام‌الدّین محمود	۶۹۳ تا ۶۹۵	» »
۱۱ـ عزالدّین محمدبن عَزّالدّین حسین	۶۹۵ تا ۷۰۶	» »
۱۲ـ دولت خاتون همسر عزالدّین محمّد	۷۰۶ تا ۷۲۰	» »
۱۳ـ شجاع‌الدّین محمود بن عزالدّین حسین	۷۲۰ تا ۷۵۰	» »
۱۴ـ ملک عزالدّین بن شجاع‌الدّین محمود	۷۵۰ تا ۸۰۴	» »
۱۵ـ سیّدی احمدبن عزالدّین	۸۰۴ تا ۸۱۵	» »
۱۶ـ شاه حسین عبّاسی	۸۱۵ تا ۸۷۳	» »
۱۷ـ شاه رستم عبّاسی	۸۷۳ تا -	» »
۱۸ـ اغوربن شاه رستم	- -	» »
۱۹ـ جهانگیر بن اغور	ـ تا ۹۴۹	» »
۲۰ـ رستم خان بن جهانگیر	۹۴۹ تا ۹۷۸	» »
۲۱ـ محمّدی	- -	
۲۲ـ شاهوردی‌خان	ـ تا ۱۰۰۶	» »

به‌طورکلّی حکومت اتابکان لرستان، جنبهٔ سلطنت نداشته است، بلکه حکومتی عشیره‌ای بود، که از طریق پیوندهای ایلی و سببی و نسبی، اداره می‌شده است. چند نفر از اتابکان لرکوچک با درایت و سیاست بوده‌اند.

یورش تیمور گورکانی به‌لرستان

عزالدّین حسین فرزند شجاع‌الدّین محمود، در سال ۷۵۰ هـ. ق در دوازده سالگی به‌جای پدر نشست و از همان آغاز هوش و درایت او آشکار بود. عزالدّین یکی از علمای زمان خود به‌نام خواجه محمود پسر محمّد چاغری را به‌وزارت برگزید. سپس به‌ترمیم و اصلاح ویرانیها و ایجاد امنیت و رفاه عمومی در لرستان پرداخت. بعدها یکی از دختران خود را به‌عقد ازدواج احمد پسر اویس سلغری درآورد و یکی دیگر را به‌شاه شجاع اینجوی که از لرستان به‌سوی شوشتر می‌رفت، و در خرم‌آباد توقف کرده بود، به‌زنی داد و آیین عقد در خرم‌آباد انجام شد. به‌این وسیله بین حکام فارس و آذربایجان با اتابکان لرکوچک باب دوستی و مودت گشوده شد. این پیوندها موجب برقراری روابط دوستانه میان امرا و قدرتهای کوهستان یا عراق عجم شد.

امّا در همان حال که لرستان به‌سوی آرامش و آسایش می‌رفت، مورد هجوم و یورش خونخوارانهٔ تیمورگورکانی و سپاهیان وحشی او قرارگرفت. یورش تیمور در سال ۷۹۰ هـ. ق از جمله به‌قلعهٔ رومیان بروجرد که در نیم‌فرسنگی شهر قرار داشت، آغاز شد. به‌قولی عزالدّین و فرزندانش را دستگیر کرده و به‌سمرقند فرستادند. فرزند دیگر او را به‌نام سیدی احمد به‌اندکان تبعید کرد و نواب و بزرگان درگاه او را در مرزهای ترکستان و مغولستان پراکنده ساخت. پس از سه سال، تیمور برای برقراری امنیّت ناچار عزالدّین را به‌لرستان بازگردانید. لرستانی که در یورش تیمور و لشکریان او به‌ویرانه تبدیل شده بود. ستمگران تیموری به‌غارت اموال مردم پرداخته بودند. درکنار عزالدّین، عاملان دیوانی تیمور نظارت داشتند. سرانجام به‌روایت معین‌الدّین نطنزی «با آنکه ملک عزالدّین در وقت یورش شام ملازم معسکر همایون بود، ناگاه به‌واسطهٔ آنکه جمعی از احشام با پسرش سیدی احمد متفق شده در رسانیدن مال دیوان تعلّل می‌کردند، مُحصِلّ، تشدّد می‌نمود و

بی‌حرمتی با ملک عزالدّین می‌کرد. سیّدی احمدنیم شبی بر سر خیمهٔ محصل راند و خواست که به‌انتقام پدر او را گوشمالی دهد. به‌مجرد آنکه محصِل سوار شد و قیه مغولی در کارکرد، سیّدی احمد نجات خود را برخلاص پدر اهم دانست و عنان هزیمت به‌طرف آن راه که آمده بود معطوف کرد. محصل، چندکس او را به‌شمشیر گرفت و تتمه را تار و مار گردانید و از لجّی که برمزاج او مسلط شده بود فی‌الحال ملک عزالدّین را سیاست کرد و بفرمود تا پوستش بکندند و پُرکاه گردانیده به‌حضرت سلطانیه بردند وتا یک هفته همچنان آویخته گذاشتند.» (*منتخب‌التواریخ*، ص ۶۶ و ۶۷).

لرستان در دورهٔ صفویان (دارالغرور)

از نظر تاریخ جغرافیایی باید گفت که محدودهٔ لر کوچک در دورهٔ صفویان، همان مرزهای کهن و همین حدود و مرزبندی امروز بوده است. به‌قول اسکندر بیک ترکمان: «مجملاً طایفهٔ لر کوچک که در ولایت خرماباد و خاوه والشه [الیشتر] و صدمره [صیمره] و هذمین [هرسین] اقامت دارند، از قدیم‌الایام به‌تشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین موصوف‌اند و مؤلّف نزهة‌القلوب شرح قصبات و مواضع لر کوچک را به‌تفصیل مرقوم نساخته، آنچه معلوم ذرهٔ حقیر گشته ولایت مذکور برجانب جنوبی عراق واقع گشته، عرض آن یک‌طرف به‌ولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر به‌الکاء خوزستان پیوسته، طول آن از قصبهٔ بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است و صاحب *تاریخ جهان‌آرا* نوشته که طایفهٔ لر کوچک احشامات متفرقه بودند که به‌آن سرزمین جمع آمده مسکن گرفته‌اند و حقوق دیوانی خاص دارالخلافه بغداد بود» (*عالم آرای عباسی*، ص ۴۶۹)؛ لرستان از این دوره ملقب به «**دارالغرور**» شد.

اتابکان لر کوچک در این دوره

اوضاع اجتماعی و آرامش لرستان را یورش هستی برانداز تیمور گورکانی برهم زد.

رفاه و آرامش نسبی که به‌وسیلهٔ ملک عزالدّین فراهم شده بود ازهم پاشید. سیدی احمد پسر عزالدّین نیز تا تیمور زنده بود نتوانست به‌فرمانروایی بنشیند. پس از مرگ سیدی احمد برادرش، شاه حسین که مردی جنگجو و دلیر بود، حاکم شد. همواره به‌همدان و گلپایگان و نواحی اصفهان تاخت وتاز می‌کرد. سرانجام در سال ۸۷۳ کشته شد. او نیز به‌خود لقب شاه داده بود.

شاه رستم عباسی ۸۷۳ هـ.ق.

شاه رستم عباسی پسر شاه حسین، پس از پدر به‌حکومت رسید. او توانست بار دیگر طوایف لر رابا خود همراه سازد. خراج سالیانهٔ لرستان را به‌والی بغداد که نمایندهٔ حکومت عثمانی بود، می‌پرداخت. او نیز خود را شاه خواند و همواره موردتوجه امپراطوری عثمانی بود. در این زمان شاه اسماعیل صفوی نیز مبارزهٔ خود را برای استقلال ایران و جداکردن آن از نفوذ عثمانی آغازکرده بود. امّا هنوز درگیر جنگ با آنان بود. واقعهٔ جنگ چالدران و شکست شاه اسماعیل را نیز سلطان سلیم بسیار مهم می‌دانست. آن پیروزی را دستاویز تبلیغ علیه شاه اسماعیل کرده برای همهٔ حاکمان و فرمانروایان، فتحنامهٔ چالدران را فرستاد از آن جمله در نامه به‌شاه رستم عباسی چنین نوشت:

[نامهٔ سلطان سلیم به‌شاه رستم عباسی حاکم لرستان
درباب فتح چالدران]

«جناب امارت مآب ایالت نصاب دولت انتساب سعادت اکتساب ملکی‌الجلال ملکی‌الخصال، المؤیّد بتاییدالله‌الملک المتعال، امیر مکرم، کبیر مفخم ذوالقدرالاتم والفخرالامم، شاه رستم بیگ دامت معالیه به‌عواطف و مراحم پادشاهانه سمت اختصاص داشته، بداند که پیشوای ملاعین و سرلشکر جنود شیاطین، اسماعیل بی‌دین، در روز چهارشنبه اولین ماه رجب‌المرجب بعد از ضحوه[1] کبری عساکر نصرت مآثر ما را مقابل آمد. بسی کوششهای بی‌فایده نمود. عاقبت نسیم فتح و فیروزی از

۱ـ نیم چاشت (فرهنگ آنندراج).

مهب سرّ عزیزالحق یعلوو ولایعلی، اَعلام ظفر اِعلام مارا طلاوه خفوق و اهتزاز داد. اسماعیل مخذول از شمشیر تیز لشکر ظفر رهبر رو به گریز نهاد. دلیران لشکر در عقبش رفتند، و علمهایش معکوس و منکوس و سردارانش مقید و محبوس پیش‌الویه نصرت کار خصم شکار درآوردند. اسیران همه هدف تیر و طعمهٔ شمشیر گردیدند.

الحمدالله که اعدای دین و دولت، مقهور و اولیای حضرت، مبتهج و مسرور گشت. مقصود از رفع آن ملحد و قلع آن مفسد، غیر از اِعلاءکلمةالله وتنظیم امور جماهیر ملک و ملت چیزی دیگر نیست. عنایت و شفقت ما دربارهٔ رعایا که ودایع خالق برایایند فوق‌الحد والعد است. هر مؤمن و موحد را اهانت آن مخذول، واجب است و لازم. باید که شما نیز از سد طریق و منبع زاد و عناد و قتل کسانش هرچه در وسع و مکنت دارید، به‌ظهور آرید. این خدمت پسندیده را موجب عنایات شاهی و مستوجب‌التفات پادشاهی دانید. تحریراً فی‌التاریخ المزبور[«رجب ۹۲۰] (عبدالحسین نوایی، *شاه اسماعیل صفوی...*، ص ۳۹۳).

از متن فتحنامه می‌توان میزان نفوذ دولت عثمانی را از طریق بغداد در لرستان دریافت. درواقع مالیات لرستان به‌بغداد می‌رفت و بغداد نیز جزو قلمرو حکومت مذهبی عثمانیها بود. در حالی که مذهب در لرستان تشیع بود. شاه رستم نیز اغلب مالیات را پرداخت نمی‌کرد. امّا لرستان از نظر جغرافیایی منطقهٔ بسیار مهمی به‌حساب می‌آمد و این اهمیت در طول ادوار تاریخی نیز گزارش شده است. بویژه آنکه دو شاهراه بزرگ شمال به‌جنوب و باختر به‌خاور ایران که از دشتها و دره‌ها و کوههای لرستان می‌گذشتند همیشه از راههای ناامن برای عبورکاروانیان بوده‌اند. در گزارشی که به‌شاه اسماعیل به‌هنگام بازگشت او از زیارت اعتاب مقدسه عراق و جنگ با مَشعشعیها داده شده به‌این نکته اشاره شده است که «ملکشاه رستم عباسی چهل هزار خانهٔ الوار به‌فرمان اوست، در این مدت باج به‌پادشاهان ترکمان نداده و هرسال چندمرتبه که قافلهٔ عظیم از این راه عبور می‌کنند، می‌زنند. نه حاکم بغداد ایشان را حریف می‌شود و نه دیگری» (*عالم آرای صفوی*، ص ۱۳۰).

شاه اسماعیل که از سرکوب فیاض مشعشعی فراغت یافته بود برپایهٔ سیاست مذهبی که برای بیرون کشیدن ایران از زیر نفوذ بیگانگان اعمال می‌کرد، وقتی دانست که مردم لرستان مذهب تشیع دارند، نخواست که با آنان بجنگد. فرمود در نامه‌ای که تحمیدی همراه با تهدید بود به‌ملکشاه رستم چنین نویسند:

نامهٔ شاه اسماعیل صفوی به‌شاه رستم عباسی

«معلوم شاه رستم بوده باشد که شنیده‌ام شما شیعهٔ فطری شاهِ مردانید و نمی‌خواهم که در میانهٔ ما و شما، کار به‌جنگ وجدال برسد. می‌باید بیش از این در بادیهٔ خودسری، سرگردان نشوی. اگرچه حق به‌طرف تو بوده که اطاعت سنّیان نمی‌کردی و حال خود روزگار به‌کام شما گردیده و مذهب امامیه رواج یافته، برخاسته به‌خدمت ما بیایید که تورا ببینم و همان در ملک موروث بوده باشی» (عالم‌آرای صفوی، ص ۱۳۰).

شاه رستم پس از دریافت نامهٔ شاه اسماعیل با دیگر سران طوایف به‌مشورت پرداخت. آنها گفتند: «معلوم نیست که قیصر روم با لشکری بی‌کران تواند رخنه در ملک خرم‌آباد کند». و عاقبت تصمیم گرفتند که راه برشاه اسماعیل ببندند و اگر لازم شد با او بجنگند، که چنان کردند.

پس از رزم و مقابله، لرها شکست خوردند و عقب نشستند و بسیاری نیز از دوطرف کشته شدند. شاه رستم نیز اسیر شد. در برابر شاه صفوی که به‌او گفته بود: «توشیعه بودی چرا این قسم با ما پیش آمدی؟» به‌زبان شیرین لری پاسخ داده بود: «به‌این کوه خاطرم جمع بود. امّا فکر نکردم که در کوه پلنگ عاجز نیست» (همان؛ ص ۱۳۵)

شاه او را مورد تفقد قرار داد و فرمود «جواهر و مروارید بسیار آوردند و ریش بلند او را به‌جواهر پکانیدند و آرایش کردند» و او را در مقام اتابکی لرستان ابقا کرد (همان جا).

این دومین بار در تاریخ ایران بود که از مذهب برای رهایی از تسلط و نفوذ بیگانه بهره گرفته می‌شد. نخستین بار خاندان بویه از این سیاست، بهره گرفتند و از نفوذ خلیفه عباسی کاستند و به‌نوعی استقلال و نفوذ متقابل دست یافتند. سیاست شاه اسماعیل به‌آن معنا نبود که غیر شیعه را بیازارد و از آنان سلب هویت کند لیکن نمی‌خواست در ایران ریاست مذهبی را با کشوری بیگانه و غیرایرانی باشد. چنانکه سالها بعد، شاه عباس اول بسیاری از مسیحیان را از جلفا به‌اصفهان کوچ داد و به‌روش سیاسی شاهان اشکانی و ساسانی، شهری به‌نام جلفا برای آنان ساخت و درکیش و اعتقاد و باورها و هویت دینی آنان دخالتی نکرد.

شاه رستم پس از چندسال فرمانروایی مرد. پس از او پسرش اغوربیک که فرزند بزرگتر بود به‌جای پدر نشست. اغوربیک در سال ۹۴۰ هـ. ق همراه شاه طهماسب برای جنگ با عبیدالله خان اوزبک به‌خراسان رفت و برادر کوچکتر خود، جهانگیر را به‌نیابت برگزید. ولی جهانگیر از غیبت اغور بهره جست و خود را فرمانروا خواند. اغور پس از شنیدن خبر قیام برادر، با اجازهٔ شاه طهماسب به‌لرستان بازگشت و در نهاوند گروهی را برای جنگ با جهانگیر جمع آورد. ولی از سران طوایف کسی با او همراه نشد. در جنگی که میان دو برادر درگرفت، اغور گرفتار آمد و کشته شد. از آن پس جهانگیر پسر شاه رستم اتابک و فرمانروای تمامی لرستان گردید.

شاه طهماسب که از کشته شدن اغور خشمگین بود، وقتی شنید جهانگیر با ترکان رابطه برقرار کرده است، عبدالله خان استاجلو را با گروهی از جنگجویان قزلباش برای سرکوبی او فرستاد. جهانگیر در سال ۹۴۹ هـ. ش در آن جنگ کشته شد و دو فرزند به‌نامهای شاه رستم و محمدی از او باقی ماندند. شاه رستم دوم به‌وسیلهٔ لله‌اش ابومسلم گودرزی به‌شاه طهماسب تحویل شد که به‌دستور شاه در قلعهٔ الموت زندانی گردید و به‌ابومسلم گودرزی به‌خاطر این خوشخدمتی مقامی واگذار شد. فرزند دیگر، محمدی، به‌پشتکوه گریخت و در قلعهٔ چنگوله پنهان گردید.

در این میان شخصی که به‌شاه رستم دوم شباهت داشت به‌لرستان آمد و ادعا کرد که شاه رستم است و از قلعهٔ الموت فرار کرده است. نزد زن شاه رستم رفت و آن زن نیز به‌علت سالهای زیاد دوری از همسر، گفتهٔ او را تأیید کرد. شاه رستم دروغین مدتی حکومت کرد تا زمانی که شاه طهماسب از موضوع آگاهی یافت و شاه رستم را از زندان الموت آزاد کرد و فرمان حکومت دارالملک خرم‌آباد و سرداری لرستان را به‌او داد. شاه رستم به‌تعجیل خود را به‌لرستان رسانید شاه رستم دروغین از ترس فرار کرد ولی به‌دست مردم گرفتار شد و به‌دستور شاه رستم دوم به‌دار آویخته شد.

محمدی برادر شاه رستم که در پشتکوه به‌سر می‌برد به‌قصد جنگ با برادر با گروهی از هواداران خود به‌پیشکوه آمد. ولی پیران قوم پادرمیانی کردند و قرار شد که محمدی بر دو قسمت و شاه رستم بر چهار قسمت از لرستان حکمرانی کند.اما وقتی که شاه رستم دوم که سمت للگی یکی از دختران شاه طهماسب را داشت

مأمور اخذ مالیات از مشعشعیان شد و به‌خوزستان رفت، محمدی از فرصت استفاده کرده، قصد شورش داشت که شاه‌پرور، زن شاه رستم، با همکاری امیر موصلو حاکم همدان که برای مأموریتی آمده بود، محمدی را با نیرنگ دستگیر کرد و به‌قزوین به‌درگاه شاهی فرستاد که از آنجا نیز به‌فرمان شاه طهماسب به‌زندان‌الموت فرستاده شد. محمدی مدت ده سال در زندان‌الموت بود تا اینکه از آنجا گریخت. در این مدت فرزندانش علی‌خان، جهانگیر و شاهویردی، در لرستان از دستور عموی خود سرپیچی کردند و شاه رستم دوم پس از شنیدن خبر فرار برادر، از ترس به‌قزوین گریخت و بقیهٔ عمر در آنجا ماند تا درگذشت.

شاه ویردی آخرین اتابک لر کوچک ۱۰۰۶ هـ.ق

ارتباط اتابکان لر کوچک با ترکان از طریق بغداد و فرستادن مالیات به‌آنجا تا زمان شاه رستم عباسی و شکست او از شاه اسماعیل صفوی ادامه داشت. پس از آنکه شاه رستم عباسی از سوی شاه اسماعیل مورد مرحمت قرارگرفت و در مقام اتابکی لرستان باقی ماند، ارتباط اتابکان لر کوچک با بغداد و ترکان قطع شد. اما در زمان جانشینان او به‌دلیل نزاع خانوادگی بر سر مقام اتابکی لرستان و یا حمایت شاه طهماسب از دست‌نشاندگان خود بویژه در زمان محمدی، این ارتباط دوباره برقرار شد و اتابکان لرستان به‌دلایل سیاسی نیاز به‌پشتیبانی ترکان را احساس کردند. پس از محمدی، فرزندش شاه ویردی به‌دلیل کشته شدن حمزه میرزا و آشفتگی اوضاع با سردار ترک چغال اوغلی از در دوستی درآمد. زیرا او وضع آشفته ایران را برای حمله به‌مرزهای کشور مناسب دید. شاه ویردی با طرح دوستی با او، لرستان را از حملهٔ ترکان درامان داشت و امنیت را در سراسر لرستان برقرار ساخت. شاهویردی با آنکه به‌دربار شاه عباس اول نزدیک بود و عنوان «خان» و دامادی شاه را داشت و خواهرش نیز در سلک پردگیان شاه‌عباس بود، امّا شاه از او به‌علت حملهٔاش به‌بروجرد و جنگ با اغور سلطان و کشته شدن او به‌دست جنگجویان شاهویردی، کینه به‌دل داشت. از این جهت شاه ویردی سر از فرمان و اطاعت برداشت. شاه عباس بار دیگر به‌عنوان سفر به‌اصفهان، برای تنبیه و یا کشتن شاه ویردی با شتاب به‌خرم‌آباد حرکت کرد ولی شاه ویردی به‌صیمره و از آنجا به‌قلعهٔ چنگله که در

محدودهٔ بغداد و حکومت رومیان بود، رفت‌و گمان نمی‌کرد که قزلباشان او را در آنجا دنبال کنند. ولی دژ، مورد حمله قرار گرفت و به‌آتش کشیده شد. سرانجام شاهویردی از بیم آنکه دیگر ساکنان دژ در آتش بسوزند و یا به‌وسیلهٔ قزلباش‌ها کشته شوند، تسلیم شد و از الله‌ویردی خان تقاضا کرد که فرمان دهد تا به‌ساکنان دژ کاری نداشته باشد. او شاهویردی خان را با فرزندانش دستگیر کرد و به‌زنجیر کشید و در حالی که سر زنجیر را خود الله‌وردی‌خان در دست داشت، درکنار رود صیمره اسیران در زنجیر را به‌شاه عباس تسلیم کرد. شاه ویردی‌خان جوانی خوش‌سیما و جسور و شجاع بود. اگر اندکی تملّق و افتادگی می‌کرد شاید شاه او را امان می‌داد. امّا وی در حضور شاه‌عباس سر فرود نیاورده به‌دستور شاه‌عباس، شاهویردی و بسیاری از کسان و یا رانش را گردن زدند و قوم او را قتل‌عام کردند. دو فرزند او نیز به‌زندان فراموشان در قلعهٔ الموت فرستادند که به‌قول اسکندر بیک ترکمان «از حال ایشان آن را که خبر شد خبری بازنیامد» (*عالم آرای عباسی*، ۵۳۷/۱ تا ۵۴۰). و با کشته شدن شاه ویردی خان در سال ۱۰۰۶ هـ.ق دوران حکمرانی ۵۷۰ سالهٔ اتابکان لر کوچک پایان یافت. آنچه که امروز در لرستان و سینه به‌سینه از این ماجرای تاریخی به‌جای مانده و نقل می‌شود، همان است که به‌اختصار آمد. امّا برای مزید اطلاع نکاتی را که در این دربار از بزرگان طایفهٔ میر شنیده‌ام، اضافه می‌کنم.

بار دوم که شاه عباس از اصفهان بیرون آمد در ظاهر عنوان حمله به‌خرم‌آباد و کشتن شاهویردی را نداشت. زیرا هم عمهٔ شاه ویردی همسر شاه عباس بود و هم وجود جاسوسان و خبررسانان شاهویردی، خطر عمده‌ای بود. از این جهت شاه عباس به‌عنوان جنگ با ازبکان حرکت کرد. در بین راه تغییر مسیر داده و با سرعت به‌سوی خرم‌آباد شتافت. چون به‌نهاوند رسید پس از اندکی استراحت با شتاب به‌سوی خرم‌آباد حرکت کرد. وی دستور داد هر مسافر و هرکس را که در راه ببینند بازداشت کنند تا خبر به‌شاه ویردی نرسد. شاه عباس با تعداد زیادی از لشکریان از راه الیشتر طوری تدارک شبیخون را دید که از تنگهٔ رباط (که امروز به‌تنگ شبیخون مشهور است و وجه نام‌گذاری آن همین حمله شاه‌عباس بوده است) شبانه بتواند شهر را محاصره کند و شاه ویردی را زنده دستگیر نماید. چنان هم شد و شاه ویردی

وقتی که در خواب بود غافلگیر شد. خان لر فقط توانست خانواده را گذاشته و خود بر اسب تیزرو سوار شده با حمله به‌صف قزلباشها فرار کند. لشکریان به‌علت خستگی خود و اسبهاشان نتوانستند به‌او برسند. شاه ویردی از صیمره گذشته و در خاک عراق در قلعهٔ چنگوله نزد دوستانش پناه برد. شاه عباس که مصمم به کشتن او بود، در شهر خرم‌آباد ماند. برای شاه مقدور نبود که با همهٔ لشکریانش به‌صیمره برود. از طرفی بیم داشت که جهانگیر پسرشاه رستم، حسین‌خان را که از بستگان شاه ویردی بود و او را به‌والیگری منسوب کرده بود، بکشد. از این جهت خود در خرم‌آباد ماند و الله‌ویردی خان را با راهنمایی جاسوسان بومی تطمیع شده برای دستگیری شاهویردی فرستاد. او موفق به‌پیدا کردن محل اختفای شاهویردی شد. این‌بار نیز شاه ویردی دچار غفلت شد چه گمان نمی‌کرد که به‌این سرعت در پی او باشند و پیدایش کنند. الله‌ویردی قلعهٔ چنگوله را محاصره کرد. شاه ویردی برای آنکه آسیبی به‌مردم نرسد با پیام به‌فرماندهٔ لشکر شاه‌عباس، برای مردم قلعه امان خواست و خود را تسلیم کرد. الله‌ویردی وقتی او را دستگیر کرد با شناختی که از او داشت از او پرسید: «چرا فرار نکردی؟» گفت: «وقتی کمانم را کشیدم و زه کمانم پاره شد دانستم که بخت از من رمیده و اقبالم رو به‌زوال است». او را در قید کرده نزد شاه عباس به‌خرم‌آباد آوردند. وقتی به‌حضور شاه رسید، شاه عباس برای تحقیر و سرزنش از او پرسید: «خان، چرا رنگت پریده؟» شاه انتظار پاسخی نرم همراه با اظهار ندامت از او داشت، امّا شاه ویردی با غرور گفت: «آفتاب که غروب می‌کند، به‌زردی می‌گراید». شاه عباس از غرور او خشم گرفت و دستور داد او را بکشتند. مردم و خویشاوندان پس از شنیدن خبر قتل او قیام کردند و حسین‌خان والی را از حکومت عزل و جهانگیر پسر شاه رستم دوم را به‌فرمانروایی خود برگزیدند. شاه عباس که خود را در خطر دید، پس از بازگشت از صیمره، در شمال شرقی خرم‌آباد در محلی که اینک «سراب‌شاه آباد» نام دارد، همهٔ خویشاوندان شاه ویردی را از زن و مرد و از جمله میرجهانگیر را برای مشورت و استمالت به‌صرف ناهار دعوت کرد. با این اطمینان که همه مورد عفو شاها نه قرار خواهند گرفت. امّا پس از خوردن غذا، به‌اشارهٔ شاه، قزلباشها بر سر آنها ریختند و همه را کشتند و اجساد آنان را بر روی تپه‌ای دورتر (روبه‌روی بیمارستان کنونی لشکر) دفن کردند و بار دیگر حسین

خان را به‌والیگری برگزید. عده‌ای از بستگان دور شاهویردی را نیز به‌خوار و رامین کنونی کوچانیدند. شاه عباس مدتی در خرم‌آباد توقف کرد و دستور داد برروی تپهٔ شاه‌آباد[۱] و کنار چشمه آب، ساختمانی بنا کردند و پس از اطمینان از اینکه سلطان حسین والیِ انتصابی و حکومتهای محلی به‌ویژه «بیات»ها مزاحمتی ندارند همراه با غنایم و ثروت زیادی که از اتابکان گرفته بود، و پیشکشهایی که ثروتمندان و صاحب‌نفوذان شهر به‌او داده بودند و هزار رأس گوسفند پیشکشی سلطان حسین که سمت والی‌گری لرستان را یافته بود، به‌اصفهان بازگشت. می‌گویند دختری از شاه ویردی مانده بود که شاه عباس دستور داد او را به‌عقد حسین‌خان درآوردند. به‌این ترتیب شاه عباس به‌فرمانروایی اتابکان پس از پنج قرن خاتمه داد و نظام دیگری جایگزین آن ساخت.

پس از مدتی که آرامش سراسر لرستان را گرفت، شاه عباس از خونخواری و ستمکاری خود پشیمان شد. به‌عنوان اینکه خانوادهٔ امیر و خانوادهٔ شاهویردی از اولاد عباس بن علی(ع) هستند، تصمیم گرفت از فرزندان شاه ویردی، دلجویی کند. به‌دستور شاه به‌جست وجو پرداختند. خبر یافتند که از شاه ویردی در پشتکوه و از دختر حاکم عرب چنگوله، دو فرزند دوقلوی پسر به‌جای مانده است. که نام آن دو «میرعودل Owdel» یا احمد و «میر نیدل Nidel» است. شاه آنان را خواست. ولی آنان از ترس خود را پنهان کردند. پس از اطمینان یافتن از اینکه شاه قصد دلجویی از آنان را دارد، به‌حضور شاه رفتند و مورد مهربانی و تفقد شاه قرار گرفتند. میر عودل، به‌نزد داییهای خود بازگشت و به‌زمینهایی که شاه به‌او داده بود دست یافت.

میرنیدل هم بر بخشهایی از زمینهای موروثی که شاه عباس پس از مصادره، مجدداً به‌او بازگردانیده بود، مستقر شد. تمام طوایف میرها در پیشکوه و پشتکوه و صیمره و ایلام و دره شهر و الوار گرمسیری و میان‌کوه و منگره و کرکی از فرزندان و اعقاب میرنیدل و درنتیجه از نسل شاه ویردی هستند.[۲]

امّا در مورد سید بودن صفویها باید گفت که این موضوع حقیقت ندارد، بلکه جد

۱- شهرت تپه به «شاه‌آباد» از همین است که شاه عباس آن را آباد کرده است.

۲- این اطلاعات را دوست عزیز آقای حاج نصرت‌الله میر دیرکوند در اختیارم گذاشته است. از او سپاسگزارم.

اعلای آنان از پیروان یارسان و اهل‌حق بود. هر پیشوایی در سلک یارسان، لقب «صید» نه سید می‌گیرد. والاّ نه جنید و نه شاه‌صفی هیچیک سید نبودند مگر به‌لقب یارسان. طوایف میر نیز اگر از اتابکان باشند نمی‌توانند «سید» یعنی از اولاد حضرت علی(ع) باشند.

بعضی آنان را از نژاد عرب و یا آل عباس دانسته‌اند که چنین نبوده است. مشهور است یکی از سران و بستگان آنها در زمان هارون‌الرشید به‌تولیت و پاسداری بقعه و قبر پدرش مهدی خلیفه عباسی که در محل کنونی شهر ایلام بود، برگزیده شده بود که این سمت موروثی شده و لقب میر را نیز بدان جهت به‌آنان داده بودند. همان‌طورکه نقل شد طوایف کنونی میرکه در صیمره و پیشکوه ساکن‌اند خود را از اعقاب اتابکان لرکوچک و بویژه شاه ویردی خان می‌دانند.

چنانکه اشاره شد، اتابکان لرکوچک نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی و ایلی و قبیله‌ای داشته‌اند. اگرچه چند نفر از آنان لقب شاهی داشته‌اند امّا هیچگاه شاه نبوده‌اند. لرستان از جهت موقعیت جغرافیایی و عبور شاهراههای ارتباطی در طول تاریخ دارای اهمیت بوده است و هر هجوم و یورش از سوی تازیان عباسی و مغولان و تیمورکه از لرستان گذشته جز ویرانی و مرگ اثری برجای نگذاشته است. از سویی، شاهراهی که از لرستان می‌گذشته است بنا به‌نوشتهٔ مورخان همواره کمینگاهی برای اشرار و یاغیان بودکه به «الوار» نسبت داده شده است.

شاه عباس پس از براندازی حکومت اتابکان، نظام حکمرانی آنجا را به‌والیگری و بیگلربیگی تبدیل کرد.

فصل یازدهم

والیان لرستان از صفویه تا انقراض

شاه عباس در همان روزکه شاه ویردی راکشت، یکی ازکسانی راکه موردعلاقه او بود را به‌نام حسین خان فرزند منصور بیک سلویزی [سلیورزی]که از طرف مادر با شاهویردی نسبت داشت به‌عنوان والی لرستان «بجز صیمره و اطراف بغداد»[1] منصوب کرد حسین‌خان ظاهراً از جملهٔ مهاجران تازی جبل‌السماق شام بود امّا تربیت ایرانی داشت. در مدت ۳۴ سال والیگری و حکومت، همواره مورد توجه شاه عباس بود. حسین خان والی در دوران حکومت خود نیرویی قوی از لرها را برای مرزداری و جلوگیری از هجوم بیگانگان ترک و تازی به‌محدودهٔ ایران در لرستان، تشکیل داده بود و تا آنجا مقام یافت که در بعضی امور، شاه با او به‌مشورت می‌پرداخت. حسین خان والی در سال ۱۰۴۰ هـ. ق. درگذشت و جسد او را در بقعهٔ شاهنشاه (شجاع‌الدین خورشید) در ۲۰ کیلومتری جنوب خرم‌آباد در محلی به‌نام گوشه مدفون ساختند.

به‌دستور غلامرضاخان والی معروف به‌ابوقداره بر روی صخره‌ای درمحلی به‌نام

۱ـ طهماسب‌قلی خان اینانلو، یکی از امرای قزلباش را شاه عباس به‌حکومت صیمره و محال قریبهٔ بغداد فرستاد.

سنگ‌نوشته تاریخ والیان لرستان

تخت خان واقع در ۳۴ کیلومتری راه ایلام به‌مهران نام والیان و کارهایی که انجام داده‌اند کنده شده است که متن آن چنین است:

هوالله تعالی

تاریخ ولات لرستان فیلی حسب‌الفرمایش جناب امیرالامراءالعظام غلامرضاخان والی فتح‌السلطنه امیر تومان در این سنگ ثبت نمود. اوّل والیها، حسین خان بن منصورالعلوی عبّاسی، که در زمان سلطنت شاه عباس صفوی ماضی ملّقب به‌لقب والیگری کلّ لرستان شده، مقبرهٔ والی مرحوم درب امامزاده واجب‌التعظیم «شاهنشاه» است.

بعد، والیگری به شاهوردیخان پسر او رسید. بعد حسین خان ثانی و پسر او والی بود. در زمان سلطنت نادر، علی مردان و میرحسین ثانی والی بود. به‌امر حضرت نادری به‌سفارت اسلامبول روانه شد، در زمین راه کرکوک فوت شد، و در مقام مشهور به‌امام زین‌العابدین مدفون است. بعد از او برادر خود اسمعیل خان بن شاهوردیخان در جای خود، منصوب نمود. مدّت چندی ریاست والیگری کلّ لرستان داشته، مدفن او درکشیک خانهٔ نجف اشرف در زمان سلطنت محمّد خان قاجار مرحوم حسن خان بن اسدالله خان بن اسماعیل خان به‌امر والیگری برقرار گردید و قریب نودسال والی بر تمام پیشکوه و پشتکوه بود و در سنهٔ سال ۱۲۵۵ وفات نمود و درکشیک خانهٔ مذکور مدفون است. بعد از وفات مرحوم حسن خان، صفحات ثلاثهٔ پشتکوه به‌مرحومان علیخان و احمدخان و حیدرخان انتقال یافته مرحوم حیدرخان جدّ غلامرضاخان والی و فتح‌السلطنهٔ امیر تومان در سنهٔ ۱۲۷۳ وفات نمود بعد مرحوم مغفور حسین قلیخان والی تابه ثراه، به‌والیگری پشتکوه منصوب شد و اقدام در خدمات به‌دولت ابد مدّت قاهره شاهنشاه عجم جاه، شاه شهید ناصرالدّین شاه قاجار نورّالله مرقده و در زمان فرمانروایی حمزه میرزا امیر جنگ تا به‌ثراه والیگری پیشکوه را هم به‌والی مرحوم مرحمت و در زمان حکمرانی امیرخان سردار از جانب دولت ابد مدّت، ملقّب به‌جناب صارم‌السلطنه سردار اشرف و امیر تومان شده عمر شریف والی مرحوم ۶۸ سال بود و در زمان سلطنت مظفرالدّین شاه نورالله مرقده در سنهٔ ۱۳۱۸ وفات یافت. مقبرهٔ والی مرحوم

دروادی‌السّلام نجف اشرف است. والی مرحوم ابنیهٔ متعدّد بنا نهاد از جمله قلعه و باغ و کاخ و حمام حسین‌آباد در سنهٔ ۱۲۹۴ به‌معماریت استاد آقای کرمانشاهی و نظارت حاج محمدعلی شیرازی به‌انجام رساند و نخلستان و قلعهٔ حسینیه را در سنهٔ ۱۲۹۷ به‌معماریت استاد آقای کرمانشاهی و نظارت میرخلیل بک رشنوئی به‌اتمام رسانده و بعد در سنهٔ ۱۳۰۷ به‌معماریت استاد قنبربک تفنگچی‌باشی ملکشاهی به‌حفر قنات امیرآباد و طواحین قیام و به‌اتمام رسانید. در سنهٔ ۱۳۱۹ امر والی‌گری پشتکوه از جانب اعلیحضرت مظفرالدّین شاه به‌غلامرضا خان فتح‌السلطنهٔ امیر تومان مرحمت فرمود. پیش از امر والیگری در حکمرانی مرحوم والی والد، تابه‌ثراه در سنهٔ ۱۳۰۹ به‌خدمت امامزاده علی صالح علیه‌الرّحمه بن عبدالله الاعرج بن حسین اصغر بن زین‌العابدین قیام نمود. بقعهٔ مطهره کاشی و حصار او از گچ و سنگ به‌معماریت استاد غلامحسین دزفولی و نظارت مقرّب‌الحضرت نایب کرمانشاهی عینل خان رشنوئی به‌اتمام رسیده، بعد امر به‌ساختن قلعهٔ حسین‌آباد که مشهور به «ده بالا»ست نمود. و قلعه و حمام و باغ به‌معماریت حاج درویش علی کرمانشاهی و حجاری رضا قلی و به‌خطّ مقرّب‌الخاقان میرزا عبدالحسین خان بیک رشنویی در سنهٔ ۱۳۲۵ به‌اتمام رسانید و در سنهٔ ۱۳۱۹ جناب مستطاب اجل اکرم افخم به‌القاب جلیل صارم‌السلطنه سردار اشرف نایل گردید و در سنهٔ ۱۳۲۵ در بدو جلوس سلطنت عادل محمدعلیشاه به‌حکمرانی صفحهٔ طرحان برقرار و در همین تاریخ به‌حفرقنات سرداریه مشهور به‌مله‌بازان به‌معماریت استاد حسین مقنّی‌باشی اصفهانی به‌اتمام و در همین تاریخ چند رشته آسمان آباد که مشهور به‌اشرف‌آباد است به‌اتمام رسانید.[۱]»

* * *

نام بعضی از والیان در این سنگ نوشته نیامده است از آن جمله منوچهر پسر حسین‌خان ثانی که برابر حکایت یک آگهی که به‌حکم او بر روی سنگی نوشته شده است، در سال ۱۰۶۴ به‌والیگری پیشکوه رسیده است.

۱ـ متن کتیبه را نخستین‌بار شادروان اسفندیار غضنفری امرایی دراختیار نگارنده قرار داد که عیناً در اینجا نقل شده روانش شاد، با سپاس از ایشان. و عکس آن را آقای سید محمد درخشنده در اختیارم گذاشتند، با تشکر.

در دوره‌های بعد حکّام لرستان از جانب پادشاهان قاجار تعیین می‌شدند ولی همواره طوایف مختلف هر یک برای خود حکومتی و خانی داشته‌اند و از آن جهت لرستان همیشه در ناامنی و جنگهای داخلی به‌سر می‌برد تا رضاشاه قدرت یافت و به‌فرمان او لرستان به‌تصّرف قوای دولتی درآمد، والیگری هم از سال ۱۳۰۸ در لرستان خاتمه یافت.

لرستان دارالغرور

در این تحقیق، به‌تاریخ و موقعیت جغرافیایی لرستان در همهٔ دوره‌های حکمرانی سلسله‌های مختلف به‌اختصار اشاره شد. در دورهٔ صفویه، بویژه در زمان شاه‌عباس اول، دگرگونیهایی در نظام اداری ایران داده شد. لقب والی هم مانند دیگر القاب، عنوان شغل و مقامی رسمی بود که جایگزین عنوان «حاکم» شد. والیان ضمن انتصاب، مرتبهٔ خانی هم می‌یافتند. در لرستان نیز پس از کشته شدن شاه ویردی، آخرین اتابک لرکوچک، نظام از اتابکی به‌والیگری تغییر یافت. از میان والیان، آنان که در مرزها فرمانروایی می‌کردند، به‌عنوان والیان سرحدی یا سرحددار، مقامی برتر داشتند. (مینورسکی، *سازمان اداری حکومت صفوی*، ص ۷۲).

«رافائیل دومان Raphaël Dumans» کشیش فرانسوی که در سال ۱۰۹۵ هـ.ق مترجم دربار شاه سلیمان صفوی بوده است در کتابی با عنوان «*درباره ایران*» چنین نوشته است:

«ایران به‌استانهای بزرگ و کوچک تقسیم می‌شود. استانهای بزرگ به‌دست بیگلربیگیان و استانهای کوچک به‌وسیلهٔ خانها اداره می‌شود. آنها که عنوان والی دارند، از همهٔ خانها و سلطانها و غیره از نظر رتبه و مقام بالاتر هستند. در ایران تنها سه والی هست، ۱ـ والی گرجستان، ۲ـ والی خوزستان، ۳ـ والی لرستان. این والیها همه از دودمان پادشاهی هستند. که پیش از آن در آن ایالات حکمرانی می‌کرده‌اند. حالا که حکومت به‌دست صفویه افتاده است، قبول ندارند که فرمانبر آنها باشند.» (فرانسیس ریشارد، ۴۵/۱).

امّا دیگران، والیان مقتدر را مستقر در ایالات خوزستان، لرستان، کردستان و گرجستان می‌دانند. که والیان لرستان و کردستان از نظر دیوان اعلا، در زمرهٔ امرای

درجه اوّل بوده‌اند و لقب امیرالامرایی هم یافته‌اند. در سال ۱۰۶۰ به‌والی لرستان برای مدت دوسال فرمانروایی حویزه را نیز واگذار کردند. در میان والیان سرحدی والی لرستان در نزد شاهان صفوی مقام و منزلتی خاص داشت تا آنجا که به‌عنوان مشاور و گاه فرماندهی کل هم انتخاب می‌شد. مقام والیگری از این اعتبار برخوردار بود و برای هریک از ایالتها نامی مناسب که جنبهٔ سیاسی هم داشت، انتخاب کردند. «**دارالغرور**» نام دیوانی لرستان شد. از حکومت کریم‌خان گزارشی در *رستم‌التواریخ* آمده است که دارالغرور لرستان سالیانه بیست هزارتومان مالیات می‌داده است. کریم خان به‌هنگام فتح شیراز، از میان سپاهیان خود یک سپاه دایم به‌وجود آورد که ۲۴ هزار نفر آنان از لرستان بودند یعنی بالاترین رقم نفرهای سپاهی نسبت به‌دیگر جاها، که برابر مناصب قشونی به «ده‌باشی» یا (ده‌نفری)، «یوزباشی» (صدباشی) و «مین‌باشی» (هزارباشی) تقسیم می‌شدند. (*فارسنامهٔ ناصری*، ص ۲۱۹).

گاهی ساکنان پیشکوه سر از اطاعت می‌کشیدند و والی فقط در محدودهٔ پشتکوه، فرمان می‌راند. ولی به‌هر صورت در اوقات اضطراری که مرزهای ایران در ناحیهٔ لرستان در خطر هجوم بیگانگان می‌افتاد لرها همواره پاسداران جانباز متفقی بودند که به‌دشمن اجازهٔ تجاوز نمی‌دادند.

آثاری از والیان برجاست از جمله در خرم‌آباد:

۱ـ کاروانسراهای شاه‌عباسی که بر سر شاهراه خرم‌آباد به‌دزفول ساخته شده است.

۲ـ پل آجری خرم‌آباد که چون یک‌بار میرزا محسن خان آن را تعمیر کرده بود به‌پل محسنیه هم مشهور شده بود.

۳ـ ساختمان بقعهٔ زیدبن علی(ع) که به‌دستور علیمردان خان در سال ۱۱۱۷ هـ. ق تجدید بنا شده است.

۴ـ حمامی در شهر خرم‌آباد که به‌حمام والی مشهور بود.

۵ـ انتقال ریشه‌های گل نیلوفر از سراب نیلوفر کرمانشاه به‌سراب چنگایی به‌فرمان علیمردان‌خان والی در سال ۱۱۳۱ هـ. ق.

۶ـ ساختمانهای مقر حکومت در ده بالای حسین‌آباد (ایلام امروز).

جدول تقسیمات کلی طوایف لر کوچک و پراکندگی مالیات آنها براساس ضوابط

جدول شماره ۲ — میرزا بزرگ

تقسیمات جغرافیائی	گروه طوایف	طوایف در هر گروه	تعداد خانوار در هر گروه	محل سکونت: تابستان	محل سکونت: زمستان	مقدار مالیات به تومان	ملاحظات
پشتکوه	دلفان	کاکاوند اتیوند ممیوند رئیساوند بیچیناوند چاواری	۱۵۰۰۰	خاوه هرسین خاوه	هلیلان هلیلان ـ دوچیلی وکوهدشت رودبار ـ چاردور طرهان	۴۰۰۰۰	طوایف ایتوند و ممیوند ۳۵۰ سرباز پیاده نظام در خدمت حاکم دارند
	سلسله	حسنوند کوایوند یوسفوند	۱۵۰۰۰	الشتر و خاوه	چایدر صیمره پشتکوه		پراکندگی این چهل هزار تومان سالانه فرق میکند و بنابراین نمیتوان جزئیات آنرا معلوم کرد گروه عمله از طوایف مختلف هستند که سابقاً در دربار والی به نوکری مشغول بوده‌اند و مالیاتی که فعلا می‌پردازند خیلی ناچیز است چون دراملاك سلطنتی برکشت و زرع مشغولند.
	بالاگریوه	رشنو ساکی پاپی دیرکوند	۶۰۰۰	طاف آبستان سرهرو کوه هفتاد پهلو	قیرآب و صحرای نور کرکی ـ سنگره ـ رزه		
	عمله	کوشکی زیودار امرائی میرآخور قاطرچی غلام معتمد رك رك زولـه	۲۰۰۰	این طوایف عموماً ده نشین هستند و درزمینهای خالصه یاسلطنتی درحوالی خرم‌آباد ـ صیمره ـ طرهان کوهدشت بزراعت مشغول هستند وکوچ نمیکنند			
پشتکوه	فیلی	کرد شوهونی محکی چهارستون دینارونـد	۱۲۰۰۰	درقسمت شمال‌شرقی وجنوب غربی‌سلسله جبال کـوه KAVAR	شیروان ـ بدرالی و جلگه آبدانان	۱۵۰۰۰	والی شخصاً مالیاتهـا را جمع‌آوری و به حـاکم کرمانشاه تحویل میدهـد
طوایف وابسته	باجلان	دالوند سگوند	۹۰۰ ۱۱۰۰ ۲۰۰۰	هرو	دشت شوش ـ حوالی کرخه تا دهلران	۲۰۰۰	این طوایف درقرن گذشته ازنواحی موصل فرارکرده وباینجا پناهنده شده‌اند و مالیات سنگینی میپردازند ولی درعوض ۱۵۰۰ اسب در اختیار حاکم گذاشته‌اند
	بیرانوند	آلیوند دوشیوند	۱۵۰۰ ۱۰۰۰ ۲۵۰۰	هرو			
	هلیلانی	عثمانوند جلالوند داچیوند بالاوند سرخامری	۵۰۰ ۵۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۱۵۰۰	کوههای اطراف هلیـلان	هلیلان	۳۵۰۰	این طوایف فعلا جزء کرمانشاه محسوب میشوند و ۵۰۰ سرباز پیاده نظام در خدمت حاکم آنجا دارند.
			۵۶۰۰			۶۰۵۰۰	

جدول تقسیمات کلی طوایف لر کوچک و پراکندگی مالیات آنها براساس ضوابط به‌نقل از سفرنامه راولیسون

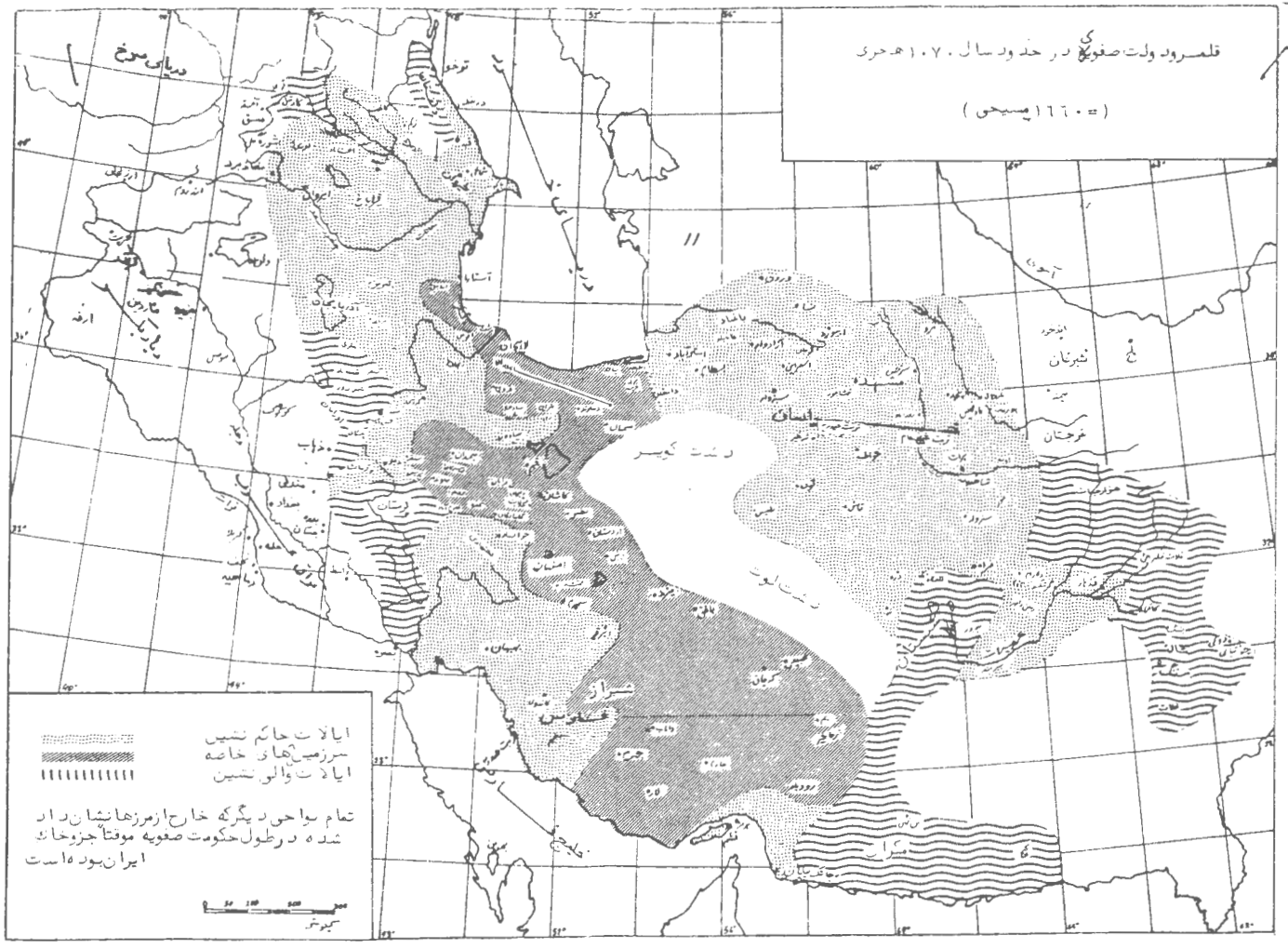
قلمرو دولت صفویه در حدود سال ۱۰۷۰ هجری
(= ۱۶۶۰ میلادی)
دریای خزر
دریای عمان
دشت کویر
دشت لوت
اصفهان
شیراز
ایالات حاکم نشین
سرزمینهای خاصه
ایالات والی نشین
تمام نواحی دیگر که خارج از مرزها نشان داده شده در طول حکومت صفویه موقتاً جزو خاک ایران بوده است

ایران در دوره صفویه)

فصل دوازدهم

وضع جغرافیایی و اجتماعی شهر خرم‌آباد

در سالهای افول قدرت قاجار و پس از آن

شهر کهنهٔ خرم‌آباد در فضای تقریباً نیمدایرهٔ کوهستانی میان کوههای پاسنگر، اسبی‌کوه و چاریاران قرار دارد که سابقهٔ آن در صفحات پیش‌آمد. شهری بود با کوچه‌های تنگ، ساختمانهای آجری و گلی با درهای کوتاهِ ورودی به‌صحن حیاط که تفنگ کشهای راهروهای پشت‌بامها، حکایت از ترس و وحشت ساکنان آن از یورشهای ناگهانی به‌شهر و ناامنیهای حاصل از آنها را داشت. چارچوب درها، چنان کوتاه بود که می‌بایست برای عبور از آن و رسیدن به‌صحن حیاط سرخم کرد. گفته می‌شد که این نوعی چاره‌جویی بوده برای جلوگیری از ورود اسبان مهاجمان به‌خانه‌ها تفنگ‌کش‌ها و نیز برای دیده‌بانی و یا تیراندازیهای دفاعی. آن‌طور که می‌گفتند، دشمنان همیشه بیگانه نبودند. بلکه گاهی عشایر بودند که رعب و وحشت ایجاد می‌کردند. شهری بلادیده که یک‌بار در هجوم خونخواری چون تیمورلنگ به‌ویرانه‌ای تبدیل شد و یک‌بار دیگر در برابر هجوم شاه‌عباس پیش از آنها هم از مغولان و سپس از عثمانیها و کشمکشهای ملوک‌الطوایفی اتابکان لر کوچک آسیب‌ها دید. امّا همواره مرکز مقاومت و پایداری و نیز مقر فرمانروایی

سراسر لرستان بود. این شهر از خاور محدود است به‌رودخانهٔ خرم‌آباد که از چشمه‌های «تنگ رباط» سرچشمه می‌گیرد.

شهر قدیم از دو بخش یا محلهٔ بزرگ به‌نام «دردلاکی Dardelāki» دردلاکان و «پشت بازار»، و دو محلهٔ کوچکتر «بوطاهر Bowtāher» یا باباطاهر، وابسته به‌دردلاکی، و محلهٔ امامزاده زیدبن علی، وابسته به‌پشت‌بار، تشکیل می‌شد.

شهر، میدان سرپوشیده‌ای داشت به‌نام «قیصریه» با چند راسته بازار سرپوشیده که به‌آن پیوسته بودند: یکی راستای بازار سراجها بود که به‌سوی خاور و دامنهٔ دژ شاپورخواست یا «فلک الافلاک» می‌رفت و بعدها خیابان فردوسی نام گرفت. دیگری راستای مسگرها (در ادامه شمالی خیابان حافظ کنونی) که از قیصریه به‌طرف شمال و ساختمان میرملاس امروزی یا شهرداری پیشین ادامه می‌یافت که بیشترین مغازه‌های این دو راستا، سراجی و مسگری بودند. هریک از محله‌ها نیز کوچه‌هایی داشتند به‌این شرح:

الف) محلهٔ پشت بازار

۱) **شامل قیصریه و راستای سراجان**، از راستای سراجان کوچه‌ای شمالی به‌طرف بقعهٔ زیدبن علی می‌رفت که درقسمت درِ شمالی امامزاده و چهارراه کوچکی بود که از آنجا یک کوچه به‌شرق و به‌سوی مسجد جامع و حمام والی و یک کوچه به‌باختر، به‌راستای مسگرها و یک کوچه هم به‌شمال و به‌سوی مسجد «گرداب» ادامه می‌یافت.

۲) **کوچهٔ کاکاوندها**، از میدان کنونی پشت بازار به‌دامنه‌های کوه پاسنگر می‌رفت و ابتدا از کوچه و بازارچهٔ «گرگ‌گیر»ها می‌گذشت و به‌کوچهٔ شمالی، معروف به «پست‌خانه» می‌پیوست. این کوچه اینک مسیر اصلی خیابان کمربندی است که دور باختری شهر را طی می‌کند.

۳) **کوچه سلیورزی**، «Seliverzi»ها،کوچه‌ای چهارمتری بودکه ازشمال‌به‌جنوب و تا مرز محلهٔ «دردلاکی» می‌رفت، تا یک‌سه‌راهی‌که به‌کوچهٔ حاج‌حسین‌خان شهرت داشت. از این کوچه هم کوچهٔ باریک دیگری به‌سوی باختر و دامنهٔ «اسبی کوه ko Esbi» و محلهٔ «پشت پشت Poštpošt» می‌رفت و نام آن کوچهٔ رییس‌یاور بود.

۴) کوچه‌ای هم از سربالایی تنک و سینه‌کش «پاسنگر» رو به‌بالا می‌رفت و با گردش به‌جنوب به‌انتهای کوچهٔ پست‌خانه می‌پیوست.

۵) **کوچهٔ سیدها**، از جلو و دامنهٔ پاسنگر و «سُرسُره» و جنوب چشمهٔ گرداب شروع می‌شد و تا میدانی که بعدها «سبزه‌میدان» نام گرفت، ادامه می‌یافت. شمال آن باغچه‌ای بود که قهوه‌خانه بزرگی داشت و گردشگاه مردم بود. در قسمت غربی خیابان، یک یال از کوه پاسنگر که تخته‌سنگی صاف بود، از لایه‌های کوه با شیب تندی قرار داشت، یکی از جاهایی بود که بچه‌ها خود را به‌سختی به‌بالای آن می‌رسانیدند و از آنجا به‌پایین «سُر» می‌خوردند و از این‌رو نام آن قسمت «سُرسُره» شده بود.

۶) **کوچهٔ باغ فیض**، از سبزه میدان به‌سوی خاور و پل بزرگ، خیابانی پردرخت و خرم کشیده شده است. در سمت شمال آن، کوچه‌ای است که به‌این نام مشهور است. این محوطهٔ بزرگ، درگذشته باغی بود که به‌خانوادهٔ مرحوم حاج سید جعفر جزایری پدر شادروان آیت‌الله حاج آقا عیسیٰ جزایری تعلق داشت. باغی با درختان و میوه‌های‌گوناگون که در سال ۱۳۱۲ شمسی به‌تدریج به‌زمین و ساختمان تبدیل شد.

ب) محلهٔ «دردلاکی Dardelaki»

این محله از دو خیابان نسبتاً موازی تشکیل می‌شده که یکی از شمال، یعنی از میدان یا بازار قیصریه که ورودی جنوبی آن از نزدیک کاروانسرایی به‌نام «میرزا سیدرضا» شروع می‌شد که امروز ادامهٔ خیابان حافظ است و تا دروازهٔ جنوبی شهر ادامه می‌یافت. اولین کوچهٔ فرعی آن از محل مشهور به «میدان دردلاکی» به‌غرب می‌رفت و به‌سه‌راهی موسوم به‌حاج حسین‌خان که انتهای کوچهٔ سلیورزی بود، به‌هم می‌پیوست. در میانهٔ این کوچه، در سمت چپ، کوچهٔ باریکی رو به‌جنوب می‌رفت که دوباره به‌کوچهٔ اصلی می‌رسید و مشهور به‌کوچهٔ «ملامرادعلی» بود. زیرا ملای مذکور، در این کوچه مکتب‌خانه‌ای داشت. ادامه کوچهٔ فرعی و مشتق از میدانِ «دردلاکی» پس از سه‌راهی به‌موازات خیابان قبلی، به‌جنوب کشیده شده بود. این کوچه را گاهی کوچهٔ ماهیگیران می‌گفتند. امّا درواقع کوچهٔ اصلی

ماهیگیران، اولین کوچهٔ منشعب از آن بود که به‌سمت باختر و زمینهای دامنهٔ «اسبی کوه» ادامه می‌یافت.

این کوچه از آن جهت ماهیگیران نام گرفته بود که تعدادی از کسانی که شغل ماهیگیری با تور را داشتند، ساکن آن بودند. صیدگاه آنان هم نقاط گود رودخانهٔ خرم‌آباد بود. مشتریان اصلی و خریداران عمدهٔ ماهیها کلیمیان بودند. ناگفته نماند که هر ماهیگیر بیش از پنج یا شش جَلد («Jald» هرجلد، یک شاخه نازک درخت بید بود که ۸ تا ۱۰ ماهی ۲۰ تا ۳۰ سانتیمتری به‌آن آویخته می‌شد) ماهی نمی‌گرفت. در کوچه ماهیگیران پنج شش خانواده هم به‌شغل پختن نان ساجی محلی اشتغال داشتند که نانها را در میدانهای شهر می‌فروختند. بیشتر مشتریهای این نانهای ساجی، کارگران و مردم بومی خرم‌آباد بودند. پس از آن دو کوچهٔ دیگر به‌موازات ماهیگیران به‌دامنه‌های «اسبی‌کوه» می‌رفت. که به کوچه جابریها[1] شهرت داشتند. از یک میدانچهٔ کوچک یک سه‌راهی جدا می‌شد و در امتداد کوچه‌رو به‌جنوب سه کوچهٔ نیز به‌موازات کوچه‌های دیگر کشیده شده بود که اوّلی را کوچه کردها و دومی را «کوکالی Kowkāli»ها و آخرین را کوچهٔ درویشها می‌گفتند.

از میدان دردلاکی سه کوچه منشعب می‌شود. خانهٔ پدری نگارنده که از جمله خانه‌های قدیمی شهر است، ضلع غربی میدان را محصور می‌کند. کوچهٔ جنوب باختری به‌کوچهٔ ماهیگیران می‌رفت و کوچهٔ شمال باختری که سه شاخهٔ کوچک دیگر هم داشت و همه بن‌بَست بودند؛ «سه‌سیک Se Sik» نام داشت. یک کوچهٔ دیگر که از میدان به‌شمال می‌رفت و آخرین خانه‌های آن به‌دیوارهای کاروانسرای میرزا سیدرضا منتهی می‌شدند، کوچه رشنوها نام داشت.

پس از این میدان، خیابان اصلی به‌سوی جنوب ادامه می‌یافت. نخستین کوچهٔ خاوری خیابان، «کوچهٔ آقامحمود» نام داشت که انتهای آن به‌رودخانه می‌رسید. از کوچهٔ آقا محمود، به‌سوی شمال دو کوچه وجود داشت که اولی به‌محلهٔ کلیمیها و سپس به‌محلهٔ باباطاهر می‌رفت و یک شاخهٔ آن هم به‌راستهٔ سراجها یا خیابان

۱- جابریها از دودمانی هستند که اصل آنها از دره جابر واقع در صیمره است. دربارهٔ این دودمان به‌مقالهٔ «نسبنامهٔ جابریها و انصاریهای لرستان». نوشتهٔ نگارنده در بیست و پنجمین جلد فرهنگ *ایران‌زمین* (تهران، ۱۳۶۱، گردآورده آقای ایرج افشار) مراجعه شود.

فردوسی امروز می‌پیوست. دومین کوچه هم به‌موازات اولی، باز به‌محله‌های باباطاهر و کلیمیها می‌رفت و به‌شبکهٔ کوچه‌های دیگر می‌پیوست.

آخرین کوچه‌ای که از کوچهٔ اصلی ـ که امروز خیابان حافظ نام دارد ـ به‌سوی خاور می‌رفت، کوچهٔ «جوادی» نام داشت (به‌نام «آقاصادق جوادی» یکی از مشاهیر خرم‌آباد). در این کوچه سه حمام ساخته بودند که شرح آنها خواهد آمد. کوچه به‌دیواره‌های بلند، در خم رودخانهٔ خرم‌آباد منتهی می‌شد. پس از آن باغچه‌ای بود از درختان انار و اغلب جای زباله‌های شهر بود. مردی نیکوکار به‌نام حاج محمد صالح توسلی آنجا را پاکسازی کرد و مسجدی ساخت که امروز به‌نام سازندهٔ آن نامیده می‌شود. در دوران کودکی و نوجوانی با علاقه به‌دیدن کار طاق‌زنی آن می‌رفتم. یکی از طاق‌سازان این مسجد بنّایی به‌نام غلامعلی گِلْ کار بود که بعدها به‌مقام معماری رسید.

نام تیره‌ها و خانواده‌های ساکن محلّه‌های شهر خرّم‌آباد

این فهرست مربوط به‌سالهای ۱۳۲۰ به‌بعد است. اغلب خاندانها از خیلی قدیم ساکن شهر خرّم‌آباد بوده‌اند و نام آنها از نظر ارتباط جغرافیای جمعیّت با بافت شهر آورده می‌شود.

بیشتر این تبارها در یک زنجیرهٔ پیوند نسبی و یا سببی به‌هم مربوط بوده‌اند و درنتیجه، این شهر، شهر خویشاوندان محسوب می‌شده است.

الف ـ نام طوایف و تیره‌های خرم‌آباد

آش‌پز ـ Âšpaz: دودمانی است که اصل پشتکوهی دارد و خانواده‌های اسدی پاکزاد و چابکی از این تیره‌اند

الماسیان ـ Almas: جد آنها در دوره کریم‌خان به‌خرم‌آباد آمد و خانواده‌های الماسیان از آن هستند.

آهو قلندری ـ Âhuqelandari: طایفه بزرگی از سیّدها است که به‌روایت خودشان از نسل سیّدعلی بن سیّد محمد بن سیّد عبدالله بن امام موسیٰ کاظم علیه‌السلام هستند. سیّدعلی اهل مدینهٔ طیّبه بوده و در ضمن مسافرتی به‌ایران در

دهکدهٔ «آب سرد قلعه نصیر» با یکی از بزرگان آنجا به‌نام بابا خلیل آشنا می‌شود. او از سیّدعلی درخواست می‌کند که در آنجا اقامت گزینند. سیّدعلی نیز می‌پذیرد. شخصی به‌نام خواجه بهاءالدّین دختر خود را به‌عقد او درمی‌آورد و درنتیجهٔ این ازدواج سه فرزند به‌نام‌های «سید سلیمان، سیّد احمد و سیّدعلی» به‌وجود می‌آیند. سیّد سلیمان در جوانی به‌اصفهان می‌رود و در آنجا از دنیا می‌رود. از او فرزندی باقی نمی‌ماند. سیّد احمد نیز در جوانی به‌طرف بختیاری می‌رود و در آنجا به‌تبلیغ احکام دینی مشغول می‌شود وبا دختر یکی ازرؤسای طوایف ازدواج می‌کند. نتیجهٔ این ازدواج سیّدهای «احمد فداله» آنجا هستند. سیّد احمد هم در آنجا از دنیا رفت که قبرش هنوز مورد احترام است. فرزند سوم سیّدعلی درلرستان باقی می‌ماند و با دختر یکی از بزرگان طایفه رشنو ازدواج می‌کند. ثمرهٔ این پیوند: دو فرزند پسر به‌نامهای «سیّد محمّد و سیّد حیدر» است. از سیّد محمّد سه فرزند به‌نام‌های خلف، مرتضی ونادر باقی می‌ماندکه خلف جدّ تیرهٔ خلف وندمقیم لرستان ومرتضی جدّتیرهٔ مرتضی وند مقیم دزفول و نادر جدّ تیرهٔ «نذروند» مقیم لرستان است.

از سیّد حیدر چهار فرزند پسر به‌نامهای سیّد طاهر، سیّد شاهرخ، سیّد قاسم و سیّد شهنشاه برجای ماند که به‌ترتیب اجداد تیره‌های طاهروند، شاهرخ وند، قاسم وند و شهنشاهی وندانند.

دربارهٔ وجه تسمیهٔ این طایفه به‌آهو قلندری داستانی بر سر زبانهاست. می‌گویند سیّدعلی به‌واسطهٔ نافرمانی مردمان و مریدان به‌کوه پناه می‌برد و مانند قلندران و درویشان به‌زندگی می‌پردازد واز شیر آهوان‌کوهی تغذیه می‌کند. ازاین‌رو، که معروف به‌آهو قلندر می‌شود. گورسیّدعلی دربخش ملاوی، درمحلّی به‌نام‌درّه‌سیّدواقع است.

ایازی ـ Ayâzi: تیره‌ای است که جدّ آنها به‌نام «ایاز» اهل گوران کرمانشاهان بوده و در حدود یکصدوسی سال قبل به‌خرّم آباد آمده است، نام خانوادگی آنها از نام جدّشان گرفته شده، خانواده‌های ایازی و مقدسی از این تیره‌اند.

بردبُر ـ Bard Bor: تیره‌ای است که از جمله اوّلین کسانی بوده‌اند که در شهر خرّم‌آباد سکونت یافته و جدّ اعلای آنها به‌نام زکی از دسته افرادی است که از شهر قدیم «شاپور خواست» به‌این شهر نقل مکان کرده است، خانواده‌های حجّاری بردبر، جزء این تیره‌اند.

بوواسی ـ Bowâsi: تیره‌ای است که اصل آنها از پشت کوه است گفته شد که در حدود یک ونیم قرن پیش جدّ آنها به‌نام «محمّد باباکوهی» به‌خرّم‌آباد آمده که اینک قبر او در درّهٔ (بوواس) یا بابا عباس است، خانواده‌های عباسی، فردوسی، طالبی و خلیلی جزء این تیره‌اند.

توسلی ـ Tavasoli: از خانواده‌هایی است که از قدیم در خرّم‌آباد می‌زیسته‌اند.

جابری ـ Jâberi: اصل آنها از قریهٔ «بدره» و ده جابر ایلام است و از تیره‌های «خیروند ـ کل ولی‌وند بابابزرگ ـ مومه ـ پیرعباسی ـ میرحمده» تشکیل یافته است. جابری‌های خرّم‌آباد از تیرهٔ «بابا بزرگ»اند و اینها معتقدند که بابابزرگ نوهٔ جابربن عبدالله انصاری علیه‌الرحمه بوده و وجه تسمیهٔ خانوادگی را بدان سبب برگزیده‌اند. خانواده‌های «جابری ـ انصاری ـ پارسا ـ قناعتی» از این تیره است.

جایدری ـ Jāyedari: دودمانی است که اصل آنها از جایدر بخش ملاوی بوده و بزرگان آنها ـ باباخان ـ سلیمان خان ـ آزادخان ـ جهانگیرخان‌اند و امروز به‌نام آزادیان شهرت دارند.

جزایری «شوشتری» ـ «Jazâyeri «šuštari: این خانواده از سیّدهای جزایری است و از اعقاب مرحوم حاج سیّد نعمت‌الله جزایری مجتهد وفقیه معروف‌اند. جدّ این خانواده به‌نام مرحوم حاج سید محمود در سال ۱۲۷۰ هجری ضمن مسافرتی به‌خرّم‌آباد وارد شده و مدّتی اقامت کرده و پس از آن مردم خرّم‌آباد از او می‌خواهند تا مقیم شود. او نیز قبول می‌کند مرحوم حاج سیّد محمود ضمن سفری به‌عتبات در مراجعت در شهرستان اهواز درمی‌گذرد، مردم خَرّم‌آباد فرزندان او را احترام می‌کنند، از بزرگان این خانواده، مرحوم حاج سید محمود. آقا حسین حاج آقا جواد و مرحوم آقا جعفر هستند، خانواده جعفری هم از این دودمان است.

جزایری ـ Jazâyeri: طایفه‌ای از سیّدهای خرّم‌آبادند که جدّ آنها میر سیّدعلی پسر عموی مرحوم «سیّد نعمت‌الله جزایری متوفی ۱۱۱۲ در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی به‌خرّم‌آباد آمده است، این طایفه از دو تیره به‌نام ۱ـ جزایری سیّد صادقی ۲ـ جزایری سیّد عبدالّهی تشکیل یافت که تیرهٔ اوّل از دو تیرهٔ کوچکتر ۱ـ جعفری جزایری ۲ـ جزایری حاج سیّد عزیزی تشکیل یافته است.

جزایری حاج سیّد عزیزی ـ Jazâyerihâjseyyedazizi: تیره‌ای از سیّدهای

جزایری است. بزرگان این تیره عبارت‌اند از: مرحوم حاج سیّد عزیز مرحوم سیّد صادق ـ مرحوم حاج سیّد موسیٰ ـ مرحوم سیّد صادق امام جمعه، خانوادهٔ امامی جزو این تیره‌اند.

جزایری سیّدعبداللّهی ـ Jazâyeri Seyyed Abdollāhi: تیره‌ای‌ازسیّدهای‌جزایری است. بزرگان این تیره عبارت‌اند از: سیّد عبدالله ـ سیّد عبدالکریم ـ سیّد محمّد ـ سیّد نورالدین ـ مرحوم حاج سیّد ابوتراب ـ حاج سیّد حسین فرزند سیّد حبیب.

جعفری جزایری ـ Jafari Jazāyeri: تیره‌ای است از طایفه سیّدهای جزایری و بزرگان آنها عبارت‌اند از مرحوم سیّد جعفر ـ مرحوم سیّد حسن ـ مرحوم سیّد جعفر ثانی ـ سیّد جواد ـ سیّد جعفر اوّل ـ حاج سیّد عیسیٰ فرزند جعفر ثانی.

جوادی ـ Javādi: تیره‌ای است که جدّ بزرگ آنها حاج شیخ مهدی نام درکاظمین می‌زیسته. فرزند او به‌نام «صفر» به‌کرمانشاهان آمده مقیم شده است «آقا جواد» فرزند «صفر» به‌خرّم‌آباد آمده و اقامت گزیدهٔ و فامیل جوادی از اعقاب آقا جواد و نام فامیلی آنها هم نیز از اسم جواد گرفته شده.

چاغِروند ـ Čāqer Vand: طایفه‌ای بزرگ است که از قدیم در خرم‌آباد می‌زیسته‌اند. در منتخب‌التوریخ معینی نظری نامی از «محمّد چاعزی» و محمود بن محمّد چاعزی» وزرای عزّالدین و ملک عزّالدین ۷۳۰ـ۷۵۰ می‌برد «ص ۶۳ـ۶۵» ممکن است طایفهٔ چاعزوند از اعقاب این دو وزیر اتابکان باشند. این طایفه به‌تیره‌های ۱ـ معینی شامل خانواده‌های معینی که نام آنها به‌مناسبت لقبی است که مرحوم رحیم‌خان معین‌السّلطنه که خود مدّتی حاکم لرستان بوده دریافت کرده است ۲ـ خانواده‌های شجاع و شجاعی.

چِنگایی ـ Čencāyi: اصل این تیره از دهکده‌ای است به‌این نام از دهستان ده پیر خانواده‌های عادلی ـ زیودار ـ چنگایی از این تیره هستند.

حلواحر ـ Halvâhar: تیره‌ای است که اجداد آنها جزء اوّلین مردمی بوده‌اند که به‌خرم‌آباد آمده‌اند و به‌واسطهٔ تولیت زیدبن علی و قبول حلوا و نذورات مردم، به‌این نام مشهورند. خانواده‌های رمضانی ـ رحیمی ـ محمّدی ـ مخملکومی ـ افتخاری ـ صابر و اسدی. جزو این تیره‌اند.

خلِف وند ـ Xelaf Van: تیره‌ای از سیّدهای آهو قلندری است که خود از

تیره‌های کوچکتری به‌نام ۱ـ سیّد عبدحسین ۲ـ سیّد خلیل ۳ـ سیّد سهراب ۴ـ سیّد احمر تشکیل یافته و خانواده‌های خلفی ـ رحیمی ـ عبداللهی جزو این تیره‌اند.

دارایی ـ Dârāyi: تیره‌ای هستند که اصل آنها از دهکده‌ای به‌این نام در جنوب خرم‌آباد است و خانواده‌های دارایی و شفافی از این تیره هستند.

رشنو ـ Rašnu: طایفه بزرگی هستند که در تمام لرستان پراکنده شده‌اند، این طایفه یکی از طوایف قدیم است که در پشتکوه و میان کوه می‌زیسته‌اند.

ریزه ـ Riza: تیره‌ای است از اهالی خرّم‌آباد شامل خانواده‌های غلامرضایی.

ساربان ـ Sârebo: تیره‌ای است که اصل آنها از ایلام است و در حدود یکصدو بیست سال قبل به خرّم‌آباد آمده‌اند. خانواده‌های نصیری و شمسی جزو این تیره هستند.

ساکی ـ Sâki: یکی از قدیم‌ترین طوایف لرستان است. حمدالله مستوفی در *تاریخ گزیده* از آنها نام برده است و صاحب *منتخب‌التّواریخ* معینی می‌نویسد این قوم اصلاً لر نبوده‌اند، ولی به‌زبان لری صحبت می‌کنند.

این طایفه نه‌تنها در لرستان بلکه دربیشتر شهرهای ایران زندگی می‌کنند، ولی اکثر آنها در لرستان ساکن‌اند ساکی‌های دزفول و حویزه ازآنها هستند قسمتی ازاین طایفه دربختیاری سکونت یافته وبرخی امروز درآبستان والشتر زندگی می‌کنند. خانواده‌های ساکی ـ مظلوم ساکی محروم ساکی ـ خاکی صدیق و ایزدپناه، از این طایفه هستند.

سِلیوزری ـ Seliverzi: یکی از طوایف قدیم است که از اوایل حکومت اتابکان یعنی از قرّن ششم در لرستان بوده و قسمتی از آنها به‌آبدانان پشتکوه رفته‌اند، جدّ طایفهٔ کنونی به‌نام شفیع بوده و در حدود سه قرن پیش به‌خرّم‌آباد آمده است. خانواده‌های سلاحوزری ـ سامانی ـ عقیلی رجبی جزو این طایفه‌اند.

شاهرخ وند ـ Šâhrox Van: تیره‌ای از طایفهٔ سیّدهای آهو قلندری است که از سه تیرهٔ کوچکتر به‌نام «قیاس وند ـ سبزوار وند ـ نقی وند» تشکیل شده و خانواده‌های مصطفوی ـ صدری ـ شاهرخی ـ نوری ـ صادقی ـ کاظمی ـ شاهرخ وندی ـ نعمت‌پور، جزو این تیره هستند.

شمشیر ـ Šam Šir: نام جدّ تیره‌ای است که در حدود یکصد وبیست سال قبل به همراه برادرش به‌نام خورشید. به‌خرّم‌آباد آمده وسکونت یافته ازشمشیرخانواده‌های رجایی و حافظی و از خورشید فامیل خورشیدی برجاست او اکنون در خرّم‌آباد

زندگی می‌کنند. ازبزرگان آنها محمّد ـ جد دوّم وحاج حسین ـ حاج حاجی مشهورند.

شهنشاهی وند ـ Šahan Šâhivan: تیره‌ای از طایفه سیّدهای آهوقلندری است که خود از تیره‌های کوچکتری به‌نام [سیّد خداداد ـ اِله داروند ـ موفروند ـ سبزوند ـ سه سی وند] تشکیل یافته. خانواده‌های موسوی ـ قیاسی موفری ـ آهو قلندری جزو این تیره هستند، از بزرگان آنها مرحوم سید کاظم نحوی است که از روحانیان بزرگ بوده و در نجف اشرف زندگی می‌کرده و نیز سیّد علی پناه و حاج سیدعلی اصغر است.

صفر ـ Safar: دودمانی است که امروز به‌توکّلی مشهورند آنها نیز از قدیم در این شهر ساکن بوده‌اند.

طـاهروند ـ Tâher Van: تـیره‌ای از طـایفهٔ سیّدهای آهـو قـلندری است و خانواده‌های طاهری ـ حبیبی و موسوی از این تیره هستند.

عتیقی ـ Atiqi: محل اصلی آنها از نجف اشرف است. که به‌خرم‌آباد آمده‌اند. جدّ خانواده به‌نام محمّد ابراهیم در خرّم‌آباد شغل عتیقه‌فروشی داشته و نام خانوادگی آنها به‌همین سبب عتیقی است. و در حدود دوقرن ونیم پیش به‌خرّم‌آباد آمده‌اند.

عرب ـ Erab: تیره‌ای از سیّدهای خرّم‌آباد هستند اصل آنها از طایفهٔ «خرسان» نجف است. جدّ این تیره به‌نام سیّد قاسم عرب در حدود یکصدوسی سال قبل به‌اتفاق برادرش به‌نام حاج سیّدعلی واعظ بطحایی به‌خرّم‌آباد آمدند و اقامت گزیدند. خانواده‌های بطحایی از اعقاب سیّدمحمّدعلی امروز در تهران و همدان سکونت دارند، ولی فرزندان مرحوم سیّد قاسم در خرّم‌آباد باقی ماندند و خانواده‌های عرب‌زاده، عرب، آراسته و فرخجسته از اعقاب مرحوم سیّد قاسم‌اند. این تیره برابر شجره‌ای که در دست دارند نسب به‌امام چهارم امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌رسانند.

عیدی ـ Eydi: دودمانی است که از قدیم در خرّم‌آباد می‌زیسته‌اند و خانواده‌های حیدر پناه و رزاری از این دودمان هستند.

فرّاش ـ Farrâš: طایفه‌ای که در بعضی قسمت‌های لرستان زندگی می‌کنند. خانواده‌های ستاری، شهوه‌ای، تیموری، ترابی و نایبی از این تیره‌اند:

قاسم وند ـ Qâsem Van: تیره‌ای از طایفهٔ سیّدهای آهو قلندری است که از تیره‌های کوچکتری به‌نام «آقا احمدعلی ـ فتحعلی ـ سرخ‌رو ـ نصرالله ـ گیه‌حدی»

تشکیل یافته و خانواده‌های رجایی، موسوی‌نژاد، مرتضوی، قاسمی موسوی و سیف جزو این تیره‌اند از بزرگان این تیره مرحوم سیّد احمد و مرحوم سیّد حسین وسیف‌السّادات مشهوراند.

قاضی ـ Qâzi: جدّ اعلای آنها به‌نام ملاّ هاشم در زمان شاه عبّاس در خرّم‌آباد می‌زیسته است. وجه تسمیهٔ نام خانوادگی آنها هم به‌سبب احراز مقام قاضی‌القضاتی مرحوم حاج میرزا محسن است که به‌موجب دستخطی از طرف دولت وقت به‌این مقام رسیده است و این دستخط امروز دراختیار آنها است. بزرگ کنونی این دودمان آقای حاج روح‌الله قاضی‌زاده است.

کاکاوند ـ Kâkâvan: تیره و فامیلی است که اصل آنها از دهستان کاکاوند دلفان است. جدّ آنها به‌نام «شنبه خان» یکصدوپنجاه سال پیش به‌خرّم‌آباد آمده و سکونت یافته است. خانواده‌های کاکاوند از این تیره‌اند.

کُرد ـ Kord: طایفه‌ای بزرگ است که اصل‌اش از آبدانان پشت کوه بوده و در حدود یکصد و نودسال قبل به‌خرّم‌آباد آمده و سکونت جسته‌اند. این طایفه از تیره‌های کوچکتری به‌نام «مال ملایی، هون منی، باپیروند، حیدروند، زروش، دنیاروند، ماسوی، ملکشاهی بیره‌ای، علی مُهربان» تشکیل شده است، خانواده‌های عیدی، نیک‌بخت، کردستانی، توکلّ، ماهوتی، کاظمیان اسلامی، وحدت، دیناروند، جمالی، کدخدایی، امینی، همایونی و زیدنژاد از این طایفه هستند. زبان و نژادشان لری است. در اینجا کرد به‌معنای گله‌دار و کوچ‌نشین است.

کُرزِبرُ ـ Korzebor: تیره‌ای است که اصل‌اش از سیلاخوری است و جدّ اعلای آنها در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه به‌خرّم‌آباد آمده است. خانواده‌های اسعد جزو این تیره هستند.

کشفی ـ Kašfi: تیره‌ای از سیّدهای مقیم خرّم‌آباد است. جدّ اعلای آنها به‌نام سیّد مهدی است که اصل آنها از نجف اشرف بوده نزدیک به‌دو قرن پیش به‌خرّم‌آباد آمده و سکونت اختیار کرده‌اند.

کمالوند ـ Kamâl Van: یکی از طوایف بزرگ و مشهور خرّم‌آباد است. اصل آنها از قریه‌ای به‌این نام است. بزرگان این طایفه عبارت‌اند از: شادروانان میرزا جواد، میرزا علی، حاج نعمت، آخوند میرزا تقی معروف به‌شیخ‌الاسلام، حاج آقا رضا،

آیت‌الله حاج شیخ روح‌الله، میرزا محمود قوام و میرزا زین‌العابدین‌اند.

گرگ گیر ـ Gorg-Gir: تیره‌ای است از خرّم‌آباد. وجه تسمیهٔ آنها بـه‌ایـن نـام، می‌گویند به‌سبب آن است که زنی از این تیره در قدیم موفق به گرفتن و کشتن گرگی می‌شود. این خاندان از قدیم در این شهر سکونت داشته‌اند و خانواده‌های جباری ـ رستمی و رسولی ـ جزو این تیره هستند.

گله‌دار ـ Gala Dār: یکی از طوایف خرّم‌آباد است که اصل آنها از پشتکوه است و جدّ اعلای‌شان به‌نام «کرم دیناروند» شغل پرورش دام داشته و به‌همین سـبب به‌گله‌دار مشهورند. این طایفه از پنج تیره به‌نام «۱ـ مصطفایی ۲ـکرم ۳ـ ویس علی ۴ـ خمیس وند ۵ـ صحرا» تشکـیل شـده. در حـدود یکـصد وبـیست سـال پـیش به‌خرّم‌آباد آمده و قسمتی از آنها هنوز در پشتکوه سکونت دارند و بعضی هم در دهکده تبحره و تکانه زندگی می‌کنند.

لرستانی ـ Lorestâni: دودمانی مشهور و معروف‌اند که جدّ آنها به‌نام ملاابراهیم خیّاط و اهل ایلام بوده است. از بزرگان این دودمان مرحوم حاج میرزا صالح فرزند ابراهیم است که از روحانیان معروف و شاعری به‌نام بوده است و مرحوم حاج شیخ عبدالرحمن فرزند مرحوم میرزا صالح است که او نیز کسوت روحـانیّت داشـته و شاعر بوده و دیوان او نیز به‌نام «حیرت» چاپ شده است.

ماهی‌گیر ـ Mâhigir: محلّه‌ای است مشهور در خرّم‌آباد که خانواده‌های مقیم این محلّه به‌این نام مشهورند. زیرا و به‌علّت آنکه بعضی از آنها به‌ماهی‌گیری اشـتغال داشته‌اند، به‌این نام مشهور شده‌اند.

ممسارم ـ Mom Sârem: تیره‌ای است که اصل آنها از «وریان آب گرمه» بخش ملاوی است که می‌گوید در تاریخ ۱۱۰۰ هـجری قـمری جـدّ آنـها بـه‌نام «بـیاق» به‌خرّم‌آباد آمده است از بزرگان آنها میرزا شعیب و رییس فرهاد است. خانواده‌های صارمی جزو این تیره‌اند.

مـهکی ـ Mahaki: یکـی از تـیره‌هایی است کـه اصـل آنـها از ایـلام است و خانواده‌های ملکشاهی و مهکی جزو این تیره‌اند.

میرآفتاب و ستوده از اعقاب میرزا سید رضا هستند که در خرم‌آباد سکونت یافته‌اند.

ناصری ـ Nâseri: «خرّم‌آبادی» دودمـانی است کـه بـزرگ آنـها مـرحـوم حـاج علی‌اصغر ناصری خرّم‌آبادی بوده است. پل خرّم‌آباد از یادگارهای او است که در

جنوب و انتهای خیابان علوی (پهلوی سابق) بر روی رودخانه زده شده. خانواده‌های ناصری و خرّم‌آبادی جزو این دودمان‌اند.

ندروند ـ Nadarvan: تیره‌ای از سیّدهای آهوقلندری است که از دو تیره «۱ـ عبدالله وند ۲ـ امان‌الّه‌وند» تشکیل یافته. خانواده‌های جهانبخت و موسوی جزو این تیره‌اند.

نوکِره مرا ـ Nukera Merā: طایفه‌ای است که اصل آنها از «بن تیلو» پشتکوه است و در حدود دویست سال قبل به‌لرستان و خرّم‌آباد آمده‌اند. خانواده‌های طولابی، فیضیان، دباغ و زمانی ـ جزو این طایفه‌اند.

والی ـ Vāli: «والی‌زاده». والی‌های خرّم‌آباد از والیان لرستان‌اند که جدّ اعلای آنها شخصی به‌نام «حسین خان» بوده که در ابتدای قرن یازدهم هجری پس از کشته شدن شاهوردی خان، به‌امر شاه عباس به‌والیگری و جانشینی شاهوردی آخرین اتابک برگزیده شد و مقّر آنها خرّم‌آباد بود تا هنگام والیگری اسماعیل خان که نزاعی بین اسماعیل خان و سران لرستان درمی‌گیرد، در این میان محمّدخان فرزند اسماعیل خان توسط خوانین پیشکوه «دلفان ـ الشتر» به‌قتل می‌رسد و سپس بنا به‌وصیّت اسماعیل نوهٔ او حسن‌خان به‌خون‌خواهی محمّدخان عده‌ای از سران لرستان را به‌قتل می‌رساند و از آن پس بواسطهٔ این عمل نتوانستند در پیشکوه بمانند و به‌پشت کوه رفتند و عدّهٔ کمی که از رفتن خودداری کردند، اجداد خانواده‌های والی یا والی‌زاده کنونی خرّم‌آباد بوده‌اند.

نوازندگان ـ نوازندگان لرستان از سه طایفه بیسوند Bisvan، روزیه، شنبه‌وند و تیره‌های کمری، حیدری، تولونی، چراغ و للکه تشکیل شده‌اند. که نوازندگان خرم‌آباد بیشتر از تیره، شنبه و روزبه می‌باشند. غیر از نوازندگی اغلب به‌نجاری و آهنگری و خراطی هم می‌پردازند.

یهودها ـ Yahudhā: تا سال ۱۳۲۸ شمسی یهودیان خرّم‌آباد هفتصد نفر بودند و در این سال عدّهٔ زیادی از آنها به‌اسرائیل مهاجرت کردند و محلّه‌ای که به‌نام آنها مشهور بود، توسط مسلمانان خریداری شد. امروز تعداد کلّ آنها که تشکیل چهارده خانوار داده‌اند، هفتاد ودونفر است. اینان کنیسه‌ای هم دارند که تاریخ بنای آن مربوط به‌ششصد و چند سال قبل است.

معماری شهر

بافت اصلی شهر کهن خرم‌آباد، مجموعه‌ای از بناها و کوچه‌های موازی یا پیچ درپیچ و نامنظم بوده و هست که دیوار اصلی آنها خشتی با رویهٔ اندود کاهگلی و نمایی آجری و گره‌سازیهای ساده و قرنیزهای دندان‌موشی بود. بام این خانه‌ها اغلب به‌هم پیوسته است. با بررسیهایی که انجام دادم، تعداد خانه‌های شهر قدیم نزدیک به ۹۰۰ خانه بود. بام همه خانه‌ها با کاهگل اندوده شده بود. قوسهای درگاهها به‌شیوهٔ دورهٔ قاجاریه با ساقه‌های بلند و نیمدایره‌ای بود. تعدادی از بناهای ثروتمندان شهر به‌صورت اندرون و بیرونی بود که نشیمنگاه اصلی آن را به‌اصطلاح پنجدری یا سه‌دری می‌گفتند و اغلب اطاقها، کرسی بود زیرزمینی آن، هم برای نم‌گیری فضای کرسی بود و هم برای انباری استفاده می‌شد. چون شهر امنیت نداشت، کسبه‌ای که در مسیر و معبر کوچه‌ها بودند، بخشی از اطاقها را با ساختن یک درگاهی ارتباطی با محل سکونت، به‌صورت دکان و محل کسب درآورده بودند که شبها اجناس خود را به‌درون خانه منتقل می‌کردند. خانه‌های دوطبقه هم دیوارهای خشتی داشتند که با گذاشتن تیرهای چوبی در داخل دیوار خشتی و یا «سرنعل» طاقچه و مهرابها، استحکام آنها را افزایش می‌دادند. طبقات قرینه بودند. درهای اطاقهای کرسی، اُرُسی مشبک، با شیشه‌های الوان بودند که هم نور را تأمین می‌کردند و هم اهل خانه از بیرون پیدا نبودند. گچبریها نسبتاً هنری بودند. رف و رفچه‌ها، محلی برای نمایش وسایل چینی و بلورهای قیمتی بودند. گاهی بر سقف کاذب، گچبریهای زیبایی انجام می‌شد و گاه هم سقف کاذب چوبی بود و شطرنجی که به‌خانه‌های مربعی تقسیم می‌شد که روی آنها را نقاشی می‌کردند. این شیوهٔ سقف‌سازی در بروجرد بیشتر رایج بود و نقاشیها هم اغلب به‌روش اروپایی بودند.

راه‌پله‌های منتهی به‌پشت‌بامها، سرپوشیده بودند و در موقع نیاز و بروز ناامنی و هجوم به‌شهر، از سوراخها و تفتگکش این راه‌پله‌ها برای دیده‌بانی و تفنگ‌کشی بهره می‌گرفتند. درهای ورودی خانه‌هایی که بزرگ بودند، با گل‌میخهای آهنی تزیین می‌شدند. دو وسیله برای کوبیدن در بود، یکی مخصوص زنان که «زلفین» نام داشت و مانند گیسوی زنان بود، و اگر زنی می‌خواست در بزند، از آن استفاده می‌کرد، و در نتیجه صدای آن معلوم بود و بازکنندهٔ در نیز یکی از زنان خانه بود.

مردان از «خواجه خبرکن» چکش مانندی برای درکوبیدن استفاده می‌کردند و چون صدای آن بلند می‌شد مردی برای بازکردن در می‌رفت.

در بعضی از محله‌ها، درهای ورودی حیاطها به‌اندازه‌ای کوتاه بودند که برای عبور از آن باید خم می‌شدند. این نوع درها جنبهٔ ایمنی داشتند و برای آن بودند که سوار مهاجم نتواند اسب خود را به‌درون خانه ببرد و یا درگاه طوری باشد که مانع از هجوم گروهی باشد. گره‌سازیهای نماها، خیلی ساده بود امّا کارهای نجاری و گره‌سازی آن بار هنری بیشتری داشت. به‌طورکلی ساکنان غرب و جنوب شهر، طبقهٔ کارگر و کشاورزانی کم‌درآمد بودند که خانه‌هایشان بیشتر سرپناه بود تا محل زندگی. اغلب، هرخانه یا حیاط پنج تا ده اطاق یک طبقه یا دوطبقه داشت که در هر اطاق، یک خانوادهٔ سه تا شش نفری، زندگی می‌کردند.

فاضلاب اصولاً جز در قسمتی از شهر، وجود نداشت. از این جهت میزان آلودگیها زیاد بود زیرا تخلیه مستراح‌ها جز درکوچه‌ها وگذرگاههای تنگ میسر نبود.

چند کورهٔ آهک‌پزی و آجرپزی که در خاور و جنوب و شمال شهر بودند، نیازهای شهر را تأمین می‌کردند. معمولاً سه نوع آجر تهیه می‌شد: ۱ـ سیم‌بر، که قالب چوبی داشت و گِلهای زیادی روی قالب را با سیم جدا می‌کردند تا رویه‌اش صاف بماند که به‌این سبب آن را سیم‌بر می‌گفتند و برای نماسازی به‌کار می‌رفت. ۲ـ چهارگوش برای طاق و فرش کردن. ۳ـ نظامی که معمولاً بر روی راهروهای آب و یا آجر فرشهای صحن‌ها از آن بهره می‌گرفتند.

یکی از موجبات یکنواختی ساختمانها، بهره نگرفتن از معماری شهرهای اطراف بود. زیرا که رفتن به‌آن شهرها، با وجود راهزنان و یاغیان، مشکل بود. در حالی که شهرهای بروجرد و دزفول، در شمال و جنوب خرم‌آباد به‌فاصله‌های نسبتاً زیاد و یا کم، از بافت معماریهای ویژه و کهن ایرانی برخوردارند، چون که در حوزهٔ فرهنگی محدود و بسته‌ای قرار نگرفته بودند.

به‌هر صورت پس از ورود ارتش به‌خرم‌آباد، از سال ۱۳۰۴ شمسی، تغییرات عمده‌ای در وضع ساختمان و توسعهٔ شهری داده شد. اما اینک متأسفانه شهر به‌طورگسترده و مطالعه نشده گسترش یافته است و باغهای اطراف شهر، که طراوت هوا و خرمی شهر را موجب بودند و از جمله عواملی به‌حساب می‌آمدند که به‌نام «خرم‌آباد» معنا می‌دادند، بریده شده‌اند و به‌خانه و ساختمان تبدیل شده‌اند.

لباسها در دورهٔ قاجار و سالهای نخست دورهٔ پهلوی[۱]

الف) لباس مردانه در شهر

۱ـ کلاه: کلاه مردانه در شهر، از کرک نمدی به‌رنگ سیاه بود که دهانهٔ آن به‌اندازهٔ سر و بالای آن شکم‌دار به‌شکل دیگ گشادی بود و رویه آن مدور با شیب‌که آن‌راگاه «گِیَه گووی Geya Gowi» یا شکم‌گاوی می‌گفتند. بلندی ساقهٔ منحنی و انحنادار آن در حدود ۳۰ سانتیمتر بود.

روحانیون اگر از سادات بودند، به‌دور کلاه‌خود پارچهٔ سیاه و اگر نبودند پارچهٔ سفید می‌بستند. خوانین، دور کلاه‌خود دستار ابریشمی سیاه‌رنگ می‌پیچیدند. گاه روی کلاه نمدی را با پوششی از ترمه می‌پوشاندند که هشت‌ترک داشت و روی ترکها را زری، می‌دوختند که این شکل را «تاج‌کلاه» می‌گفتند. بازرگانان و سرشناسان و بزرگان شهر، از این نوع کلاه را برسر می‌گذاشتند.

۲ـ تن‌پوش: در ابتدا پیراهنی بود که چاک یقهٔ آن در کنار بود. این پیراهن، اگر روی سینهٔ آن‌کثیف می‌شد، فقط با گرداندن یقه به‌سمت دیگر یا از راست به‌چپ جابه‌جا کردن آستینها، قسمت پشت پیراهن به‌جلو می‌آمد. به‌این ترتیب قسمت کثیف شدهٔ پیراهن به‌پشت می‌رفت و این خود نوعی صرفه‌جویی در لباس بود ولی به‌بهداشت آن توجه نمی‌شد.

۳ـ شلوار مردانه: از پارچهٔ سیاه و با پاچهٔ و ساقه تنگ دوخته می‌شد که لیفه آن با بند تنبان در زیر ناف گره می‌خورد.

بقیهٔ لباسها به‌این ترتیب پوشیده می‌شدند که: روی پیراهن، جلیقه و روی آن لباس بلندی بود به‌نام «کرته Korta» و روی همهٔ اینها قبای بلند که سه چاک داشت روی آن پالتو یا سرداری که اغلب از کمر به‌پایین چاک‌دار بود و به‌کمر شال می‌بستند. به‌عنوان وقار و تشخص روی همه آنها، «عبا Abā»، به‌دوش می‌انداختند.

این لباس زمستانی مردان بود. در تابستانها، تنها روی پیراهن قبای سه‌چاک

۱ـ مطالب این بخش را جناب آقای حاج روح‌الله قاضی‌زاده نقل کرده‌اند. با سپاس از ایشان.

عده‌ای از مردم شهر خرم‌آباد و طوایف لرستان با لباس قاجاریه

گروهی از بازرگانان خرم‌آباد، پس از تغییر لباس در اوایل دوره پهلوی

زنان روستایی با لباس بومی

می‌پوشیدند و به‌جای عبا که پوششی نسبتاً کلفت بود، «مزبیه Mazbeya» یا عبای نازک تابستانی دربرمی‌کردند.

پای افزار در زمستان جوراب پشمی دستباف با نقش ونگار و کفش چرمی بود. جورابها به‌وسیلهٔ زنان بافته می‌شدند. در تابستان گیوه یا «کاله Kāla» به‌پا می‌کردند که کف آن چرم آجیده شده از نخ تابیده بود و رویه آن هم با نخ معمولی یا تابیده بافته شده بود. طبقات پایین و کم درآمد، گاه با یک پیراهن و یک قبای سه‌چاک و بدون پای افزار بودند. ولی حتماً کلاه بر سر می‌گذاشتند، از همان نوع و یا کلاه نمدی که نام بومی آن «شوکلو Šökelow» یا شب کلاه بود.

لباس مردان در روستا، در میان طوایف، متفاوت بود. لکها، که در شمال لرستان پیشکوه ساکن‌اند، روی پیراهن و جلیقه، «ستره Setra» می‌پوشیدند. ستره قبای بلندی است که یک چاک در پشت دارد و جلو سینهٔ آن چرخکاری شده است و از پارچه‌های ساده یا گلدار دوخته می‌شود. روی ستره، شالی از چلوار یا پارچهٔ دیگر به‌کمر می‌بستند. کلاه آنان نمدی ساده است که گاه اطراف آن دستار می‌بندند. پای‌افزار مردها، گیوه‌های زمخت است که تخت آنها در آن زمان از لاستیک بریده وتهیه می‌شد. رویهٔ آن از نخ تابیده بافته شده است و اغلب برای استحکام دور آن را چرم می‌دوزند تا به‌هنگام گردش در کوه و صحرا و ریگزار بتواند سنگینی جسم آدمی را تحمل کند.

ب) لباس زنانه

لباس زنانهٔ اواخر دورهٔ قاجار در لرستان، نخست پاپوش یا شلوار بود که ساقهٔ تنگ و مخملی داشت. بر ساقهٔ آن یک چاک شش سانتیمتری زده می‌شد. ساقه یراق‌دوزی بود و دهانهٔ آن را «گو»های نقره می‌دوختند و سرپای آن هم با نقره تزیین می‌شد.

یک نوع دیگر شلوار، یا پاپوش زنانه با جوراب سرخود معمول بود که «دلاق Delāq» نام داشت که آن هم با یراق طلایی و نقره‌ای و آویزه‌های نقره تزیین می‌شد. این پاپوش به‌زنان طبقهٔ اعیان و ثروتمندان اختصاص داشت.

پیراهن، گشاد و یک پارچه با آستینهای «سیچه Čiča»دار بود «سیچه» یک قطعهٔ پارچه مربع شکل به‌اندازهٔ ۱۵×۱۵ سانتیمتر یا بیشتر، زیربغلی بود و آستینهای

گشاد را به‌پیراهن می‌پیوست. این پیراهن یا «جومه Joma» دویقه داشت که هیچ‌وقت جلو سینه با پشت و گردهٔ آن تفاوت نداشت. هرگاه قسمت جلو کثیف می‌شد، جلو را با پشت‌گرده جابه‌جا می‌کردند.

گاه سرآستینها یا «بال Bāl» جامه را مخمل می‌گرفتند، یا به‌جای دکمه‌های یقه اشرفی طلا می‌دوختند. روی پیراهن، جلیقهٔ بدون آستین می‌پوشیدند. جلو دور یقهٔ آن را سکه‌های نقره می‌دوختند و بر روی آن «خفتان Xeftö» که کنارش بایراقهای پرپیچک و گلهای مخملی و سکه‌های طلا و نقره تزیین شده بود، می‌پوشیدند.

«کلنجه Kolenja» نوعی پالتو از جنس مخمل سایه‌دار مشهور به‌مخمل پوست یا ترمه بود که بر روی لباس می‌پوشیدند. قسمت بالاتنهٔ کلنجه تا کمر، ساده و از کمر به‌پایین چین‌دار بود. به‌حاشیه و لبه‌های جلو آن دو سه ردیف یراق رنگین و ملیله‌ای می‌دوختند.

سربند یا «عمامه Amâma»، سه تا چهار قطعه دستار ابریشمی رنگی یا سیاه و سفید بود که به‌روش ویژه و با پیچ و واپیچهای حساب شده به‌دور سر می‌بستند، به‌طوری که دنباله‌های آن به‌پشت آویزان می‌شد.

پس از انقراض قاجار، لباس مردان تغییر یافت، و با حضور ارتش، کت و شلوار و کلاه لبه‌دار (کلاه پهلوی) معمول شد. امّا لباس زنان هنوز کم وبیش به‌روش قدیم پیدا می‌شود. زنان لرستان اکثراً از پوششهای ساده که با شرایط زندگی کوچ‌نشینی و زحمات شبانه‌روزی آنان سازگار است، بهره می‌گیرند.

آرایش زنان در روستاها همان آرایش خدادادی و چهره طبیعی بود. اما گاه برای خوشبویی، مقداری میخک به‌لباس، یا گردنبندی از دانه‌های خوشبوی جنگلی به‌نام «Malhö» یا مهلب به‌گردن می‌آویختند که این روش هنوز هم رایج است.

امکانات بهداشتی و رفاهی

الف ـ حمام

۱ـ حمام حسین‌خان: ظاهراً نخستین حمام را در خرم‌آباد، حسین‌خان ساکی

رییس ایل ساکی[1] ساخته است. این حمام که هنوز موجود است، در اول راستای بازار سرپوشیدهٔ مسگران، [خیابان حافظ کنونی] و در کنار مسجد بازار، جای داشت که راهی دیگر آن از صحن مسجد، داشت، بعدها راه آن مستقل شد.

آقای حاج اسدالله ساکی

ساختمان حمام یکی از نمونه‌های بکر معماری حمام‌سازی دوره قاجاریه است. حمام در عمق ۲۰ متری ساخته شده است، به‌طوری که سقف آن همکف صحن مسجد است. این شیوهٔ حمام‌سازی

۱ـ بالاگریوه یا میان‌کوه، محل سکونت چهار ایل ساکی، پاپی، «جودکی Judeki» و رشنو بود. ایل ساکی از طایفه‌های ساکی سرچرب، «لَت کلو Latkelow» یا لت‌کلاه، پارسی، گورجه یا گرجه‌ای، عوضعلی، زردلی‌وند، کلیل وند، چناروند و بستاک یا بساک، تشکیل می‌شد. یکی از سران ایل ساکی، میرفلاح نام داشت. میر فلاح در قریهٔ «آوسو Oweso» یا آبستان، قلعه‌ای داشت که مرکز حکمروایی او بود. امروز از آن قلعه، تپه بزرگی به‌جای مانده که هنوز به‌تپه میرفلاح شهرت دارد. در زمان فتحعلی‌شاه قاجار، عربهای بنی طُرُف ساکن خوزستان، سر به‌شورش برداشتند. شاه یکی از فرزندان خود [شاید بهمن میرزا] را مأمور سرکوبی آنان کرد. او به‌هنگام رسیدن به‌لرستان، از میرفلاح خواست تا با سواران زبده و مسلح خود او را در فرونشاندن شورش همراهی کنند. میرفلاح پذیرفت و به‌همراه [بهمن میرزا] به‌خوزستان رفت. پس از سرکوبی شورش بنی‌طُرُف، [بهمن میرزا] میرفلاح را به‌عنوان حاکم در آن محل باقی گذارد. عده‌ای دیگر از ایل ساکی نیز به‌او پیوستند و در سوسنگرد، هویزه مستقر شدند. عده‌ای هم به‌دزفول مهاجرت کردند. از آن پس حوزهٔ حکومتی میرفلاح، «فلاحیه» نام گرفت که هنوز در بین اهالی به‌همان نام شهرت دارد امّا در فرهنگ جغرافیایی به‌شادگان تغییر نام داده است.

بعد از میرفلاح، طبق فرمانی، حسین خان ساکی، به‌عنوان رییس ایل جلیلهٔ ساکی، به‌سراسر لرستان خاوری، یعنی از محل کنونی سددز تا گردنهٔ رازان حکومت می‌کرد. هنوز حصار و دیوار سنگی بالای گردنهٔ رازان که در حدود ۵۰۰ متر طول دارد و شرقی ـ غربی است و مرز شمالی حوزهٔ حکمرانی او بوده، باقی مانده است.

حسین خان ملقب به «ناظم الامرا» مردی مقتدر و بخشنده بود و به‌آبادنی و امنیت علاقهٔ زیادی داشت در زمان اقتدار او کسی جرأت دزدی و راهزنی نداشت. چند پل و دژ و حمام و خانه (در قسمت شمالی شهر و در جنوب گرداب و جنب مسجد) در شهر خرم‌آباد از آثار اوست. حسین خان سرانجام در یک توطئه ناجوانمردانه به‌قتل رسید. (این اطلاعات را پسرعمویم آقای حاج اسدالله ساکی از نواده‌های ایل ساکی دراختیارم گذاشته است که از وی بدین وسیله سپاسگزارم).

در عمق زمین، بدان سبب بود که دیوارهای حمام در معرض جریان هوا نباشند که سرماگیر شود. درنتیجه فضای حمام در زمستان گرم و سربینهٔ آن در تابستان خنک بود. آب موردنیاز حمام به‌وسیله چرخ و «گودول Gowdul» از چاه به‌بالا کشیده می‌شد. گودول یکی از شیوه‌های آبیاری هم بود. به‌این طریق که دو سر یک دلو از پوست گاو را به‌طول یک‌متر و نیم و پهنای نیم متر با طناب به‌چرخ می‌بستند و اهرم چرخ به‌وسیلهٔ دو طناب به‌یوغی که به‌گردن گاو افتاده بود، بسته می‌شد و گاو در یک مسیر دایره‌ای حرکت می‌کرد و دلو پر از آب را بالا می‌کشید و آب به‌حوضچه‌ای ریخته می‌شد و از مسیری که تنبوشه‌های سفالی کارگذاشته شده بود به‌خزانهٔ حمام و یا مخزن آب سرد فرستاده می‌شد. از این جهت گاودول می‌گفتند که به‌وسیله گاودول یا دلو، آب از چاه بالا می‌کشیدند. گاهی به‌جای گاو دو کارگر آن چرخ را می‌چرخانیدند.

۲ـ حمام والی: جنب مسجد جامع شهر قرار داشت و نمونهٔ دیگری از معماری حمام‌سازی دورهٔ قاجار بود. این حمام به‌دستور حسین‌خان والی ملقب به‌صارم‌السلطنه ساخته شده بود و مخصوص خانواده‌های سرشناس شهر بود. متأسفانه در سال ۱۳۵۵ شمسی، زمانی که تصمیم گرفته شد حمام به‌موزه تبدیل شود، به‌وسیلهٔ چندنفر سودجو با تطمیع برخی از مأموران انتظامی وقت، شبانه سقف آن را ویران کردند. و مدتی بعد تبدیل به‌بازارچه شد!

۳ـ چند حمام دیگر: در سالهای بعد و به‌تدریج چند حمام دیگر ساخته شده بود که بنای همگی آنها به‌شیوه معماری قاجاریه بود و بهترین آنها مشهور به‌حاج اسدالله بود که ستونهای مرمری داشت و ظاهراً آن ستونها را پس از ویران شدن حمام مشهور و قدیمی قلعهٔ فلک‌الافلاک، در این حمام به‌کار رفته بودند. این حمام در سال ۱۳۵۶ هـ. ش به‌زورخانه تبدیل شد.

۴ـ در محلهٔ پشت بازار یک حمام و در محلهٔ دردلاکی در کوچهٔ «حاجیها»، دو حمام دیگر بود و یک حمام نیز در محلهٔ باباطاهر وجود داشت که هنوز برجاست و حمام‌باشی نام دارد.

سوخت حمامها عموماً از کاه یا کود چارپایان تأمین می‌شد و یک کارگر مخصوص داشت به‌نام تون‌تاب که در لری «تین‌سوز» می‌گویند. آب خزانه هرماه

یک‌بار عوض می‌شد و هر روز صبح با وسیله‌ای به‌نام «لجن‌گیر» کثافات ته‌نشین شده آن گرفته می‌شد. حمام از سحرگاه تا سرزدن آفتاب ویژهٔ مردان بود و از آن‌پس تا یک‌ساعت بعدازظهر به‌بانوان و سپس تا نزدیک غروب آفتاب مجدداً به‌مردان اختصاص می‌یافت. در دورهٔ قاجار هرروز سحرگاه در بوقی می‌دمیدند که آغاز کار حمام را اعلام می‌کرد. به‌هرصورت هیچ‌یک از حمامها از شرایط بهداشتی مناسب برخوردار نبودند.

ب- مساجد

قدیم‌ترین مسجد شهر خرم‌آباد به‌روایت تاریخ، مسجد جامع بوده‌است که در سال ۹۷۰ هـ. ق به‌دستور شاه‌پرور دختر اغوربیک، ساخته شده و در جای خود به‌تفصیل دربارهٔ آن توضیح داده شده است. چند مسجد دیگر نیز در سالهای بعد در میدان پشت بازار و دردلاکی و محلهٔ باباطاهر و کوچهٔ زیدبن علی و سرگرداب ساخته شد.

آب شهر و آب‌رسانی خرم‌آباد

در محدودهٔ کنونی شهر خرم‌آباد، پنج چشمه آب شیرین وجود دارد که مهمترین و پرآب‌ترین آنها چشمهٔ گلستان در دامنهٔ دژ شاپور خواست، چشمهٔ شاه‌آباد، گرداب سنگی «گردوبردینه Gardow Bardina» و چشمهٔ مشهور به‌گرداب هستند. به‌این جهت می‌توان خرم‌آباد را شهر چشمه‌های آب گوارا نامید. از آب چشمهٔ شاه‌آباد به‌وسیله نهرهای احداثی، قسمتهایی از باغها و زمینهای جنوب شهر نیز آبیاری می‌شده که در شهرسازی و توسعهٔ شهری امروز همهٔ آن نهرها پر از خاک و مسدود شده‌اند.

از گرداب سنگی نیز از زمانهای دور، نهری تا زمینهای جنوب باختری و درهٔ باباعباس کشیده شده بود که آن هم در این زمان از میان رفته است و دربارهٔ آن در جای خود به‌تفصیل شرح داده شده است.

آب شهر قدیم از چشمهٔ «گرداب» تأمین می‌شد. آب‌رسانی شهر به‌وسیلهٔ شبکه‌ای از آبروهای زیرزمینی از سرچشمه به‌خانه‌ها جریان پیدا می‌کرد. هر خانه‌ای که در مسیر این شبکه قرار داشت با حفر چاهی با آبگیر مناسب بهره می‌برد

که با نصب «چرخ چاه» و با دلو و ریسمان، از چاه، آب موردنیاز برای آشامیدن و شست‌وشو را برمی‌داشتند. ولی همواره آب در شبکهٔ زیرزمین جریان داشت. اما برای جریان آب در این شبکه، در قسمت خاوری گرداب یا سرچشمه، سدی با دریچه‌ای ساخته شده بود. آن دریچه، به‌وسیلهٔ تخته چوبی کشویی بسته می‌شد که آب بالا می‌آمد و در شبکهٔ راه آب زیرزمینی جریان می‌یافت. این دریچه را «**قَمچی‌کش**» می‌گفتند.

سالی یک‌بار پیش از رسیدن ماه مبارک رمضان، دریچه را باز و گرداب را لایروبی می‌کردند. در این فرصت، مردم شهر نیز به‌لایروبی و پاک کردن چاه آب خانه خود می‌پرداختند. این آب به‌هیچ‌وجه بهداشتی نبود، حتی وسیلهٔ انتقال بیمار بود. مثلاً بسیار اتفاق می‌افتاد که در یکی از چاههای مسیر، سگ یا مرغ و یا گربه‌ای به‌درون چاه یکی از منازل مسیر سقوط می‌کرد و کسی متوجه نمی‌شد تا وقتی که آب چاهها بوی مردار می‌گرفت. زمانی طول می‌کشید تا چند مقنی بتوانند محل مردار را پیدا کنند. پس از بیرون کشیدن آن که کاری بسیار دشوار بود، باز تا چند روز، آب با بوی بدش قابل آشامیدن نبود. در منازلی که نزدیک به‌سرچشمه بودند، این مشکل و گرفتاری کمتر بود.

مازاد آب شهر، به‌وسیلهٔ نهری به‌باغهای جنوب شهر منتقل می‌شد. اکنون آب چشمه‌های گلستان و شاه‌آباد به‌وسیلهٔ تلمبه‌های قوی به‌مخزنهای ساخته شده در دامنه‌های کوههای اطراف منتقل شده و از آنجا به‌وسیلهٔ لوله به‌خانه‌ها فرستاده می‌شود.

نهر ناصری: از قدیم، قسمتی از آب رودخانهٔ رباط (واقع در شمال باختری شهر در تنگه‌ای از مخمل کوه و مشهور به‌این نام) را به‌وسیلهٔ نهری به‌قسمت باختری شهر که بلندتر از سطح شبکهٔ آب گرداب بود می‌رسانیدند. سرچشمهٔ این آب به‌نام «ماهی بازان» مشهور بود. بر بالای آن کتیبه‌ای وجود داشت که به‌مرور زمان ازبین رفته است. طول این نهر بیش از ۱۵ کیلومتر بود. تا حدود سی سال پیش نیز شهرداری به‌بازسازی و حفاظت نهر برای نظافت شهر اقدام می‌کرد. نام قدیم آن «نهر ناصری» بود زیرا در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار ساخته شده بود.

نهر کرگانه Kargona:

نهر کرگانه از سمت شرق جریان می‌یافت. آب برای زراعت و باغ‌ها و نیز شهر باستانی شاپورخواست، از سده‌های دور از این رودخانه بوده است، این نهر اینک به‌رودخانه خرم‌آباد می‌ریزد. تا حدود سی سال پیش هنوز از آب این نهر استفاده می‌شد و اینک اثری از نهرسازی‌های قدیمی وجود ندارد. باغ محسن‌آباد دوره قاجاریه به‌وسیله آب کرگانه آبیاری می‌شد.

امور بازرگانی و دادوستد در خرم‌آباد[1]

مرکز عمدهٔ دادوستد در غرب ایران در همدان بود. واردات و پخش اجناس و بازار اصلی در دست کلیمیان بود. زیرا آنان خریداران اصلی کالاها بودند. امّا آنچه اقتصاد و بازار لرستان را راکد و یا محدود می‌کرد، ناامنی راههای لرستان و وجود راهزنان عشایر در مسیر راههای شمالی و جنوبی بود. داد وستد تنها با شهرهای مجاور، آن هم در شرایط سخت و فصلی انجام می‌شد.

یکی از شهرهای طرف دادوستد، دزفول بود. راه خرم‌آباد به‌دزفول، کوهستانی و پررنج و خطر بود و فاصلهٔ آن ۵ یا ۶ منزل یا حدود ۳۲ فرسنگ بود. سختی راه و ناامنی و گذشتن از میان طوایف‌کوچ‌نشین میر و دیرکوند و دیگر طایفه‌های مسیر، مبادلهٔ کالا و تجارت را فصلی می‌کرد. یعنی در پاییز، کاروانها با مال‌التجاره به‌همراه ایل به‌کوچ زمستانی می‌رفتند که سفری منزل به‌منزل و بیش از

حاجی روح‌الله قاضی‌زاده

۱- اطلاعات این بخش را جناب آقای حاج روح‌الله قاضی‌زاده، از معاریف و مشاهیر خوشنام شهر و از دست اندرکاران بازرگانی و امور شهری، در اختیار نگارنده گذاشته است، با سپاس از ایشان.

یک‌ماه به‌طول می‌انجامید. هرجا که کوچیان برای چراندن رمه و گلهٔ خود می‌ایستادند، کاروان هم باید توقف می‌کرد. پس از رسیدن به‌دزفول و مبادلهٔ کالا و خرید کردن، چند ماه را بیکار در دزفول می‌ماندند، تا اواخر فروردین که با ایل به‌سردسیر باز می‌گشتند.

پس از رسیدن به‌خرم‌آباد، اجناس در سطح شهر و بین خرده‌فروشها توزیع می‌شد. این سفر ششماهه مشکلات دیگری از نظر عاطفی و خانوادگی هم داشت. با این همه، گاهی عشایر، هم‌پیمان و قسم‌خورده برای غارت مال‌التجاره به‌هرکاری دست می‌زدند. در مسیر شمال به‌سوی بروجرد و همدان، با آنکه مسیر راه کوهستانی بود امّا دشواریهای راه به‌اندازهٔ راه دزفول نبود. ولی از نظر ناامنی باید گفت که در هر دره و تنگه‌ای گروهی از راهزنان برای غارت کاروانیان دیده‌بانی و روزشماری می‌کردند. بدین ترتیب این گونه دادوستد معمولی و فصلی و پرمخاطره و پرزحمت، نفعی برای تجار نداشت امّا جز این هم چاره‌ای نبود. حاکمان قاجار نیز علاوه بر بی‌توجهی، توان مقابلهٔ مستمر نیز نداشتند. تا روزی که لرستان به‌تصرف ارتش درآمد. صادرات لرستان از راه بازار خرم‌آباد به‌شهرهای اطراف انجام می‌شد. برخی از صادرات صنایع دستی بودند و بیشترین رقم صادرات دام و فرآورده‌های دامی همچون روغن، پشم و پوست و یا اسب و قاطر بود. دیگر انواع صادرات، «کیژه Kiža»، کنجد، تریاک، سقز، مازو، کتیرا، «ژوی Ževi» (نوعی شیره درخت جنگلی برای شستن موی سر)، «قلقاف qalqāf» (شبیه ماز و از درخت‌های جنگلی که درکاردباغی مورداستفاده قرار می‌گرفت) و از بافته‌ها: فرش، جاجیم، کلاه‌نمدی، ماشته Māšta (نوعی رختخواب پیچ) و گیوه و نمد و جوراب پشمی بود. واردات تجاری شهر عبارت بودند از قند و چای و پارچه و قماشهای گوناگون، میان‌فرش و کناره، خرما، نفت، حنا و وسایل روشنایی و ظروف بلور و چینی.

کلیمیان خرم‌آباد در تجارت و دادستد، نقش داشتند و در معازه‌ها و خانه‌های خود اقدام به‌صادرات و واردات می‌کردند صادرات آنها، پوست حیوانهای وحشی مانند روباه و سمور و کتیرا و مازو را شامل می‌شد و واردات آنان عبارت بود از نخ و سوزن، طلا و انگشتری و میخک و دستارهای ابریشمی که زنان بر سر می‌بستند.

کلیمیان گدا نداشتند، طبقهٔ ضعیف و کم درآمد آنها در پای مغازه‌های مسلمانان

یا کلیمیان، «اوجار Öjār» می‌گذاشتند و آن نوعی خورجک بود که در آن مقادیری جنس مانند سوزن و نخ و میخک و انگشتری و دستمال جا می‌گرفت و به‌مشتریها ارائه می‌شد.

مرکز و بارانداز شهر، کاروانسرای **میرزا سیدرضا** بود که محوطهٔ آن بارانداز بود و مجموعهٔ مغازه‌های اطراف آن، دفاتر تجارتی بارزگانان بودند. دو راستای خاوری و شمالی به‌برازان اختصاص داشت که به‌بازار سرپوشیده هم شهرت داشت. این مجموعه پس از مدتی که از رونق آن کاسته شده بود، در سال ۱۳۵۶ خورشیدی با کوشش شادروان علی‌محمد ساکی شهردار وقت خرم‌آباد، مرمت شد و بار دیگر رونق یافت و اکنون مرکز بازار عمدهٔ طلافروشیهای شهر است که در جلد نخست در این باره توضیح داده شده است.

مشاغل عمده شهر در اواخر دورهٔ قاجار

۱ـ سراجی: مشاغل و حرفه‌ها از نیازهای شهر رونق می‌گرفتند. گاهی این حرفه‌ها، برای تولید ساخته‌های خود به‌کمک حرفه‌های دیگر نیز نیاز داشت. یکی از حرفه‌های پررونق شهر، سراجی و زین‌دوزی بود. زیرا که لرستان از قدیم یکی از مراکز پرورش اسب بود. بومیان و عشایر لرستان هم سوارکاران ماهری بودند. از سویی اسب وسیله‌ای برای سفرهای دور و نزدیک بود. زیرا هنوز نه اتومبیل بود و نه راه شوسه و اتومبیل روساخته شده بود. درنتیجه حرفهٔ سراجی بازارگرمی داشت. در شهر خرم‌آباد بیش از پنجاه دهنه مغازه به‌این کارها مشغول بودند و راستای سراجان از نقاط مهم شهر بود.

۲ـ آهنگری: حرفهٔ آهنگری، پس از سراجی اهمیت بسزایی داشت. تولیدهای آهنی از خیش شخم‌زنی، رکاب و لگام‌روکنی اسب، داس و چفت و کلون در بود تا افزار ریز ودرشتی که در حرفه‌های دیگر موردنیاز بود. بیست دهنه مغازهٔ آهنگری برای رفع این نیازمندیها در لرستان کار می‌کردند.

۳ـ چلنگری: یکی از حرفه‌های نزدیک و گاه پیوسته به‌آهنگری بود. کار عمدهٔ چلنگران، ساختن قفل، چاقو زنجیر، چفتهای کوچک در و بویژه ساختن تیغ مخصوصی برای تیغ زدن گرز خشخاش جهت گرفتن شیرهٔ تریاک آن بود. همچنین

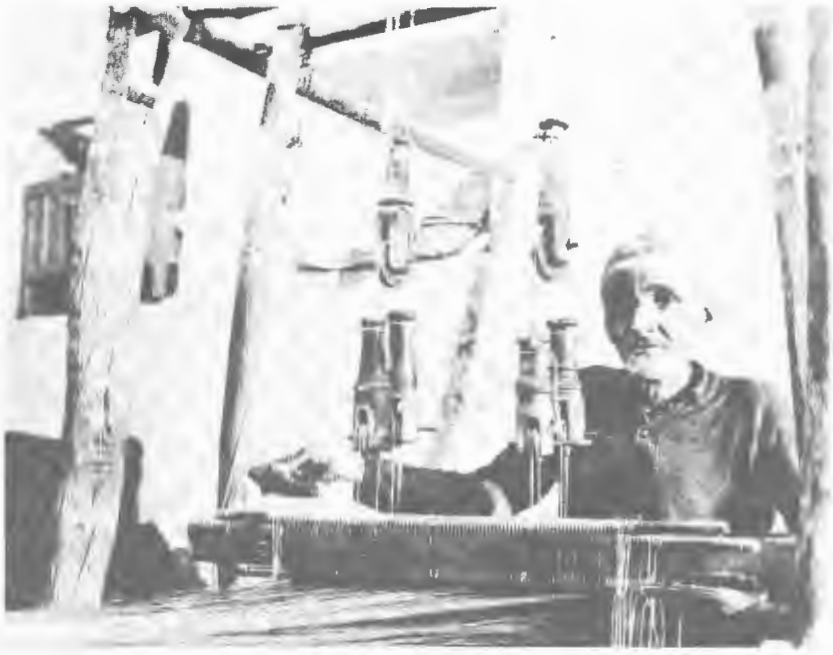

عکسهای جولاهی و دوک ماسوره‌کنی مربوط به‌آن

کمچه‌های شیرهٔ تریاک‌گیری. این شغل فصلی بود و از نیمهٔ دوم سال اندکی کم‌رونق می‌شد. دوازده دهنه مغازهٔ چلنگری نیازمندیهای لرستان را فراهم می‌کردند.

۴ـ نعلبندی: در ارتباط با پرورش اسب بود. این حرفه‌ها یعنی، سراجی و آهنگری و چلنگری تا نعلبندی به‌هم پیوسته بودند. نعلبندان شهر بیش از ۱۴ دهنه مغازه داشتند. در روستاها نیز کسانی بودند که کار نعلبندی می‌کردند.

۵ـ بزازی: بزازان بیشتر در کاروانسرای میرزاسید رضا حجره داشتند. تمام پارچه‌های آنها، وارداتی بود و هیچ نوع پارچهٔ تن‌پوشی در محل تولید نمی‌شد.

۶ـ مسگری: مسگری شغل پررونقی بود و از جمله حرفه‌های فعال در تمام سال. زیرا که بیشتر وسایل زندگی، مسی بود. از ورقهای مس وارداتی وسایلی مانند دیگ و دیگچه، مجمع و آفتابه و سینی و تاس حمام و بشقاب و جام و آفتاب لگن و بسیاری اشیای دیگر، می‌ساختند. رویگری، حرفه‌ای پیوسته و مربوط به‌مسگری بود. برپایهٔ نیاز لرستان، دکانهای مسگری در یک راستای سرپوشیده به‌نام «راستای مسگران» متمرکز بودند. غیر از این راستا، چند مغازهٔ دیگر در سراسر شهر پراکنده بودند. برخی از این مسگران در تابستانها به‌روستاها می‌رفتند و در برابر گرفتن فرآورده‌های دامی و یا گندم و حبوبات به‌عنوان مزد، کار رویگری و سفید کردن جامها و وسایل مسی را انجام می‌دادند. تعداد مسگریهای شهر بیش از ۶۰ دهنه مغازه بود.

۷ـ جولاهی: حرفه‌ای ظریف بود و اغلب کارگاهها در منازل جولاهان بود. کار آنها بافتن نوعی رختخواب پیچ بود که در زبان لری "ماشته Māšta" نامیده می‌شد. جولاهان نخهای پشمی را که زنان تابیده و به‌چند رنگ فراهم کرده بودند، در برابر دریافت دستمزد می‌بافتند.

۸ـ عطاری: نیز شغلی عمومی بود و در هر نقطهٔ شهر و محله، یک یا دو نفر به‌عطاری مشغول بودند. عطاران از قند و چای و خرما و زعفران و شکر و برخی از داروهای گیاهی و یا نفت و نمک و مانند آن را عرضه می‌کردند.

۹ـ گیوه‌کشی: گیوه‌کشها، پارچه‌های کهنه را که دور ریخته می‌شد به‌صورت

قطعاتی به‌پهنای ۲ سانتیمتر و طول ۱۰ تا ۱۲ سانتیمتر تا می‌کردند و با مشته[۱] زدن آنها را صاف می‌کردند. سپس تعدادی از آنها را با چرم گاو، بند می‌کردند تا اندازهٔ یک زیر گیوه بشود و آنقدر چرم از دو طرف می‌کشیدند که در لابلای پارچه‌های تاشده هیچ‌چیزی نفوذ نمی‌کرد. آنگاه، آنها را با «گزن Gazan» یا تیغ مخصوص، به‌صورت کف گیوه درآورده و رویه‌ای از نخ تابیده و قلاب‌دوزی شده به‌آن

جریه آژیه‌کشی

۱- مشته Mošta، وسیله‌ای است که ریخته‌گران درست می‌کردند. سر آن پهن و مدور و دستهٔ آن که باریکتر بود در یک مشت جا می‌گرفت و کفش‌دوزان و گیوه‌کشان برای کوبیدن چرم و پارچه از آن استفاده می‌کردند، در شکل پیداست.

می‌دوختند که پای‌افزاری محکم بود. محله‌ای در خرم‌آباد به‌نام «گیوه‌کشان» وجود داشت.

۱۰ـ آژیه کشی Ājya: یک لایه چرم به‌اندازه کف پا را به‌دستگاهی به‌نام «**جریه** Jariya» می‌بستند و با درفش و سوزن مخصوص در هر سوراخ آن دولایه تابیده رد می‌کردند. بعد یک لایهٔ دیگر چرم بر آن می‌انداختند و میان این دو لایه چرم را با مقوا پرمی‌کردند و حاشیهٔ آن را می‌دوختند و لبه‌های دوره آن را تیغ زده و صاف و یکدست می‌کردند. زنان براین تختهای آژیه، با نخ نازک چرخکی، رویه‌ای ظریف می‌بافتند. این پای‌افزار که "آژیه" نامیده می‌شد برای فصل تابستان بسیار مناسب بود.

دیگر مشاغل عبارت بودند از: دباغی، کوره‌پزی، آرایشگری یا سلمانی که کار ختنه کردن، دندان کشیدن و رگ‌زنی را نیز انجام می‌داد، رزازی، بقالی، پالان‌دوزی، لحاف‌دوزی، برنج‌کوبی که معمولاً با رزّازی همراه بود. قپاندازی، پینه‌دوزی، خیاطی ـ که در دوختن لباسهای مردانه و زنانه به‌شیوه و طرح بومی لری مهارت داشتند ـ نجاری و خراطی.

بنایی و معماری دوشغلی بودند که تخصص و دقت در کار را می‌طلبیدند و تعداد انگشت‌شماری بنا و معمار بودند که در تهیهٔ طرحها و یا اجرای کارهای بنایی و گچبری مهارت و نبوغ داشتند.

دو نفر هم به‌شغل جارچی‌گری مشهور بودند. به‌این معنی که وقتی خری یا چارپایی یا چیزی از کسی گم می‌شد، جارچی دور کوچه‌های شهر می‌گشت و نشانی گمشده را می‌داد تا هرکس از آن و یا جای آن آگاهی دارد، اطلاع دهد و مژدگانی دریافت دارد.

هنوز هم بسیاری از این مشاغل برجای‌اند و تعدادی نیز به‌دلایل تحولات اجتماعی و یا پیروی نکردن فرزندان از مشاغل پدری و دگرگونیهای فنی در شغلها، از میان رفتند زیرا تقسیمات جدید اجتماعی که متأثر از رخدادهای علمی و تحولات جهانی بود نسل تازه در پذیرفتن مسؤولیت میراث پدران خود را از نظر وضع کار و شغل محدود می‌کرد. در نتیجه این تأسیسات و مشاغل به‌فراموشی سپرده شدند.

بیماری و درمان

در دورهٔ قاجار، وضع بهداشت و درمان در هیچ جای ایران و از جمله در لرستان به‌هیچ وجه خوب نبود.

هربارکه مرکز حکومت لرستان در خرم‌آباد مستقر می‌شد برای آبادانی و عمران شهر و روستا نبود، بلکه برای نظارت بر جمع‌آوری مالیات بیشتر به‌وسیلهٔ عواملی بود که هم راهزن بودند و هم عامل حکومت.

درمان‌بیماریها بیشتر ازتجارب کسانی که «حکیم» نام داشتند، صورت می‌گرفت. هربارکه بیماریهای واگیردار مانند وبا و آبله و طاعون همه‌گیر می‌شد، چنان‌کشتاری می‌کرد که سال وقوع آن بلیه، به‌صورت مبدأ و مبنایی برای تاریخ شهر درمی‌آمد. مثلاً می‌گفتند تولد فلان و واقعه و جنگ و غارت فلان و حادثه فلان در وبای سال فلان اتفاق افتاد.[1] امّا آنان‌که از بلای وبا و آبله و مرضهای واگیر، جان به‌در می‌بردند، در برابر آن مرضها مقاوم می‌شدند. مردم از بی‌پناهی و دردهای بی‌درمان به‌خرافه‌ها روی می‌آوردند و به‌جادو و جنبل متوسل می‌شدند. داروها نیز عموماً گیاهی بودند.

در لرستان غیر از بیماریهای واگیر، چهارنوع تب بود که مردم آنها را می‌شناختند و با درمان آنها نیز نسبتاً آشنایی داشتند. یکی از این تبها را «توْگپ Tögāp» یعنی تب بزرگ می‌گفتند که تب حصبه بود. معمولاً برای درمان آن یک داروی گیاهی به‌نام «فلوس» به‌بیمار داده می‌شد. همزمان با خوراندن فلوس به‌بیمار، یک نفر نی‌زن را دعوت می‌کردند که بر بالین او نی بنوازد تا بیمار به‌خواب نرود. گاه در شب بحران بیماری، بر پشت‌بام خانه بیمار، یک نفر به‌مناجات و دعا می‌پرداخت و همسایه‌ها نیز دست به‌دعا برمی‌داشتند. راه دیگر درمان حصبه، خوراندن شیر زنی که دختر زاییده، یا شیر خر به‌بیمار بود.

یکی از تبهای پررنج و فراگیر، تب مالاریا بود که به‌آن تب نوبه هم می‌گفتند. درمان آن خوراندن جوشانده پوست نازک درخت بید به‌بیمار، برای مدتی طولانی بود. این را تب سیاه یا «توسیه Tösiya» نیز می‌گفتند.

۱ـ در سال ۱۳۱۲ بیماری وبا در لرستان بسیاری را به‌کام مرگ کشید. در خرم‌آباد، شیوع این بیماری دهشتناک بود، تعداد مردگان آن‌قدر زیاد بود که دفن کردنشان مشکل بود و جنازه‌ها در کوچه و خیابان افتاده بودند. این سال تا مدتها مبدأ تاریخ بود.

تبی که از بیماری سل عارض می‌شد «تولازم Tölāzem» نام داشت که آن را درد بی‌درمان می‌دانستند. گاهی از درماندگی و بیچارگی، برابر یک سنت قدیمی یکی از نزدیکان بیمار از سحرگاه و یا نزدیک طلوع آفتاب، به‌دروازهٔ شهر یا ورودی شهر می‌رفت و به‌انتظار می‌ایستاد تا شاید سواری که بر اسب سفیدی سوار باشد و بخواهد به‌شهر وارد شود، عنان او را بگیرد و از او بپرسد که: «ای سَوار درمان بیمار من چیست؟ خوراک او چه باشد»؟ آن سوار هم نام دوایی و غذایی را بر زبان می‌آورد و او به‌امید شفای بیمار گفتهٔ آن «سوزسوار Sözsovār» را به‌کار می‌بست. من نیز در کودکی برای درمان بیماری مادرم بدون آنکه کسی بداند، بر ورودی شهر ایستادم و همین سؤال را کردم و شادمانه به‌خانه آمدم و آنچه را شنیده بودم گفتم. به‌امید آنکه مادرم شفا یابد. چون که از دیگران شنیده بودم. دستور عمل شد و خوراک فراهم آمد امّا افسوس که اثر نکرد. آن تنها شبی همراه با امید برای من بود.

گاه از تجربهٔ کسی که بیماری مشابه با درد دیگر بیماران داشت، استفاده می‌کردند و به‌توضیح درد و راه درمان آن گوش می‌دادند و آن را به‌کار می‌بستند. این دو روش نکته‌ای را که هردوت از عادات و رسوم بابلیها در درمان بیماریها نقل کرده است، تداعی می‌کند. او می‌نویسد:

«آنها پزشک ندارند، از این رو بیماران خود را در کوچه در معرض نگاه عابرین می‌گذارند تا هرگاه رهگذری راه علاج آن ناخوشی را خواه به‌واسطه تجربه شخصی یا مشاهدهٔ موردی مشابه بداند، اظهار کند. و رسم این است که عابر در کنار بیمار توقف می‌کند و برای درمان ناخوشی او دارویی که خود در همان مورد با موفقیت به‌کار برده است و یا اطلاع دارد، بیمار دیگر از آن بهره‌مند شده است پیشنهاد می‌کند (*تواریخ هرودت*، ص ۹۶).»

درمان درد مفاصل را با پوشیدن پوست گوسفند تازه سر بریده را به‌بیمار برای مدت دوساعت و یا در «چالتو Čāltow» خواباندن او، می‌دانستند.

چالتو یا چال حرارتی، چاله‌ای بود که قسمتی از زمین را مانند گور، به‌اندازهٔ مریض می‌کندند و در آن آتش پرتاب و شعله، می‌افروختند. پس از گرم‌شدن کف و دیوارها آن آتشها را بیرون می‌کشیدند و درون آن تشک و لحاف می‌انداختند و بیماران را برای یک ساعت در آن رختخواب می‌خواباندند واو را می‌پوشیدند. سپس بیمار عرق کرده را از چالتو بیرون می‌آوردند و به‌بستر دیگری منتقل می‌کردند

تا اندک اندک بدن گرم او به‌حال عادی درآید و عرقش خشک شود. (اینها نمونه‌هایی از بیماریها بودند).

حکیم‌باشی‌ها که طبابت را به‌طور تجربی از پدر آموخته بودند در مورد همهٔ بیماریها نظر می‌دادند و داروی گیاهی تجویز می‌کردند. اغلب عطاریها را حکیم‌باشی‌ها اداره می‌کردند.

در خرم‌آباد کلیمیان نیز طبابت می‌کردند و بیماران دستورهای دارویی آنان را به‌کار می‌بستند. کلیمیان بویژه در کار بیماریهای چشم دخالت داشتند. و داروهایی خودساخته به‌نام «توتیا یا تی‌تیا» را که به‌صورت گرد و ترکیبی از چند دارو بود در چشم بیماران می‌ریختند که به‌کوری می‌انجامید. بیماریهای چشم، در فصل تابستان بیش از دیگر فصول سال بروز می‌کرد. و درنتیجه در آن فصل محلهٔ کلیمیان پر از بیماران چشم بود که برای تسکین درد چشم خود و یا کودکان و بزرگسالان به‌آنجا پناه می‌بردند. زنان کلیمی هم در درمان چشم‌دردها، صاحب نظر بودند. به‌چشم همهٔ بیماران محلول سرخ‌رنگی می‌ریختند که اغلب چهره و لباس بیماران را نیز رنگین می‌کرد و وضع رقت‌باری به‌وجود می‌آورد. کلیمیان از این راه پول و درآمدی نصیب خود می‌کردند.

درمان شکسته‌بندی موفقیت بیشتری داشت. زیرا که در شهر سه یا چهار نفر شکسته‌بند مجرّب بودند که استخوانهای شکسته را به‌هم متصل کرده و خمیری از شیرهٔ شیرین‌بیان و زرده تخم‌مرغ را به‌وسیلهٔ پارچه بر محل شکسته شده می‌بستند و با قطعاتی از شاخه‌های نی عضو شکسته شده را صاف نگاه می‌داشتند سپس نخ دور آن بسته و می‌پیچیدند تا مدتی که استخوان جوش بخورد. معمولاً جراحان شکسته‌بند از بابت کار خود پولی نمی‌گرفتند و کمتر اتفاق می‌افتاد که بیمار استخوان شکسته، دچار مشکل شود.

لرستان در آتش ناامنی

در سراسر تاریخ، دیارمینوچهر لرستان در مسیر شاهراههای باستانی قرار گرفته و ناامنی، بزرگترین مشکل اجتماعی آن بوده است. از دورهٔ آشوری‌ها، مادها و هخامنشیان، ساکنان لرستان، تسلیم هیچ نیرویی نشده و سرکشی و راهزنی را پیشه

کرده بودند. چنانکه به‌روایت مورخین یونانی، داریوش هرساله مبلغی برای استقرار امنیت راهها به‌ساکنان آن دیار می‌پرداخت تا دست به‌غارت نزنند (*ایران باستان*، ۱۹۰۷/۲).

شاه اسماعیل صفوی، در آغازکار و به‌هنگام بازگشت از عتبات، قصد داشت که از لرستان عبور کند، اما مشاوران وی، از ترس راهزنان، او را برحذر داشتند که در جای خود به‌تفصیل به‌آن اشاره خواهد شد.

جهانگردانی که از این دیار گذشته‌اند و جان به‌سلامت به‌در برده‌اند و نیز ایران‌شناسانی که به‌تحقیق تاریخ و باستان‌شناسی در این سامان پرداخته‌اند، در نوشته‌های خود به‌این نکته اشاره کرده‌اند. راولینسون در *سفرنامهٔ* خود به‌واقعه‌ای در شیروان اشاره می‌کند و می‌نویسد که قصد کشتن او را داشتند (*سفرنامهٔ راولینسون*، ص ۱۲). ژاک دومرگان نیز به‌چند مورد ناامنی در لرستان اشاره دارد. از جمله در سفر از خرم‌آباد به‌بروجرد به‌حمله چپاولگرانی اشاره می‌کند که ۱۳ نفر از آنان به‌وسیلهٔ دولت دستگیر و اعدام شدند. (*جغرافیای غرب ایران*، ص ۲۰۲ تا ۲۰۴). حاج سیاح در سال ۱۲۹۷ هـ. ق، ضمن سفری از کرمانشاه به‌خرم‌آباد می‌نویسد: "واقعاً این الوار همه گویا دزدی و غارت را صفت خود کرده‌اند." (*خاطرات حاج سیاح*، ص ۲۳۴).

آنچه خود نگارنده شفاهاً از خاطرات بزرگان خانواده خویش و معاریف و بزرگان شهر شنیده‌ام در مبحث امور بازرگانی و دادستد آورده‌ام، متأسفانه این شیوه و سرشت ناپسند گروهی از بومیان لرستان بوده است. دولتهای مرکزی و حکام آنها که از تبار و قوم حاکم قاجار بودند، نیز توان و اقتدار لازم را برای ایجاد امنیت نداشتند و فقط با گروهی تفنگچی که با خود داشتند، می‌توانستند جان سالم به‌دربرند. گزارش ذیل که در شوال سال ۱۳۰۷، [خرداد ۱۲۶۹ هـ. خ] توسط حاکم وقت به‌طور محرمانه به‌تهران ارسال شده، گویای گوشه‌ای از این ناامنیها و مشکلات ناشی از آنهاست. و آن‌چنین است:[1]

۱ـ *گزارشهای اوضاع سیاسی، اجتماعی ولایات عهد ناصری*، تهران، سازمان اسناد ملی، ص ۵۷ تا ۶۲.

خرم‌آباد

۲ شوال [۱۳۰۷ هـ.ق] ـ طوایف سگوند رحیم‌خانی که چند سال قبل فراری [بودند] و مأمن آن با محال پشتکوه بود و حاجی‌عالی‌خان سگوند را از سال قبل نگاه داشته بودند، این اوقات برحسب امر ناظم خلوت، حاجی عالی‌خان را آورده تسلیم کردند و املاکی راکه در تصرف او بود محض دلخوشی سگوند رحیم‌خانی، از تصرف او خارج کرده به‌تصرف فاضل‌خان و حسن‌خان دادند. این اوقات که ناظم خلوت میرزا سیدرضای پیشکار را از خدمت ممنوع کرد و در حبس شد و حاجی عالی‌خان به‌جای او نشست. جماعت رحیم‌خانی، همان روز به‌سمت پشتکوه رفتند و هنگام حرکت چند فرسخ سیم تلگراف را پاره کردند. از عابرین و رعایای خالصه و غیره هم مبالغی اموال گرفتند و اکنون در محل باقرخان سرتیپ فوج امرائی هستند. حاجی عالی‌خان را حکومت برای نظم «الشتر» فرستاد. مشارالیه هرچه خواست آنها را به‌اطاعت بیاورد ممکن نشد. بالاخره درصدد منازعه برآمدند. دونفر ازکسان «حاجی عالی‌خان» مقتول و چند نفری مجروح شدند و از آن با هم ده‌نفر مقتول و زخمدار شد تا متفرق شدند.

۳ ذیقعده [۱۳۰۷ هـ.ق] ـ طایفه سگوند که در محل باقرخان سرتیپ رفتند. باقرخان به‌ناظم خلوت نوشت که اینها از حرکات خود نادم و استدعای عفو دارند و همچنین سایر طوایف اظهار ندامت می‌کنند. ناظم خلوت در جواب نوشت: هر قسم که اطمینان می‌خواهند بدهید به‌شهر بیایند. خوانین سگوند و سلسله و دلفان از آمدن به‌شهر تحاشی داشتند. تا نیم‌فرسخی شهر آمده استدعا نمودند که امام جمعه و رییس تلگرافخانه در آن‌جا رفته آنها را ملاقات نمایند. ناظم خلوت اجازه فرمودند و آنها به‌آن جماعت حالی کردند که حکومت «سلسله» با پسر ناظم خلوت و «دلفان» باگماشتهٔ او است، دخلی به‌حاجی عالی‌خان ندارد، با این همه مطمئن نشدند. درثانی ناظم خلوت نوشت که هر قسم اطمینانی که شما بخواهید می‌دهم اموالی هم که از شما بوده به‌تصرف خودتان داده می‌شود و مالیات را هم خودتان بپردازید. هنوز جواب مطالب ناظم خلوت نرسیده.

۳ شهر محرم [۱۳۰۷ هـ.ق] ـ مذکور شد که طایفهٔ «سگوند رحیم‌خانی» از حاجی‌عالی خان شکایت داشتند و چون مشارالیه خلعت پوشید آن طایفه

به‌وحشت افتادند و احشام خود راگذارده به‌محل باقرخان سرتیپ پناهیده شدند و در بین راه هم بعضی شرارت‌ها کردند. «مهرعلی خان» پسر حاجی عالی خان با قریب دویست وپنجاه سوار، متعاقب آنها رفته، بعد از زد وخورد در مراجعت دوازده اوبه از طایفهٔ «رومیانی» که جزو «طرحان» و معروف به‌دولتمندی هستند غارت کرده، سه نفر از آنها را به‌ضرب گلوله مقتول و دو نفر [را] مجروح می‌نمایند.

چند روز قبل ناظم خلوت به‌توسط باقرخان سرتیپ به‌خوانین سگوند می‌نویسد که به‌شهر بیایند و از هرجهت[1] مطمئن باشند و قرآن ممهور نیز برای آن با مزیداًللاطمینان می‌فرستد. کاظم‌خان سگوند به‌امیرخان «دیرکوند» که به «سگوند» تبعیت دارد با چند سوار به‌شهر می‌آید و چهل پنجاه نفر سوار در یک‌فرسخی شهر می‌گذارند و فاضل خان سگوند اموال مسروقه[ای]که نزد آنها بوده به‌کارگزاران حکومت رد می‌کنند. از این طرف حکومت، کاظم‌خان و میرعالی خان را شبانه زنجیر می‌کند و صدوپنجاه نفر سوار حاجی عالی‌خان را برای گرفتن سواران سگوند مأمور می‌نماید.

این سواران به‌آنها رسیده، نزاع می‌کنند. از طرفین پنج شش نفر مقتول و مجروح می‌شوند.

حاجی‌عالی خان به‌اجازهٔ حکومت به‌میر محمدخان دیرکوند می‌نویسد که: طایفه «بهاروندی» راکه با سگوند نسبت دارند غارت نماید. میرمحمدخان قریب پنج‌هزار تومان از آنها به‌غارت می‌برد. فاضل‌خان چون گرفتاری کاظم‌خان را می‌فهمد، غارت‌هایی که مسترد داشته بود، دوباره پس می‌گیرد. دیرکوندها به‌طرف گرمسیر رفته‌اند و چادری که دستگاه تلگراف در آن بوده، پاره کرده بعضی اشیا [را] هم به‌غارت برده‌اند.

۷ـ محرم [۱۳۰۷ هـ. ق] ـ حاجی عالی‌خان که برای تقسیم اموال منهوبه به‌میان دیرکوند رفته به‌حکومت نوشته است که سه دسته سرباز با تفنگ و فشنگ عاجلاً بفرستد سیصد سوار هم از طایفهٔ خود خواسته که برای دفع دیرکوند حاضر باشد. سید مهدی خان حسن‌وند به‌یک بهانه قریب سی، چهل سوار از خود و

۱ـ اصل: جهة.

نایب‌الحکومه «الشتر» برداشته به‌میان طایفهٔ «چواری» ریخته مشغول شلیک و غارت می‌شوند. سه نفر را مقتول و قریب دوهزار تومان از اموال و احشام آنها را غارت کرده‌اند. حکومت هنوز قراری در این باب نداده [است].

قریب صدذرع سیم تلگراف و چند تیر تلگراف را برده بودند و از چادرکسان حاجی عالی خان برگه سیم بیرون آمد که پابند مال کرده بودند حکومت در این باب هم حکمی نکرده [است].

۱۴ محرم [۱۳۰۷ هـ.ق] ـ ناظم خلوت به «شهنشاه» دوفرسخی شهر رفته رعایای خالصه‌جات اطراف عارض شدند که صدوپنجاه رأس گاو و گوسفند ما را حاجی عالی‌خان برده است. ناظم خلوت عارضین را نزد حاجی عالی‌خان برای رد اموال منهویه می‌فرستد. حاجی عالی‌خان عارضین را گرفته حبس می‌نماید که باید اینها تنبیه بشوند.

این گوشه‌ای از چگونگی امنیت در لرستان در زمانی محدود از تاریخ بود.

هر دیار ناامن، برای بومیان و ساکنان آن جهنم و برای رهگذران و مسافران گذرگاهی آتش باروسوزان است. البته این گونه مسائل و مشکلات علتها و انگیزه‌هایی دارد که باید به‌تحقیق و بررسی آنها پرداخت.

برخی از علتهای ناامنی

شاید مهمترین علّت اصلی ناامنی، فقر فرهنگی و نیاز مادی بوده است به‌ویژه آنکه سرکردگان آنان که باید راهنمای ایشان به‌سوی نیکی‌ها باشند، آنها را به‌راهزنی و غارت ترغیب می‌کردند و اغلب شریک دزد و رفیق قافله بودند.

از دیگر علل سرکشی و ایجاد ناامنی، طبیعت سخت و زمخت و وجود کوهها و دره‌های بی‌راه و پرنشیب و فراز و راههای پیچ درپیچ کوهستانی لرستان بود که تصویری اغراق‌آمیز از تسلط‌ناپذیری را در کوه وکوهپایه‌نشینان ایجاد کرده و سبب شده بود تا به‌پشتوانهٔ آن به‌راهزنی و چپاولگری بپردازند.

دمورگان در این زمینه به‌همین نکته اشاره کرده و نوشته است که: "بررسیهای زمین‌شناسی در لرستان تصوری دقیق از چهرهٔ خارجی زمین به‌ما می‌دهد. این چهرهٔ زمین به‌ما بهتر خواهد فهمانید که موانعی را که مسافران و محققان و کاروانیان در

لرستان و منطقهٔ لرها با آن برخورد می‌کنند، کدام‌اند. و توضیح خواهد داد که چرا آشوریها، هخامنشیها، یونانیها و ساسانیان و عربها هرگز نتوانستند لرستان را رام کنند و به‌تبعیت از خود وادارند و چرا هنوز در روزگار ما همچنان است؟" (*جغرافیای غرب ایران*، ۱۸۰/۲).

تأیید دیگری بر این تصور و قلهٔ کوه را دژ تسخیرناپذیر پنداشتن، نامه‌ای است از شاه رستم عباسی اتابک لر کوچک به‌شاه اسماعیل صفوی که قصد داشت مانع عبور او از لرستان شود. اما زمانی که شاه اسماعیل با لرها به‌جنگ ایستاد و آنان را شکست داد و شاه رستم عباسی اسیر شد، در پاسخ شاه اسماعیل که از او پرسیده بود. «تو که شیعه بودی چرا این قسم با ما پیش آمدی؟» گفت: «به‌این کوه خاطرم جمع بود.» (*عالم آرای صفوی*، ص ۱۳۰). شاید عوامل دیگری هم بوده‌اند که از دید مورخان و مسافران به‌دور مانده‌اند.

امنیت برای لرستان

در زمان سلطنت رضاشاه، ارتش برای براندازی نظام ملوک‌الطوایفی و ایجاد امنیت در لرستان و بویژه در راههای اصلی تجارتی شمال به‌جنوب کشور به‌لرستان اعزام شدند. فرماندهی آنها با سپهبد امیراحمدی بود. عمده‌ترین مانع در راه پیشرفت ارتش از بروجرد به‌سوی خرم‌آباد را طوایف بیرانوند ایجاد کرده بودند. شرح وقایع این جنگ با راهزنان و آشوبگران لر را، سپهبد امیراحمدی در کتاب *خاطرات* خود به‌تفصیل آورده است که خوشبختانه این خاطرات، بدون تحریف از سوی مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، نشر یافته است و بسیاری از حقایق را بی‌پرده بیان کرده و بخشی از تاریخ تحولات لرستان را چنانکه بوده و نگارنده نیز پیش از آن از مشاهیر و معتمدان خرم‌آباد شنیده‌ام، آورده است.

مزید برآن، اسنادی از انبارهای دژ شاپور خواست (فلک‌الافلاک) نیز در تأیید این وقایع به‌دست آمد که آنها را در مرکز اسناد موزهٔ دژ، طبقه‌بندی کردیم که اکنون از وجود آنها بی‌خبرم.

پس از جنگ‌های خونین، سرانجام، ارتش در آذرماه سال ۱۳۰۲ خ به‌خرم‌آباد وارد شد تا امنیت در راهها و شهر خرم‌آباد را برقرار سازد. سپس راه بین خرم‌آباد

به‌دزفول را تصرف کرده و زیرنظر گرفتند. مشکلاتی که در بین راه خرم‌آباد به‌بروجرد وجود داشت، در راه خرم‌آباد به‌دزفول وجود نداشت. پیش از آمدن ارتش، به‌علت ناامنی، برای رسیدن به‌خوزستان دو راه وجود داشت یا یکی از بندرهای جنوب ایران یا راه عراق.

پس از تسلط ارتش بر امور، به‌تدریج تحول و دگرگونیهایی حاصل شد. با استقرار نظامیان در خرم‌آباد، سرهنگ فولادی به‌عنوان فرماندار نظامی لرستان تعین و به‌کار مشغول شد. ایجاد آرامش و امنیت به‌تدریج عملی گردید. (*سفرهای رضاشاه به‌لرستان*، ص ۳۶).

مردم رنج‌دیدهٔ شهر و بازرگانان که ناامنی را تا پشت دروازه و گاه در داخل شهر دیده بودند قصد بیرون رفتن و مهاجرت و رها کردن خرم‌آباد را داشتند ورود ارتش به‌شهر را جشن گرفتند و از آنها استقبال کردند. (همان‌جا). شهر کم‌کم رونق و آرامش یافت ولی هنوز بسیاری از سران عشایر یاغی بودند. خونین‌ترین برخورد نظامیان با اشرار، در تنگهٔ زاهد شیر در ۱۰ کیلومتری خرم‌آباد به‌سوی بروجرد، روی داد که در آن عدهٔ زیادی از نظامیان و یاغیان کشته شدند. به‌همین مناسبت در ۳۰ سال پیش در این تنگه از سوی ارتش بنای یادبودی ساخته شد که اینک نیز برقرار است.

بسیاری از اسناد مربوط به‌این سالها، در جلد دوم *خاطرات* سپهبد امیراحمدی آمده است، البته با آنکه عفو عمومی داده شده بود و بسیاری از عشایر به‌همکاری با دولت پرداخته و به‌زندگی دهقانی مشغول بودند، هنوز عده‌ای در گوشه و کنار دست به‌راهزنی و ایجاد وحشت می‌زدند.

اعلامیه‌ای به‌این شرح خطاب به‌عشایر صادر کرد. نمرهٔ ۳۷۶۷، مورخه ۲۲ مهرماه ۱۳۰۸*.

به‌عموم خوانین و رؤسای طوایف و رعایای لرستان اعلام می‌شود در این موقع که از تشرف خاکپای مسعود مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه مراجعت نموده‌ام لازم می‌دانم مراتب رأفت و عنایات

---

*ـ متن این اعلامیه در کتاب *خاطرات* سپهبد امیراحمدی نیامده است. این سند در دو برگ با خط شکسته به‌رنگ ارغوانی و کپیه به‌طریقه ژلاتینی است. و آن را شادروان، آقای محمدرضا والی‌زادهٔ معجزی در زمان حیاتشان در اختیار نگارنده قرارداد. روانش شاد باد.

ذات اقدس ملوکانه ارواحنا فداه راکه شامل حال فرد فرد رعایای خدمتگذار است به‌عموم اهالی و ساکنین صفحه لرستان ابلاغ نموده و ضمناً متذکر شوم که برحسب ارادهٔ آهنین بندگان اعلیحضرت قدر قدرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه عفو عمومی و خصوصی به‌کلی در صفحه لرستان از این تاریخ ممنوع و ملغیٰ گردیده و اشخاصی که تا به‌امروز بعد از ارتکاب شرارت و دستگیری از نقطه نظر تربیت آنها حسب‌الامر جهانمطاع مبارک ملوکانه ارواحنا فداه معدوم و محبوس نشده و تحویل رؤسای طوایف و ریش سفیدان و کدخدایان خدمتگذار داده می‌شدند از سوابق این قبیل اشخاص وکلیه ساکنین لرستان تا به‌امروز صرف نظر شده و لیکن از تاریخ انتشار این اعلان به‌بعد چنانچه کسی مرتکب مختصر شرارتی از قبیل سرقت و راه‌زنی و غیره بشود، پس از دستگیری بلافاصله تسلیم محکمه صحرایی گردیده و دیگر به‌هیچ وجه شفاعت و وساطت احدی دربارهٔ این قبیل اشخاص پذیرفته نبوده و به‌فاصلهٔ دو ساعت اعدام خواهد شد.

اینک برای آخرین مرتبه و نصیحتاً به‌عموم آحاد و افراد لرستان گوشزد می‌کنم که با نظر دقت وضعیات سعادتمند اشخاصی که در ظل لوای قدرت و عظمت دولت مشغول زندگانی با آرامشی رعیتی و فلاحتی شده‌اند نگریسته و خیالات خود را با طرز زندگی آنها تطبیق نموده بدانند که سعادت و خوش‌بختی جز در زیر سایهٔ سرنیزهٔ قشون و مراحم دولت به‌هیچ وجه برای احدی مقدور ومیسّر نبوده و بلکه اشخاصی که از روی نادانی و جهالت، خود را آلت مقاصد شوم یک عده خائن به‌وطن و مملکت قرار دهند بالاخره برق سرنیزهٔ قشون خرمن هستی آنها را خواهد سوزانید و بایستی دست از شرارت و خیالات فاسد خودکشیده زندگانی سعادتمند در رعیتی را اشغال و خود را از هرگونه عقوبتی مستخلص سازند و مخصوصاً عموم طوایف بدانند از این تاریخ به‌بعد جزئیات اعمال آنها در تحت نظر دقت مأمورین قشون واقع بوده و بالاخص در اردوکشی مهمی که در زمستان امسال معمول خواهد گردید، اشخاصی طرف قهر و غضب و تعقیب اردو خواهند بود که از امروز به‌بعد مرتکب خیانت و سرقت و یا شرارت شده و اگر تا آن موقع دستگیر نشده باشند، به‌وسیلهٔ اردوهای زبده، با شدیدترین وضعی محو و معدوم خواهند گردید. و نه تنها به‌مال و جان این قبیل اشخاص ذره‌ای فروگذار و ترحم نخواهد شد، بلکه تمام

افراد فامیل و بستگان آنها، جلو آتش مسلسل نظامیان قرار خواهند گرفت.

در خاتمه یکبار دیگر برای اتمام حجت، عموم اهالی لرستان را مخاطب ساخته و به‌افراد و آحاد آنها متذکر می‌شوم که با مراجعه به‌وضعیات زندگانی اشخاصی که در این مدت دست از اعمال سابقه خود کشیده و در ظل مراحم قشون و دولت با کمال سعادت و آرامش زندگانی و رعیتی خود را ادامه می‌دهند، نظری نموده و از عاقبت وخیم پاره‌ای حرکات جاهلانه و وحشیانه خود ترسیده و هر چه زودتر خود را از ورطه هلاک و بدبختی نجات داده و به‌دستجاتی که مشغول زراعت هستند، ملحق شوند و الاّ به‌طوری که فوقاً خاطر نشان شد در موقع اردوکشی زمستان، وجهاً من‌الوجوه به‌اشخاصی که از تاریخ نشر این اعلان مرتکب جنایت، سرقت و یا شرارت می‌شوند، ترحم نشده و از اعمال آنها صرف نظر نکرده به‌هیچ چیز آنها ابقاء نخواهیم نمود.

دیگر دو سال تمام مدارا و ملایمت برای فهماندن افراد لرستان و پست‌ترین چوپان آن کافی بوده از امروز هر کس متذکر رفتار خود باشد که دیگر محال است تقصیری که امروز مرتکب می‌شوند عفو گردد.

خرم‌آباد فرماندهی قوای غرب و جنوب غربی سپهبد امیر احمدی ـ (مهر فرماندهی قوای غرب و جنوب غربی).

نخستین اقدام برای حفظ امنیت به‌دست آمده، این بود که در مسیر راهها برای حفاظت از رفت وآمد کاروانیان، برجهایی ساخته شد که نظامیان با نظارت و پاسداری از کاروانان و مبارزه با راهزنان، انجام‌وظیفه می‌کردند. در شهر زمینه‌ای فراهم شده بود و تغییرات اجتماعی تازه‌ای را می‌طلبید. ارتش پس از ورود به‌خرم‌آباد، جا و مکانی برای استقرار نداشت. مکانهایی که در دامنهٔ دژ فلک‌الافلاک یا شاپورخواست از دورهٔ قاجار برجای مانده و ویران شده بودند قابل بهره‌وری نبودند. لذا در همان محوطه که به‌گلستان مشهور بود و هنوز هم به‌همان نام باقی است، چادرهایی برپا کردند. اهالی که از ورود نیروهای نظامی خوشنود بودند قسمتهایی از ساختمانهای مسکونی خودشان را تخلیه کرده و دراختیار نظامیان گذاشتند.

از این زمان ارتش به‌تدریج به‌احداث ساختمانهای تازه و تعمیر سربازخانه و دژ

آرامگاه سربازان گمنام

فلک‌الافلاک کرد. در کنار ساختمان فرمانداری، ساختمان دفتر ستاد ارتش هم ساخته شد. در آن زمان شهر خرم‌آباد نزدیک به ۶۰۰ دستگاه خانهٔ مسکونی داشت که ۳۰ دستگاه آنها را کلیمیان مالک بودند. نظامیان دژ شاپور خواست را مرکز قرارگاه ارتش قرار دادند و کم‌کم به‌تأسیس و گسترش ساختمانهای پادگان و بهداری و بیمارستانی برای ارتش اقدام کردند. یک هنگ، به‌نام هنگ سوار تشکیل شد.

فتح لرستان و سرکوبی راهزنان، امنیت راه را برای رسیدن به‌خوزستان به‌دنبال داشت. شیخ خزعل هم از اینکه خوزستان نزدیک به‌پایتخت نبود به‌اغوای بیگانگان در اندیشهٔ جدا کردن خوزستان بود. امّا زمانی که فضای امن لرستان موجب کشیده شدن راه شوسه و راه آهن در این منطقه شد، گام مهمی در جهت تثبیت خوزستان برداشته شد. اکنون به‌اختصار به‌تغییرات اجتماعی لرستان از این تاریخ به‌بعد به‌ترتیب تاریخ اشاره می‌شود.

تأسیس شهرداری خرم‌آباد

از جمله تشکیلات نوین شهری در خرم‌آباد، تأسیس شهرداری بود که در سال ۱۳۰۵ خورشیدی انجام شد و نخستین شهردار شادروان روح‌الله خان والی‌زاده بود. تشکیلات آن محدود و تعداد کارکنان انگشت‌شمار بودند اما با توسعه و گسترش فضای شهر وظایف متعددی را عهده‌دار شد.

نخستین نمایندگان بومی در مجلس

نخستین افراد بومی که از سوی مردم خرم‌آباد به‌نمایندگی مجلس مؤسسان و شورای ملی برگزیده شدند عبارت بودند از:

۱ـ شادروان حبیب‌الله کمالوند ملقب به «یمن‌الملک» نماینده اولین دوره مجلس موسسان در سال ۱۳۰۴ خورشیدی و همچنین نمایندهٔ دوره‌های سوم و پنجم مجلس شورای ملی.

۲ـ شادروان حجةالاسلام حاج‌شیخ عبدالرحمن لرستانی نماینده دوره چهارم مجلس شورای ملی.

حجةالاسلام حاج شیخ عبدالرحمان
لرستانی نماینده مردم لرستان در مجلس

(۳۷۶) نمره ۲۲ مهرماه ۱۳۰۸

بعموم خوانین و رؤسای طوایف و عشایری لرستان اعلام میشود

در اینموقع که از تشرف خاکپای مسعود مبارک بندگان اعلیحضرت قدرقدرت همایون شاهنشاهی ارواحنافداه مراجعت نموده ام لازم میدانم مراتب رأفت و عنایات فائقه اقدس ملوکانه ارواحنافداه را که شامل حال فرد فرد رعایای خدمتگذار است بعموم اهالی و ساکنین قشلاق لرستان ابلاغ نموده و ضمناً متذکر شوم که برحسب ارادهٔ افنین بندگان اعلیحضرت قدرقدرت همایون شاهنشاهی ارواحنافداه عفو عمومی و خصوصی که در صفحهٔ لرستان از این تاریخ ممنوع و ملغی گردیده و اشخاصیکه تابع امر و در بعد از ارتکاب شرارت و دستگیری از نقطهٔ نظر تربیت انها حسب الامر جهانمطاع مبارک ماه یکسال روانه و احنافداه معدوم و محبوس نشده و بتحویل رؤسای طوایف و دیش سفیدان و کلخدایان خدمتگذار داده میشدند از سوابق این قبیل اشخاص و کلیهٔ ساکنین لرستان تابع امر و در صرف نظر شده ولیکن از تاریخ انتشار این اعلان ببعد هر کس مرتکب مختصر شراوتی از قبیل سرقت و راه زنی و غیره بشود پس از دستگیری بلا فاصله تسلیم محکمهٔ صحرائی گردیده و دیگر هیچگونه شفاعت و وساطت احدی در باب این قبیل اشخاص پذیرفته نبوده و بفاصلهٔ دو ساعت اعدام خواهد شد.

اینک برای آخرین مرتبه و صریحاً بعموم افراد و افراد لرستانی گوشزد میکنم که با نظر رقت و عنایات سعادتمندانهٔ اشخاصیکه در ظل لوای قدرت و عظمت دولت مشغول زندگانی با آرامش و راحتی و فلاحتی شده اند نگریسته و خیالات خود را با طرز زندگانی انها تطبیق نموده بدانند که سعادت و خوشبختی جز در زیر سایهٔ سرنیزهٔ قشون و مراحم دولت بهیچوجه برای احدی مقدور میسر نبوده و بلکه اشخاصیکه از روی نادانی و جهالت خود را الت مقاصد شوم یکعده خائن بوطن و مملکت قرار دهند بالاخره برق سرنیزهٔ قشون خرمن هستی انها را خواهد سوزانید و با بستی دست از شرارت خیالات فاسد خود کشیده زندگانی سعادتمندانه و عیشی را اشتغال و خود را از هر گونه عقوبتی مستخلص سازند و مخصوصاً عموم طوایف بدانند از این تاریخ ببعد جز سا

اعمال اشخاص در تحت نظر دقت مأمورین قشون واقع بوده و با کمال خشونت سرکوبی میشود که در زمستان امسال مجدداً نخواهد گردید اشخاصی که تحت قهر و غضب و تعقیب بوده اخوانشان بود که از امروز ببعد مرتکب خیانت و سرقت و یا شرارت نشده و اگر تا بوقع دستگیر نشده باشند بوسیلهٔ ارعاب های زیاد باشدیدترین وضعی محو و معدوم خواهند گردید و نتیجتاً بمال و جان این قبیل اشخاص ذرهٔ فرق گذارده نخواهد شد بلکه تمام افراد فامیل و بستگان اشخاص مسلسل نظامیان قرار خواهند گرفت

در خاتمه یکبار دیگر برای اتمام حجت عموم اهالی لرستان را مخاطب ساخته و بافراد و آحاد آنها متذکر میشوم که با مراجعه بوضعیات زندگانی اشخاصیکه در اثر ضلالت دست از اعمال سابقهٔ خود کشیده و در ظل مراحم قشون و دولت با کمال سادت و آرامش زندگانی و وظیفهٔ خود را ادامه میدهند بنظری نموده و از عاقبت وخیم پاره حرکات جاهلانه و ~~[illegible]~~ و هر چه زودتر خود را از ورطهٔ هلاکت و بدبختی نجات داده و بر دستجاتیکه مشغول زراعت هستند ملحق شوند والا بطور یکه فوقاً اخطار شان شد در موقع ارده کشی زمستان و جهاتی که بوده باشخاصیکه از تاریخ نشر این اعلان ببعد مرتکب جنایت سرقت و یا شرارت میشوند ترحم نشده و از اعمال آنها صرف نظر نکرده و بهیچ چیز آنها ابقاء نخواهم نمود

دیگر در سال تمام مساعدت و ملایمت برای فهماندن افراد لرستان و پند و نصیحت چون آن کافی بوده از امروز هر کس متذکر رفتار خود باشد که دیگر محال است تقصیری که امروز مرتکب میشوند عفو گردد -

خرم آباد

فرماندهی قوای غرب و جنوب غربی

(سپهبد امیر احمدی)

آموزش و پرورش

در سرتاسر لرستان، از دورهٔ قاجار تا به‌هنگام ورود ارتش به‌لرستان، هیچ مرکز رسمی برای آموزش و پرورش وجود نداشت. سرشناسان شهر و متمکنین بعضی از روستاها، برای فرزندان پسر خود از ملاهای محلی برای یاد دادن "عم جزو"، و قرآن به‌آنها کمک می‌گرفتند. در شهر خرم‌آباد تا سال ۱۳۰۲ هـ. ش فقط سه‌مکتبخانه وجود داشت. کتاب و مواد درسی، پس از قرآن، *شاهنامهٔ* فرودسی، *خمسهٔ نظامی*، دیوان حافظ، *گلستان* سعدی و جوهری بود که آنها را به‌ترتیب و برحسب پیشرفت کار و استعداد کودکان به‌آنها یاد می‌دادند. گاهی هم اگر کتاب حساب و هندسه شیخ‌بهایی یافت می‌شد و ملای مکتب از عهدهٔ تدریس برمی‌آمد، آن را نیز به‌کودکان می‌آموخت. از خط «سیاق» بیشتر برای حسابداری استفاده می‌شد. با وجود این، در همهٔ شهر خرم‌آباد فقط سه مکتب یا به‌اصطلاح محلی «مولایی Mollāyi» وجود داشت. دخترانی که به‌مکتب می‌رفتند تنها برای فراگیری و خواندن قرآن بود، آن هم تا زمانی که به‌خانه بخت نرفته بودند. علت اصلی این همه فقر و محرومیت فرهنگی، ناامنی راهها و فضای آشفتهٔ ناشی از آن و نبودن نیروی انسانی بود.

پس از ورود ارتش به‌لرستان در تاریخ ۱۳۰۲/۹/۲۲ خورشیدی و در همان ماه اول ورود، از نخستین اقدامات مهم در جهت ایجاد زمینه برای آموزش و پرورش، تشکیل شورایی از مشاهیر شهر با نظر فرماندار نظامی بود که به‌وسیلهٔ آن شورا وجوهی برای تشکیل یک دبستان، جمع‌آوری شد.

با تهیهٔ وسایل موردنیاز، دونفر آموزگار از ادارهٔ فرهنگ بروجرد به‌خرم‌آباد فرستاده شدند و نخستین دبستان در اواخر تیرماه ۱۳۰۳ خورشیدی در کوی باباطاهر به‌نام «دبستان سپه» گشایش یافت و کودکان را به‌وسیلهٔ مأموران نظامی از مکتبخانه‌ها به‌آنجا منتقل کردند. از آن تاریخ نظام نوین آموزش و پرورش به‌شیوهٔ روز در خرم‌آباد پا گرفت. سال بعد یک اعتبار ماهیانه به‌مبلغ ۶۵۰ ریال از سوی وزارت فرهنگ برای ادارهٔ مدرسه اختصاص یافت و نخستین ادارهٔ آموزش و

پس از آن به‌پیشنهاد سپهبد امیراحمدی، یک مرکز آموزش پرورش شبانه‌روزی هم به‌نام دارالتربیهٔ عشایر، ایجاد شد که کودکان و نوجوانان عشایر را آموزش می‌دادند. عده‌ای از نوجوانان کهگیلویه نیز به‌این مرکز فرستاده شدند که روزها در مدرسهٔ سپه درس می‌خواندند و شبها در دارالتربیه به‌سر می‌بردند.

در سال ۱۳۰۷ خورشیدی نخستین دبستان دخترانه و در سال ۱۳۱۴ نخستین دبیرستان پسرانه تأسیس شد.[۱]

وضع ادارهٔ فرهنگ خرم‌آباد و تغییرهایی که در جهت پیشرفت آن تا امروز انجام گرفته، چنین است:

۱ـ از مرداد ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۰۸ زیرنظر ادارهٔ فرهنگ بروجرد.

۲ـ از شهریور ۱۳۰۸ تا شهریور ۱۳۱۱ زیرنظر ادارهٔ فرهنگ همدان.

۳ـ از شهریور ۱۳۱۱ از فرهنگ ناحیه غرب جدا و حوزهٔ فرهنگی مستقلی شد.

۴ـ از ابتدای ۱۳۱۴ تا تیرماه ۱۳۱۷ مستقیماً زیرنظر وزارت فرهنگ قرار داشت.

۵ـ از ۱۳۱۷ تا شهریور ۱۳۲۳ زیرنظر ادارهٔ فرهنگ بروجرد.

۶ـ از شهریور ۱۳۲۳ بار دیگر زیرنظر وزارت فرهنگ قرار گرفت.

۷ـ از مرداد ۱۳۴۰ فرهنگ خرم‌آباد به‌اداره کل تبدیل شد و بر فرهنگ شهرستانهای بروجرد و الیگودرز نظارت یافت.

آمار آموزشگاههای ابتدایی و متوسطه در لرستان تا سال تحصیلی ۱۳۳۱، ۱۳۳۰ و تعداد دانش‌آموزان:

۱ـ برای آگاهی بیشتر به‌مقاله‌های شادروانان، عزیزالله ضیائی و حسام‌الدین ضیایی در *سالنامهٔ دبیرستان پهلوی خرم‌آباد*، ۱۳۳۱ خورشیدی، ص ۳۱ تا ۳۵ و سالنامهٔ *بهار* دبیرستان بهار خرم‌آباد، ص ۱۱ تا ۲۱ مراجعه شود.

خرم‌آباد

۱ـ دبستان پسرانه	۳ باب	۱۲۴۰ نفر دانش‌آموز
۲ـ دبستان دخترانه	۱ باب	۳۰۷ نفر دانش‌آموز
۳ـ دبستان مختلط	۲ باب	۳۸۸ نفر دانش‌آموز
۴ـ آموزشگاه روستایی	۱ باب	۱۵۲ نفر دانش‌آموز
۵ـ دبیرستان پسرانه	۱ باب	۲۷۶ نفر دانش‌آموز
۶ـ دبیرستان دخترانه	۱ باب	۴۰ نفر دانش‌آموز

در بخش‌ها

۱ـ دبستان مختلط ۴ و ۶کلاسه پسرانه ۶۲ باب، ۱۶۶۶ نفر دانش‌آموز

۲ـ در سال تحصیلی ۱۳۴۰ خورشیدی با تربیت نیروی انسانی و ایجاد دانشسراهای تربیت معلم و کلاسها و مدارس روستایی متحرک و توسعه فرهنگی، ضریب افزایش تا ۵۰۰٪ بالا رفت و در شهر خرم‌آباد و مراکز بخش مدارس متوسطه تا کلاس ششم ارتقای فرهنگی یافتند و سرانجام از سال ۱۳۵۵ خورشیدی کوشش‌هایی برای ایجاد دانشگاه به‌عمل آمد که در جای خود شرح آن آمده است.[۱] دانشگاه لرستان اینک نیز در مقام استان لرستان دارای چند رشته از علوم دانشگاهی است. دانشگاه لرستان که نگارنده نیز به‌همراهی دکتر مصطفی محجوبی و شادروان دکتر هوشنگ بنان و عده‌ای دیگر برای تأسیس آن کوششها نمودیم، اینک به‌صورت یک مرکز علمی فعال درآمده است.

نخستین آیین گشایش رسمی دانشگاه لرستان در روز ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۶ برگزار شد و نخستین رییس آن آقای دکتر پرویز تسلیمی بود. نگارنده نیز مدتی افتخار همکاری و تدریس در آن را داشته‌ام.

امّا در همان دورهٔ سیاه گذشته و در جهنم بی‌دانشی، گلهایی از همان مکتبها روییدند و سُرایندگانی پیدا شدند که گنجیه‌های شعر به‌زبان لکی به‌صورت شاهنامه و یا داستانهای دیگر پدید آوردند که اینک تنها نشانه‌ها و جرقه‌های کم‌رنگ از فضیلت فرهنگی به‌جای مانده از آن روزگار و آن دیار هستند.

۱ـ سالنامه دبیرستان پهلوی ـ خرم‌آباد. سال تحصیلی ۳۱ـ۱۳۳۰ ص ۳۹ تا ۴۲.

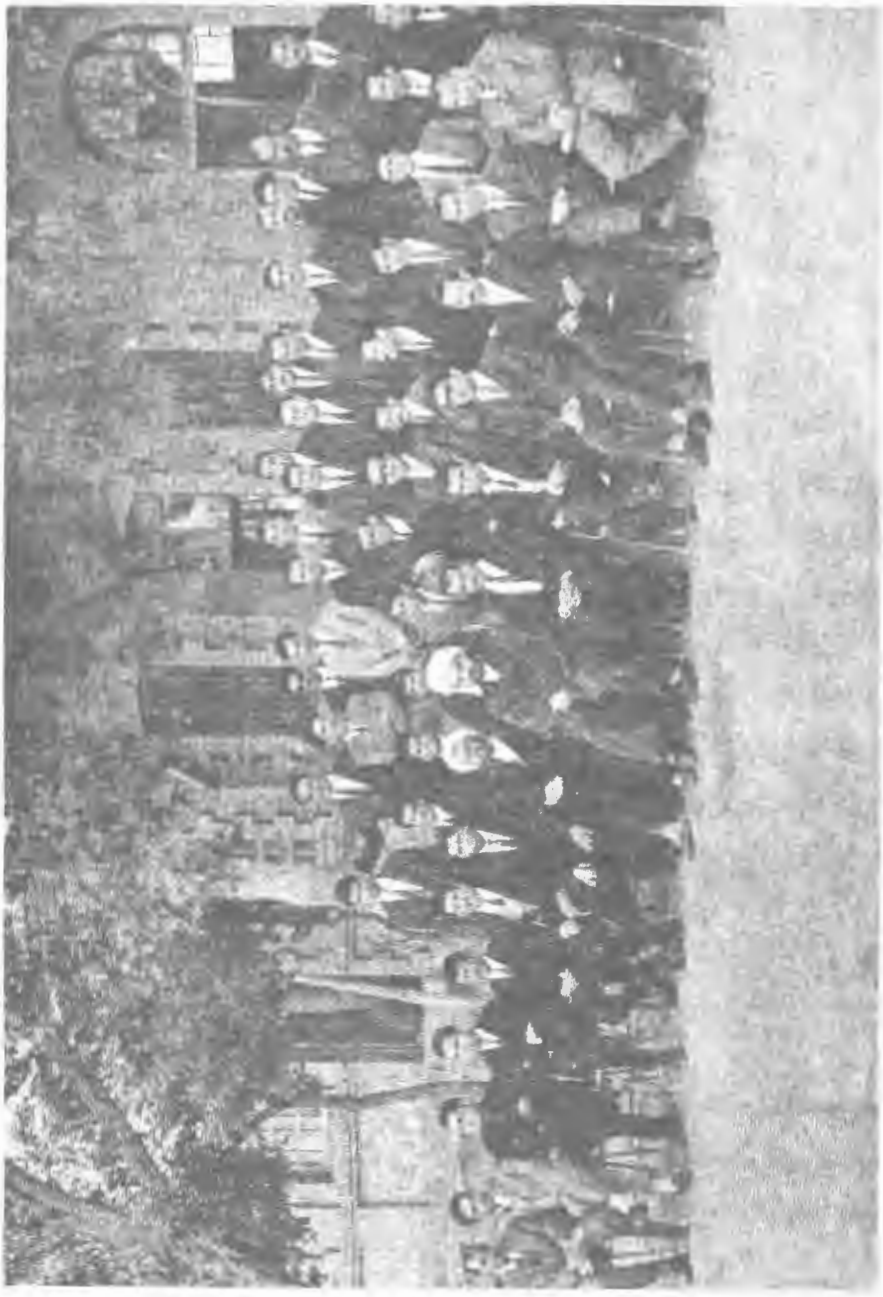

دبیران دبیرستانهای خرم‌آباد - پس از توسعه مراکز آموزشی

گروهی از دانش‌آموزان دبیرستان پهلوی (سابق) و دبیرستان نظام در سال ۱۳۳۰ خورشیدی

اداره فرهنگ: از شهریور سال ۱۳۰۸ خورشیدی، ادارهٔ فرهنگ خرم‌آباد، از ادارهٔ فرهنگ بروجرد جدا شد و زیرنظر فرهنگ همدان قرار گرفت که از سال ۱۳۲۳ مستقل، و از سال ۱۳۴۰ به‌ادارهٔ کل فرهنگ استان تبدیل شد.

اداره احصاییه یا آمار و ثبت احوال: در اواخر سالهای ۱۳۰۴ و اوایل ۱۳۰۵ گشایش یافت و آغاز به‌کارکرد. مأموران به‌در منازل مراجعه می‌کردند و بر روی ورقه چاپی هویت و نام افراد و نام پدر و مادر و تاریخ تولد و تاریخ صدور شناسنامه را ثبت می‌کردند. سپس به‌صدور شناسنامه برای ساکنان روستاها پرداخته شد. پس از آن اقدام به‌سربازگیری شد. ظاهراً از سال ۱۳۱۲ به‌بعد قانون نظام وظیفه در لرستان اجرا شده است.

مالیه: نخستین ادارهٔ دارایی (مالیه) در ۲۱ بهمن ماه سال ۱۳۱۲ خورشیدی، در یکی از دکانهای کاروانسرای میرزا سیدرضا تشکیل شد. ریاست آن را فتح‌الله گودرزی بشیر سلطان عهده‌دار بود.

صحیه: (بهداری) نخستین ادارهٔ بهداری در سال ۱۳۱۲ خورشیدی تشکیل شد و ریاست آن را دکتر عباس عهده‌دار بود.

ثبت اسناد: نخستین ادارهٔ ثبت اسناد در سال ۱۳۱۲ خورشیدی به‌ریاست آقای آیت‌الهی در لرستان تشکیل شد. ارزیاب و کارشناس آن نیز شادروان حاج علی‌اکبر محروم ساکی بود که تمام املاک لرستان را به‌تدریج و در مدت ۱۴ سال تحدید حدود و تفلیک کرد تا به‌نام مالکان آن ثبت شود.

شرکت در نمایشگاه: در سال ۱۳۱۳ که نخستین نمایشگاه صنایع ایرانی در تهران تشکیل شد. لرستان به‌ابتکار حاج عزالممالک اردلان که از ۱۳۱۰ تا آن زمان والی لرستان بود و همکاری سرهنگ رزم‌آرا فرماندهٔ تیپ، با ۱۵۰ قلم فرآورده‌های بومی در آن نمایشگاه شرکت کرد. مسؤول تشکیل و ادارهٔ غرفه‌ها آقای حاج روح‌الله قاضی زاده بود.

انجمن شهر: نخستین انجمن شهر خرم‌آباد برای نظارت بر کار شهرداری در سال ۱۳۱۶ تشکیل شد و نخستین رییس آن نیز آقای حاج روح‌الله قاضی‌زاده بود.

صلحیه: (دادگستری) از نظر امور قضایی خرم‌آباد فقط یک محکمهٔ «صلحیه» داشت. پرونده‌های جنایی و حقوقی که نیاز به‌رسیدگی و صدور رأی داشتند

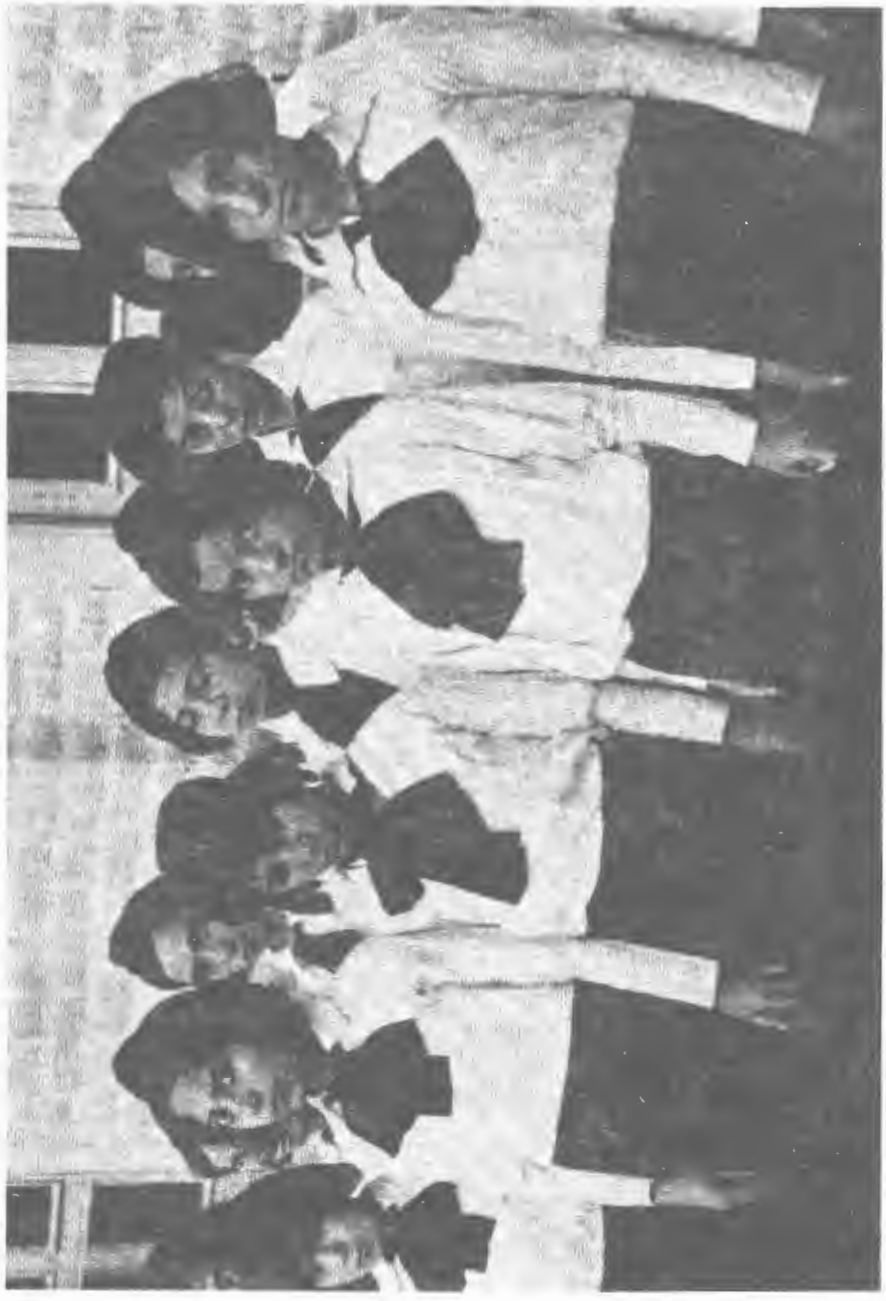

گروهی از نخستین دانش‌آموزان دختر

به‌دادگستری بروجرد فرستاده می‌شدند. ولی از سال ۱۳۱۴ خورشیدی دادگستری مستقل شد.

دومین والی: در سال ۱۳۱۴ دومین والی لرستان و بروجرد به‌نام دکتر حسین مرزبان به‌جای حاج عزالممالک اردلان منسوب شد. در این زمان هم مرکز حکمرانی از بروجرد به‌خرم‌آباد منتقل شد.

کشف حجاب: در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴؛ در خرم‌آباد از سوی دکتر حسین مرزبان فرماندار خرم‌آباد دستور برداشتن حجاب زنان صادر شد. به‌همین جهت از همهٔ معاریف شهر و رؤسای ادارات دعوت شد که با همسران خود در آیین ویژه‌ای که به‌این مناسبت تشکیل شده بود شرکت کنند و زنان می‌بایست با سربرهنه و یا با کلاه ویژه زنان، در این آیین حضور یابند. مردم از اجرای این دستور ناراحت و سرگردان بودند. عده‌ای نیز از طبقات مختلف در این جلسه شرکت کردند. از آن پس شهربانی موظف به‌اجرای این دستور بود ودرکوچه‌ها ومعابرچادرها را ازسرزنان برمی‌داشتند.

گشایش راه سراسری

در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، راه شوسه از تهران به‌خرم‌آباد و سپس به‌خوزستان در محل تونل «ممولان Mamulo» در ۶۰ کیلومتری راه خرم‌آباد به‌اندیمشک به‌وسیلهٔ رضاشاه، افتتاح شد. از جمله همراهان شاه، ملک‌الشعرای بهار بود که شعری را سرودکه ماده تاریخ آن به‌حسب اتفاق کلمهٔ «رضاشاه» ۱۳۰۷ خورشیدی شده است. این شعر در صفحه ۵۳۱ جلد دوم دیوان اشعار ملک‌الشعرای بهار به‌عنوان «تونل راه لرستان» به‌چاپ رسیده است. در همین محل که رود «کشکو» در بستری فرو افتاده به‌بلندی ۳۰ متر در مرمره‌های کوه راه پیدا کرده و تنگ شده است، جریان دارد. از دوره ساسانیان بر روی آن پلی ساخته شده بود که یک بار هم در سال ۳۷۴ هجری قمری مرمت و بازسازی شده که سنگ نوشته‌ای به‌خط کوفی هم تاریخ و نام سازنده را مشخص می‌کند.

شرح و معرفی این پل در جلد دوم آثار باستانی و تاریخی لرستان زیر عنوان «پل کِلَه هُر یا ممولو» آمده است.

بانک: در سال ۱۳۰۵ خورشیدی نخستین شعبهٔ بانک ملی در خرم‌آباد افتتاح شد و در حدود ۵۰ نفر در آن بانک حساب‌جاری بازکردند. همچنین این نخستین بانکی بود که در خرم‌آباد گشایش می‌یافت.

دارالتربیه: در سال ۱۳۰۵ دارالتربیهٔ شبانه‌روزی برای فرزندان عشایر تأسیس شد و مشکل نخستین، نبودن آموزگار بود. شادروان اعتضاد رییس اداره فرهنگ بروجرد و خرم‌آباد، چند نفر معلم از بروجرد فرستاد و از باسوادان خرم‌آباد و بعضی از افسران ارتش نیز دعوت به‌همکاری شد.

ادارهٔ طرق و شوارع: یا اداره راه لرستان در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در خرم‌آباد تشکیل شد و برای کشیدن چند راه داخلی، مانند: راه خرم‌آباد به‌الیشتر و نورآباد و راه خرم‌آباد به‌کوهدشت از مسیر چگنی نیز اقدام کرد.

روشنایی شهر با استفاده از موتور مولد برق

(نخستین موتور مولد برق)

خرم‌آباد در شبها، شهری تاریک و خاموش بود. شبها مأموران شهرداری تعدادی چراغ‌دستی و نفتی در مسیر خیابانهایی که تازه کشیده شده بودند و خاکی و پر از چاله بودند، بر تیرهای چوبی کنار خیابان آویزان می‌نمودند و بامداد آنها را جمع‌آوری می‌کردند. این چراغها، تأثیر چندانی در تأمین روشنایی نداشت. درکوچه‌ها از این چراغها آویزان نمی‌شد. وقتی که مردم شبها به‌ندرت به‌گردش می‌رفتند، یک‌نفر پیشاپیش آنها چراغ در دست می‌رفت تا بقیه پشت‌سر بیابند، افراد سرشناس شبها برای رفت‌وآمد چراغ‌کش داشتند. در منازل هم از چراغ نفتی مانند لامپا، گردسوز پایه‌دار و یا توری آلمانی به‌نسبت شأن و مقام اجتماعی و دارایی و نداری، استفاده می‌شد. بعضی هم از نوعی چراغ بدون حباب که فتیلهٔ آن به‌مخزن نفت می‌رفت استفاده می‌کردند که به‌نام «چراغ موشی Muši» مشهور بود و اغلب در روستاها و بعدها در آسیابها از آن استفاده می‌شد. یکی از مشکلات این نوع چراغ، پخش دودهٔ نفت در فضا بود.

نخستین موتور مولد برق در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در خرم‌آباد به‌کار افتاد. مؤسس آن شخصی به‌نام سروان حسام‌الدین خان راغب بود که با استقبال مردم

۱۷ دیماه ۱۳۱۴ روز کشف حجاب در خرم‌آباد فرماندار - مرزبان

ساختمان دارالتربیه خرم‌آباد. ۱۷ دی ۱۳۱۴ روز کشف حجاب

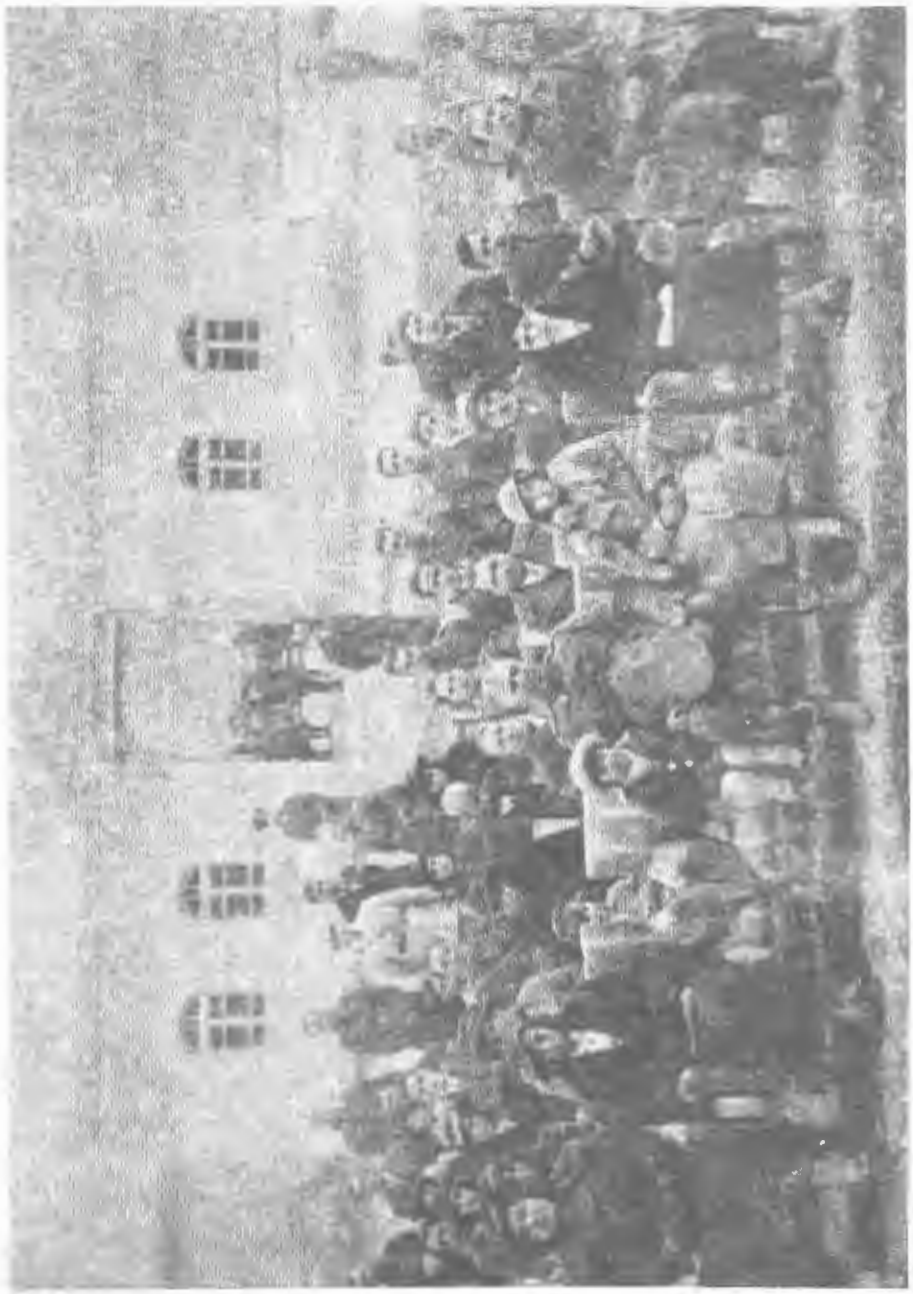

۱۷ دیماه ۱۳۱۴ - روز کشف حجاب

روبرو شد، هر چند که در آغاز مدت استفاده از موتور برق بسیار محدود بود. از آن پس کوششهایی برای اضافه کردن موتورهای تازه انجام گرفت. در سال ۱۳۲۷ خورشیدی به‌همت آقای حاج روح‌الله قاضی‌زاده، شرکت تازه‌ای بنیاد نهاده شد که سرمایهٔ آن در آن زمان ۱۵۰ هزارتومان بود. با استفاده از موتورهای تازهٔ تولید برق، ساعات روشنایی در شب افزایش یافت. امّا مأموران شهرداری پیش از خاموشی برق، چراغهای نفتی را به‌تیرهای برق آویزان می‌کردند. باگسترش شبکه برق‌رسانی و تشکیل یک شرکت تازه و به‌کار افتادن مولدهای بیشتر، روشنایی و مدت استفاده از برق، از سرشب تا بامداد ممکن شد ولی در روز امکان استفاده از نیروی برق

شادروان سروان حسام‌الدین راغب نخستین کسی که کارخانه برق را در خرم‌آباد به‌کار انداخت

وجود نداشت تا به‌تدریج مولدهای دیگری اضافه شد و سرانجام در بعضی از ساعات روز نیز استفاده از نیروی برق ممکن شد سرانجام با پیشرفت و توسعه صنعت، برق‌رسانی دولتی شد و چنان است که امروز نسلی که به‌روشنایی و نیروی برق وابسته شده، تحمل خاموشی چندساعت در شبانه‌روز را ندارند.

نخستین گیرنده رادیویی در خرم‌آباد: در سال ۱۳۲۰ خورشیدی با به‌کار افتادن موتور مولد نیروی برق، نخستین گیرندهٔ برقی «رادیو» به‌خرم‌آباد رسید. در سطح شهر ۴ دستگاه گیرنده وجود داشت که مردم با اجتماع در پشت دیوار خانهٔ صاحبان رادیو، خبرهای جنگ جهانی دوم را دریافت می‌کردند و گاه ساعت‌ها به‌انتظار شنیدن، خبر پشت دیوارها می‌ماندند.

چاپخانه: نخستین کتابفروشی و مغازهٔ نوشت‌افزار فروش به‌نام «کتابخانهٔ نور» در سبزه میدان خرم‌آباد در سال ۱۳۱۴ خورشیدی به‌مدیریت شادروان حسین خُرّمی تأسیس شد. امّا شهر هنوز چاپخانه نداشت. بازرگانان و ادارات چاپ اوراق و اسناد موردنیاز خود را به‌تهران و یا همدان یا به‌شهرهای دیگر سفارش می‌دادند. نخستین چاپخانه به‌نام «چاپخانهٔ نوین» را آقای عبدالحسین خرمی در سال ۱۳۱۹ با سرمایهٔ هزارتومان در محل سابق شهرداری تأسیس کرد. این ماشین تنها یک ماشین چاپ پایی از نوع الیکال نیم‌برگی بود. ماشین چاپ با فشار پا کار می‌کرد و اصل ماشین هم دست دوم بود که مدتها در تهران کار کرده بود و برای رفع نیاز کارهای چاپی شهر خرم‌آباد کافی نبود. ماشین را سه نفر کارگر حروفچین و چاپ اداره می‌کردند. هزینه و درآمد آن هم از چاپ کارهای دولتی و آگهیهای ثبتی تأمین می‌شد. چاپخانه در سال ۱۳۲۶ خورشیدی به‌دلیل رقابت چاپخانهٔ بروجرد و کمی درآمد، تعطیل و ماشین چاپ به‌تهران منتقل شد که اکنون به‌یک مرکز چاپ مجهر و معتبر تبدیل شده است. پس از بسته شدن آن امور چاپ مختل شد.[۱]

دومین چاپخانه در سال ۱۳۳۰ به‌نام «چاپخانهٔ دانش» تأسیس شد. ماشینهای آن دستی بودند و پس از شبانه‌روزی شدن برق، ماشین تازه‌ای وارد شد، اما مالک آن علاقه‌ای به‌تجهیز ماشین‌ها نداشت و در سطح نیمه خودکار از ماشینهای چاپ

۱- دانستنیهای مربوط به‌چاپخانه را آقای عبدالحسین خرمی دراختیار نگارنده گذاشتند. با سپاس از ایشان.

استفاده می‌کرد. سرانجام در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ خورشیدی به‌پیشنهاد نگارنده، انجمن آثار ملی با پرداخت مبلغی به‌عنوان پیش‌پرداخت دستمزد برای چاپ *کتاب آثار باستانی و تاریخی لرستان* در دو جلد، برای تجهیز آن کوشید. امّا باز به‌علت بی‌توجهی، کتابها با نواقص فنی که در دستگاههای چاپ داشتند مدتی طولانی چاپ آنها به‌تعویق افتاد. ناچار کار تجلید آنها و رفع نقصهای موجود را چاپخانهٔ بهمن در تهران انجام داد. این چاپخانه اکنون هم به‌کار مشغول است.

سال ۱۳۵۴ چاپخانهٔ امیرکبیر با ماشینهای افست و ملخی و امکان فنی لیتوگرافی و فیلم و پلیت به‌وسیلهٔ آقای محمد احمدی تأسیس و به‌چاپ کتاب‌ها پرداخت امروز نیز به‌کار مشغول است و فعلاً مجهزترین چاپخانه خرم‌آباد با امکانات کامپیوتری و فنی است.

رسانه‌ها و نخستین جنبشهای سیاسی و فرهنگی

در میان بومیان و مردم روستاهای لرستان شیوه‌های پیام‌رسانی گوناگونی معمول بود. اما غالباً از مردان اسب‌سوار با تجربهٔ تندرو بهره می‌گرفتند. مردانی هم به‌عنوان پیک و نامه‌رسان بودند که با پای پیاده فاصلهٔ مثلاً بین خرم‌آباد ـ دزفول را در ۳۶ تا ۴۸ ساعت از مسیر راههای کوهستانی طی می‌کردند.

در شهر که از نظر جغرافیای طبیعی محیطی محدود و پیوسته بود، اگر چارپایی و یا چیزی از کسی گم می‌شد، از جارچیها استفاده می‌کردند. به‌این صورت که اگر کسی مالش گم می‌شد، درکنار یا پیشاپیش جارچی درکوچه‌ها و محله‌های شهر و در محدوده‌ای که مورد سوءظن بود حرکت می‌کرد و جارچی با صدای بلند و گاه فریاد، مشخصات و نشانیهای چارپا و یا شیء گمشده را با مبلغی پول به‌عنوان مژدگانی برای یابنده، اعلام می‌کرد. این نمونه‌ای از رسانهٔ عمومی در شهر بود.

شب نامه: شب‌نامه، نوعی نامه و یا خبرنامهٔ دست‌نویس بود که مضمون مطالبش جنبهٔ افشاگری و یا سیاسی داشت، شبها تعدادی از آن شب‌نامه‌ها در محلهای پررفت‌وآمد نصب می‌شد و فردا رهگذران از مطالب آن آگاهی می‌یافتند.

مجمع اخوان حقیقت و شب‌نامه‌های آن: در اواخر سال ۱۳۱۹ خورشیدی هشت‌نفر از جوانان آن روزگار، انجمنی سرّی تشکیل داده بودند. هدف اصلی آن

متن رای بی‌گناهی‌گروه مجمع اخوان حقیقت، سند وسیله آقای نجم‌الدین مصدق دراختیار گذاشته شد.
پرونده ۱۹۶ـ۱۳۲۰/۷/۱۵

ریاست دادسرای شهرستان خرم‌آباد در موضوع اتهام محمد ارجمندی فرزند ملک‌احمد متولد ۱۳۰۱ و خدارحم رشیدی فرزند بردی بیست ساله و نجم‌الدین مصدق فرزند نوروز هجده ساله و مجتبی عبداللهی فرزند سدی جواد سیزده ساله و فتح‌اله یگانه فرزند نصرالله هجده ساله و لطف‌الله نصرتی بیست ساله فرزند نبی و صادق نصیری نوزده ساله فرزند جعفر و فضل‌الله عباسی بیست ساله فرزند بابی علی به‌عملیات اجتماعی بر ضد امنیت داخلی یا خارجی کشور به‌شرح پرونده و بیانات مورخه ۲۰/۷/۱۵ آقای دادستان در پرونده، اینجانب عبدالحمید مجد سجادی بازپرس خرم‌آباد در تاریخ ۲۰/۷/۱۵ چنین اظهار عقیده می‌نماید با توجه دقیق به‌محتویات پرونده علاوه از اینکه کوچکترین دلیلی بر ارتکاب جرم نامبردگان وجود ندارد اصلاً در تمام بازجویی‌های شهربانی گناهی نیز اعلام نشده است. مضاماً به‌مراتب فوق با توجه کامل به‌مندرجات پرونده معلوم است که منظور مشارالیها از مجمع مزبور نرسید اخلاق و نصایح مشفقانه مشروع به‌نفس خودشان بوده که در حقیقت قابل تقدیر و با نتیجه قرار منع تعقیب هشت نفر نامبرده را صادر می‌نماید.

بازپرس خرم‌آباد، امضاء مجد سجادی ۲۰/۷/۱۵

گروهی از نخستین جوانان خرم‌آباد که تحصیل شش ساله دبستانی را به‌اتمام رسانیده بودند.
از راست به‌چپ: صادق نصیری ـ نجم‌الدین مصدق، محمد ارجمندی ـ سید مجتبا موسوی (عبدالهی) خدا رحم رشیدی، احمد ساکی، فضل‌الله عباسی

انجمن کمک به‌اصلاح امور جامعه بود. اساسنامهٔ انجمن ۳۶ ماده داشت و در آن اعلام شده بود که اعضا، به‌هیچ دسته و حزب و گروهی وابسته نیستند. این گروه نزدیک به‌دوسال فعالیت داشت. شب‌نامه‌های این گروه به‌نام «مجمع اخوان حقیقت» به‌صورت دست‌نویس تهیه و منتشر می‌شد. کوشش آنان در جلب هوادار مؤثر افتاد و عده‌ای به‌آنان گرایش پیدا کردند. سرانجام این مجمع که نخستین گروه فعال سیاسی در دورهٔ رضاشاه در شهر خرم‌آباد بود، به‌وسیلهٔ یکی از اعضای وابسته به‌نام غلامحسین خرمی کارمند ادارهٔ دارایی که خود را عضو وابسته می‌دانست لو رفت.

طی دو روز همهٔ اعضای اصلی دستگیر و زندانی شدند و مدت شش ماه در زندان خرم‌آباد بلاتکلیف بودند و زمانی که قرار بود برای محاکمه به‌تهران اعزام شوند، وقایع شهریور و جنگ جهانی دوم پیش آمد. درنتیجه و تحت‌تأثیر موقعیت تازه، از اعزام آنان به‌تهران خودداری شد. پس از چند روز پروندهٔ آن در دادگستری خرم‌آباد بررسی و برای همه، حکم برائت و رهایی از زندان صادر شد. عده‌ای از آنان خوشبختانه هنوز زنده‌اند و تعدادی نیز چشم بر جهان بسته‌اند. نام آنان عبارت بود از: شادروانان محمد ارجمندی، فضل‌الله عباسی، صادق نصیری، خدا رحم رشیدی؛ و آقایان فتح‌الله یگانه، سیدمجتبی موسوی، نجم‌الدین مصدق، لطف‌الله نصرتی، و چند نفر هم وابسته بودند از جمله احد ساکی[1]. این نخستین حرکت سیاسی در میان جوانان مدرسه رفتهٔ آن روزگار بود.

انجمن دیگر

دومین حرکت سیاسی در سال ۱۳۲۴ رخ داد. همزمان با جریان فرقه دمکرات آذربایجان، یک گروه متمایل به‌چپ در خرم‌آباد تشکیل شد. این گروه که نخست ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند، از شورای مرکزی حزب توده تقاضای پیوستن کردند که پذیرفته نشد ولی به‌آنان اجازه داده شد به‌شورای متحد کارگران بپیوندند و در خرم‌آباد هم نمایندگی آن را تشکیل دهند. ولی شورای گروه، پیشنهادها را رد کرد. شعاری که بر دیوارها با کلیشه زده بودند این بود: «کارگران ـ دهقانان ـ پیشه‌وران برعلیه ارتجاع

۱- این اطلاعات ارزنده را شادروان، خدارحم رشیدی، چندماه پیش از بدرود گفتن با جهان هستی، دراختیار نگارنده گذاشت. افسوس از رفتنش، روانش شاد.

متحد شوید». پس از کوششهای زیاد از سوی حزب توده به‌آنان اجازه فعالیت داده شد. امّا واقعه آذربایجان و فرقه دمکرات سبب شد که ارتش دفتر شورای آنان را تعطیل کند. ولی گروه همچنان فعال بود. پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ دانشگاه تهران و تیراندازی به‌شاه، فعالیت حزب توده غیررسمی اعلام شد و درنتیجه از هر نوع فعالیت سیاسی این گروه نیز جلوگیری شد. پس از آن فعالیت آنان سری شد.

حوزه علمیه کمالیه خرم‌آباد: ازگذشته‌های دور، علوم دینی در محضر فقیهان شهر تدریس می‌شد. امّا از سال ۱۳۲۸ هـ، ش، پس از ساخته‌شدن حجره‌های مناسب مسجد جامع شهر، بنابه درخواست اهالی خرم‌آباد از حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، و حضرت آیت‌الله حاج شیخ روح‌الله کمالوند که از بزرگان و معاریف خرم‌آباد و نیز از استادان برجسته حوزه علمیه قم بودند، برای گشایش و سرپرستی حوزه علمیه دعوت شد و سپس ایشان از مدرسان رشته‌های مختلف برای تدریس در این حوزه دعوت کردند و کار تدریس و تدرّس رونق گرفت. این حوزه اینک نیز از مراکز فعال است و به‌نام مرحوم آیت‌الله کمالوند، نامگذاری شده است.

روزنامهٔ یا خبرنامه‌های هفتگی

وقایع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به‌وسیلهٔ بیگانگان از شوم‌ترین روزهای تاریخ معاصر ایران است. امّا نتایجی نیز داشت و آن اینکه پس از گذشت یک‌دوره استبدادی، با ایجاد فضای باز و آزادی قلم، فرصت دیگری برای تجارب تازه به‌دست آمد. در فضای تازهٔ سیاسی، روزنامه‌های ایران به‌نوعی آزادی قلم دست یافتند که در آغاز، خبرها و مطالب آنها به‌کدورت و دشمنیهای گذشته می‌پرداخت. در شهرها نیز نشریه‌های هفتگی که به‌آنها هم روزنامه می‌گفتند، نشر می‌یافت. در خرم‌آباد نیز چنین زمینه‌ای به‌وجود آمد. آزادی قلم در سالهای نخست‌وزیری دکتر محمدمصدق به‌اوج خود رسید. برخی از نشریه‌هایی که در آن سالها در خرم‌آباد منتشر شدند عبارت‌اند از:

۱ـ صدای لرستان: نخستین نشریه هفتگی به‌نام *صدای لرستان* در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در خرم‌آباد چاپ و نشر یافت. صاحب امتیاز آن آقای حاج روح‌الله قاضی‌زاده بود.

۲ـ لرستان جوان: در سال ۱۳۳۰ با امتیاز و مدیریت آقای سید علی کشفی به‌صورت هفتگی در چهار صفحه در خرم‌آباد چاپ و منتشر می‌شد.

۳ـ زبان لرستان: با صاحب امتیازی آقای احمد عیلامی و مدیریت برهان زمانپور در ۴ صفحه، در ۱۳۳۰ خورشیدی انتشار می‌یافت این نشریه در تهران به‌چاپ می‌رسید.

۴ـ طلیعه لرستان: صاحب امتیاز آن شادروان نورالله فروغی و مدیر مسئول آن احمد عیلامی بود و در سال ۱۳۳۰ خورشیدی منتشر می‌شد.

۵ـ فروغ لرستان: با مدیریت علی‌اصغر فشنگچی در ۱۳۳۰ خورشیدی انتشار می‌یافت.

۶ـ ندای فرهنگ: صاحب امتیاز آن آقای حسام‌الدین ضیا و مدیر داخلی آن غلامعلی رمضانی بود که از سال ۱۳۳۱ آغاز به‌نشر کرد.

۷ـ ندای لرستان: به‌مدیریت ابوالمجد رازانی به‌صورت هفتگی در بروجرد چاپ و نشر می‌شد. پیش از آن آقای رازانی خبرنامه‌ای هفتگی به‌نام بروجرد منتشر می‌کرد که *ندای لرستان* جایگزین آن شد.

۸ـ روزنامهٔ کبیرکوه: که صاحب امتیاز آن آقای حسین غلامرضایی بود. ظاهراً تنها یک شماره آن اجازهٔ انتشار یافت و یا صاحب امتیاز تنها یک شماره آن را منتشر کرد.

۹ـ پیام لرستان: که صاحب امتیاز آن آقای رضا خطیب‌زاده بود ولی منتشر نشد.

نشر این تعداد روزنامه یا خبرنامه‌های هفتگی، تحولی مهم و چشمگیر از جهت فرهنگی بود. موضوع و مطالب روزنامه‌ها اغلب دربارهٔ لرستان و محرومیتهای اجتماعی بود. متأسفانه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی این نشریه‌ها به‌تدریج تعطیل شدند و تنها روزنامهٔ *ندای لرستان* تا سال ۱۳۵۷ منتشر می‌شد.

فرستندهٔ رادیویی: نخستین فرستندهٔ رادیو که به‌نام خرم‌آباد در سال ۱۳۳۰ به‌کار مشغول شد، در واقع یک فرستنده اختصاصی لشکر به‌قدرت ۴ کیلووات بود که تنها روزهای یکشنبه از ساعت ۲۰ به‌مدت یک ساعت برنامه پخش می‌کرد و مسؤولیت فرستنده را یکی از افسران لشکر برعهده داشت. برنامه‌های رادیو خرم‌آباد بیشتر ساز و آوازهای لری بود.

بعدها با تلاشهای مستمر، نخستین فرستندهٔ رادیویی فرمانداری کل لرستان در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در خرم‌آباد با فرستندهٔ موج متوسط آغاز به‌کار کرد. در سال ۱۳۵۳ که لرستان به‌استان تبدیل شد قدرت فرستنده نیز افزایش یافت و اولین مدیر آن علی‌رضا نوری بود. نخستین برنامهٔ تلویزیون تقویتی نیز در خرم‌آباد از سال ۱۳۵۲ آغاز به‌کار کرد.

اداره فرهنگ و هنر: اداره فرهنگ و هنر از مهرماه سال ۱۳۴۸ تأسیس و از نگارنده، برای همکاری دعوت شد، برای این منظور از آموزش و پرورش به‌وزارت فرهنگ و هنر منتقل شدم و به‌منظور احراز پست مسئول اداره فرهنگ و هنر لرستان و ایجاد آن، به‌خرم‌آباد اعزام شدم. فعالیتهای هنری و فرهنگی از سال ۱۳۴۹ آغاز گردید. پس از سال ۱۳۵۸ و همزمان با انقلاب اسلامی، دو وزارت فرهنگ و هنر و اطلاعات و جهانگردی درهم ادغام شدند و با نام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به‌کار مشغول شدند. اینک نیز اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی در خرم‌آباد امور هنری و فرهنگی را به‌عهده دارد.

بخش باستان‌شناسی نیز به‌نام «میراث فرهنگی» در خرم‌آباد به فعالیت پرداخته است.

خرم‌آباد ـ خیابان استانداری از چهارراه بانک به‌سوی رودخانه

دانشگاه لرستان

اعتلای سطح فرهنگ و توسعه شهری در همه شهرها و بخش‌های لرستان و افزایش تعداد داوطلبان ورود به‌دانشگاه سبب شد که از سال ۱۳۵۵ خورشیدی از سوی عده‌ای از فرهنگ‌دوستان کوشش‌هایی برای ایجاد دانشگاه در خرم‌آباد آغاز شود و هیأت منتخب، نخست با دانشگاه شیراز برای ایجاد شاخه‌ای از آن دانشگاه در لرستان در ارتباط بود. نمایندگانی هم از سوی دانشگاه شیراز برای آشنایی با محیط، به‌خرم‌آباد آمدند. امّا به‌دلیل دوری راه و مشکل‌های ارتباطی توافقی به‌دست نیامد. و به‌همین علت با دانشگاه جندی‌شاپور مذاکره شد. از آغاز سال ۱۳۵۶ با موافقت

وزارت فرهنگ و آموزش عالی و دانشگاه جندی‌شاپور اهواز کوشش‌هایی به‌عمل آمد و با کمک‌های مادی مردم و بازدید نمایندگان دانشگاه مذکور از موقعیت فرهنگی و جغرافیایی و بررسی نیازهای اولیه دانشگاه موافقت شد که شعبه‌ای از دانشگاه جندی‌شاپور در خرم‌آباد ایجاد شود. برای تمرکز کوششهای مربوطه آن آقای دکتر مصفی محجوبی به‌عنوان نخستین رییس شاخه دانشگاه جندی‌شاپور در لرستان انتخاب شد. سرانجام دانشگاه علوم پایه لرستان وابسته به‌دانشگاه جندی‌شاپور اهواز در روز ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۶ به‌ریاست شادروان دکتر پرویز تسلیمی یکی از استادان با سابقه دانشگاه مذکور، گشایش و رسمیت یافت. کسانی که برای تأسیس آن کوششها کردند عبارت‌اند از آقایان دکتر مصطفی محجوبی ـ شادروان دکتر هوشنگ بنان، حاج محمدحسین حجاریان ـ حاج شیخ حمید عیدی ـ فضل‌الله جزایری ـ حمیدایزدپناه که اینک خوشبختانه دانشگاه لرستان به‌طور مستقل به‌کار مشغول است.

شادروان آقای دکتر پرویز تسلیمی دومین رئیس دانشگاه لرستان پس از گشایش

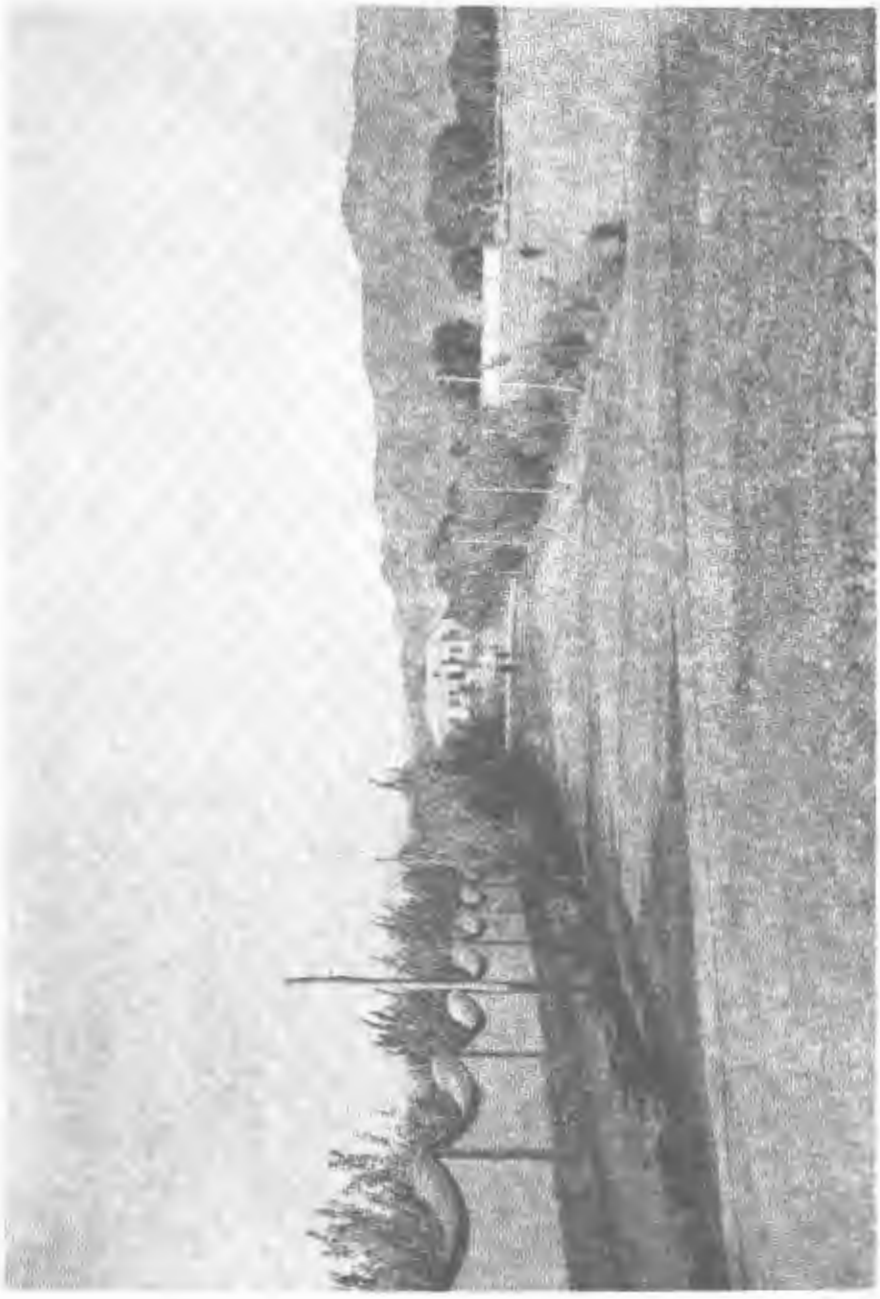

خیابان جنب پارک شهر و منتهی به‌ستاد لشکر

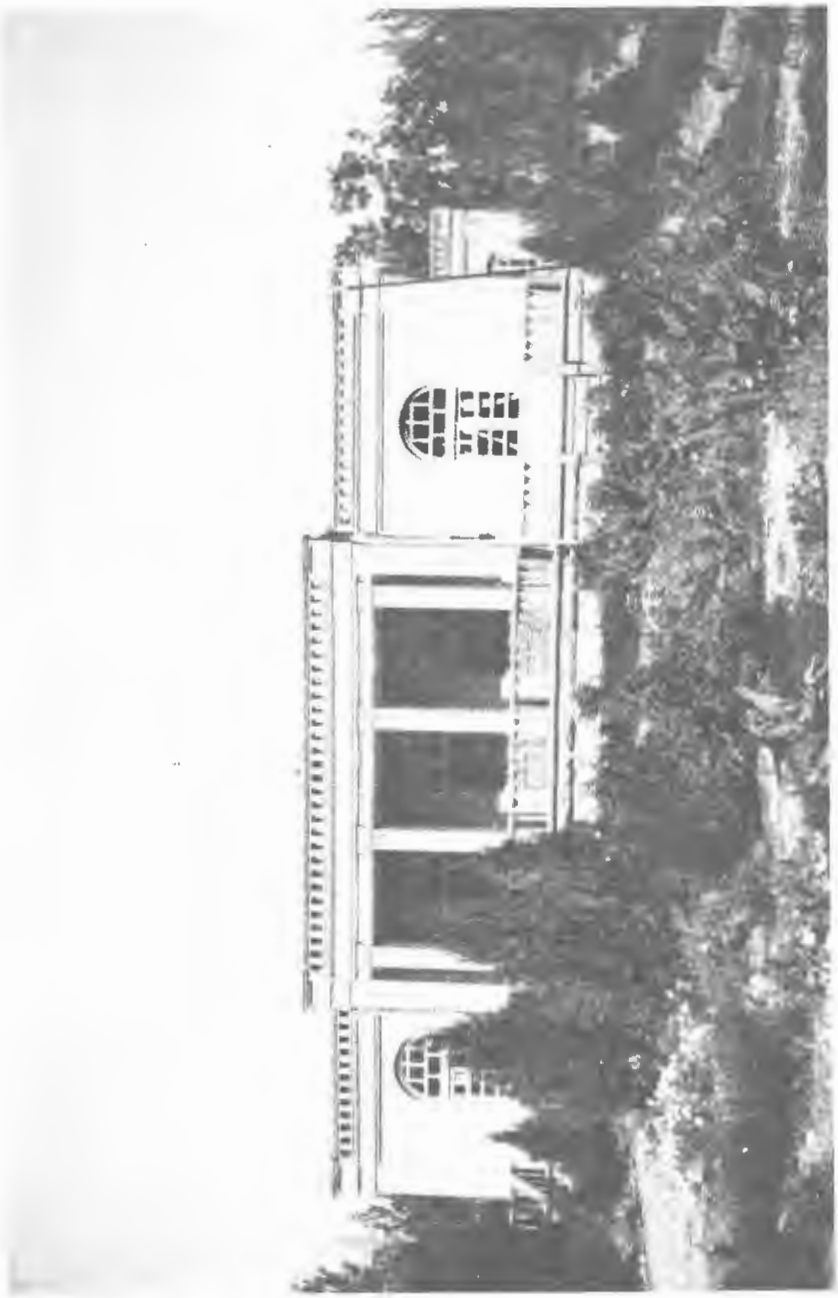

مرکز فرمانداری ـ استانداری کنونی

خیابان باختری استانداری ـ و ساختمانهای اداره دارائی و غله

باغ دختران

شمشیرآباد

مظفرالملک در داخل حصار گلستان و دامنه قلعه فلک‌الافلاک

دژ شاپورخواست (فلک الافلاک)

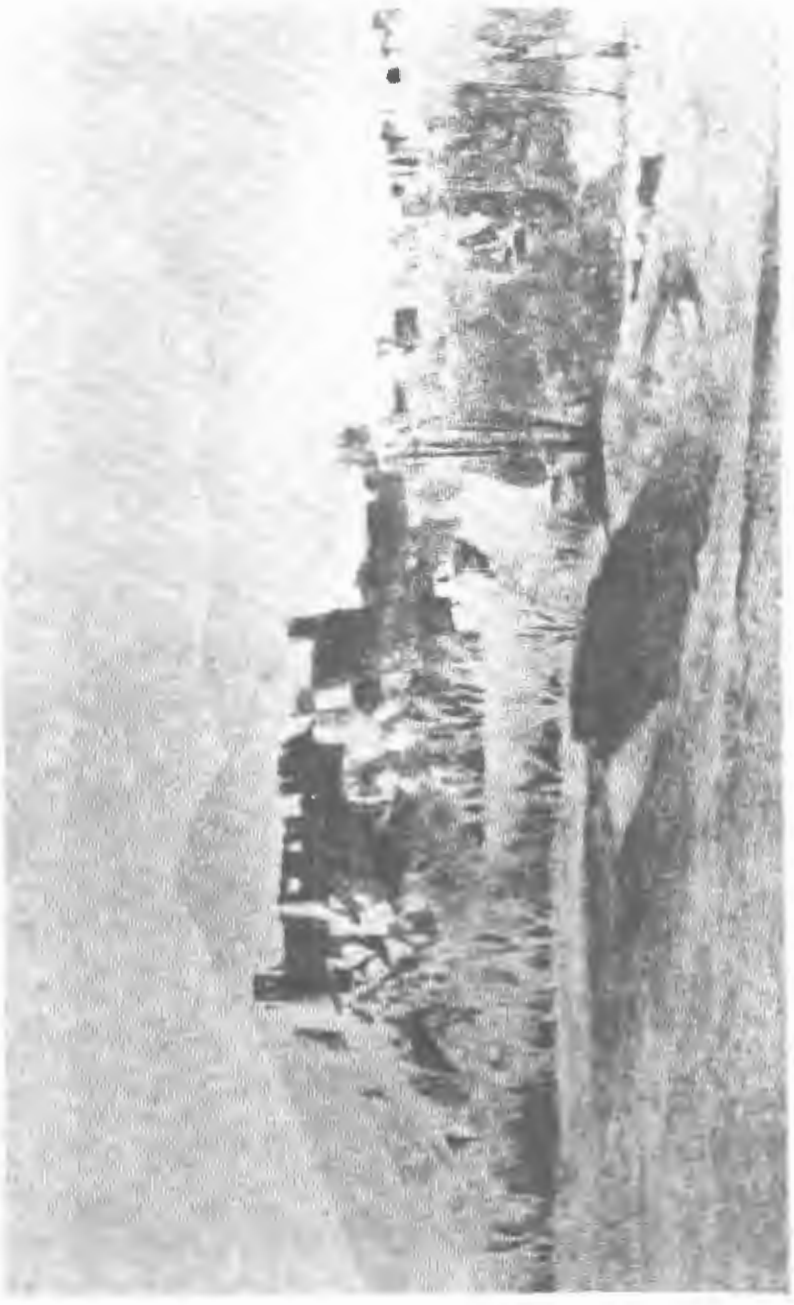

نمای شهر قدیمی که به‌وسیله Rennie - برداشته شده است.

سربازخانه

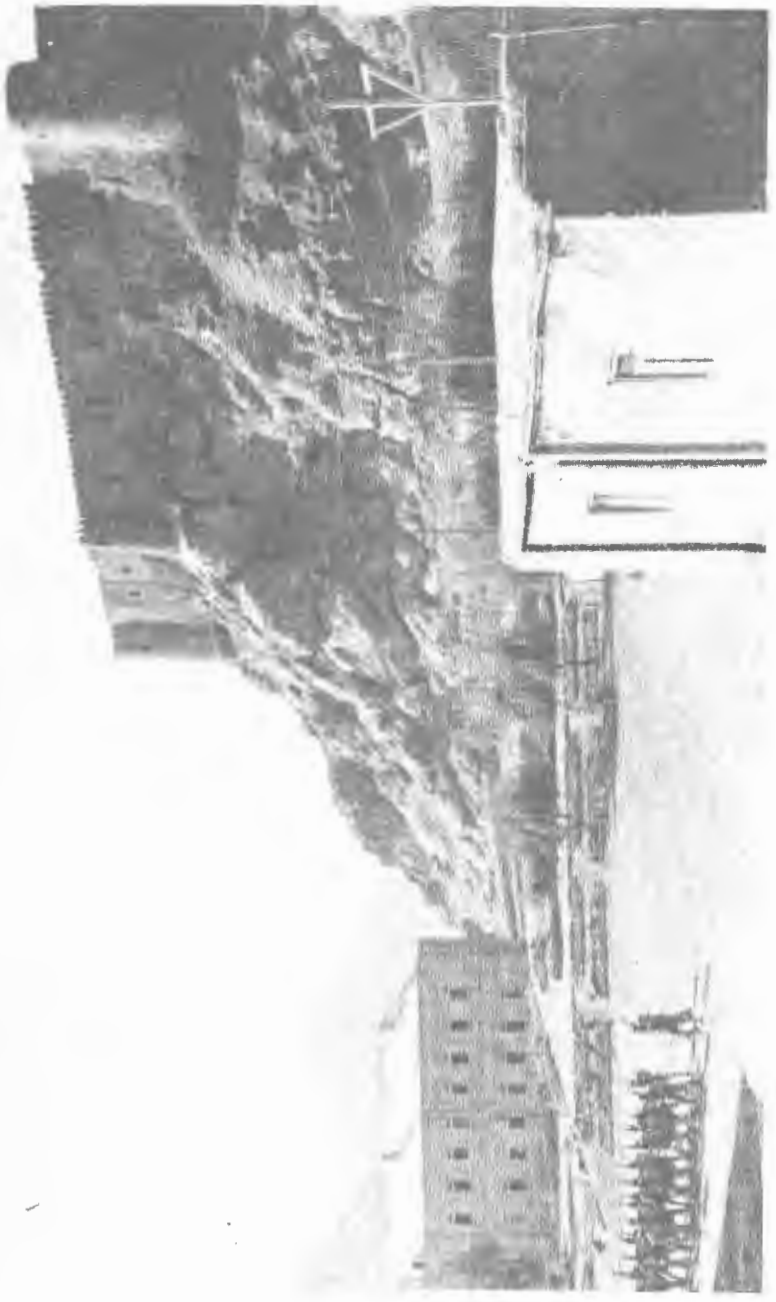

آسایشگاه سربازخانه که اینک به‌دانشگاه لرستان تبدیل شده است

جلو پادگان و پست و تلگراف و خیابان

ابتدای باختری پل بزرگ به‌سوی سبزه میدان

سبزه‌میدان خرم‌آباد ـ که در انتهای آن ساختمان شهرداری قرار دارد.

ادامه خیابان پل بزرگ به‌سوی ساختمان شهرداری پیشین

فصل سیزدهم

موسیقی لرستان[1]

توحیدگوی او نه بنی آدمند و بس
هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

کودکان مدتی پس از زاده شدن، با نوای لالایی مادر آرامش یافته و به‌خواب می‌روند. آنان تحت تأثیر وزن و آهنگ واژه‌ها و حالت موسیقایی آنها، مهربانی و یا خشونت گوینده را نسبت به‌خویش در می‌یابند. کودک هنگامی که با تندی و تشر صدایش می‌زنند احساس ترس می‌کند و زمانی که به‌آرامی او را می‌خوانند، گلبرگهای لبانش چهره او را به‌خنده می‌آراید. با طنین ادای نام او وجودش به‌آرامی رام موسیقایی کلام گوینده می‌شود. بازتاب خنده و شادمانی و یاگریه و بی‌قراری او در موسیقای کلام نهفته است. او، با نوای شادی آفرین پایکوبی می‌کند و با آهنگ حزن‌انگیز، در خود فرو می‌رود و لحظات بازی و تنهایی را با زمزمه کودکانهٔ خود همراه می‌کند.

پیشه‌وران و کشاورزان، کارگران و شبانان، بنایان و دیگران، هر یک به‌گونه‌ای،

۱- آوانویسی تعدادی از مقامهای این بخش به‌وسیله آقای دکتر محمد تقی مسعودیه استاد محترم دانشگاه انجام یافته است با سپاس از ایشان.

چه برای گریز از تنهایی و چه برای پیشبرد کار و رونق بازار، از موسیقی کلامی کار بهره می‌گیرند و به‌کار خویش شور و هیجان می‌بخشند و روح هستی، موسیقی است. مراحل زندگی با موسیقی همراه است و با همزاد خویش در هر پرده‌اش حکایت از یار و دیار می‌کند و همدم و همراز می‌شود. به‌قول افلاطون، موسیقی ناموس اخلاقی است که به‌جهانیان روح، به‌تفکر بال و به‌تصور جهش و ربایش به‌غم و شادی و زندگی به‌همه چیز می‌دهد. این صعود اصوات از سکوت به‌اعلا و بازگشت به‌نقطهٔ آغاز، از هر پرده‌ای که می‌گذرد و می‌ایستد و فراتر تا آنجا که گوش توان درک آن را داشته باشد، راه به‌جایی دارد.

ابتدا بشر از حنجره و نای و تارهای صوتی خود برای بیان مقصود، بهره گرفت. به‌وسیلهٔ صوت و صدا، احساس و عواطف خود را مانند ترس و خطر بیان نمود و همجنسان خود را نیز آگاه کرد و نخستین ساز را از ساقهٔ گیاهان اطراف خود ساخت و در آن دمید. تا روزی که به‌قول ابوحامد غزالی، «بدان که این نوا و صدا، صورت غنا یافت و جزو اسرارالهی محسوب شد. و نیز به‌فرمودهٔ او «ایزد تعالی را سرّی است در دل آدمی که آن در وی همچنان پوشیده است که آتش در آهن و چنانکه به‌زخم سنگ بر آهن آن سرّ آتش آشکار گردد و به‌صحرا افتد. همچنین سماع آوازخوش و موزون آن گوهر آدمی بجنباند و در وی چیزی پدید آرد بی‌آنکه در آن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گویند، هست. و عالم علوی عالم حسن و جمال است. واصل حسن و جمال تناسب است و هر چه متناسب است نمودگاریست از جمال آن عالم... پس آوازخوش موزون متناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن عالم. بدان سبب آگاهی در دل پیدا آید و حرکت و شوقی پدید آید که باشد آدمی خود نداند که آن چیست» (*کیمیای سعادت* ص ۳۷۰)

این توجیه و تفسیر، برای آن بوده تا نشان داده شود که صوت خوش نیز از موهبت‌های آفریدگار است و بهره جستن از آن به‌زندگی نشاط می‌بخشد.

شاید نخستین بار فیثاغورث بود که به‌موسیقی فلکی توجه کرد و او می‌گوید: «من صدای اصطکاکات افلاک را شنیدم و از آن علم موسیقی را نوشتم.» امروز دانشمندان در نگاه به‌ماورا و فضای بی‌انتها، وقتی سخن از موسیقی به‌میان

می‌آورند، برای آن است که موسیقی در مفهوم موسیقی صدا به‌موسیقی افلاک کهن که هم از گردش اجرام آسمانی و هم از حرکت اتمها و مولکولها با اصواتی منظم حاصل می‌شود، می‌ماند. (صبوری در سپهر لاجوردی، ص۲۸۳).

در این باره مولانا نیز چون فیثاغورث می‌اندیشد که فرموده است:

پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها — از دوار چرخ بگرفتیم ما
ناله سرنا و تهدیدِ دهل — چیزکی ماند بدان ناقور کل
بانگ گردشهای چرخست اینکه خلق — می‌سرایندش به‌تنبور و به‌حلق

آنچه ما امروز از فرایندهای تأثیر موسیقی می‌دانیم در گذشته نیز می‌دانسته‌اند. موسیقی غم است و شادی، دردساز است و درمان‌کن بر بالین بیماران تب‌دار نی می‌نواختند. رسم ملوک و شاهان ایرانی این بود که با آهنگ موسیقی به‌خواب می‌رفتند که طرب در جانشان روان شود. نیایش کلامی بی‌برخورداری از پرده و فاصله‌های موسیقایی و فراز و فرود صدا، بردل و جان تأثیر نمی‌گذارد.

آخرین نکتهٔ این دیباچهٔ کوتاه، گفتاری است از پیشینیان که معتقد بودند: «موسیقی ذهن را لطیف و اخلاق را ملایم، جان را شاد و قلب را دلیر و بخیل را بخشنده می‌کند. فضیلت موسیقی بر سخن، چون فضیلت سخن بر گنگی یا شفا بر مرض است.» (*مروج الذهب*، ج ۲ ص ۶۱۷ تا ۶۲۲)

موسیقی ایران زمین که از دیرباز تاکنون از سرگذشت آن تا اندازه‌ای آگاهیم، به‌خلاف نظر تنی چند از پژوهندگان بیگانه و یا ایرانی، اساس آن به‌هیچ کشور و مردمی جز ایران و ایرانی تعلق نداشته و وابسته نبوده است. شاهد این مدعا استقلال فرهنگ دیر پای آن است که احساس و انگیزه در خلق مقامهای موسیقی از آن نشأت یافته است. موسیقی ایران زمین، مجموعه‌ای از نوا و نغمه‌های متنوع و گونه‌گون اقوام آن است که در مرزبندیهای اقلیمی و جغرافیایی رنگ و رونق گرفته است. در نقاط مرزی، میان اقوام مرزنشین ایرانی و غیر ایرانی نوعی یک نوایی و یک رنگی در مقامهای موسیقیایی وجود دارد که حاصل تأثیر دو جانبه بوده است اگر هم تأثیر داشته و یا دارد، در معیار مبادله فرهنگی چنان نبوده و نیست که خصلت و خاصیت و استقلال موسیقی ایرانی را به‌خطر انداخته و یا بیندازد. زیرا در بسیاری شرایط و دگرگونیهای سیاسی و نظامی از جمله نفوذ یونانیها و تازیان،

همواره این استقلال حفظ شده است امّا به نام نظام و قدرت مسلط در تاریخ از آن نام برده‌اند. چنین پنداری که موسیقی ایرانی از موسیقی یونانی و یا تازی ریشه و مایه گرفته باشد به‌دلایل فراوان قابل قبول نیست و از جمله همان تنوع فرهنگ اقوام ایرانی است که امروز نیز چنین است. شاید در بررسی و تحلیل اساس فکر و ریاضی موسیقی به‌دانشمندان یونانی نیز نکته‌ها نسبت داده باشند. در این راه بزرگان و دانشمندان ایرانی نیز موسیقی را از علوم پایه دانسته‌اند. کسانی همچون فارابی و ابن‌سینا و اُرموی و مراغی در این راه کوششها کرده‌اند و آثارشان نیز امروز در دسترس محققان است. شاید قابل قبول باشد که چون ایران در چهارراه حادثه‌ها و هجومها و یورشهای ویرانگر تاریخی قرار داشته است، این حوادث، در بار احساسی آن مؤثر بوده نه در تغییر ماهیت فرهنگی آن. «گاه حضرت جنت مکان [شاه طهماسب] آن را از مناهی دانسته و از آن اجتناب تمام می‌نمود. ارباب طرب را در نظر شریعت وقعی و اعتباری نمانده بود و جمعی که ملازمت اشراف داشتند اخراج فرمود» (*عالم‌آرای صفوی*، ص ۱۹۰) این بی‌توجهی موجب فرار هنرمندان به‌سرزمینهای دیگری چون هند شد. اکنون در بنگال بسیاری از نغمه‌ها و مقام و گوشه‌های موسیقی ایرانی را می‌توان بازیافت.

گاه یک روستایی‌زادهٔ لر، شاه می‌شود [کریم‌خان زند] و خود را وکیل‌الدوله و یا وکیل‌الرعایا می‌نامد و موسیقی و موسیقیدانان منزلت خود را می‌یابند. مورخان، در توصیف و توجه کریم‌خان به‌هنر موسیقی داد سخن می‌دهند که «... در آن زمان عشرت نشان، علم موسیقی، شیرین و دلکش، در همه جا با حسن عمل و ... در دلگشایی و جانفزایی اهل عالم بی‌بدل. رونقی بیش از حد و اندازه و جان خلایق را تازه می‌نمود. مطربان آن زمان هریک از صاحب وقوفی رشک فارابی و در شیرینی نوایی غیرت بار بد بوده‌اند.» (*رستم التواریخ*، ص ۴۱۱ و ۴۱۲)

کریم‌خان خود نی می‌نواخت و یک مقام از موسیقی هفت دستگاه امروز را به‌نام او «بیات زند» می‌دانند.

باری موسیقی ایرانی، همواره از نغمه‌ها و نواهای بومی اقوام ایرانی مایه و پایه گرفته و موسیقی بومی تحت تاثیر شرایط و وضع جغرافیایی و طبیعت هر دیار شکل می‌گیرد. چنانکه موسیقی لری برخاسته از دره‌ها و کوهپایه‌ها و کوهساران

است. فعالیت روستاییان پاکدل در تمام شرایط زندگی با نغمه و نـوای مـوسیقی همراه است. زنان از خواب کردن کودک گرفته تا هنگامی که پستان گاو را می‌فشارند و شیر می‌گیرند و یا وقتی که دانه‌های گندم و برنج را در «سیرکو Sirku» می‌کوبند با خود زمزمه می‌کنند و مردان نیز به‌هنگام آبیاری و شخم و گاهِ درو و خرمن کوبی سرودی ویژه برای گلهٔ گاوان خرمن‌کوب سر می‌دهند و یا به هنگام عروسی و یا عزا ترانه می‌خوانند و یا مویه می‌سرایـند. هـمهٔ ایـنها نشـانه آن است کـه لرهـا درهـر شرایطی از زندگی، از موسیقی مقامی و آوازی جدا نیستند.

موسیقی لری که شامل نواها و نغمه‌های لری و لکی است از خصایل عاطفی و انسانی سرشار است. حتا در ترانه‌های حماسی و رزمی پیامی نهفته است که جنگ و برادرکشی را منع می‌کند و با توصیف صحنه، هشدار می‌دهد آنکه بر زمین افتاده دشمن نیست، بلکه فردی از تبار و طایفهٔ تو است. ترانه‌های شورانگیز عـاشقانه، قصهٔ فراق را به‌شکوه و شکایت چنانکه معمول است تبدیل نمی‌کند، بلکه هـمهٔ ترانه سرشار است از محاسن دلدار. نغمه‌ها و نواهای لری در انتقال احساس و یا ایجاد انگیزه به‌صورت روایی و یا آیینی اثربخش است. مانند کلام یارسان که گذشته را با آینده می‌آمیزد و پندآموز است و یا «مور Mur» که از بار سنگین اندوه آدمی در زندگی حکایت دارد و یا مـویه و مـوییدن در مـرگ کسـان یـا نـوای غـرور آفـرین شاهنامه‌خوانی که شنونده را به‌شدت تحت تأثیر خود قرار می‌دهد که دربارهٔ هـر یک توضیحی کوتاه خواهد آمد. موسیقی لری بار احساسی بسیار قـوی دارد کـه گوش جان می‌خواهد برای شنیدن نه ترجمه و ترجمان.

مرز و محدودهٔ موسیقی لری همان مرز جغرافیای فرهنگی قوم لر است. یعنی لرستان پیشکوه و پشتکوه و بختیاری و بویر احمد و کهگیلویه که در اینجا تنها به معرفی موسیقی لرستان پیشکوه و پشتکوه و یا به‌اصطلاح لرستان فِیلی یا فهلی و پهلوی اکتفا می‌شود. چه ترانه‌های لری را فهلویات هم گفته‌اند. فیلی واژهٔ دگرگون شدهٔ پهلی و پهلوی است و موسیقی آن نیز شاید بازماندهٔ آن است و یا لااقل باخود رنگ و حالی از آن روزگاران را همراه دارد. نخست نکاتی توصیفی برای آشنایی با سازهای لرستان گفته می‌شود که عبارت‌اند از:

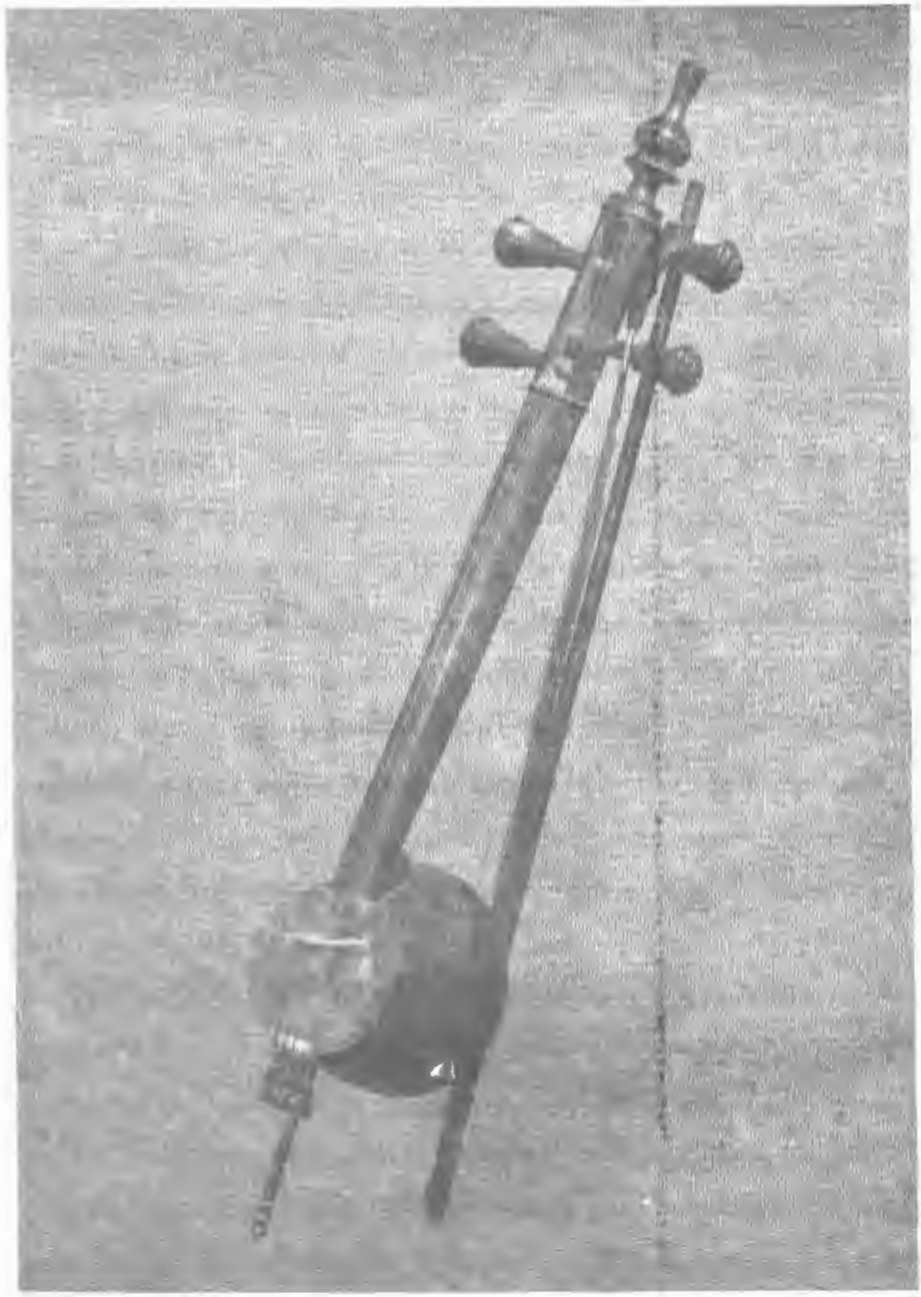

کمانچه لری

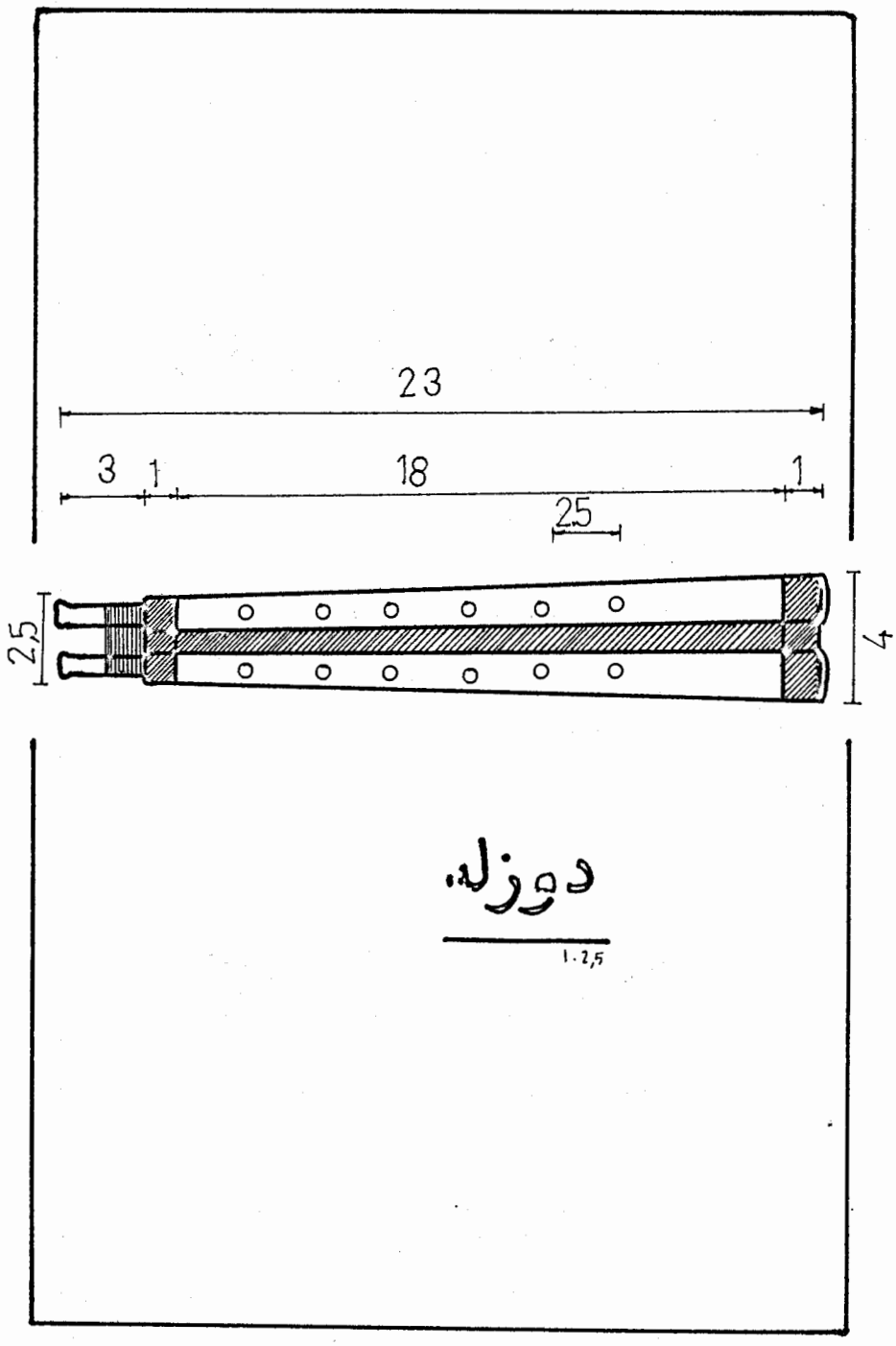

دوزله

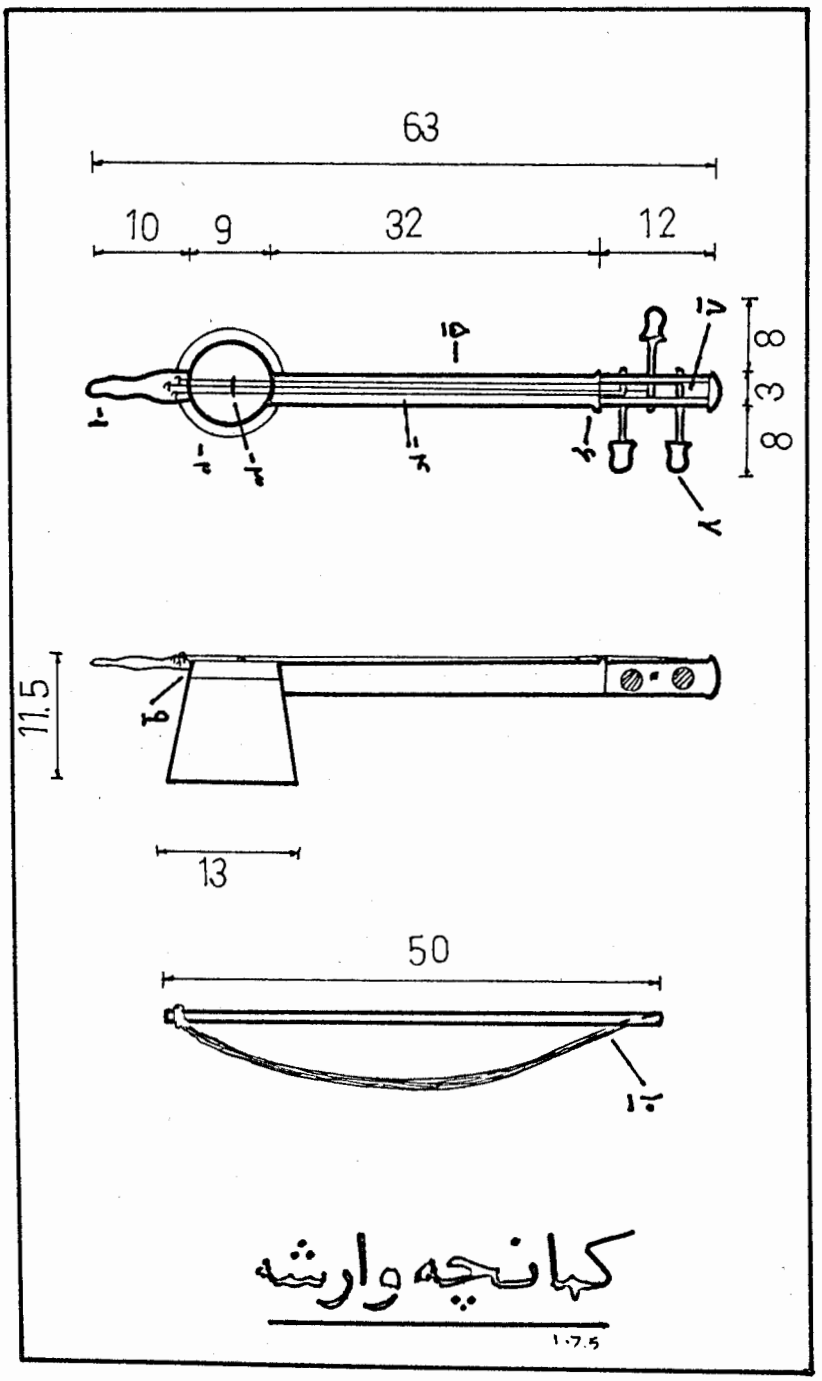

۱ـ سیخ کمانچه؛ ۲ـ کاسه؛ ۳ـ خرک؛ ۴ـ سیم یاتال؛ ۵ـ دسته؛ ۶ـ کِرک Kerk؛ ۷ـ شُک Sok (گوشی) ۸ـ ثلاسه ۹ـ واخوان ۱۰ـ تیر یا می‌کش

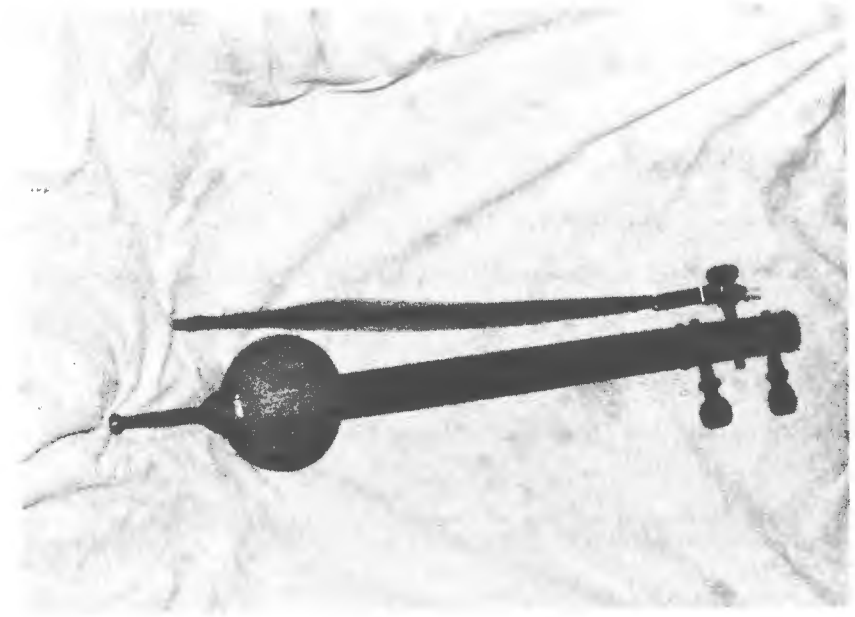

کمانچه سه‌سیم لرستان

کمانچه

کمانچه از سازهای کهن ایرانی است که از قرن سوم هجری از آن نشان داریم. مسعود سعد سلمان (درگذشته به‌سال ۵۵۶هـق) در قصیده‌ای که در مدح سیف‌الدوله محمود سروده از سازهای زمان خود نام برده از جمله در یک بیت چنین سروده است:

ز نزهت و طرب و عز و شادکامی و لهو ز چنگ وبربط ونای وکمانچه و بگماز[1]

عبدالقادر مراغی (درگذشته به‌سال ۸۳۸)، در فصل رابع از باب عاشر، در ذکر

۱- دیوان سعد سلمان ـ ص ۲۹۵ انتشارات گلشایی، ۱۳۶۳.

اسامی و مراتب آلات الحان در کتاب *جامع‌الالحان* خود دربارهٔ کمانچه و ساختار ظاهری آن چنین آورده است:

«اما کمانچه و آن از آلات مجروره است و بعضی کاسهٔ آن را از پوست جوز هندی سازند و بر آن موی کشند و بعضی کاسهٔ آن را از چوب تراشند و بر آن ابریشم بندند و البته بر روی آن پوست دل گاو کشند و آن آنچه از چوب تراشند و ابریشم برآن بندند، احسن والذّ بود. و طریقه اصطخاب[1] آن چنان باشد که مطلق و تراسفل را مساوی ثلثه ارباع مافوق آن سازند، این خود اصطخاب معهود است. امّا غیر معهوده به‌هر نوع که اقتضای ارادت مباشران باشد، سازند.» (*جامع الالحان*، ص ۲۰۳)

در زمان صفویه این ساز رایج بود و کمانچه نوازان چیره‌دستی هم بوده‌اند که مورخان از آنان نام برده‌اند اما دربارهٔ تغییرات آن اشاره‌ای نشده است. (*عالم‌آرای صفوی*، ص ۱۹۰).

کمانچه، ساز بومی لرستان است و گاه آن را «تال Tāl» هم گفته‌اند. سازی است مجلسی که مشخصات آن طراحی شده است. کمانچهٔ لری، سه سیم دارد و پشت‌باز است زیرا که نوازندهٔ آن در فضای باز روستا قادر است از صدا و طنین وسیع آن بهره بگیرد. در لرستان کمانچه نوازان ماهر و چیره‌دست بسیاری بوده و هستند که از چهار دهه پیش شادروان **علیرضا حسینخانی** در نواختن این ساز و انتقال احساس، شاخص و سرآمد بود. کسان دیگر نیز که مهارت تمام در این هنر دارند عبارت‌اند از **حسین سالم** و **فرج‌الله علیپور** که در مقامه نوازی و بداهه‌کاری شهرت دارند.

مشخصات کمانچه لری و نام اجزای آن

۱ـ طول دستهٔ کمانچه که آن از روی کاسه ۳۲ سانتیمتر است. در قسمت بالای دسته یک قسمت به‌طول ۱۲ سانتیمتر خالی و گود شده است که تلاسه Telāsa نام دارد و گوشیها از آن عبور می‌کنند و فضایی برای جمع کردن سیم و کوک ساز است.

۱- به‌معنای بانگ و فریادکردن و بانک‌کردن موج باشد، فرهنگ نفیسی.

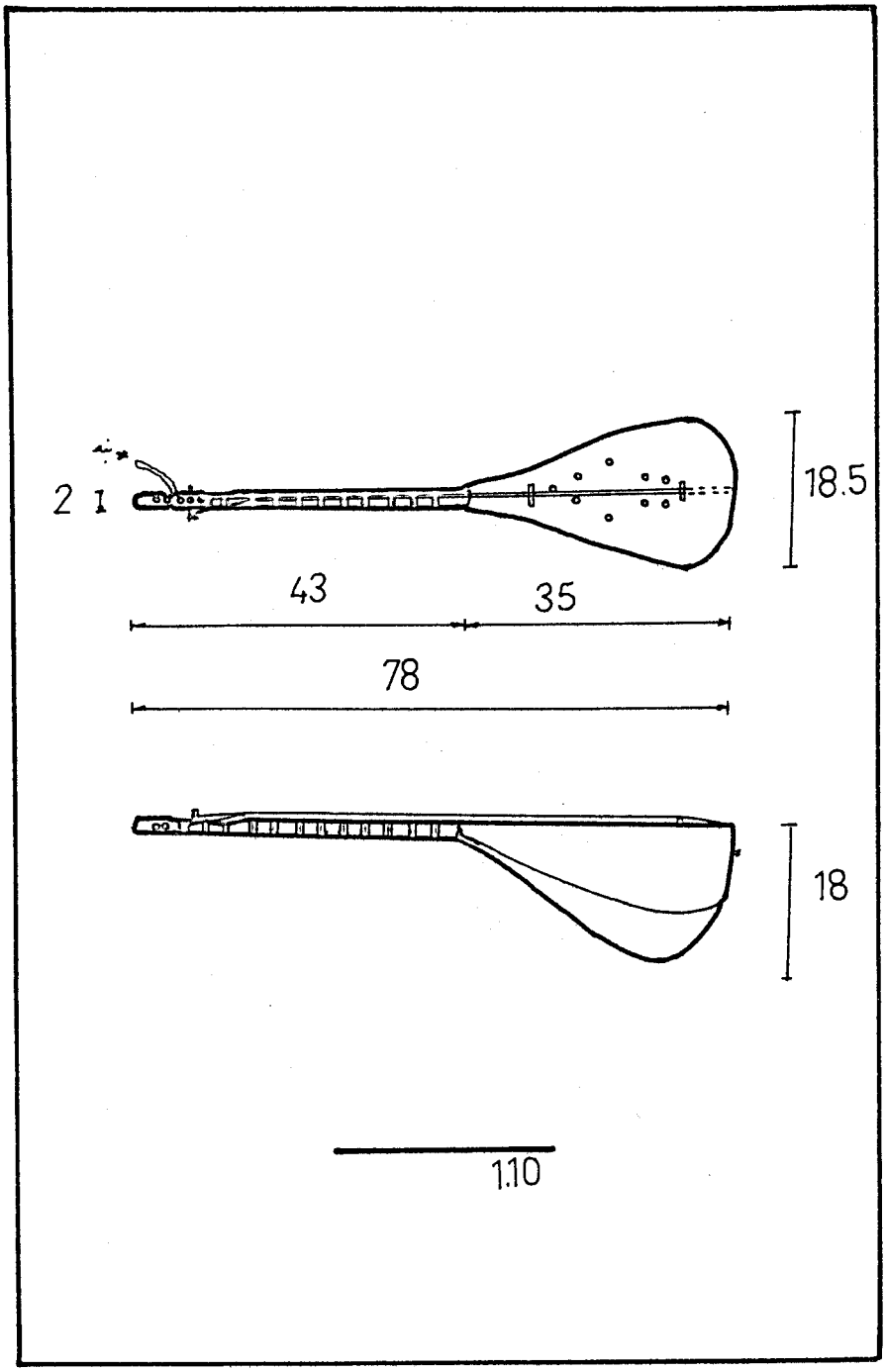

تنبوره اهل حق لرستان

وجه نامگذاری این گودی به‌تلاسه این است که گودی مانند ظرف چوبی آب خوری سگ است که تلاس نام دارد. دسته معمولاً از چوب درخت گردو و یا درخت توت ساخته می‌شود.

۲ـگوشیها: سیم را جمع می‌کنند و «سُک SOK» نامیده می‌شوند. «سُک» عبارت است از میلهٔ چوبی که سر پهن و نوک و انتهایی باریک دارد. طول هر سُک ۸ سانتیمتر است که ۳ سانتیمتر آن برای پیچاندن سیم است.

۳ـکاسه که قطر دهانهٔ بزرگ آن ۱۳ سانتیمتر و عمق آن ۱۲ سانتیمتر است و قطر دهانه‌ای که بر آن پوست کشیده می‌شود ۹ سانتیمتر است. کاسهٔ کمانچه را از چوب درخت توت می‌سازند که طنین و بازتاب صدا در آن شفاف‌تر است.

تنبور قدیمی لری

۴ـ سیخ کمانچه از آهن است. این سیخ در حدود ۲۲ سانتیمتر طول دارد و در قسمت پایین دارای سه قلاب است که سیم‌گیر نامیده می‌شود. ۱۰ سانتیمتر آن از چوب کاسه کمانچه به‌پایین است و بقیهٔ آن پس از عبور از کاسه در بدنهٔ دسته فرو می‌رود که پس از سیم‌اندازی این سه قسمت یعنی، سیخ و کاسه و دسته به‌هم متصل می‌شوند.

۵ـ پوست کمانچه را نازک می‌گیرند که واخوان آن زیاد باشد.

۶ـ سیم را «تال Tāl» هم می‌گویند در قدیم اندازهٔ مشخصی از نظر کلفتی نداشت. معمولاً از سیم فلزی نازک استفاده می‌شد و برای بَم خوانی یا سیم بم دو سیم را به‌هم می‌تابیدند.

۷ـ خِرَک را «زیر تال» می‌گویند. اندازه و بلندی خرک را هم خود نوازنده به‌سلیقهٔ شخصی می‌سازد. کمانچه نوازان بومی معمولاً خودشان، با افزار خراطی، کمانچهٔ خود را می‌سازند.

سرناـ یا سورنای نیز از جمله سازهای بادی و قدیمی است که نواختن آن با ضربهای دهل همراه بوده است. مولانا جلال‌الدین در مثنوی به‌نام این دو ساز اشاره دارد وپیش از این نقل شد. او نالهٔ سرنا و طنین دهل را به‌ناقورکل مانند کرده است. نام محلی و لری سرنا، «ساز» است. عبدالقادر مراغی دربارهٔ آن می‌نویسد:

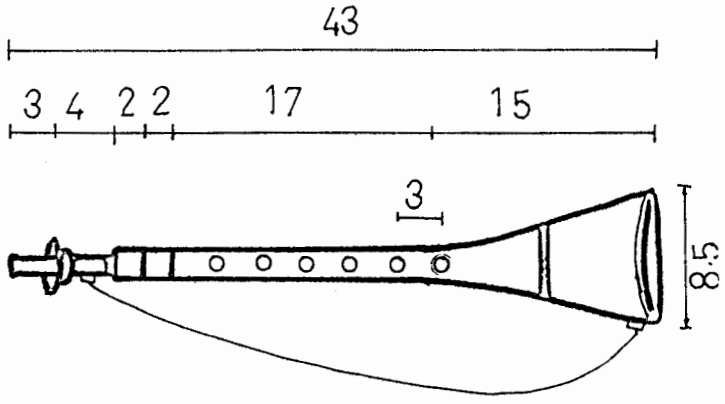

Big یا قمیش

سرنای لری

سُرنای لری

«اما سرنا و آن انقص باشد از نای سفید و سیاه. و غایت حدّت آن تا بعد ذی‌الکّل و الخمس بُوَد. چون از آن زیادت شود میل به‌تنافر کند و آواز وی از همه‌سازهادورتر رود.» (*جامع الالحان*، ص ۲۰۸)

دربارهٔ سرنا و سرنا نوازان دورهٔ صفویه، اسکندر بیک شرحی آورده است و از آن جمله نام سرنا نوازان نقاره‌خانهٔ دربار همایون و علاقهٔ شاهزادگان را به‌یادگیری نواختن آن شرح می‌دهد. (عالم‌آرای صفوی، ص ۱۹۰).

درازی سرنای لرستان ۴۳ تا ۵۱ سانتیمتر یا به‌اصطلاح بومی، یک بهر و نیم است و هر بهر ۳۴ سانتیمتر است که بر آن قمیش یا «بیگ Big» سوار می‌کنند. سرنا دارای ۷ سوراخ برای انگشت گذاری است که شش سوراخ در روی آن ویک سوراخ در زیر تعبیه می‌شود.

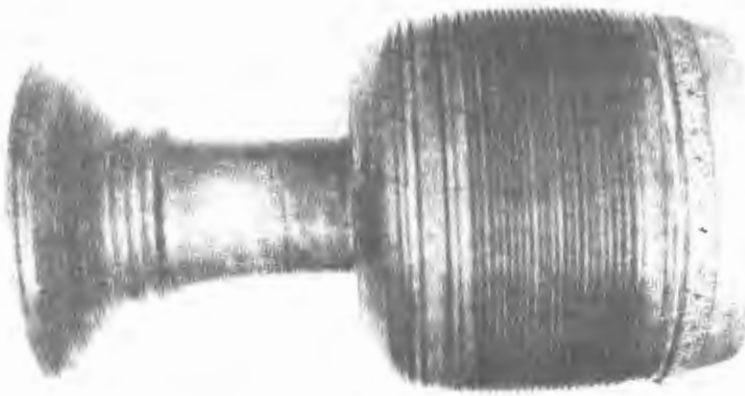

ضرب یا تنبک لرستان

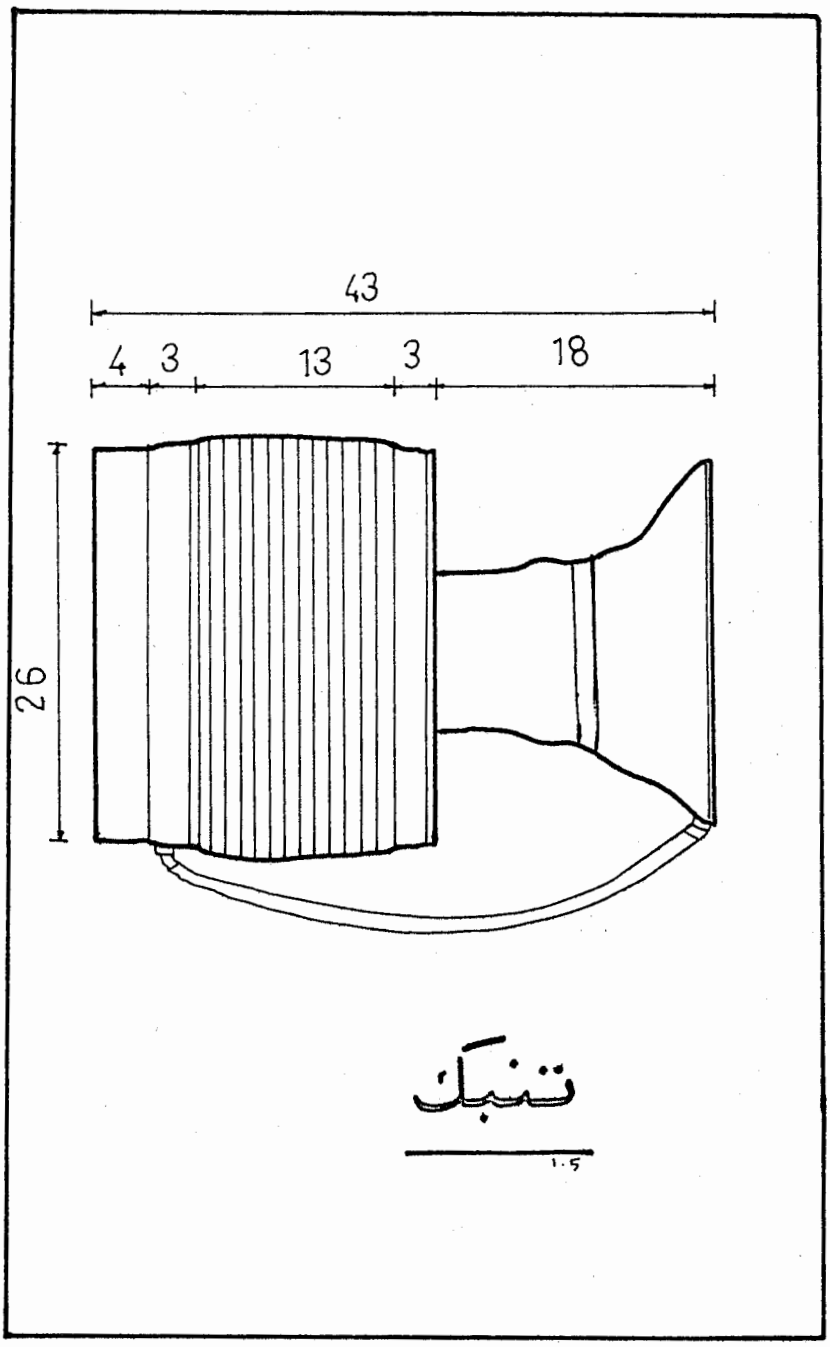

تنبک

۱۰۵

سرنا در لرستان هم ساز سور است و هم سوگ و به‌علت وسعت صدای آن معمولاً در فضاهای بسته از آن استفاده نمی‌شود. در بارهٔ «مقم Meqom» یا مقامهای سور و سوگ که با سرنا نواخته می‌شوند در جای خود توضیح داده خواهد شد. از سرنا نوازان امروز آقای شاه میرزا مرادی، استادی است چیره دست که در جشنواره‌های جهانی هم شرکت کرده است.

دهل ـ ساز کوبه‌ای است که ساز یا سرنا را همراهی می‌کند و دارای دو پوست است که رویهٔ آن از پوست بزکه برای ضربه‌های گرز مقاوم‌تر است، انداخته می‌شود و پوست زیر که «ترکه Taraka» خور است از پوست میش است.

گاهی اگر کسی در رودی غرق می‌شد و جسدش یافت نمی‌شد، درکنار آن رود تا مسافتی، یک یا چند نفر دهل‌نواز دهلها را به‌صدا در می‌آوردند تا شاید با صدای دهل جسد روی آب بیاید. ظاهراً ضربه‌های دهل در آب رود ارتعاش ایجاد می‌کرد وگاه اتفاق می‌افتاد که به‌وسیله موج صدای دهل و ایجاد ارتعاش اگر جسد به‌جایی گیر کرده بود رها می‌شد و به‌روی آب می‌آمد.

تنبور ـ تنبور یا طنبور از سازهای کهن و شاید باستانی ایران است. بسیاری از اقوام ایرانی با این ساز آشنا و همدم بوده‌اند و هنوز هم از نوای آرام ودلنشین آن بهره‌می‌برند.

این ساز در زبان لری «تمیره TAMIRA» گفته می‌شود، ساز آیینی و مذهبی است.تنبور یا تمیرهٔ اهل حق که با آن نواها و مقامهای یارسان به‌نام «کلام» نواخته می‌شوند مقدس است.

تنبور لرستان تنها دو سیم دارد. تمام بدنه و صفحهٔ کاسه چوبی است و فقط ۱۳ پرده دارد که هر پرده به‌نام یکی از مقدسان یارسان نامگذاری شده است. در انتها و قسمت پهن کاسه، سوراخی است که نوازنده پیش از نواختن مدتی در آن می‌دمد تا کاسه گرم شود و صدای آن طنین داشته باشد. تنبور را با پنجه می‌نوازند. عبدالقادر مراغی از نوعی طنبور شروینان نام برده و می‌نویسد: «و آن سازی بودکه کاسهٔ آن امرود شکل باشد وسطح آن بلند و بر آن دو وتر بندند و طریقهٔ اصطخاب معهود آن چنان باشدکه مطلق وتر اسفل آن مساوی ثمانیه اتساع [$\frac{۸}{۹}$] وتر اعلی آن بود: چنانک وترین آن برنسبت طرفین بعد طنینی باشد». (*جامع‌الالحان مراغی*، ص ۲۰۰)

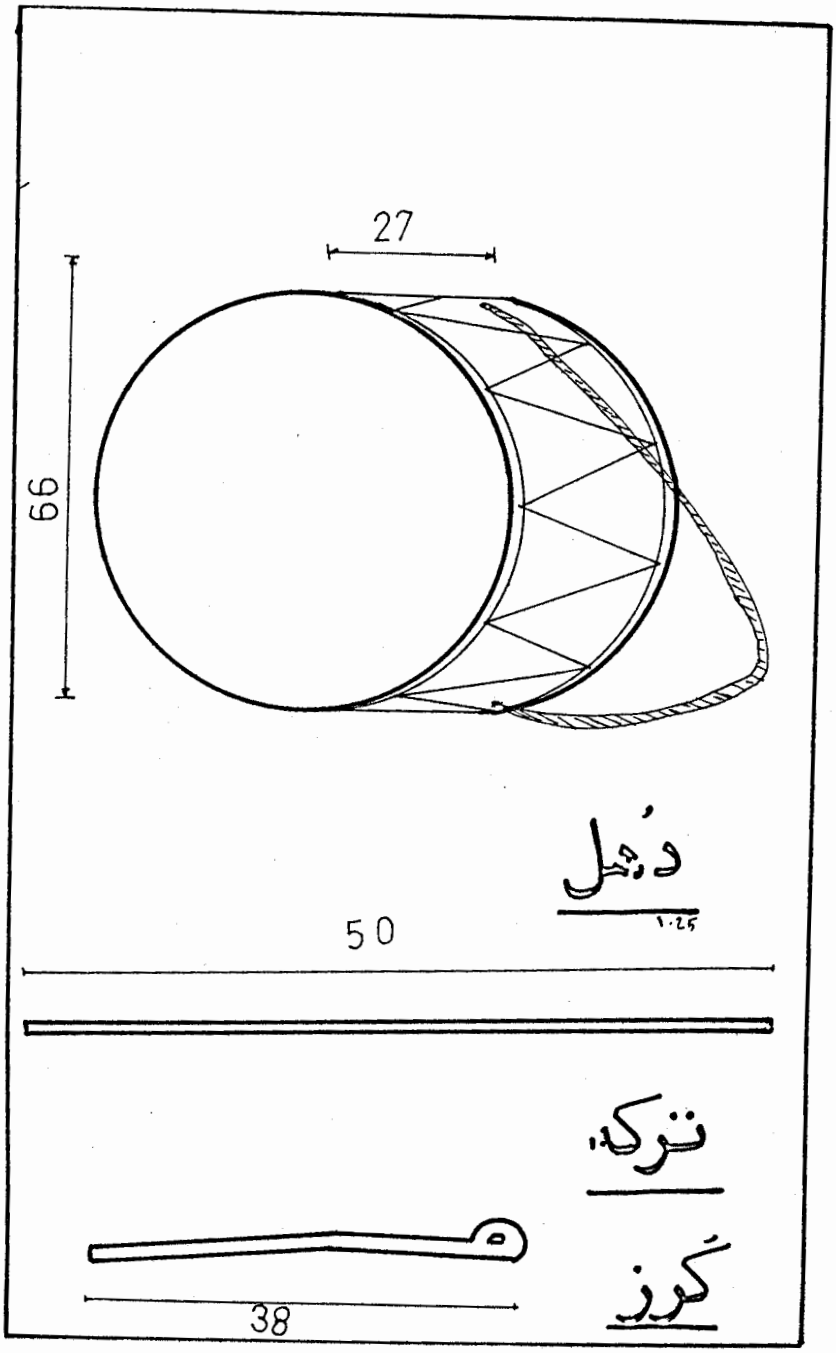

گُرز ـ ترکه ـ دُهل

دوزله ـ سازی بادی است و نواختن آن آسان است. از دو نیچه یا نی کوچک به هم بسته درست شده که هر یک به‌تنهایی هم، صدا دارد. این نیهای کوچک که «بیگ Big» [قیمش] نام دارند، بر دو نی بلند و یک اندازه به‌طول ۲۳ سانتیمتر سوار می‌شوند. روی بدنهٔ هر دو نی ۱۲ سوراخ یعنی روی هر نی شش سوراخ تعبیه شده است که هر دو سوراخ درکنار هم یک پرده حساب می‌شود. این ساز دو صدایی نیز از سازهای کهن در لرستان است. برای ساختن آن گاهی به‌جای نیهای بلند از استخوان پای پرندگان استفاده می‌کردند.

نی چوپانی ـ که در لری «بلور Belur» نامیده می‌شود و معمولاً از فلز هم ساخته می‌شد و چوپانان برای پرکردن تنهاییشان در کوهستان و یا برای گلهٔ خود در آن می‌دمیدند. اینک این ساز فراموش شده است و چوپانان به‌جای آن از رادیو استفاده می‌کنند! نی چوپانی آهنگی ویژه دلنشین داشت.

موسیقی مقامی لرستان و دسته‌بندی آنها

در قلمرو فرهنگی لرستان (پشتکوه و پیشکوه) دو زبان لری و لکی وجود دارد. لکی زبانان را لک و لری زبانان را لرگویند. ولی در مجموع واژهٔ «لر» اطلاق به‌هر دو گروه است. زبان لکی شاخه‌ای از پهلوی وازقدیم زبان شعر بود ولذا شاعران وسرایندگان بومی بیشتر به‌لکی شعر سروده‌اند. غیر از اینها، از میراث گذشته آثار منظومی مانند سرودهای یارسان، شاهنامه‌ای مشابه‌*شاهنامه* فردوسی و *خسروخاور* و *بهمن نامه* در وزن کهن هجایی به‌زبان لکی باقی مانده است. تک بیتهایی به‌زبان لری و لکی به‌شکل ترانه و نواهایی در قالب مِقُم یا مقام لری یا لکی سینه به‌سینه مانده بود که تعدادی از آنها را سالها پیش از زبان شادروان امام‌قلی امامی ضبط و ثبت کردم و در این دفتر آوانویسی آنها ثبت شده است. سازنده و سرایندگان و نوازندگان، مقامها و ترانه‌های لکی و لری را بر پایهٔ احساس و انگیزه‌هایی که ریشه در فرهنگ کهن دیار لرستان دارد و براساس رخدادهای زندگی وزمینه‌های موضوعی روزانه به‌وجود آورده و ساخته‌اند. گروهی از آنان نوازندگان و مطربان بومی هستند که با هر یک از

قبیله‌های لر یا لک می‌زیسته‌اند و با نحوه و ساختارهای فرهنگی آنها سازش داشته‌اند و اغلب در جوار رییس قبیله، غیر از نوازندگی به‌حرفه و صنعت آهنگری و نجاری و خراطی می‌پرداختند. از دار و خیش شخم‌زنی تا کاسه و کمچه و سایر افزار زندگی را ساخته‌اند و در خودکفایی قبیله نقش داشته‌اند، ضمناً مضامینی برای ترانه‌های حماسی مانند رزمهای قبیله‌ای و یا عاشقانه‌های روستایی یافته‌اند که بر پایهٔ آن احساس و انگیزش، آهنگ و ترانه‌ای را خلق کرده و سروده و اجرا نموده‌اند. گروهی دیگر نیز که «اوسا» یا استاد بم نامیده می‌شوند تا سالها پیش در کوهپایه‌های دلفان با حرفه و صنعت ریخته‌گری و خراطی و همراه با معاش و زندگی ساده و بی‌تکلف، به‌نقش‌ونگار آفرینیهای اصیل مشغول بوده‌اند. بیننده‌ای که به‌سرگذشت تاریخی لرستان آگاهی داشته باشد، تداوم حضور و پیوستگی قوم کاسی و اجداد پیشین لرها را با وجود آنان احساس می‌کند.

نوازندگان بومی را باید گروهی دیگر از پاسداران هنر لرستان دانست. گر چه ما گاهی تحت تأثیر رفتار و گفتار تلقینی گذشتگان خود و نه به‌دلایل منطقی خدمات آنان را چنانکه باید ارج ننهاده‌ایم ولی خوشبختانه فرزندان ما چون ما نیستند و با آنان پیوسته و همراه‌اند.

موسیقی لرستان غیراز بار احساسی که دارد قصه‌گوی داستانهای حماسی و یا شادیانه و عاشقانه‌های عاطفی و یا روایت‌گر تاریخ حماسی است. گروهی دیگر از این هنرمندان تنبورنواز حلقهٔ جم خانه و بزم آرایان آیین عرفانی هستند که وجودشان برای پاسداری از آیین و فرهنگ کهن لرستان ضروری و حضورشان پرسود است.

مِقم MEQOM یا مقام

در موسیقی لری و لکی هر ترانه یا قطعهٔ آهنگین موسیقایی آوازی یا سازی که دارای ضرب و آرایش ضربی باشد و یا در قالب اصوات و نغمه‌ها با کششهای بلند یا کوتاه با متر آزاد و بدون ضرب جای گرفته باشد، «مقم» یا مقام نام دارد. از این‌رو در تعریف و معرفی قطعه یا ترانه و نغمه، نام آن قطعه و ترانه به‌واژهٔ مقم اضافه می‌شود. مانند: مقم طرز یا مقم دایه دایه و مانند آن.

با این تعریف در موسیقی لری، واژهٔ «مقم» یا مقام، معنا و مفهوم دستگاه یا مایهٔ ویژه‌ای را بیان نمی‌کند بلکه معنایی عام و گسترده و وسیعتر دارد. به‌عبارت دیگر «مقم» به‌معنای آهنگ هم هست و نه ماهیت دستگاهی آن مانند ماهور یا شور و غیره. علاوه برآن این واژه معانیی چون آرامش، وقار و متانت نیز دربر دارد. ابتدا نام و خاصیت بعضی مقامها یا آهنگهایی که شادروان امام قلی امامی با تنبور نواخته و از آثارکهن موسیقی لرستان به‌شمار می‌آید، آورده می‌شود و بعد ضمناً به‌تقسیمات موضوعی و بار احساسی آنها اشاره خواهد شد.

موسیقی در خدمت آیین یارسان

۱ـکلام ـ به‌معنای همان سرودهای یارسان است که همراه با تنبور و به‌زبان لکی اجرا می‌شود و حالتی از نیایش و بیان نیاز است. به‌عقیده بعضی، این آیین پرستش اهورامزدا را در دوره‌های باستانی به‌یاد می‌آورد و مانند است به‌اوستاخوانی در آیین زرتشت.

حق کردن ظهور
هی دیده داران، حق کردن ظهور
سلطان سرجم، التجا دیدن سلطان سرجم
صاحب عدل و داد و مولای محترم
سه عرضی دیرم لازمن و تن
اول سوگندیم و یکتایی ویت
دوم بُوَخش دوکس، سرمداوریت
یعنی بنیامین پیر نازاره صاحب جوز و سر شرط اقراره
سوم که یاهو خالص درویشان زکل ویرون ریاضت کِیشان

«کلام» اشعاری است به‌لکی با وزن هجایی، که گفتهٔ بزرگان و پیشوایان کهن یارسان است و مشهورترین آنها کلام خان الماس است‌که در ۱۰ بند به‌لکی سروده شده است. «کلام سرانجام» یا فرموده یکی از «دون»هاست و یا وصف آنها. وزن شعر کلام، هجایی است و به‌زبان لکی سروده شده است. فرقه آتش‌بیکُیها بیشتر کلام خان الماس را می‌خوانند. خان الماس فرزندِ سید محمد نوربخش، پیشوای بزرگ آنان است. سرودها در جم خانه خوانده می‌شود. تنبور نوازان این سرودها را

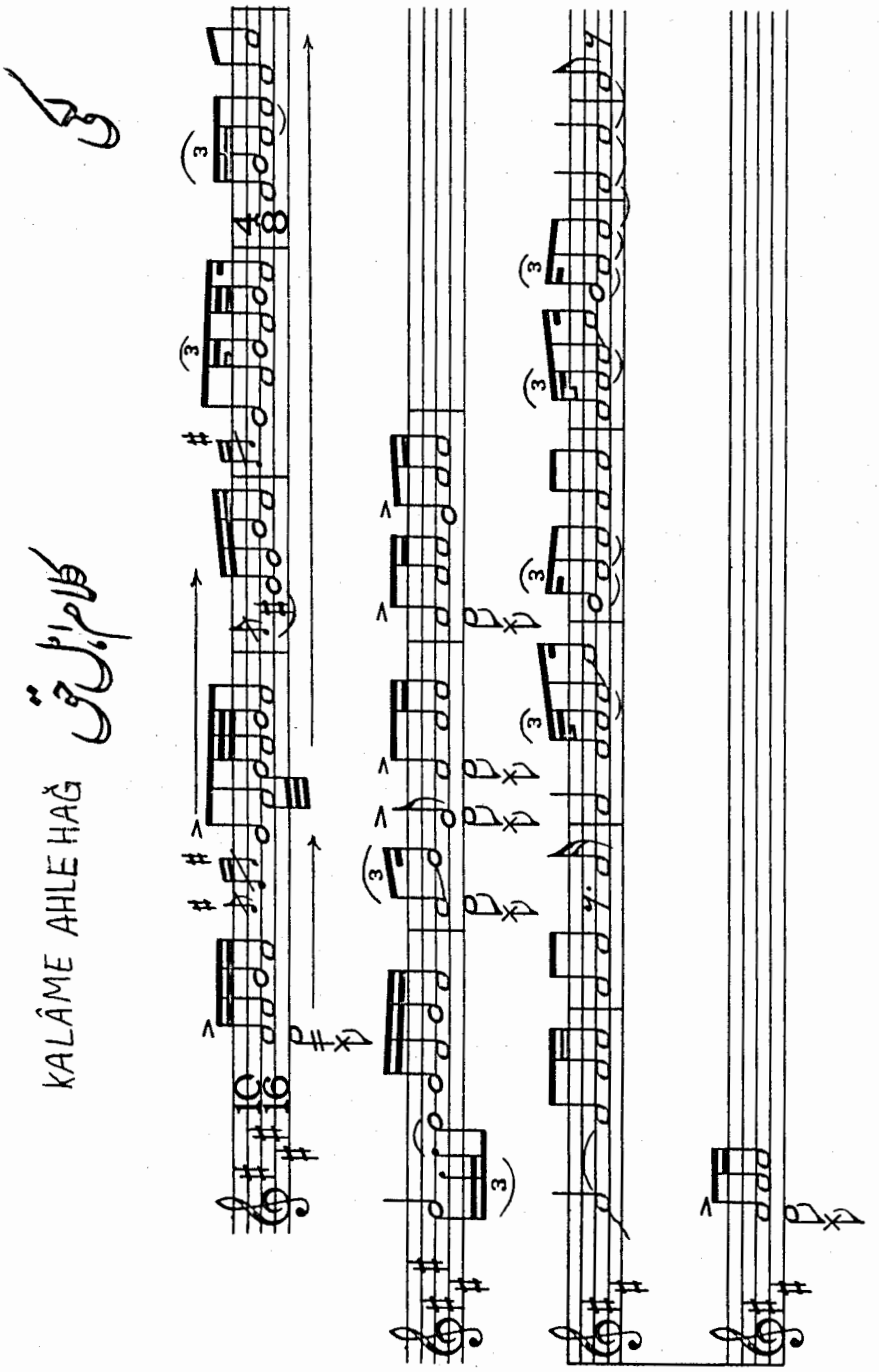
KALÂME AHLE HAĞ
کلام اهل حق

می‌خوانند و می‌نوازند و جم‌نشینان دست می‌زنند.

۲ـ مقام ـ «حقه حقه Haqa-o-Haqa» مذهبی سرودی است در ستایش حضرت علی«ع»، که حلقه‌نشینان با تکرار حقه حقه سرود گوینده را تأیید می‌کنند. مقام آهنگین است و آرایش ضربی دارد. توالی اصوات با توجه به‌اختصاص آنها به‌آیین جم‌خانه و یا مراسم مذهبی در فضای باز دارای متر مشخص $\frac{۴}{۱۶}$ یا میزان بندی $\frac{۴}{۱۶}$ است. این مقام و آهنگ با سرنا و دهل نیز اجرا می‌شود.

مریدان حلقه نشین در مدت اجرای این سرود و سر و گردن را تکان داده و با ضرب موسیقایی تنبور و صدای خواننده کلام، دست می‌زنند. گاهی در این مقام در وصف حضرت مولا علی (ع) سرودی خوانده می‌شود، که در میان هر نیم بیت که تنبور نواز یا خواننده اجرا می‌کند دو توقف کوتاه هست که حلقه‌نشینان با صدای بلند کلمه «حقه» را تکرا می‌کنند. گاه نیز شور و غوغای حق‌گویان، تنی چند از حلقه‌نشستگان را به‌دنیای خلسه و خلوص می‌برد که خلیفه‌ها آنها را به‌بیرون حلقه برده و از آنان مراقبت می‌کنند.

اینک چند بیت ازکلام. خوانند توجه داشته باشد که‌در میان بیت‌ها علامت (×) همان مکث و توقف سرودخوان است که حلقه‌نشینان کلمه «حقه» را تکرار می‌کنند.

حق کردن ظهور × هی دیده داران × حق کردن ظهور ×
حق هَر او حقاً × و یک ذره نور ×
تجلی بخشا × چنه کوه طور ×
فتح و فرصت را × و موسی و هارون ×
فرعون غرق‌کردن × ورود جیحون ×
جامه نبوت × پوشا و خلات ×
مجرابی و خلق ×کلام تورات
نوح و طوفانی ×کشتیش نجات را ×
عیسی روح‌اللّه × بر دو آسمان ×
مرده زنده کرد × ژحوّاریان ×
ختم انبیا × رسول مسرور ×
آزاد بی و لطف × ساقی کوثر ×

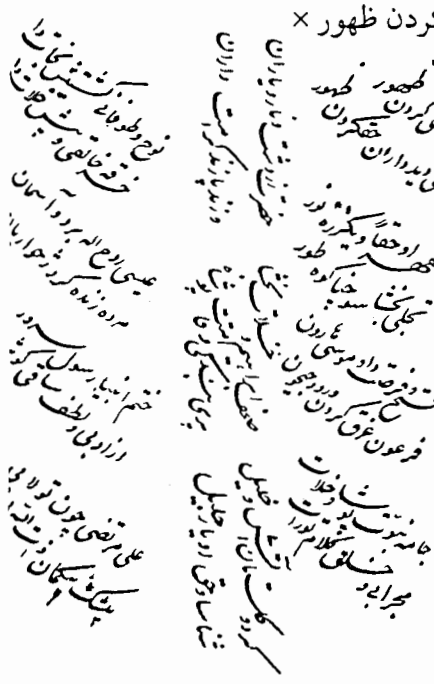

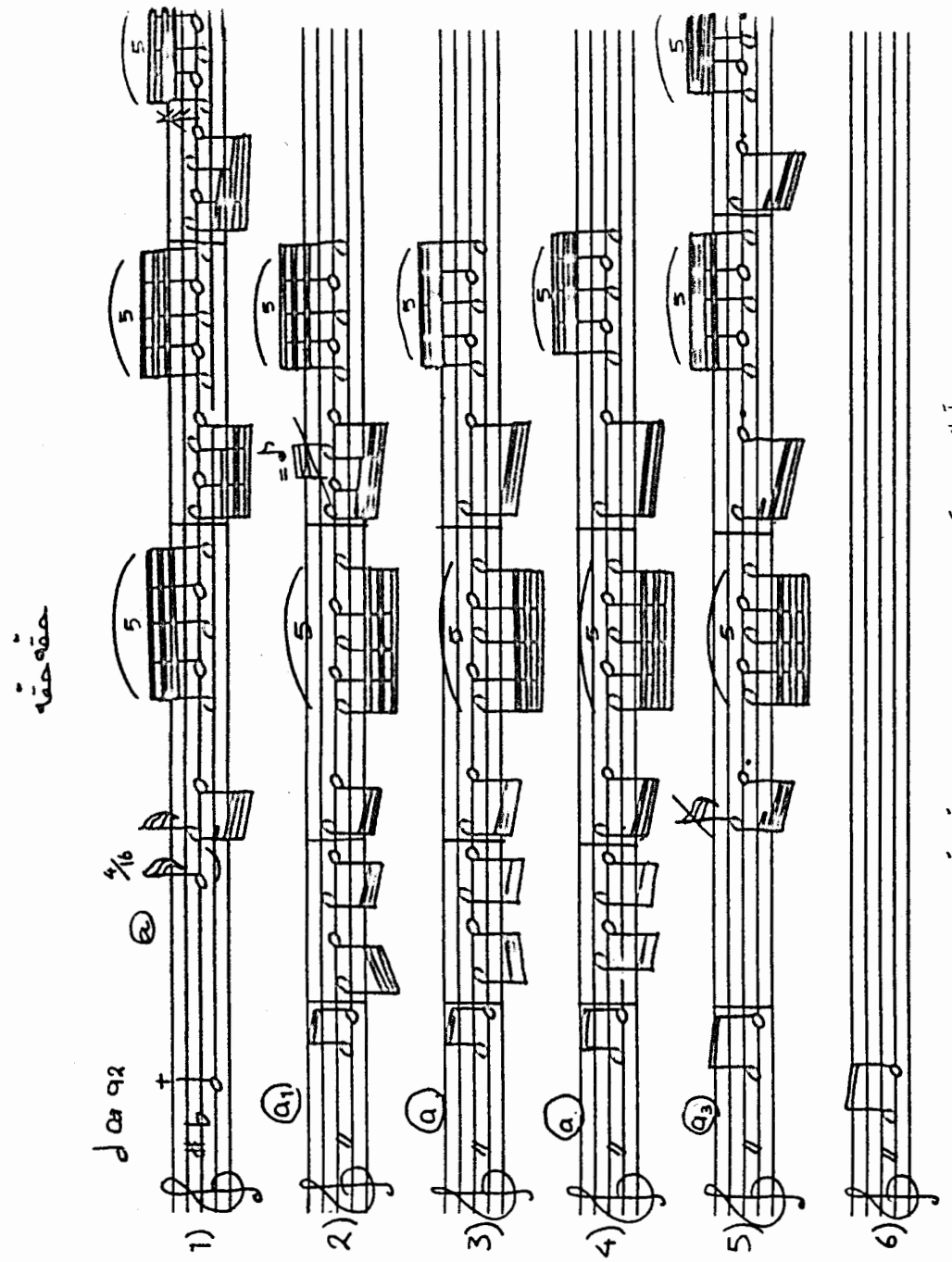
حقّه حقّه
آوانویسی: دکتر مسعودیه
حقّه حقّه

های دودِت دودِت ـ یکی

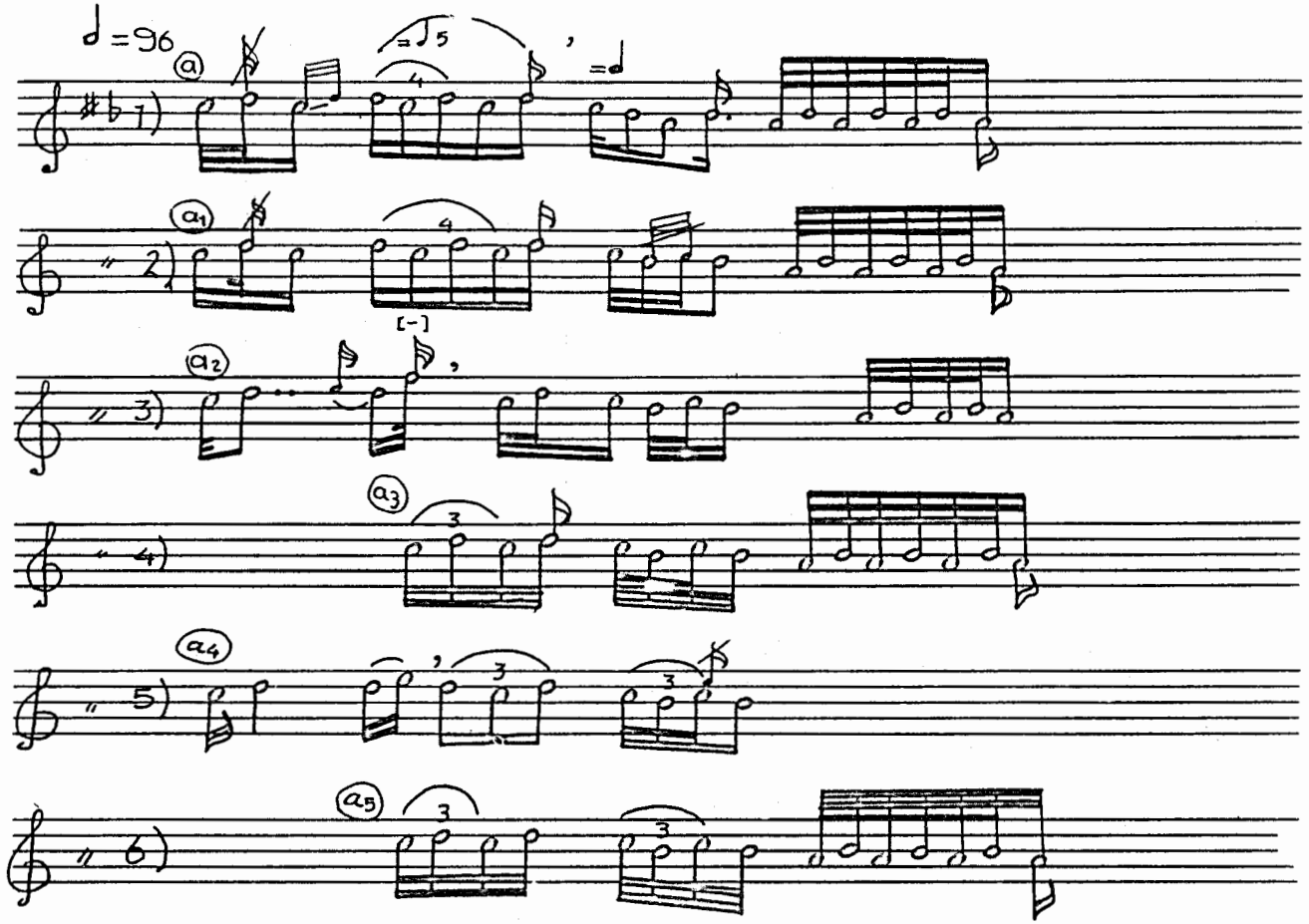

آوانویسی: دکتر مسعودیه

اصل یک سوم کوچک زیرتر

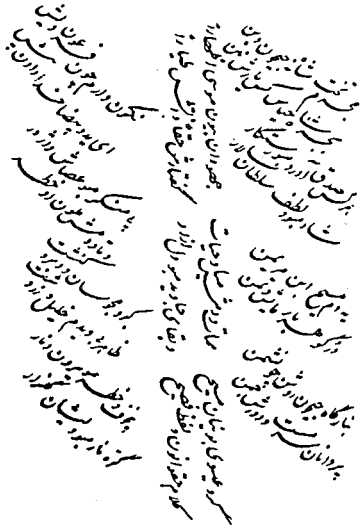

کرد وَگلستان × آتش و خلیل ×
شناسا و حق × او یار جلیل ×
صحف ابراهیم × و خلات بخشا ×
پری بندگی × و قامت پری
حضرت زردشت × و نار و یاران ×
و زند و پازند × کرامت داران ×
ختم انبیا × رسول سرور ×
آزاد بی و لطف × ساقی کوثر
علی مرتضی × چون تولایی
بی‌شک، بی‌گمان × ذات الله بی ×

۳ـ خدا مولا ـ مقامی است آیینی همراه با کلام در ستایش حضرت علی (ع) که با سرنا و دهل و یا با تنبور اجرا می‌شود. از دو حلات یا جمله تشکیل می‌شود که جملهٔ دوم پاسخ جملهٔ نخست است.

مقامهای سوگ آیینی

۴ـ «هـــای دووت گـــیان دووت Hāydowet Gēyān dowet»: دُووِت یکـــی از «دون»های مقدس است. دون به‌معنای روح است. این مقام موسیقیایی، آیینی و نیایشی است که در بامدادان پیش از بر آمدن خورشید برای آمرزش مردگان همراه با کلام اجرا می‌شد. این مقام را با سرنا و دهل و یا تنبور می‌نواختند. دووت یا داوود مظهر انوار حق است.

۵ـ مقام «هانای مَمَدبک HĀNĀY MAMAD BAK»: آی محمدبک!. منظور از محمدبک، سید محمد نوربخش پیشوای بزرگ یارسان است. این مقام نیز گاه در بامداد و پیش از سرزدن آفتاب به‌عنوان نیایش و درخواست آمرزش با سرنا و دهل و یا تنبور، اجرا می‌شد.

۶ـ «سحری SAHARI» **و «یاری** YARI»: دو مقام است که در زمانی که بزرگی از رهبران یارسان می‌مرد نخست درکنار خانه او با سرنا و دهل اجرا می‌کردند تا اهالی ده و همسایه‌های روستاهای نزدیک از مرگ آن شخص آگاهی یابند. این مقام بـا

آوانویسی: مسعودیه لکی شیونی

پووه موری ـ لکی آوانویسی: دکتر مسعودیه

تنبور نیز اجرا می‌شود. این مقام را در روز عاشورا و در عزای امام حسین(ع) نیز می‌نوازند. رابطهٔ ضرب بین سرنا و دهل درکششهای آزاد سرنا با فاصله‌های ضربی دهل مساوی است اما کششهای سرنا کوتاه و گاه بلند است ولی در سر ضربها اشاره به‌پایه دارد. آهنگ این مقام غم‌انگیز است.

۷ـ **«شیونی** Šivani**»**: این واژه در زبان لکها «شوین Šovin» تلفظ می‌شود. اما نام مقامی است که در مرگ کسان با سرنا و دهل نواخته می‌شود. زنان بستگان متوفی با ضرب و نوای آن با دو دست شیون کرده، رخ می‌خراشند به‌طوری که خون جاری می‌شود. در این مقام تکرار مداوم «ر« در حامل تا «ر» و نیز در حاملهای بعدی تکرار مداوم حامل ۱ تا گرفتن صدای فادیز به‌صورت طویل تحقق می‌یابد و دهل این توصیف را تأکید می‌کند. در واقع، مقام و آهنگ موسیقی، شیون زنان را تقلید می‌کند و بدین ترتیب شیون به‌صورت نوعی قطعه توصیفی ظاهر می‌شود.

۸ـ **«رارا» یا «خانکم رارا** RĀRĀNA XANKAM RĀRĀ**» (لکی)**: این مقام، نوحه‌سرایی همراه با کلام و اجرای رقص گروهی مانند چوپی بود. به‌روایت شادروان امام قلی این آهنگ به‌هنگام مرگ بزرگان یارسان و در آیین سوگشان اجرا می‌شد. مردان و زنانی که از راههای دور آمده بودند به‌محل سوگواری می‌رفتند. نخست یک نفر با کاسه‌ای از گِل به‌استقبال می‌رفت. هرکس تمایل داشت مقداری گِل بر شانه و یا سر و زنان برگرد دستار خود می‌مالیدند. وقتی که سرنا و دهل به‌مقام **«رارا»** می‌رسید عده‌ای از مردان در فضای باز محل سوگواری مردانه، کنار هم و دست در دست یکدیگر با ضرب موسیقیایی دهل و نظم حرکتی، رقصی مانند چوپی با تکرار سر بیت نوحه گونه «خانکم رارا» دایره‌وار اجرا می‌کردند. همزمان شخصی نیز اشعاری در وصف خوبیها و مهمانوازی یا در نیکوکاری و یا جنگاوری تازه درگذشته با آهنگ می‌خواند و با حرکت دست و سر شور به‌پا می‌کرد. کسانی که جزو دستهٔ رقاصان بودند با کسان دیگری که حضور داشتند، سر بیت یا ترجیع «خانکم رارا» را تکرار می‌کردند. شخصی که نوحه‌سرایی می‌کرد و اکنون هم این کار را انجام می‌دهد «سرخونی‌وش Sarxonivaš» نامیده می‌شد. زنان نیز یک نفر نوحه‌سرا به همین نام دارند که کارش رهبری ناله و زاری زنان است.

۹ـ **«پووه موری** Powa Muri**»**: آهنگ و نوایی است غم‌انگیز و اشعار آن بازگو

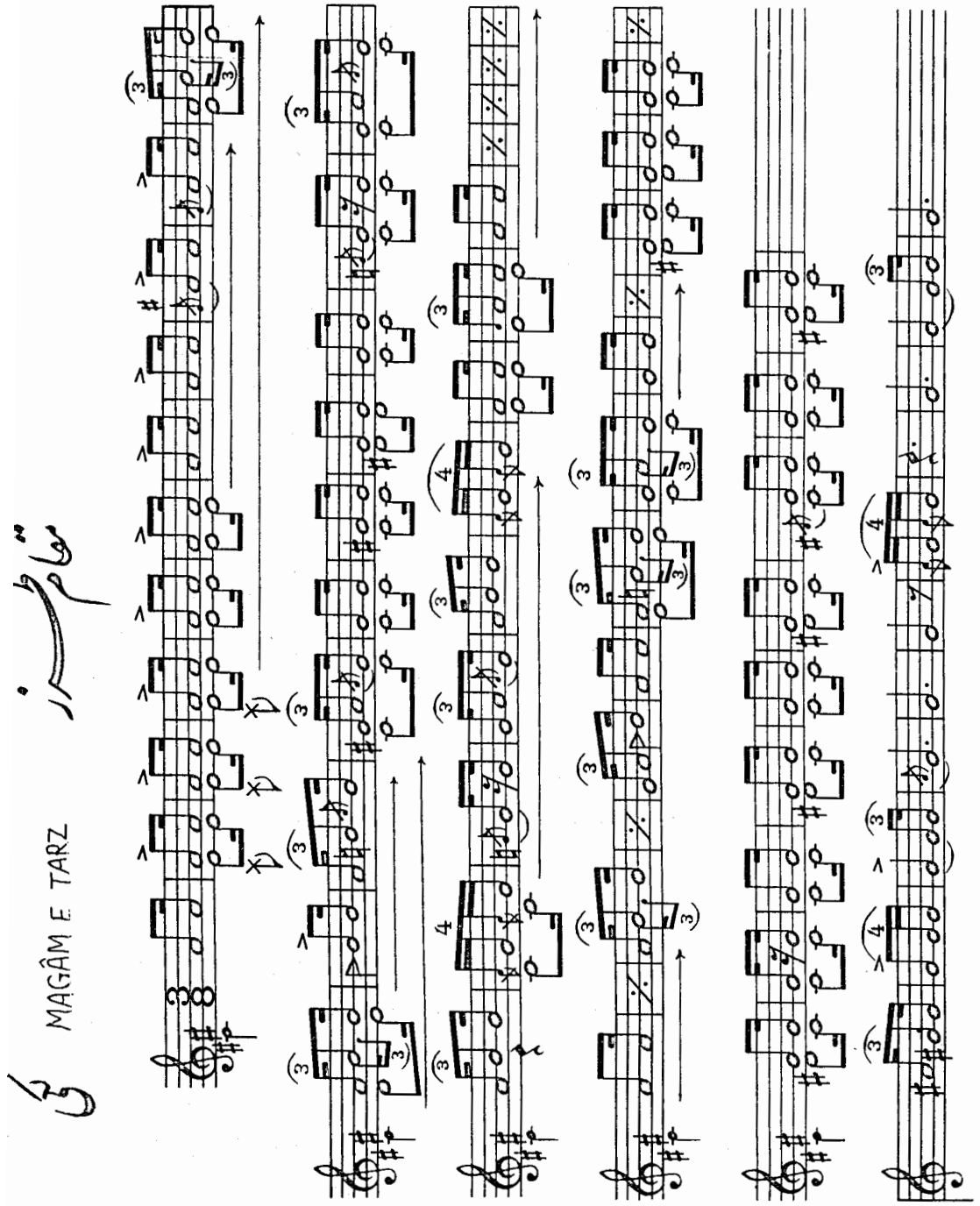
مقام طرز
MAQÂM E TARZ

شارَه را ŠÂLARA یا ŠÂRARA

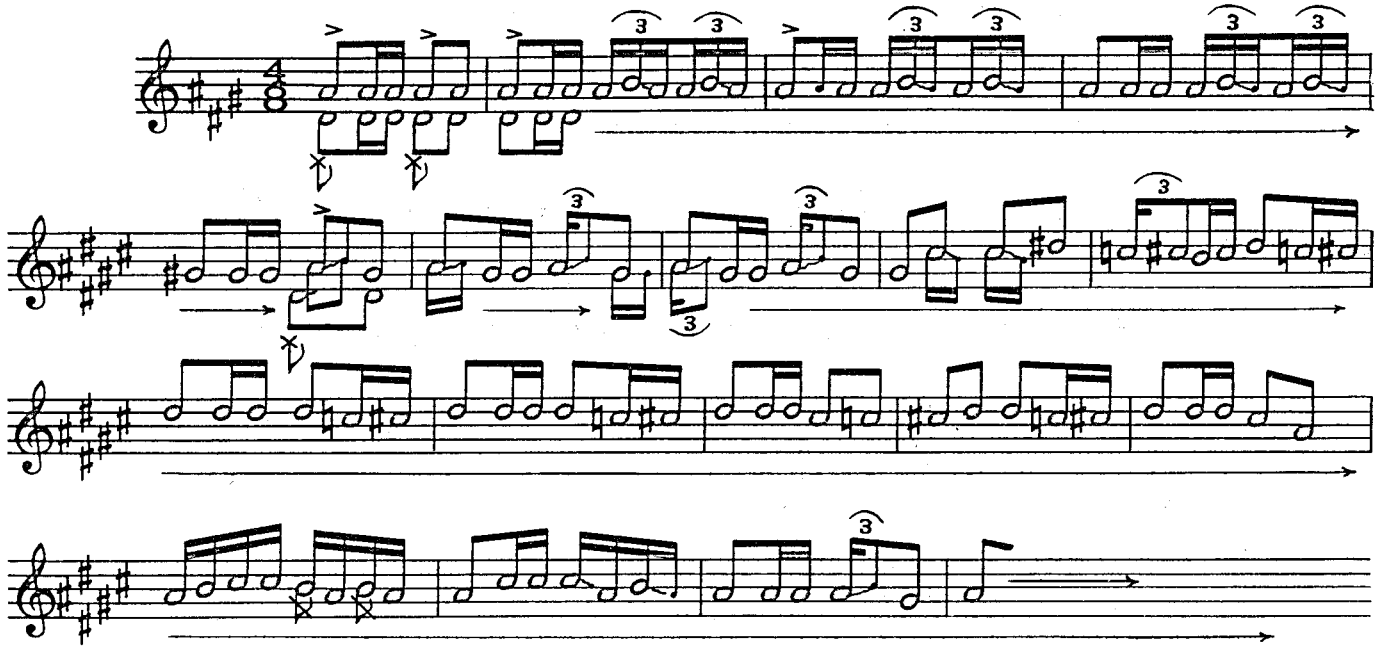

مقام «شارَه راه» یا «شالَه‌رَه» لکی ŠĀRARĀ یا ŠĀLARA لَکی

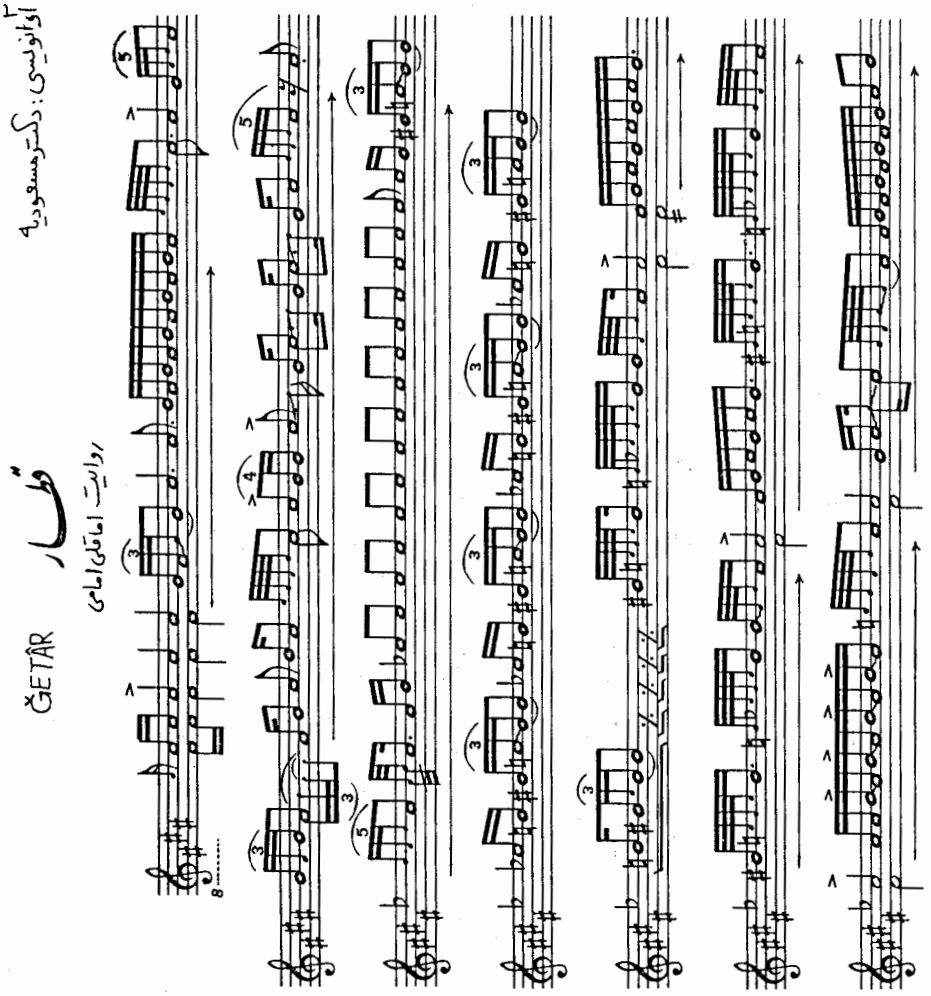

قطار

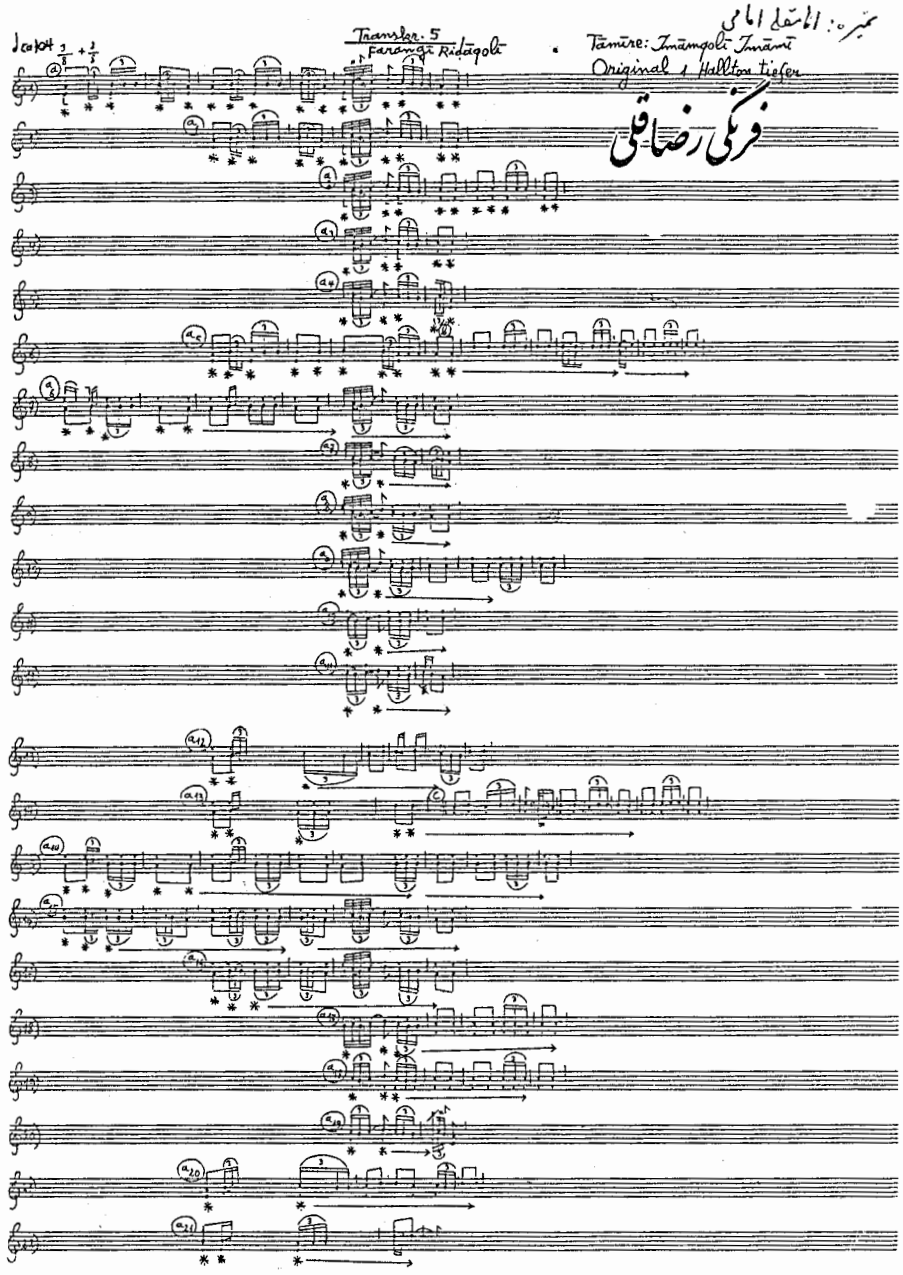

آوانویسی: مسعودیه　　تمیره: امامقلی امامی　　اصل یک دوم کوچک بم‌تر

فرنگی رضا قلی

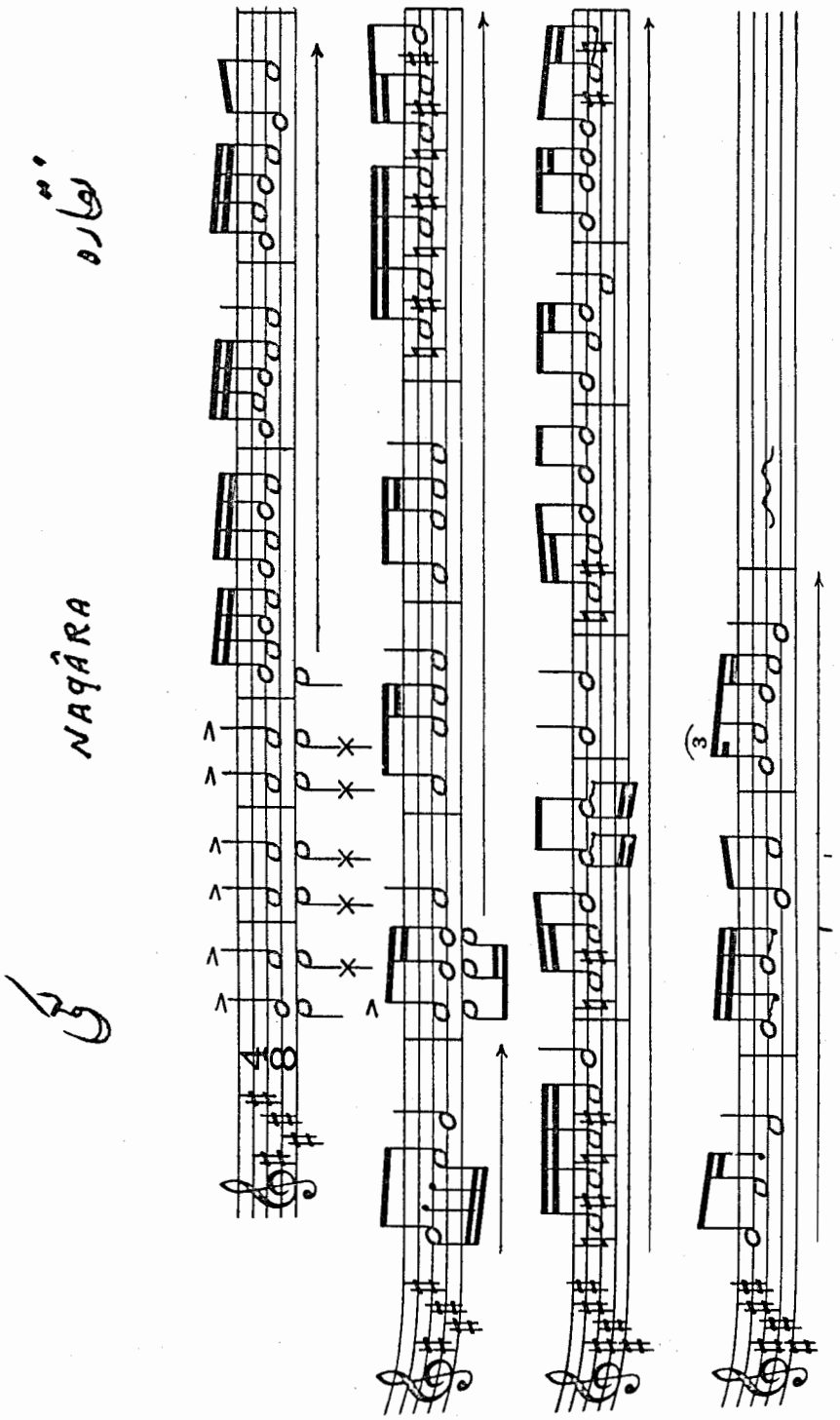
نقاره
NAQÂRA

کنندهٔ یادمانهای عمر برباد شده و خاطره‌های شیرین گذشته و یاران رفته و فتنه‌های غم‌انگیز زمانه است و نوای مسحورکنندهٔ آن با تحریرهای کوتاه و پی‌درپی و کششهای کوتاه و بلند آوازی آزاد آن «حدیث راه پر خون» می‌کند. مقام پووه موری را مردانی که صدای پرسوز دارند اجرا می‌کنند و آن نوایی است که در اوقات تنهایی سر می‌دهند. تنها سازی که می‌تواند این صدا را همراهی کند تنبور است که باید گفت در واقع تنبورنوازی زمینه‌ای است آن هم دور از ضرب و مشخصات ضربی. یک همنوایی آزاد مانند خود پووه موری.

۱۰ـ **«طرز Tarz»**: مقامی است که ماهیت موسیقایی آن غم‌انگیز است. معمولاً مقام پووه موری را نیز درکوک این مقام هم می‌توان نواخت.

چند مقام کهن موسیقی لکی

نقاره Naqāra: مقامی بود که‌گاه نواختن آن، بامداد پیش از سرزدن خورشید و یا شامگاهان پس از فرو نشستن آن بود. معمولاً به‌دنبال آن مقام شاله‌ره یا شاره‌ره با سرنا و دهل اجرا می‌شد.

شاره ره یا شاله ره Šāla یا Šārara: به‌احتمال زیاد و چنانکه از نام و ماهیت این مقام یا آهنگ دریافت می‌شود، باید نام و یا گوشه‌ای از مقامی از موسیقی کهن ایران و لرستان باشد. زیرا به‌نظر می‌رسد که واژهٔ «شاره ره» به‌معنی راه شهر باشد. به‌طوری که شادروان امامقلی امامی می‌گفت، درگذشته این آهنگ یکی از مقامهایی بوده است که در حضور امیر و فرمانروا و شاه نواخته می‌شده است. شاید از واژهٔ «راه» هم بتوان معنای «مقام» راگرفت. به‌طوری که حافظ بزرگ نیز به‌این نکته اشاره دارد. شاید بین این واژه و فرمودهٔ حافظ رابطهٔ معنایی باشد:

چه **راه** می‌زند این مطرب **مقام**شناس که در میان غزل قول آشنا آورد

«گله خاک Golaxāk»: معنای آن قطعه و محدوده‌ای مشخص از زمینی است که کوچک است. امّا در مفهوم موسیقایی یکی از مقامهای مجلسی بوده که با تنبور و آواز و ترانه‌ای لکی اجرا می‌شده است که متأسفانه از مضمون ترانه و اشعار آن نمونه‌ای در دست نیست.

«قطار Qatār»: مقامی است که در سراسر لرستان پیشکوه و پشتکوه اجرا

می‌شده است. آهنگی شاد است که با سرنا و دهل و یا تنبور نواخته می‌شد. گاه آن را به صورت مقدمه‌ای برای ورود به‌مقامهای مشابه و هم کوک می‌نواختند.

«خریوی Xarivi» یا غریبی: چون در لکی حرف «ق و غ» وجود ندارد و به‌جای این دو حرف «خ» آورده می‌شود. آهنگ این مقام، غم‌انگیز است. گاه با تنبور و یا بدون همراهی تنبور با آواز اجرا می‌شده است.

«چپی Čapi»: مقامی است شاد برای رقص و پایکوبیهای ایلی و عشیره‌ای که با سرنا و دهل اجرا می‌شود.

«هل پرکه Halparka»: مقامی است که با سرنا و دهل وگاه همراه با ترانه‌های شاد برای رقصهای بومی اجرا می‌شده است.

«جنگه را Jangarā»: مقامی است که به‌هنگام جنگ و ایجاد هیجان برای برتری بر دشمن به‌وسیلهٔ سرنا و دهل نواخته می‌شد. در موقعی هم که عروس را به‌خانهٔ داماد می‌بردند، عده‌ای سوار به‌نمایش سوارکاری و تیراندازی هوایی می‌پرداختند. در این موقع سرنا و دهل مقام «جنگه را» را اجراء می‌کردند.

دو مقام نیز: به‌نام «فرنگی رضاقلی» و «فرنگی خان‌میرزایی» با تنبور و سرنا نواخته می‌شده است که ظاهراً و شاید این دو مقام را از جایی اقتباس کرده‌اند چه به‌هنگام نواختن، این دو مقام نیز شیوه اجرایی ویژه‌ای را دارا هستند که در سایر مقامها نیست.

«قنه قنه Qana Qana»: یا قنده قنده مقامی است همراه باکلام و ترانه و با سرنا و دهل که در بزم عروسی اجراء می‌گردید.

«ماله ژیری Malažiri»: این نام مرکب از دو واژهٔ «مال» به‌معنای خانه یا یک چادر سیاه روستایی و «ژیر» یا «زیر» است. معنای تحت‌اللفظی آن «خانه پایین» است که معنا و مفهومی برای خوانندهٔ ناآشنا ندارد. ولی اصطلاحی است به‌معنی «کوچ پاییزی» یا زمان کوچ یعنی زمانی که ایل در پاییز به‌بسوی گرمسیر می‌رود. در گاهشماری اهل حق یا تقویم چوپانی نیز «ماله ژیری» نام دومین ماه پاییز است که پیش از این به‌آن اشاره شد. بار احساسی این مقام به‌گفتهٔ امام قلی امامی بسیار قوی و انتقالی بوده و تجسمی است از روز حرکت حشم‌داران و کسانی که گلهٔ گوسفند و گاو داشتند و برابر سنت کهن در اوّل ماهِ «ماله ژیری» به‌سوی گرمسیر حرکت

می‌کردند. به‌هنگام آغاز سفر، مردان و زنانی که در «بنه‌گه Benaga» یا «بناگاه» و خانه و کاشانهٔ اصلی خود به‌علت نداشتن گله و رمه می‌ماندند با آنان که به کوچ می‌رفتند دست به‌گردن نموده و بدرود می‌کردند. در این حال چشمهای هر دو دسته اشکبار بود، از رنج جدایی و بیم آنکه در مدت این کوچ و سفر کسانی از هر دو گروه بمیرند و نتوانند دگر بار همدیگر را ببینند. در آخرین شب و بامداد و به هنگام آغاز سفر، این مقام را با سرنا و دهل اجرا می‌کردند. بدین ترتیب معنا و مفهوم آهنگ و مقام قصهٔ جداییها را ساز می‌کند. آهنگی که به‌قول مولانا هر پرده‌اش پرده‌ای می‌شکافد.

«برزه‌کوی Barzakövi» یا بالاکوهی: از جملهٔ مقامهای شاد موسیقی لکی است و در زمانی که در فصل بهار ایل از گرمسیر به‌محل اصلی خود در سردسیر باز می‌گشت و به‌چراگاههای بالای کوهها می‌رفت، در یک سرور همگانی، نوازندگان بومی این مقام را با سرنا و دهل اجرا می‌کردند. این آهنگ شاد با رقص و پایکوبی‌های بومی همراه بوده است. «برز» به‌معنای بالا و بلندی است.

مقامهای آوازی لری و لکی بی‌همراهی ساز

«مووه Muwa»: نوای غم‌انگیزی است که زنان به‌صورت گروهی در «پُرس Pors» و یا آیین سوگ سر می‌دهند. مویه را از نظر مقام و آهنگ به‌مویهٔ لکی و لری باید تقسیم کرد.

۱ـ مویهٔ لکی را معمولاً یک نفر زن به‌نام «سرخونی‌وش» یا کسی که مویه‌سرایی زنان را رهبری می‌کند، هماهنگ می‌شود. شغل و تخصص این زنان مویه‌سرایی با اشعاری به‌لکی در اندوه زن یا مرد متوفی است. مویهٔ لکی با مقامی موسیقایی و کششهای کوتاه و بلند و متر مشخص و با مقطع آغازی و پی‌درپی اجرا می‌شود. مویهٔ لکی با همنوایی و صداهای زیر و بم زنانه و کلمات اشعاری که در میان آنها اصوات و صداها، رگه‌هایی ایجاد می‌کنند، چنان غمبار است که شنونده تحت تأثیر آن در سکوت اندوهگینی فرو می‌رود. نمی‌توان آن را به‌هیچ چیز تشبیه کرد جز به‌مویهٔ لکی!

۲ـ مویهٔ لری: از نظر همصدایی زنان مانند لکی است امّا درکشش موسیقایی و تکیه‌های حرفی و کلامی و صوتی با هم تفاوت دارند. در مویهٔ لری هر زنی که بیت

غم‌انگیزی در سوگ عزیزی آغازکند دیگر زنان او را همراهی می‌کنند. از این جهت بیت آغازین مویه را «سر مووه Sarmwa» می‌گویند. بعضی از ندبه‌ها و نوحه‌گری‌ها در مرگ جوانان و ناکامان، دارای ضرب مشخص و گفت و شنید توصیفی دربارهٔ متوفی است. زنی که کارش معمولاً همین است ابیات توصیفی را می‌سراید و زنان در پاسخ می‌گویند «هی وی هی وی مه». مویهٔ لری مقامی سوزناک و غم‌انگیز است و حالت موسیقایی آن از نظر آوایی کامل است. وزن شعر آن نیز هجایی است.

۳ـ «مور Mur»: مور در واقع همان مویه است که ویژهٔ مردان است. زنان مویه سر می‌دهند و مردان مور «می‌چرنند» «چرنن Čeronen» یعنی مویه سر دادن. در قانون ایل، مردان در سوگ عزیزان به‌ویژه سوگ و مرگ زنان حق گریه نداشتند. هرکس در لحظه‌های تنهایی، اگر صدایی داشت، مور سر می‌داد و با خواندن اشعار لکی غم از دل می‌زدود. یا ازکسانی که صدایی خوش داشتند می‌خواست تا برایش ناله مور سر دهند. مور بی‌ساز است. در هر بیت نقطهٔ ایستایی پایه برای بیان واژه‌های شعر و سپس ادامهٔ نغمه در تحریری بریده و تکراری که ازگلو با دهان نیمه‌باز شکل می‌گیرد ادامه می‌یابد. مضمون شعرهای هجایی لکی شکایت از دردها و غمها و رنجهای روزگار است. این بیت نمونه‌ای است از آن (یعنی پرسشی بی‌پاسخ):

یه چوین بیم و بیل سوته و رمالان

هرر وایی میومن مکی تالان

YĂ Covin BimVa Bil Söty Var Mâlân

Harvayi Mayu Menmaky ¯Taian

چرا چنین شدم به‌خاکستری درجلو خانه‌ها

هر بادی می‌آید مرا غارت می‌کند؟

گاه دو نفر در خواندن همصدا می‌شوند. این ندبه‌و زاری بدون اشک با زیر وبمهایش موسیقایی نیایش و پرستش مهر و اهورا را تداعی می‌کند. جلوه‌ای است که از دورترین زمان تا به‌امروز ادامه یافته است. مور و پووه موری تقریباً یک مقام هستند با تفاوتهای کم. پووه‌موری با تنبور اجرا می‌شود.

مقام شاهنامه‌خوانی: از آیینهای کهن و یادگارهای فرهنگی، شاهنامه‌خوانی بوده است. و در میان بزرگان ایل در بین لرها و لکها رسم بود که در طول سال و بیشتر در

شبهای زمستان، مردان در خانهٔ رییس ایل گرد می‌آمدند و ملا و باسواد روستا، داستانی از *شاهنامه* را می‌خواند. گاه وسایلی نمایشی مانند گرز و سپر نیز آماده می‌کردند تا به‌موقع و مناسبت روایت از آنها استفاده کنند و هیجان را افزایش دهند. افرادی بوده‌اند که شغلشان شاهنامه‌خوانی بوده است. در لرستان و بیشتر در مناطق لک‌نشین دلفان والیشتر مجالس شاهنامه‌خوانی برگزار می‌شد. شاهنامه‌خوانان اغلب شاهنامهٔ فردوسی را حفظ بودند. در این زمان در دلفان، آقای جلیل احمدپور که خود شاعری دل آگاه است، شاهنامه‌خوانی برجسته به‌شمار می‌رود. همچنین در الیشتر نیز شاهنامه خوانان مشهوری بوده‌اند از جمله احمد شاهنامه‌خوان و اینک فرزندش که کار ارزندهٔ پدر را دنبال می‌کند. به‌هر صورت لکها به‌شاهنامه و شاهنامه‌خوانی علاقه‌مندند و لرهای سکوند و شرق لرستان به داستانهای نظامی.

نظامی خوانی: نظامی خوانی شیوه و مقامی موسیقایی دارد که اغلب با نوای کمانچه همراه است. در گذشته، در مجلس نظامی خوانی، گفت و گوی خسرو و فرهاد را بیشتر می‌خواندند. علاوه بر عشایر لر، در میان طوایف بختیاری هم مرز با لرستان نیز نظامی خوانی معمول بوده و هست.

شاهنامه خوانی

موسیقی موضوعی

مقامهای موسیقی لری و لکی بر انگیزه‌های موضوعی و احساسی استوارند از این جهت اشاره‌ای کوتاه به‌بعضی از آنها و موضوع و داستانی که موجب خلق آهنگ و ترانه آن شده است، لازم است تا به‌شناخت و تأثیر بیشتر موسیقی در لرستان آگاهی یابیم. از آن جمله:

حماسه‌های قبیله‌ای: گاهی بین دو طایفه از یک ایل که پیوندهای دودمانی و وجوه مشترک فرهنگی داشتند، به‌علت مشکلات و اختلافهای داخلی کار به‌دشمنی و جنگ کشیده می‌شد. نوازندگان هنرمند و پر احساس بومی هم که در کنار آن طایفه‌ها زندگی کرده و می‌کنند با ساختن آهنگ و سرودن ترانه به‌توصیف آن رزمها می‌پرداختند. از آن جمله‌اند:

میری

ترانه و آهنگ «میری Miri»: سبب نامگذاری این ترانه به«میری» یا میرونه، جنگ و نزاع چند تیره از طوایف میر، ساکن بالاگریوه بود. این جنگ از یک نزاع و دشمنی ریشه‌دار چند تیره از میرها بر سر تقسیم زمین و آب مایه گرفته بود. سرانجام تیره‌هایی از طایفهٔ میر هم‌پیمان شدند که زمینهای موروثی خود راکه به وسیلهٔ یکی از خویشاوندانشان تصرف شده بود باز پس گیرند. چون دخالت و میانجیگری ریش‌سفیدان بی‌نتیجه ماند، کار به‌جنگی سخت با سلاحهای آتشین در بخش شرقی محلی به‌نام «دادووا Dādowā» یا دادآباد در دره‌های کوه جنوبی خرم‌آباد کشیده شد. گروهی زخمی شدند و یک نفر نیز کشته شد. نیروهای نظامی دخالت کردند و گروهی بازداشت شدند. سرانجام عده‌ای از سران طایفه‌های دیگر، بر پایهٔ سنتهای ایلی میانجیگری کرده و با تقسیم آب و زمین، صلح دایمی برقرار کردند. این جنگ در سال ۱۳۴۲ خورشیدی اتفاق افتاد. یکی از نوازندگان بالاگریوه به‌نام «میرزاجان حیدری» در توصیف این جنگ و حماسه‌های قبیله‌ای آن، ترانه و آهنگی ساخت که مقام چهار ضربی است ($\frac{۴}{۴}$). در ترانه به‌نام یکی از بزرگان ایل دیگر به‌نام «سپهدار» اشاره شده است. جنگ سپهدار و میرها نزدیک به‌چهار دهه پیش از جنگ «داداووا» بود. در این آهنگ و ترانه به‌هر دو اشاره شده است. در این مقام با آنکه

اجزای ترکیبی در هر بیت تکرار می‌شوند امّا خود مقام و ترانه، ترجیع و برگشت و یا به‌اصطلاح لری «سربیت» ندارد. درترانه‌به‌نام جا ومکان و یا جنگاوران و نوع اسلحهٔ آنهانیز، اشاره‌شده‌است. موضوع ترانه دراین چندبیت‌توصیفی ازهمان جنگ است[۱]

۱ـ قـی افـتاد داداوا تـا چکُ دُم‌دار — لوونـم بـار گـرته سی مـیر سـپهدار
جنگ‌افتاددردادآبادتامحل‌چکُ[۲]دم‌دار — لبهایم بارغم‌گرفتند بـرای‌مـیر سـپهدار
۲ـ قـی افـتاد و داد اوا تـاجوه تـنگه — نـال نـال بـرنو یـا چـنی قشـنگه
جنگ افتاد در دادآباد تا (چوه تنکه[۳]) — ناله‌وصدای‌تفنگهای‌برنوچقدرقشنگند
۳ـ اَسـمو اوری گـرت تـیره و تـیره — کـی دیـه کـرّ و بـووه‌یی شـو بـمیره
آسـمان را ابـرها تـیره و تـار گـرفت — کی دیده است پسر و پدر دریک شب‌بمیرند[۴]
۴ـ قی افتاد و داد اوا، رسس وِ ریخو[۵] — کل کنید سی لطیف خو، علی مرا خو
جنگ‌درافتاددردادآبادورسیدبه«ریخو» — خبربفرستیدبه‌لطیف‌خان و علی‌مرادخان

این آهنگ در مایهٔ ماهور بوده و ضرب آن دو چهارم است و اینک چند بیت دیگر از آن ترانه:

۱ـ دختری رکوبزه وی ایسه وگیره (ـاری تق پوقه بر نووی ناله سه تیره)

لری میری

مقام میری

۱ـ توضیح دربارهٔ این جنگ را آقای حاج نصرت میر در اختیار نگارنده قرار داده است.
۲ـ دُم‌دار Dömdār نام محلی است و چکُ Čok به‌معنای خرمنی از سنگ یا قسمتی از کوه است که مخروطی است و نوک کشیده دارد.
۳ـ Juvatanga جوی تنگ نام محلی است.
۴ـ این بیت به‌جنگ میرها با سپهدار اشاره دارد.
۵ـ ریخو REXO نام محلی در نزدیک میدان جنگ.

۲ـ مرد مونی سپه‌دار ـ وی ـ شاخی و میره (اری ـ بووه کشته ـ هرکه با ـ وی حیفه بمیره)

۳ـ بارالها چی بکیم ـ وی ـ افتونشینه (اری ـ جنگ لرو ـ سرگرت ـ وی ـ کافر نوینه)

۴ـ دخترو ـ وی ـ جنگ نکیتو ـ وی؛ بیایت ریم و هونه (اری ـ وشت باروت تش گله ولا ـ سوختمونه)

۵ـ قی اوفتا وی ـ دوداداوا ـ وی ـ دو تنگ هاری (اری ـ دختر و زاری می‌کن ـ وی سی بی‌براری)

۱ـ ای دختر رکاب بزن حالا به‌حساب است که تق و توق تفنگ و ناله سه تیر بلند است

۲ـ ای مردم، سپهدار شاخه‌ای از میر است پدر کشته هر که باشد حیف است بمیرد

۳ـ خداوندا چکار کنیم که وقت غروب خورشید است جنگ لرها درگیر شده کافر نبیند

۴ـ ای دختران جنگ نکنید بیایید به‌خانه برویم که آتش «وشته» باروت و گلوله ما را سوخته است

۵ـ جنگ در «دادآباد»[1] در تنگه پایین آن درگیر شد دختران زاری می‌کنند برای از دست دادن برادرانشان

مرشدخان : داستان شخصی است از ایل چگنی که روزی قدرت داشت. به‌طایفه و تیره‌های همخون خود زور می‌گفت. در دورهٔ قاجار که حکومت مرکزی و نواب ولایات، کشور را به‌حال خود واگذاشته بودند هر گردنکشی با گروهی که اطراف او را گرفته بودند، به‌هر کار که با قدرت نمایی همراه بود دست می‌زد. از جمله مرشدخان چگنی که در یک دره و گذرگاه کوهستانی بین قلهٔ «یافته Yafta» و ادامهٔ اسبی‌کوه یا سفید کوه که «هرور Harur» نام داشت یک باجگیر خانه ساخته بود که از کاروانها و ایلها و طایفه‌هایی که از آنجا عبور می‌کردند باج می‌گرفت.

۱ـ دادآباد ـ نام دهی است در جنوب خرم‌آباد که ساکنین آن از طایفه میرند.

سرانجام با هم پیمانی و اتحاد طایفه‌های دیگر با طایفه شه‌کرم، همگی همدست شده او را در جنگی قبیله‌ای کشتند.

نوازندگان بومی دربارهٔ این واقعه که در محلهای «باغله Baǧela» و «هیو Hiyo» اتفاق افتاده است، در مقام موسیقایی ترانه‌ای روایی و هجایی و به‌صورت تک‌بیتهای بدون «سربیت» یا ترجیع و تکرار ساختند که با ضربهای $\frac{2}{4}$ به‌وسیلهٔ کمانچه و تنبک یا سرنا و دهل بدون کلام اجرا می‌شد. گاهی نیز تنها با کمانچه در مقامی مرثیه‌گونه و کششهای یکسان آن را می‌خواندند. هربیت از آن ترانه، توصیفی از زورگویی و باجگیری او و یا بیان شکست و کشته شدنش و خواری و دربه‌دری دختران و خانوادهٔ اوست.

گر چه اطلاق عنوان «حماسهٔ قبیله‌ای» به‌آن شاید موافق حال و سرگذشت چنین کسانی نباشد، امّا در طبقه‌بندی مقامها و ترانه‌ها در این گروه قرار می‌گیرد.

چند بیت از آن به‌لهجه لری:

«مـــــرشد خـــــان چگـــنی، شـــرّش وِ زوره
شـــــو اتـــاس خـــرموه[1] بـــاجگیر هـــــروره[2]»
مـــــرشدخان چگـــنی شـــرش بـــازور اوست
شب اتاس خرم‌آباد روز باجگیر در هرور است
«ریـــــوری کـــــی بـــاغله، هـــیو[3] دیـــاره
[4]چـــــمنیاکـــــی ســـیدو پـــرش ســـواره»
روبـــــروی (بـــــاغله) (هـــیو) پـــیداست
چـــــمنهای ســـیدها پـــر از ســـواران است
«ســـــواری‌هـــــا مـــیایه‌یی چکـــمهٔ زردی
هـــــاروو و شـــــه کـــــرم، واره نـــوردی»

۱ـ خرم‌آباد.
۲ـ نام دره و گذرگاهی کوهستانی است.
۳ـ باغله و هیو نام دو ده است.
۴ـ باغ درختان سپیدار یا بیدار چمنزار گویند.

مرشدخان

لری خرم‌آبادی

«کـــور کـــوری[1] هـــادِ هـــوا، دالی نشســـته
وگـــــمون و خـــــاطرم مـــــرشد کشســـه»

«بـــمیرم ســی چـادر یـا کـی اسـبی چـرخـی
بـــمیرم ســـی نـــازاری طـــوطی و فـــرخـی[2]»

قدم‌خیر: نام مقامی حماسی از موسیقی لری است که چهار ضربی و از جملهٔ حماسیهای قبیله‌ای است. چونکه قهرمان اصلی آن، زنی به‌نام قدم‌خیر بوده است، نوازندگان بومی بالاگریوه که آهنگ و شعر آن را در توصیف دلاوریهای او سروده‌اند، نام مقام موسیقایی را نیز به‌نام او کرده‌اند.

آهنگهای مقامی که وسیلهٔ هنرمندان و نوازندگان بومی میان کوه و بـالاگـریوه ساخته شده‌اند مانند اشعار هجایی یک نواخت نیستند. بلکه دارای ضربی آرام و کششهای کوتاه و بلندآوایی و موسیقایی با بار احساسی قوی هستند که بـه‌علت جاذبه‌های متغیر صدا شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهند بی‌آنکه نیازی به‌توجیه و توصیف باشد. این حالتهای آرام و ویژهٔ موسیقایی میان کوه به‌خلاف کوههای سر به‌فلک کشیده و عبوس و گذرگاههای سخت آن و طـبیعت کـوهستانی امـا آرام و ساکت آن است که مقام و آهنگهای تند و خشونت بار را می‌طلبد زیرا مـقامهای

۱ـ کورکوره، نام نوعی جغد شوم است.
۲ـ طوطی و فرخی نام دختران مرشدخان بوده است.

حماسی دیگر نقاط لرستان دارای طنین خشم و تند هستند. مانند ترانه‌های مرشدخان و دایه دایه. باری، آهنگ و ترانهٔ قدم‌خیر هم دارای جاذبه‌های حسی موسیقایی است و هم موضوعی و توصیفی ترانه‌ای. از این جهت با آنکه هنوز فرزند قدم‌خیر زنده است، گاه از او به‌عنوان اسطوره‌ای از ایل و تبار لر نام برده‌اند. برای آگاهی از سرگذشت او و خلق این آهنگ و ترانه توضیحی کوتاه ضروری است.

قدم‌خیر، زنی از طایفه «قلاوند Qelâwan» ـ یکی از طایفه‌های مهم دیرکوند ـ بود. این طایفه در جنوب خاوری لرستان در بخش الوارگرمسیری و بالاگریوه سکونت دارند. یکی از مردان ایل به‌نام «بزرگ» در حدود یک سده پیش زندگی می‌کرد. یکی از فرزندان او به‌نام «قنی Qani» پس از بزرگ شدن مردی لایق و شجاع شد. در پر دلی و بخشش و به‌ویژه مهمان نوازی زبانزد طایفه‌های دیگر شد و در میان تبار و ایل خود مردی بزرگ و برجسته بود. شادروان قنی (قندی) قلاوند فرزند «بزرگ» که خانوادهٔ سرشناس «بزرگی‌ها» منسوب به‌او هستند چند فرزند پسر ودختر داشت. از پسران، باباخان و عباس‌خان و از دختران، قدم‌خیر و گوطلا بیش از همه به‌دلیل شجاعت و جنگاوری و دلاوری مشهور بودند.

قدم‌خیر، دختری زیبا و رشید و دلاور و در جنگلهای قبیله‌ای پشتیبان برادران و تبار خویش بود. چنانکه اگرگاهی برادران یا افراد قبیله‌اش در جنگی به‌محاصره در می‌آمدند قدم‌خیر بود که بدون ترس از آتش تفنگ و گلولهٔ دشمن به‌سنگرنشینان قبیلهٔ خود، نان و آب و فشنگ و سلاح می‌رسانید. گاهی رفتار شجاعانهٔ او موجب می‌شد که همهٔ وظایف و ویژگیهای زن بودن را فراموش کند. در آغاز دوره پهلوی زمانی که تازه نیروهای نظامی و ارتش به‌لرستان و منطقهٔ الوارگرمسیری آمده بودند، میان سربازان و برادران قدم‌خیر، مبارزه و جنگ درگرفت. آنان مانع ورود نظامیان به‌منطقه خود شدند. قدم‌خیر، در این رزم با برادران خود همراه بود. یکبار نیز که برادرانش در محاصرهٔ نظامیان بودند و آب و فشنگ نداشتند، سوار بر اسب و بدون هیچ ترسی مشک آب و قطار فشنگ به‌سنگر برادران رسانید و آنان را نجات داد. سرانجام یاغیان تسلیم نیروهای دولتی شدند و بعد از چندی عباس‌خان کشته شد. قدم‌خیر، یک بار با پسرعموی پدرش ازدواج کرد که حاصل آن پسری بود به‌نام محمدخان که هنوز در قید حیات است. این وقایع در حدود سالهای ۱۳۰۸ تا

۱۳۱۰ خورشیدی اتفاق افتاده‌اند. پس از درگذشت باباخان و عباس خان، قدم‌خیر نیز در اندوه برادران بیمار شد و درگذشت.

اینک چند بیت از آن ترانه:

«قدم‌خیر قدم زنه در مینه میشو — شیر و پشم‌ها بهر کنه و قم و خیشو»
قدم‌خیر قدم‌می‌زند درمیان گله میشان — شیر و پشم تقسیم می‌کند به‌قوم و خویشان
«قدم‌خیر دو هارمیا میلش و جنگه — هفت‌تیری در پیچ سووش پرد شنگه»
قدم‌خیر ازآن‌پایین‌می‌آیدمیلش‌به‌جنگ‌است — هفت‌تیری‌درپیچ عمامه او پرازفشنگ‌است
«قدم‌خیر دو هارمیا میلش وِ قیه — تفنگچی در میدونش خوشی نییه»
قدم‌خیر از آن پایین می‌آید میل به‌جنگ دارد — تفنگچی درمیدان‌دوروی‌خوش ندیده است
«کولایی سیت بَوَنم دِ شاخ پینه — چشیاکت و نازکی افتو نوینه»
سایبانی برات ببندم از شاخه‌های پونه — تا چشم‌های تو از نازکی آفتاب را نبیند
«قدم‌خیر یا جونه خت یا جون بووت — واکنی هفت تیر ته و پیچ سووت»
قدم‌خیر یا جان خودت یا جان پدرت — بازکن هفت‌تیرت را ازپیچ سربند وعمامه‌ات

قدم خیر - لری

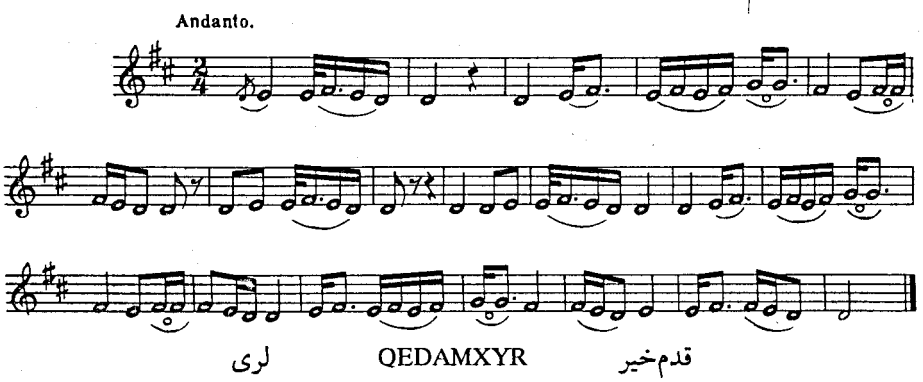

مقام حماسی «دایه دایه DĀYA DĀYA»

دایه در لری «**میان‌کوه**» و «بالاگریوه»[1] به‌معنی مادر است. چون عنوان و سر بیت و

۱- بخشی وسیع از میان کوه که شامل ایلهای پاپی، میر، «دیرکوند Dirkevan» دیرکونداند از این طایفه‌ها تشیکل می‌شود بهاروند، کردعلی‌وند، نجف وند، کریف وند، زینی‌وند، شلووند

برگشت و ترجیع این ترانه حماسی با این نام است، از این رو مقام هم به«دایه دایه» مشهور شده است. آهنگ و اشعار فراتر از حماسی‌های قبیله‌ای است تا آنجا که می‌توان آن را حماسه‌ای ایرانی به‌حساب آورد. نخست یادآوری می‌شود مشکلات و ناامنیهای داخلی و راهزنیهایی که به‌وسیلهٔ دسته یاگروههایی از طوایف در لرستان انجام می‌شد متأسفانه موجب بدنامی همگان شده بود، برابر اسناد تاریخی که پیش از این به‌مواردی از آنها هم اشاره گردیده، در برابر نفوذ و هجوم بیگانگانی همچون اسکندر یا تازیان و مغولان و عثمانیها و افغانها سخت پایداری کرده‌اند که در برخی از قصه‌های بومی نشانه‌هایی از آنها هنوز باقی است.

در جنگ جهانی اول، بین سالهای ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۷ خورشیدی [۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸] روسها که متحد انگلیس بودند وارد ایران شدند و تا بروجرد و لرستان و بخش‌هایی در باختر ایران پیش آمدند. گفته شد روزی یکی از افسران روسی در بروجرد به‌یکی از زنان رهگذر قصد بی‌حرمتی و تجاوز دارد که چند نفر از لرها و اهل شهر به‌دفاع از زن بر می‌خیزند و مانع بردن آن زن می‌شوند. این تجاوز موجب شد که عده‌ای از سران ایلها و طوایف پیشکوه و پشتکوه برای بیرون راندن آنها از لرستان و دیگر شهرها، هم پیمان شوند و با درگیریهای شدید موفق شوند آنها را تا قزوین عقب برانند. در این رزم طوایفی از بالاگریوه، بیرانوند و سکوند هم شرکت داشتند. دو تن از نوازندگان هنرمند و پر احساس بومی آن روزگار به‌نامهای علی و نظرعلی از طایفهٔ حیدری، تحت تأثیر این رخداد مهم اقدام به‌ساختن آهنگی پر شور و ترانه‌ای ساده و از آن نبردها کردند که اشاره به‌جنگ و دلاوریهای لرها دارد. در این ترانه نام چند تن از جنگاوران را نیز آورده‌اند. این ترانه اگرچه بیان کاملی از وقایع جنگ نیست اما خاطرهٔ آن حماسه‌ها را جاودان ساخته است.

ضرب آهنگ $\frac{6}{8}$ است. سر بیت یا ترجیع‌بند ترانه تکراری است و به‌دو نفر از جنگاوران اشاره دارد. سالها پیش که این مقام و ترانه بر سر زبانها افتاده، سر بیت یا ترجیع آن را به «دایه دایه وقته جنگه» تغییر دادند که اینک نیز این آهنگِ با همین عنوان سربیت شهرت یافته و شناخته شده است. تغییر دیگری هم که داده شده این است که پیش از اجرای مقام ضربی دایه‌دایه و یا در فاصلهٔ هردو بیت در وصف

جودکی و ساکی که ایل ساکی به‌تدریج از آن‌جا مهاجرت کرده‌اند.

جنگ، یک یا دو بیت از منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی را در مقامی به‌همان نام می‌خوانند و آنگاه آهنگِ ضربی ادامه می‌یابد. تلفیق دو مضمون، یعنی عاشقانه‌های نظامی و ترانهٔ ضربی حماسی دایه دایه، دارای شور و شکوهی است شنیدنی با قدرت انتقال احساس در شنونده. این شیوهٔ نظامی خوانی که بیشتر منظومهٔ شیرین و خسرو و یا گفت وگوی خسرو با فرهاد خوانده می‌شود، در میان لرهای بختیاری نیز معمول است. در ترانه دایه دایه نام اشخاص و مکانها به‌مناسبت مضمون توضیح داده خواهد شد.

دایه دایه

۱ـ حیف خُم سی‌بیرنون درعهد مردو — د وروگرد چول می‌کرد تا تخت تهرون
۲ـ لرسون و کردسون و بختیاری — بیرانون تفنگ و نه سکون سواری
۳ـ هم‌یدالله‌شیرجنگی هم‌نصرالله‌خان‌رنگی — چه کُشیم چه زخم داریم چه مین میدو
۴ـ دایه دایه وقته جنگه۲ — تفنگه بالا سرم پرش فشنگه
۵ـ یدالله گُت نصراله شو نکنی کی — وَرِم رو، پُشتم کمر جاجنگمونی
۶ـ یداله گت ملتی کی هی و گیره — تو و توپت جنگ کنی مه وی سه تیره

دایه دایه وقته جنگه۲
تفنگه بالا سرم پرش فشنگه

۷ـ آساره دِآسمو و ماهی داووه — مردان خان بیرانوند منی قصووه
۸ـ یدالله و نصراله دو باز بال‌دار — دُووِسن سی تفنگیا تا پاپی خالدار

دایه دایه وقته جنگه۲
تفنگه بالا سرم پرش دشنگه

۹ـ دقلا کرده وِ در شمشیر و دسش — چی طلا برق می‌زنه لَغُم اسبش
۱۰ـ بیرانوند و باجولوند بالاگریوه — سی هزار سوار دارن سی هر چه دیوه

هم‌یداله‌شیرجنگی‌همه‌نصراله‌خان‌رنگی
چه‌کُشیم‌چه‌زخم داریم چه مین میدو

لری دایه دایه DÂYE _ DÂYE

Andante.

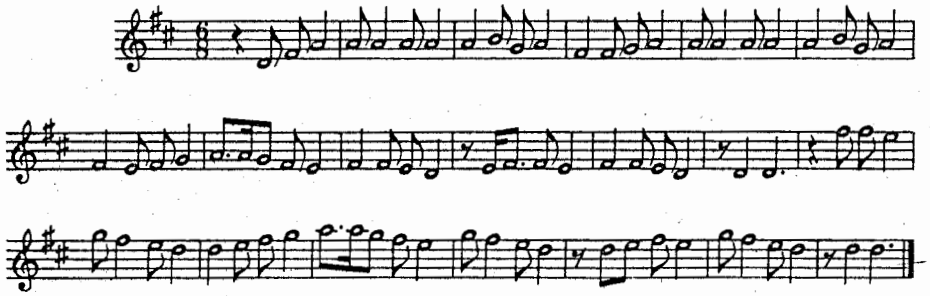

دایه دایه با اجرای دیگر

دایه دایه ـ حماسی

برگردان حماسی دایه دایه

دایه = مادر

۱ـ حیف من برای ایل بیرانوند در عهد مردان[۱]
که از بروجرد خلوت می‌کرد تا تهران شهرها را از دشمن
۲ـ لرستان و کردستان و بختیاری
بیرانوندها تفنگ شلیک می‌کردند و ایل سکوند با اسب سواری
۳ـ یدالله شیر جنگی و نصراله[۲] مردی از خان‌های باوقار
چه کشته شویم و چه زخم‌دار در میدان جنگ خوبست
۴ـ مادر مادر وقت جنگ است
تفنگ بالای سر من پر از فشنگ است
۵ـ یدالله گفت ای نصراله شانه‌ات را کوتاه نکنی
زیرا من جلوم رودخانه و پشت سرم کمر و کوه است و جای جنگ کردنم نیست
۶ـ یدالله گفت ای ملت دشمن این چگونه است که درست نیست
که تو با توپت جنگ کنی و من با تفنگ سه تیرم
مادر مادر وقت جنگ است
تفنگ بالا سرم پر از فشنگ است
۷ـ ستاره در آسمان و ماهی در آب می‌دانند
که مردان خان بیرانوند مثل یک قصاب است
۸ـ یداله و نصراله مانند دو باز بالدار
دویدند برای تفنگ‌ها تا پاپی خالدار[۳]
۹ـ در قلعه بیرون آمد شمشیرش در دستش
مانند طلا برق می‌زد لگام اسبش
۱۰ـ بیرانوند و با جولوندها و بالاگریوه
سی هزار سواره جنگنده دارند برای جنگ با دیوان
یدالله شیر جنگلی و نصرالله مردی از خان‌های باوقار
چه کشته شویم و چه زخم‌دار در میدان جنگ خوبست

۱ـ مردان خان بیرانوند رییس ایل.
۲ـ نام دو تن از رؤسای طوایف شرکت‌کننده.
۳ـ پاپی خالدار نام محلی است در نزدیکی خرم‌آباد.

مقامهای بزمی : در تقسیم‌بندی مقامهای موسیقی لرستان، بخشی از آنها را می‌توان بزمی گفت که معمولاً در بزمهای دوستانه و آیینهای عروسی و مانند آنها که به‌مناسبتهای سنتی و فرهنگی بر پا می‌گردد، اجرا می‌شوند. تنوع در موضوع ترانه و آهنگهای بومی لری خود نکتهٔ جالبی است که می‌توان آنها را بر پایهٔ موضوع نیز بررسی کرد.

مقامهای لکی بیشتر عاشقانه‌ها و توصیف معشوق یا شکوه از اوست. گاه هم در میان آنها ترانه‌های بسیار کهن و قدیمی شنیده می‌شود. از جمله دو ترانهٔ لکی از زمان کریم‌خان زند که در تعریف از آرامش و آسایش دورهٔ اوست.[۱]

ترانه‌های لری نیز مضمونهای گوناگون دارند. از عاشقانه‌ها و حماسه‌ها تا موضوعهای انتقادی درباره حوادث روز و زمان خود مشهور بوده‌اند. در لری نیز بعضی ترانه‌ها کهن و قدیمی است مانند «سیت بیارم» یا ترانهٔ عروسی. ترانه‌های دیگر هم هستند که مضامین انتقادی و طنز دارند و طنزی گزنده نیست و قصد اهانت به‌کسی را ندارد.

ضرب موسیقایی ترانه‌ها گاهی با رقص همراه بوده است. مثلاً ترانهٔ «گندم خَرَ» که توصیف معشوق است در قالب آهنگ و مقام و نغمه ضرب آن با آهنگ رقص دوپا یکی است. در قدیم از ضرب موسیقایی ترانه‌ها بیشتر برای رقصهای چهارگانه لری بهره می‌گرفتند. از این‌رو، این ترانه‌ها بی‌همراهی ساز هم اجرا می‌شدند. کوشش خواهد شد دربارهٔ هر ترانه و مقام موسیقایی آن و توضیحی داده شود.

در مدت‌زمانی بیش از ۳۰ سال تعدادی از این مقامها و ترانه‌ها را جمع‌آوری کرده‌ام که به‌عنوان بخشی از میراث هنری و فرهنگی ایران در لرستان (لری یا لکی) آورده می‌شود. بیان این نکته هم ضرورت دارد که لرها و لکها نغمه‌های لری و لکی، هردو را اجرا می‌کنند، نه آنکه هریک از آنها ترانه‌های ویژهٔ خود را اجرا کنند. بسیاری از این مقامها را از سالهای ۱۳۳۹ خورشیدی تا ۱۳۴۴ جمع‌آوری کرده‌ام که ابتدا تحت عنوان آهنگها و ترانه‌های محلی لرستان در سال ۱۳۴۵ با سرمایه

۱- این چند ترانه را آقای مؤمن علی جوزی‌پور معروف به «مومه» که نزدیک به‌یک سده عمر کرده از گذشتگان نقل نموده است. نام دو ترانهٔ قدیمی هی‌لانه و لانکی است.

کتابفروشی محمدی خرم‌آباد به‌چاپ رسید.

پس از آن به‌تدریج تعداد دیگری جمع شد که همگی در این بخش ثبت شده‌اند.

Bāriki Šŏtyla â¥UÝ{£ §nBM

«باریکی شوتیلا» از ترانه‌های قدیمی و کهن منطقه «کوهدشت» است، که توسط آقای «مؤمن علی جوزی‌پور» بازگو و اجرا شده است. این ترانهٔ دو ضربی در مایه گوشه «دلکش ماهور» و «شور» است.

هَـر کَـه دوِس خـوش　　دوِس خُـــم جـــیا
چَـــوَل دوسَکـــم　　بـــی‌سورمه ســـیا
بـــاریکی شـــوتِیلا　　هَـــرَمِکی بـــا نَـــه

لولو چَـــتْرَ کَت　　خـــیاطِه‌ی خـــامَه
ای خُـــووِم بـــی‌تو　　وَمِـــنْ حـــرامـه (۲)
آی تـیلهٔ دست نشـان　　آســـای دَ سِـــمِی
مِه خُـم کَسیس نِی رِم　　خُت کُـــلْ بـــانهَ
بـــاریکی شـــو تـیلا　　هَـــر مَکَـــی بـــانَه
ای خُـــووم بـــی‌تو　　وَ مِـــنْ حَـــرامَـــه

برگردان:

هر کسی کنار یار خود است　　اما یار من از من جداست
چشـــمان یـــار مـــن　　بـــی‌سورمه ســـیاه است
«بـــاریکی شـــوتیلا»　　دائـــم بـــهانه مـــی‌گیرد
لایـــه لایـه چترِ گیسوانت　　مانندکاکل ابریشم‌خام است
ایـــن خـــوابِ بـدون تـو　　بـــر مـــن حـــرام است

*

ای شـــاخه دست‌نشـانده　　عـــصای دست مـــنی
مـــن هـیچ کس را نـدارم　　تـــو هـــمهٔ کَس مـــنی
«بـــاریکی شـــوتیلا»　　دائـــم بـــهانه مـــی‌گیرد
لایـــه لایـه چترِ گیسوانت　　مانندکاکل ابریشم‌خام است
ایـــن خـــوابِ بـدون تـو　　بـــر مـــن حـــرام است

لکی

هی لاینه HEY LAYENA

«هِی لاینَه» ترانهٔ قدیمی دیگری از منطقه کوهدشت است که به‌احتمال بسیار زیاد به‌جای مانده از زمان حکومت کریم‌خان زند است. زیرا که نام وی در ترانه یاد شده است. ضرب این ترانه $\frac{2}{4}$ است. ترانه از کوچ به‌سوی گرمسیر و اسب آرایش شده و شمشیر آویخته حکایت دارد (دوره کریم‌خان‌الد است و نعمت فراوان (عـدس ـ نخود ـ گاودانه).

روایت مومن علی جوزی پور

لکی - مربوط به دوره گریبان زنه

«می‌گفتر»

هی لاینه ـ لکی HEY LÂINA

هی لاینه

مـــال و بُـــنَه بـــار کِـرد اَرایْ گَـــــرْمَسیر
تَـــــلْمیتِ رنگـــــین شـــــمشیرت لازیـــــن
هِـــــی هِـــــی لایـــنه شـــــاه کـــــریم‌خانه
نـــــژی نُـــخَه و گـــاینه هـــــی هـــــی لایـــنه

❊

ایـــــوارَه دیـــــمت کـــــاشکی نِـــــیامِت
نـــــیشانم دایْـــــنَه گـــــوشِهْ قـــــیامت
هِـــــی هِـــــی لایـــنه شـــــای کـــــریم‌خانَه

❊

وَاللـــــه یَـــه پَـــریمانَه الا کِـــــزدَه وی بـــــانه
تَـــــژْای رانَـــــه بـــــچو اِشـــــانَه
هـــــی هـــــی لایـــنه نَـــژی، نُـــخُه و گـــاینه ...

برگردان:

بـار و بـنهٔ سـفر را بسته‌ای، بـه‌مقصد گـرمسیر
سلاحت رنگین و شمشیرت بسته به‌کنار زینت

❊

یک غروب تو را دیدم ای کاش نـدیده بـودمت
نشـــــانم دادی گـــــوشه‌ای از قـــیامت را

❊

به‌خداقسم‌که‌این‌یک‌پری‌است‌که‌دراین‌بالاخانه‌دارد
ای خســـتگی! از ران‌هـایم بـرو بـه‌شانه‌هایم

لکی سوزه‌سوزه SOZA SOZA

سبز در سبز است

آهنگی قدیمی و لکی است. اما در لرستان، هر دو گروه لر و لک آن را اجرا می‌کردند. این آهنگ با ضرب $\frac{6}{8}$ با ترانه و بیت‌هایی به‌زبان لکی است. توصیفی از بهاران سبز در سبز است. گاه بدون ساز و تنها با خواندن تک بیت‌های لکی و تکرار سربیت «سبز در سبز» به‌وسیله رقصندگان، شادیانه‌های بهاری را در مقام و آهنگ «دو پا» تکرار می‌کنند که سبز در سبز نکیسا یا باربد را تداعی می‌کند.

هی‌سوزه‌سوزه، سوزه گیانَکَم ۲
آه دیـة سـوزه شـو مـهمانکم

سـبز در سـبز است در سـبزهٔ جـان مـن
آه، دخـتر سـبزه‌ها شب مـهمان مـن است

سپس اشعاری در وصف طبیعت و یا عاشقانه‌های بومی خوانده می‌شود که پس از هر بیت، سر بیت سوزه سوزه تکرار می‌شود.

لکی سَروَن شُل SARVAN Šoul

«سَرون شل Sarvan Šoel»

این مقام لکی، یکی از آثار کهن است. با ضرب $\frac{۲}{۴}$ و سر بیت «سرون شل» که پس از هر بیت که در وصف و یا شکوه از معشوق یا روزگار خوانده می‌شود سر بیت تکرار می‌شود.

کاش کای بمردام بکرین شوینم — بلکم و مِردن جمالت بیم
سرون شِل خِال وَ مِل — دِبرا[1] اشرفی نیم لیره وَ مل
کاشکی بُمردمی که بکردی شیونم‌را — شاید با مردن جمال ترا بینم
سر بند شل بسته، خال بر گردن — ای برا اشرفی و نیم لیره بر گردن

لکی

مقام بزران

این آهنگ در ماهور با ضرب سه چهارم اجرا می‌شود. «بزران» یعنی «به‌صدا در آور» اشعار آن لکی است با این آهنگ و ترا نه رقص «سنگین سما» را نیز اجرا می‌کنند.

۱ـ صد دوس بگرم هر تو یاره می — هرتودوسه کی (نوشکاره‌می ۲)نازار
بزران بزران شو تاریکه — یی دو سی دیرم (کمر باریکه ۲)

❊

۱ـ «دِبرا ـ Debera» ـ برا به‌معنای برادر است، ولی درگفتگو یعنی هان، با توام که ممکن است زن نیز مورد خطاب باشد.

۲ـ دسمال دسه کت بیلا دو تا بـو یکی اوریشم (یکی کتان بو ۳) نازار
بـــزران بـــزران زنک زرانـــه مـــه یـــه دمـــا دو ســـه (پـــارانـــمه ۲)

*

۳ـ ای دوس چه بییه زلف شویایه ار در ونوشم (رنگت پرمایه ۲)ـ اری
بـــــزران بـــــزران زنک زرانـــــمه مال‌دوس‌بارکرد "اری" (تش‌وجانم۲)

برگردان فارسی

۱ـ صـد دوست بگـیرم تـنها تـو یـار مـنی
تـــو هـــمان دوست و اولیـــن شکـــار مـــنی
۲ـ دســتمال دســتت بگـذار دو تـا بـاشد
یکـــــی از ابـــریشم و یکـــی از کـــتان
زنک بـــــزن شب تـــــاریک است
دوســـتی دارم کـــه مـــیان بـاریک است
بـــــه‌صدا در آور، زنک بـــــزن
این از دوست است که از اینجا پا کشیده‌ام
۳ـ ای‌دوست چه شده که زلفت پریشان است
اگـــــر دروغ نگـــــویم رنگت پـــریده
به‌صدادرآورزنک‌بزن‌که‌زنک‌بصدا در می‌آورم
دوست نقل مکان کرد و آتشی بـر جـانم زد

هروایه Har Vāya

چنین رسم بوده است که هرکسی به‌فرمانروایی یا شاهی می‌رسید در استقبال از او ترانه و سرودی می‌ساختند. همان‌طوری که برای کریم‌خان زند نیز چنین کرده بودند و ترانه و مقام موسیقایی به‌نام او پیش از این گذشت.

پس از انقراض قاجاریه و به‌سلطنت رسیدن رضاشاه این ترانه و نغمه هروایه را برای او ساختند. «وا VĀ در لکی به‌معنای «باد» است. ترانه این نغمه و مقام و آهنگ آن لکی است.

هـــروایـــه هـروایـه خـدا تـن وه مـه دایـه
کُری بو تـا مـاچت کـم . . . . . .

*

بازهم‌باداست‌وباداست خداتو رابه‌من‌داده است
بـــیا تـــو را بـــبوسم . . . . . .

این نغمه و ترانه مانند دیگر ترانه‌های بومی کوتاه و تکراری است. ترانه آن نیز پس از هر چهار نیم بیت هجایی که وصفی است مستقل، ترجیع و برگشت آن که «هروایه هروایه ...» باشد تکرار می‌شود. این نغمه و ترانه در کرمانشاه وو ایلام نیز شهرت داشته و شنیده شد.

۲ـ بالابرز Bālā Barz (بالا بلند):

از ترانه‌های معروف برای رقص دوپا به‌زبان و آهنگ لکی است و مربوط به‌دیار الیشتر است سربیت آن به‌نام بالابرز تکرار شده که در دانگ ماهور اجرا می‌شود و شروع آن از همان فاصلهٔ یکم یا تونیک ولی فرود و اختتام آن روی فاصلهٔ دوم است.

کـوش اَرِت سـینِم، پـونْزَ قِـرانـی قَـزَن قُـلْفِی دار، کـارْ هَـمِدانـی

کفش برایت بخرم، از آن کفش‌های پانزده ریالی که قفل و قَزَن دارد، از آن کفشهای

همدانی.

اَری بـالا بـرز، هـیِ بـالا بـرزان هَـر تـو هـاینهِ هـول، هِـلْهِلو لرزانْ

ای بالا بلند، ای بالا بلندان، همیشه در اضطرابی و انگار می‌لرزی.

قِسَم وی مونگه، چی چیه ژیر او را دِتْ غافِلْ نَکِـه‌ی، کُـرْ هـاتْیهَ دورا

قسم به‌این ماه که به‌زیر ابرها پنهان می‌شود دختر را غافل نکنی که پسر همین دور و بر هاست.

خـــدای بِســینی، حَـقِمْ ژ دایَتْ خُم رِنْجَتْ کیشْیا، کی نیشْ لَ سایَه‌تْ

خدای حق مرا از دایه‌ات بستاند که من رنجت را کشیده‌ام آن وقت ببین چه کسی در سایه‌ات می‌نشیند.

مونگ شُعْلَه کیشْیا، وَ سَرْ کِـلوْوانْ چَمان لیلْ مَه چـو، وَ مـال بِـووانْ

نور ماه از پشت قله‌ها شعله می‌کشد، انگار که معشوق است کـه دارد بـه‌خانه‌اش می‌رود.

نغمه الیوسونه Alyosona

مقامی است منسوب به‌شخصی به‌این نام، با کشش‌های کوتاه و بلند و مـتر آزاد. نغمه‌ای است که در آن تک بیتهای توصیفی زیبای لری و عاشقانه‌های جوانی و یا شکوه‌هایی از ایام پیری را با نوای کمانچه با آواز و تحریرهای ویژه آن اجرا می‌کنند. وقتی از شب و تنهایی و بیماری حکایت می‌کند چنین است:

لری

شو اوما و تو اوما، ناله سرورو اورد دلکی پر حسرتم سیت پـر دراورد

شب آمد وتب آمد وناله‌ام سر برآورد دل پرازحسرت من برای تو پر درآورد

و وصف عاشقانه‌های جوانی چنین است:

لری

«چش ســـــیی دو لُـــوِه بـــو، ون وام و نشس»

سیاه‌چشمی ازلب‌بام‌برمن‌نگاهی‌انـداخت‌و نشست

«خش دونس کـــاری ز مـــی سـیم مـه گـریوس»

خودش می‌دانست‌کاری زده است برایم‌گریه می‌کرد

استعاره و ایهام در این بیت با بار احساسی و بیان توصیفی درهم پیچیده و بافته شده است که در برگردان فارسی آن نمی‌توان جاذبه‌اصلی لری آنرا دریافت کرد. در بیان لری آن نیز تعقیدی زیبا هست در دو واژه «چشم سیاه» و «انداختن» وگریستن‌که کمتر در ذهن آراسته می‌شود. نکته مهم که وصف «**تیرنگاه**» است تصویری کلامی است از انواع اضافه وصفی و تخصیصی و صنایع ادبی. یعنی سیاه چشمی به‌من نگاهی افکند (انداخت برای تیراندازی) خودش می‌دانست که تیرش کاری بود و کشنده، برایم گریه می‌کرد.

غمبارترین ساختار شعر این نغمه، در شکوه و شکایت از پیری است.

لری **برگردان**

جـــــوونی زه وِ قـــیم و تـــو تـــعجیل

پـیری مـن د گـردنم چـی سـنگ پـا پـیل

جوانی بـرمن‌گذشت بـاتندی وشـتاب

پیری درگردنم مـاند مـانند سـنگ پـایه پـل

* *

«پیر که بـیم، کـور کـه بـیم، دو تـا دو تـا مـه

مـــوز بـــره وِ دَسِـــم بـی‌مَنِسم پـایامه»

پیرکه‌شدم،کورهم‌که‌شدم دوتادوتاوخمیده‌شدم

عصا در دستم بود وفکر می‌کردم‌پاهای‌من‌اند

وصف بهار و پـاییز و زمسـتان، رنـج تـهیدستی و دوری از یـار و دیـار، دسـتمایه موضوعی در نغمه الیوسونه است. بیش از چهل سال پیش، مرد آوازه خوانی بود به‌نام «عزیزبگ» که در نوای الیوسونه با حرکت دادن دست در جلو دهان به‌هنگام

آوانویسی: دکتر مسعودیه الیوسونه لری Aliyousona-Lori

ناله و نوا در این کششهای آزاد تغییری دلخواه می‌داد که، در نوجوانی آن حرکت و تغییر را در ذهن خود داشتم. با گروه موسیقی فرهنگ و هنر آن لحن را تکرار کردم تا اینک به‌عنوان گوشه‌ای از نغمه الیوسونه به‌نام او «عزیزبیگی» ثبت شده است. لحن دیگر به‌میرنوروزی معروف بود. میر نوروز، نام یکی از شاعران یک سده و نیم پیش لرستان است که اغلب اشعارش هجایی و به لری است که در وصف جوانی و بهار و خزان و پیری سروده و شکوه‌هایی از روزگار است. لحن میرنوروزی نیز از نظرکششها با اندکی فراز و فرود صدا، همانند نغمه اصلی آن، الیوسونه است.

مقام «ساریه خوانی SĀREYA»

ساریه‌خوانی یا مقام ساریه، نغمه و نوایی لری است از ایل جودکی یکی از ساکنان قدیمی لرستان. امّا مردم میان کوه و بالاگریوه در گذشته‌های دور ساریه خوان داشتند. چندی فراموش شده بود و سالهای درازی نیست که دوباره ساریه خوانی انجام می‌شود.

ساریه خوانی همانند الیوسونه لری خرم‌آبادی است. در مقام ساریه نیز تک بیت‌هایی لری از میرنوروز شاعر مشهور لر و یا شاعرانی گمنام است که شکایت از روزگار و بی‌وفایی معشوق دارد. یا شکوه‌ای از پیری و دردمندی است. تنها اختلافی که در بیان و اجرای آنها هست، تفاوتهایی است در کششهای آزاد و تحریرهای از فراز به‌فرود و تفاوت لهجه شعر خوانی به‌لری پاپی و میری. این مقام از دره‌شهر تا پل‌دختر و از مانگره و کرکی تا اندیمشک، نغمه و نوای بزمی و تنهایی مردم بوده است.

مقام سیت بیارم Sitbeyārem

سیت بیارم به‌معنای «برایت بیاورم» است. چون تعداد بیشتری از بیت‌های ترانه با این جمله آغاز می‌شود، از این جهت به‌این نام هم شهرت یافته است. این مقام، در ایل پاپی با تغییر در کششهای آزاد است و تقریباً به‌علت هم‌مرزی با لرهای بختیاری و تحت تأثیر همسایگی در آن تغییر آوایی حاصل شده است. در پاپی این مقام «هی وله Hyvela» نامیده می‌شود.

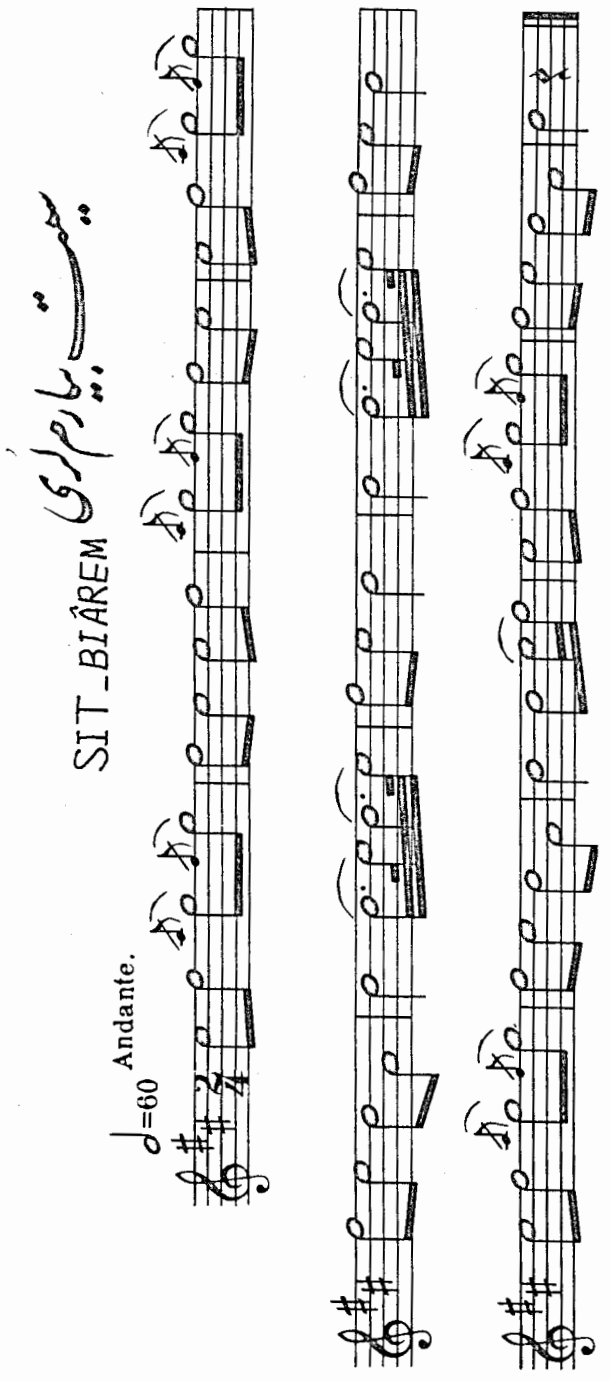
SIT_BIÂREM سیت بیارم لری
Andante.
♩=60

از زمانی که تصمیم به «انتخاب همسر» برای پسر گرفته می‌شود، در هر دو خانوادهٔ داماد و عروس این ترانه را گروهی می‌خوانند. تک بیت‌ها گاهی خطاب به‌عروس است که نوید می‌دهد که «حسیره Hösira» یا مادرشوهر، از شکر شیرین‌تر است و یا وصف آمدن داماد است به‌خانه عروس. ولی نخست با این بیت آغاز می‌کنند.

۱ـ سیت بیارم ۲ چارک گوشت بره
بونیتو و شونه دو ما تفنگ بس نقره
برایت بیاورم یک چارک گوشت برّه
بیندازید به‌شانه داماد تفنگ بست نقره‌ای را

۲ـ عروس مگری ۲ ایچه دو چه بیتره
ای حُسیره‌ی که تو داری وِ شکر شیری تره
عروس گریه نکن، اینجا از آنجا بهتر است
این یا مادرشوهری که تو داری از شکر شیرین‌تر است

یا دوستان دختر عروس خانم می‌گویند:

«چی کنیم؟ چه نکنیم؟ دس خورمون هابَرن
دور خیمش گل بکارید جای دیری نَوَرن»
چه‌کنیم؟ چه‌نکنیم خواهرخوانده مارا دارند می‌برند
دور خیمه‌اش گل بکارید جای دوری نبرند

دو اصطلاح «**دس خُوَر** Dasxovar» و «دس برار Dasberar» به‌معنای دوستی محکمی که میان دختران با هم و یا پسران با هم برقرار می‌شود. امروز نیز، مضمون بیتهای عروسی این ترانه هنوز همانهایی است که در قدیم بوده و صفا و دوستی را وصف می‌کند.

لری - شیرین، خسرو

مقام شیرین و خسرو[1]

مردم لرستان از میان شاعران نامدار ایران، به‌شاهنامه فردوسی و خسروشیرین نظامی علاقهٔ بیشتری داشتند. بین طوایف لک، شاهنامه خوانی رواج داشته که پیش از این اشاره شد. سکوندها و طوایفی از ایل پاپی نیز به‌خسروشیرین خوانی می‌پرداختند به‌ویژه داستان گفت وگوی خسرو با فرهاد. از این‌رو کسانی که نظامی خوانی می‌کنند آن را در مقام و آهنگی اجرا می‌کنند که «شیرین و خسرو» نام دارد. طوایفی از بختیاریها نیز داستان گفتگوی فرهاد با خسرو را بیشتر زمزمه می‌کنند. مقام و نغمه شیرین و خسرو را با کمانچه و بدون تنبک در ماهور لری که اندکی با ماهور ردیف تفاوت دارد، اجرا می‌کنند. از این جهت می‌توان مقام شیرین خسرو را به‌گوشه‌های ماهور در ردیف اضافه کرد.

اکنون چنین معمول و متداول است که پیش از اجرای ترانه حماسی «دایه دایه» دو یا سه بیت از شیرین و خسرو را می‌خوانند و پس از تحریر و کششهای آرام فرود از این مقام به‌خواندن بیت‌های لری حماسه دایه دایه می‌پردازند.

نکیسا چون زد این افسانه بر چنگ — سه تای بار بد برداشت آهنگ
مگر شیرین ز لعل افشاند نوشی — که از هر گوشه‌ای خیزد خروشی

---

* آقایان عباس و هوشنگ یاراحمدی این مقام را به‌روایت از گذشتگان اجرا کردند.

ترانه‌لری

«چوپان»

ČUPO

لری ترانه‌ای از منطقه چگنی مقام چوپان ČUPO

چوپان

مقام چوپان، آهنگی است دو ضربی در مایه اصفهان کششهای کوتاه و ملایم و گاه آرام با برگشتهای مناسب، حال و هوای سکوت کوهستان و دره و دشت را به‌خاطر می‌آورد که چوپان گله را به‌چریدن رها کرده و خودش در آن سکوت دلگیر به سرنوشت خود می‌اندیشد. ترانه از زبان چوپان گاهی اندرز است که جهان گذران حیف است که به‌راحتی نگذرد. با آنکه زیر سری‌اش کوهان زمخت قاطر و زیراندازش گلیم زبر و خشن است. گاهی هم اندیشهٔ عاشقانه‌ای است که چگونه می‌توان راز دل به‌معشوق گفت و پیغام فرستاد؟ ترانه از چهارنیم بیت است که پس از آن، سر بیت ترانه تکرار می‌شود.

زیر سریم کو ونیه زیرپاییم (حورشله)

هی‌داو روز اول بخت (و چارم هَلَه)[۱]

هیِ دای روز پیشی[۲]، (گرگ نیاد گله)[۲]

ار چو پونه بووتم، (عاشق سووتم)[۲]

* * *

۴ـ هل Hal = کج.

۲ـ پیشی = نیمروز یا ظهر.

۲ـ سووه Sowa ـ سربند.

زیـــرسرم کـوهان است و زیـرپایم خـورجک
هی ازآن‌روز نخست‌بخت‌وچاره‌من کج‌بوده‌است
در روز روشـــن و ظـهر گـرگ بـه گـله‌ام زد
اگر چه چوپان پـدر تـو هسـتم بـر تـو عـاشقتم

* * *

«شـومیی[1] چَـنی خـووه (وا یـارت بگـردی[2])
تا تونی هی خو بـپوش (تـا نـیری رنگ زردی[2])
اری دنیا هی دوزه (سی چه هشتی و نحردی[2])
ار چـــو پـــونه بـــووتم عـــاشق ســـووتم»

* * *

مهتاب چقدر خوبست که با دوست گردش کنی
تا مـی‌توانـی خـوب بـپوش کـه رنگ زرد نشـود
دنـیا دو روز است چـرا گـذاشـتی و نـخوردی
اگـرچـه چـوپان پـدرت هسـتم بـر تـو عـاشقم

لری خرم‌آبادی **گندم خر** GANDOM_XAR

گندم خر

این آهنگ یکی از مقامهای کهن است که به‌نام «گنم‌خر Ganemxar»، مشهور است. ضرب آن $\frac{6}{8}$ است. ترانه آن لری خرم‌آبادی است. در زمانهای گذشته از ضرب و آهنگ ترانه، و بدون ساز، برای رقص «دوپا Döpā» بهره می‌بردند. مفهوم و محتوای

۱ـ شومیی ـ Sömayi = مهتاب.

کلام و ترانه، عاشقانه‌های روستایی است در توصیف معشوق که گاه با طنز همراه است، به‌هر صورت مفاهیم ابیات ترانه در چارچوب خواستهای زندگی ساده روستایی است.

«حالو وِی‌گِنَم‌خری،مرگَنَم‌گرونه ـ آی ۲!

هرکجا ری میکنی نرخ زعفرونه آی ۲»

خالوی گندم خر مگر گندم گران است؟

هرکجا ری میکنی نرخ زعفران است

به‌هنگام بهار و اجرای رقصهای گروهی، یک نفر بیت‌هایی از تک بیتهای لری می‌خواند و گروه رقصندگان چوپی «سر بیت Sarbyt» یا بیت نخستین را تکرار می‌کنند. با این آهنگ و مقام چندین سر بیت و ترانه دیگر هم بود که تنها به‌این یک بسنده کردیم.

لری خرم‌آبادی کوش طلا ـ لُری Köš Talā

کوش طلا ـ لُری

«کوش طلا Köš Telā»، معنی کفش طلا، صفت مرکبی است و نامی برای معشوق. شاید نام ترانه از آن گرفته شده است. آهنگ از حومه شهر خرم‌آباد و یکی از ده‌های نزدیک به‌شهر بود که امروز جزو شهر است و درتوسعه بی‌رویه شهری اینک محله‌ای از شهر خرم‌آباد است. درحال و هوای ۳۰ سال پیش این آهنگ روستایی بود و حالا نمی‌دانم چگونه است.

آهنگ در ماهور است با ضرب $\frac{6}{8}$. این آهنگ و ترانه نیز کوتاه است. یک بیت موضوع وبیت‌بعد تکرار وترجیع وسربیت است. طنین‌نغمه تکراری‌است.حروف یا کلمات «آری» و «نازارم» تکیه موسیقایی دارد با معنایی آرایشی که جزو ترانه نیست.

لری:

«اری» جومه‌کوش‌طلا«نازارم»مخمل‌تازه «اری» مبارکت با «نازارم» ای دوس تازه
کوش طلایغه بر گردو کوش طلا چی بچه نایو

برگردان:

جامه کفش طلا از مخمل تازه است مبارکت بادا این دوست تازه
کفش طلا یقه بر گردان کفش طلا مانند بچه نادان

معمولاً پیش از اجرای این ترانه دو بیت لری در مقام «الیوسونه» نیز اجرا می‌شد.

نت درخت نارون ترانه لری خرم‌آبادی آهنگ: علیرضا حسینخانی

درخت نارون

آهنگ از شادروان علیرضا حسینخانی است. ابیات ترانه را چون ایشان در دوران بحران روحی‌اش سروده است، ناپیوسته است و مضمون و موضوع را در یک جهت خاص دنبال نمی‌کند. ولی در مفهوم کلی، شکایتی است از بی‌وفایی معشوق، در سایه درخت نارون و چق چق و ناله کفش او در «هوش Höš» یا خانه!؟ که ندانستم منظور چه بوده است. ولی مقام و آهنگ آن ماهور و ضرب آن $\frac{6}{8}$ است.

لری کچکله KOČKELA

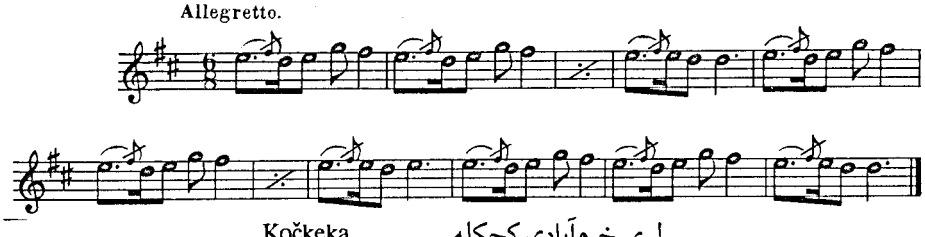

Kočkeka لری خرم‌آبادی کچکله

کُچکله شیرازی

این آهنگ و ترانه لری در حدود ۳۰ سال پیش در لرستان نغمه روز بود. مقام «کچکله» مانند دیگر مقامهای لری از نظر ماهیت موسیقایی بیشتر مورد توجه است تا ترانهٔ آن. واژه کچکله Kočkela مصغر «کوچک» است با «که» تصغیر که همان واژه «کوچولو» است. محتوای‌ترانه هم شکایت از معشوق است: به‌او سلام کردم، جوابم را نداد! به‌هر صورت آهنگ شادی است با ضرب $\frac{6}{8}$ در ماهور. حرف «اَ» و «که» جزو شعر ترانه نیست. بلکه تکیه‌گاه موسیقایی و پایه برای تغییر نت آن است.

«اَ» یی روز رَم افتاد «که» وحونه لری — دیم‌که‌نشسه‌بی«که»سوزه‌ی زلف دُری
«اَ» سلام‌وِش کردم «که» نده جووم — بال چش بلن کرد، که کرده کووم
کچکله شیرازی که سوزه شیرینم — «اَ» که تش نیایی در کنج درینم

ترانه‌های بومی از آن جمله لری، آهنگی کوتاه و چند میزانی دارند و نوعی مقام هجایی است مانند شعر هجایی.

« لری »

هام سیت بوم HAM SIT BOEM

هام سیت بووم HaÏmsit Bövem

«هام[1] سیت بووم» یعنی می‌خواهم برایت بگویم. آهنگ و ترانه‌ای است از میان‌کوه و بالاگریوه مفهوم و معنای کلام آن، طنز و گلایه‌ای است از پذیرایی یکی از نوازندگان آن منطقه که در عروسی دخترش نتوانسته بود به‌مهمانان توجه بیشتری بکند. (شاید به‌عده‌ای غذا نرسیده بود). ترانه با این جمله که «می‌خواهم برایت بگویم، چه بگویم» آغاز شده است اول گلایه است و پس از آن طنز و سپس هجو مهماندار و پذیرایی بی‌رونق او. ترانه به‌زبان لری میری و پاپی و میانکوه است.

لری

هام سیت بووِم چی سیت بُووم
دی کار و دووات سیت بُووم هام دَرووم

برگردان

می‌خواهم برایت بگویم، چی برایت بگویم؟
از این کار و عروسی برایت بگویم، می‌خواهم بروم

نغمه و یا ملودی این مقام در ماهور با ضرب $\frac{6}{8}$ اجرا می‌شود و مانند دیگر نغمه‌های بومی تکراری از یک نوا است که تنها کلام آن تغییر می‌کند. در آخر هر بیت جمله «چی سیت بووم‌ها دَروم» سر بیت محسوب می‌شود. ساز همراهی کننده کمانچه و تنبک لری است.

این مقام از سالهای ۱۳۵۳ خورشیدی بر سر زبانها بود اما چون عیب‌جویی از طایفه‌ای از ایل نوازندگان بود به‌زودی فراموش شد.

بار احساسی در نغمه و نواهای با کلام و بدون کلام منطقه میان‌کوه و بالاگریوه بیش از نقاط دیگر و با نواهای لری و لکی است. این لطف احساس و دریافت از رخدادها و حوادث بومی را برای ساختن نغمه و مقام آفرینی و آهنگ‌سازی دارند.

۱ـ ham ـ در گویش پاپی، اوّل شخص از فعل مضارع خواستن است (می‌خواهم).

امّا درساز نوازی، خوشنواز نیستند و خشونت و تشر و تندی‌های کوهستانی را در نواختن آنان می‌توان دریافت. به‌هر صورت میانکوه یکی از نقاط مهم مقام‌سازی و مقام‌پروری و مقام نوازی موسیقی لری بوده است. گرچه نسل جوان با کوچ کردن به‌حاشیه شهرها نسبت به‌فرهنگ بومی بی‌تفاوت شده است و موج تازه‌ای از احساس آنها مشاهده نمی‌شود ولی میانکوه کانون پرارزشی برای هنر موسیقی لری به‌شمار می‌آید.[۱]

«لری»

ZI TER BIÂ زی تربیا

زی تربیا Zitebiyya لری خرم‌آبادی

زی تربیا

این مقام در ماهور و نیز از ساخته‌های شادروان علیرضا حسینخانی است. شعر ترانه نیز لری خرم‌آبادی و از اوست. موضوع آن آرزوی آمدن معشوق از گرمسیر است تا مهمان او باشد که شاید او را از غم برهاند. او این آهنگ را در سال ۱۳۴۲ خورشیدی ساخت. ضرب آن $\frac{6}{8}$ است امّا مانند دیگر نغمه‌های روستایی کوتاه و تکراری نیست، جز سر بیت «بیا نازارم» که پس از هر بیت تازه تکرار می‌شود. بیت‌ها به‌لری خرم‌آبادی هستند.

ای خدا دوسی دارم، دو گرمسیر زی تربیا
تا که بووه مهمونم بلکم دلم و غم درا

۱- گویش مردم میان کوه، همان گویش ایل پاپی است. درباره تفاوتهای آوایی به‌فرهنگ لری تألیف نگارنده مراجعه شود.

بیا نازارم ـ رحمی و حالم کن مه که عاشق تُنم ای چش سیا ـ عزیزم زی‌تربیا ـ نازارم زی‌تربیا

ای‌خدا دوستی‌دارم درگرمسیر است، زودتر بیاید

که مهمان من شود، شاید دلم از غم به‌در آید

بیا ناز ارم! رحمی به‌حالم کن ـ من که عاشق تو هستم، عزیزم، زودتر بیا.

سپس یک بیت و یا سه‌نیم بیت که می‌آید و دوباره سر بیت تکرار می‌شود. این مقام و آهنگ و ترانه آن از اجرای حضوری و ضبط آن فراهم آمده است.

آهنگهای ترکیبی

از جمله کوششهای گروه موسیقی لری فرهنگ و هنر لرستان، گردآوری نغمه‌های کوتاه و تلفیق و پیوند و گاه جایگزینی مقامهای همسان و همانند بود که ترانه‌های آنها از یادها رفته بود و تنها پیران و کهنسالان ابیاتی از آنها را به‌یاد داشتند کوشش اصلی حفظ مایه‌های اصیل و بیان ترانه‌های آنها به‌زبان لری بود.

کاری دیگر نیز انجام شد حفظ تک بیتهای لری بود. برای این منظور به‌وسیله آقای علی محمد صالحی موسیقیدان که با خط موسیقی آشنایی داشت و درکار هنری صاحب نظر بود بر روی این تک بیتها، آهنگ گذاشته شد که با توجه به‌اصالت شعر، موسیقی‌آن هم ازمقامهای لری مایه می‌گرفت. این چند ترانه نمونه‌ای از آن کوششهاست. متأسفانه تعدادی از آنها به‌دست نیامد.

لری‌خرم‌آبادی — شوقِ وصالِ لری

مقام شوق وصال

مایه اصلی آن از آهنگی خیلی قدیمی به‌نام «لرزم لرزانه» گرفته شده که با آهنگ دیگری تلفیق و تنظیم شده است، ضرب آن شش هشتم است در ماهور.

نخستین اجرا وسیله شادروان حشمت رشیدی **لری خرم‌آبادی**

غمت جو خرییم غم‌نهردی‌سی دردم نازت و جو خرییم نشنفتی آه سردم
چاره بکو غم دلمه علاجی بکو وه دردم
بیا بیا سیل کووه روزگارم ـ نرو نرو هم بخت و هم قرارم ـ آی ـ هم گل و بهارم

* * *

تش فراق تنه شله زیه و جونم شوق وصال تنه هشته که مه بمونم
نازارسی چه حیا نمیکی او کردیه سخونم
بیا بیا سیل کو وه روزگارم ـ نرو نرو هم بخت و هم قرارم ـ آی ـ هم گل و هم بهارم

* * *

سیل خمار توبی کرده چنی خمارم قول و قرار توبی برده دمه قرارم
ده چی زلفیات سیا نکو روز و روزگارم
بیا بیا سیل کو وه روزگارم ـ نرو نرو هم بخت و هم قرارم ـ آی ـ هم گل و هم بهارم

* * *

مجنونه عشقه تونم آواره هر دیارم دیونه ناز تنم سیل کو و حال‌وکارم
تا کی غم تنه بحورم تا کی اسر بوارم
بیا بیا سیل کو وه روزگارم ـ نرو نرو هم بخت و هم قرارم ـ آی ـ هم گل و هم بهارم

* * *

برگردان فارسی

غمت را به‌جان خریدم، غم نخوردی برای دردم، نازت رابه‌جان خریدم، نشنیدی آه سردم

چاره بکن غم دلم را علاجی بکن به‌دردم
بیا بیا نگاه کن به‌روزگارم ـ مرو، مرو، هم بخت و هم قرارم ـ ای هم گل و هم بهارم

* * *

آتش‌فراق‌توست، شعله‌زده برجانم، شوق وصال توست، گذاشته‌است‌که‌باقی بمانم
نازنین چرا حیا نمی‌کنی آب کرده‌ای استخوانم
بیا بیا نگاه کن به‌روزگارم ـ مرو، مرو، هم بخت و هم قرارم ـ ای هم گل و هم بهارم

❊ ❊ ❊

نگاه خمارتو بود، کرده‌است چنین خمارم، قول‌و قرار تو بود، برده‌است ازمن قرارم‌را
دیگر چون زلف‌هایت سیاه نکن روزم و روزگارم را
بیا بیا نگاه کن به‌روزگارم ـ مرو، مرو، هم بخت و هم قرارم ـ ای هم گل و هم بهارم

❊ ❊ ❊

مجنون از عشق تو هستم، آوارهٔ هر دیارم، دیوانه ناز توام، نگاه کن به‌حال و کارم
تا کی غم تو را بخورم تا کی اشک ببارم
بیا بیا نگاه کن به‌روزگارم ـ مرو، مرو، هم بخت و هم قرارم ـ ای هم گل و هم بهارم

چش وِرَه لری ČAŠ.VE.RA لری‌خرم‌آبادی

Andantino

چش وِرَه لری Čašvera چشم براه Andantino

نخستین اجرا وسیله شادروان حشمت رشیدی **لری خرم‌آبادی**

شعر: از ایزدپناه

چش وره ـ چشم به‌راه

مـایه آهـنگ ایـن تـرانـه از بـخش چگـنی لرسـتان است کـه بـا آهـنگی دیگـر از

بخش بالاگریوه تلفیق و تنظیم شده است. مقام آن در چهارگاه با ضرب دو چهارم است.

چش[۱]وره[۲] دل‌وه تما[۳] بلکه تو بیایی غم دیریت کشتمه نازار کی می‌آیی
مه که رسوای دلم دل هم رسوای تنه
مه که شیدای دلم دل هم شیدای تنه
نازار، شیرین ـ نازارم ـ شیرینی روزگارم ـ آی ـ ده[۴] دیریت بی‌قرارم

* * *

هر کسی یارش تنی[۵] دی دنیا غم ناره[۶]
غم‌بنشینه‌و ودلش‌که‌غم‌سیت[۷]دوس[۸]داره
مه بی‌سامونه دلم دل بی‌سامونه تنه
مه پریشونه دلم دل پریشونه تنه
نازار، شیرین ـ نازارم ـ شیرینی روزگارم ـ آی ـ ده دیریت بی‌قرارم

* * *

روزگار سیم[۹] شیرینه ار یارم تو بووی[۱۰]
غمته‌و جو[۱۱] می‌خرم غمخوارم تو بووی
مه گرفتار دلم دل گرفتار تنه
مه که بیماره دلم دل هم بیماره تنه
نازار، شیرین ـ نازارم ـ شیرینی روزگارم ـ آی ـ ده دیریت بی‌قرارم

* * *

حیف‌اوسنبل‌زلف‌بوش‌بکه[۱۲] کل‌کسی اواره دنیام نکووه حرفه ناکسی
مه که بیماره دلم دل هم بیمار تنه مه که آواره دلم دل هم آواره تنه
نازار، شیرین ـ نازارم ـ شیرینی روزگارم ـ آی ـ ده دیریت بی‌قرارم

۱ـ چشم. ۲ـ به‌راه. ۳ـ انتظار.
۴ـ از دوریت. ۵ـ تو هستی. ۶ـ ندارد.
۷ـ برای تو. ۸ـ دوست. ۹ـ برایم.
۱۰ـ باشی. ۱۱ـ جان. ۱۲ـ بکند.

لری‌خرم‌آبادی **بیا بنیش** BIA_BANIŠ

بیابنیش

نخستین اجرا وسیله شادروان حشمت رشیدی **لری خرم‌آبادی**

بیابنیش = بیابنشین

آهنگ این ترانه قدیمی است. در ترانه آن تکیه‌هایی مانند «اری ـ آی نازار» است که جزو بیت نیست. آهنگ در ماهور و ضرب آن $\frac{6}{8}$ است. تنظیم و نت‌نویسی از آقای محمود مدیری است.

اری ـ هر وقت می‌نیمت ـ نازار ـ دو دیر می‌آیی
اری ـ دختر دلمه ـ نازار تو می‌روایی
بیا بنیش همه چیت قنجه
بیابنیش دنیساسه پنجه
کشتی منه وسیل‌چشی ـ سیل توچی‌خرمنه تشی
شله‌کشی و جونم آی ـ نازار ـ بیا بو میمونم

* * *

اری امروز چن روزه نازار سیت پریشونم
اری چی آهو وحشی نازار دبیوونم
بیا بنیش حرفیات شرینه
بیا بنیش زلفیات رنگینه

کشتی منه و سیل چشی ـ سیل توچی خرمنه تشی
شـله کشـی و جـونم آی نـازار بـیا بـو مـیمونم

* * *

اری مـنه واعشـقت نـازار هشـتی ورتـی
تـو هـم چـی روزگـارم ـ عـزیز ـ چـه بـی صفتی
بـیا بـنیش بـختم و چـارم
بـیا بـنیش شـو، نـی دکـارم
کشتی منه و سیل چشی ـ سیل توچی خرمنه تشی
شـله کشـی و جـونم آی نـازار بـیا بـو مـیمونم

* * *

اری سـیل کـووه دردم نـازار بکـو در مـونم
اری ده دیـری تـنه نـازار سـیت سـر گـردونم
بـیا بـنیش کـه دوست دارم
بـیا بـنیش سـوزه نـازارم
کشتی منه و سیل چشی ـ سیل توچی خرمنه تشی
شـله کشـی و جـونم آی نـازار بـیا بـو مـیمونم

* * *

ترانه لری

شوق وصل لری

SOG E VASL

ترانه لری شاعر: حمید ایزدپناه

شوق وصل

از جمله آهنگها و مقام موسیقایی لری است که ترانه آن با توجه به‌اصالت کلامی ساخته شده است. اصل آهنگ آن از مقامهای قدیمی بالاگریوه است. مقامی است در اصفهان با ضرب ۶/۸ که گفتگو و وصف خیالی با معشوق است. سر بیت آن پس از هر بیت لری تکرار می‌شود نت‌نویسی و بررسی آن از خانم بهکامه ایزدپناه است.

(شوق وصل تو چنی، شوری و رورَم دَمنه)۲

غیر عشق تو، دَسیم شور و شَوقی نِمِنه

تیر سیلت وِ دلم شوری و شوقی نشنه

(سیل چشیات منه وی روز کشنه)۲

* * *

می‌کشی سرمه دچش، چش تو بی‌سرمه خوه ۲

افتولوه بونم ارکه زرده خنت نوه۲

تیر سیلت وِ دلم شوری و شوقی نشنه

(سیل چشیات منه وی روز کشنه)۲

* * *

همدم سازمنُ ناله آواز منی ۲

رفیق و هُمسفرُ و هُمدلُ و هُمراز منی

تیر سیلت وِ دلم شوری و شوقی نشنه

سیل چشیات منه وی روز کِشنه

* * *

شور و شارم هی تُنی عید و بهارم هی تُنی ۲

بلگ و بارم هی تُنی و شَم مزارم هی تنی

تیر سیلت وِ دلم شوری و شوقی نشنه

سیل چشیات منه وی روز کِشنه

* * *

ترانه لری خرم آبادی

نازارم NÂZÂREM

ترانه لری خرم‌آبادی NĀZĀREM

آهنگ از علی‌محمد صالحی

نازارم

شعر از: حمید ایزد پناه

مقام و آهنگی است برگرفته از مقامهای لری در مایه اصفهان با ضرب ۶/۸ لری خرم‌آبادی این مقام را آقای علی‌محمد صالحی ترکیب کرده و فراهم آورده است. از جمله کارهای تحقیقی و نمونه‌ای بود بر اساس آهنگ و مقام‌های لری. ترکیبی موزون و هماهنگ و تازه که با استقبال بومیان لرستان روبرو شد. پس از ماهور که همه مقامهای لری و لکی را فرامی‌گیرد، چندمقام نیز در اصفهان و همایون درمیان مقامهای لکی ولری شنیده شده‌که توضیح داده شد. در بین حرکتهای آرام و کششهای آزاد، بانگی به فراز سر می‌کشد، در مایه نغمه الیوسی یا شیرین و خسرو. کاری است با پرداخت و ساختار خوب. متأسفانه فعلاً در این زمینه کوششی انجام نمی‌گیرد. کلام و ترانه آن نیز بر پایه اصالت واژه‌ای و مقامی سروده شده است. نازار یا نازار نام ترانه است که در سرِ بیت آن نیز تکرار می‌شود.

نـــازارم ای نـــازارم. چش ســـی و نـــمک دارم
سیل کـو وی روزگـارم، آی سـیل کـووی روزگـارم[۲]
ادوره غـــمت یک عـالَمَ چشـیام پـردِ اَسـرِغمَ
که‌خوو، خیالم‌هی تُهی دل‌بی‌کس‌وبی‌همدم‌تاکی‌بنالم
آه وی روزگارم[۲]
آه ... عشق تو بی‌عشق تو بی‌کرده چنی اسر[۱] دردم
وا ای دل پـــر آرزو کـــجا رُوِم، کـــجا بگـردم [۲]
نـــازارم ای نـــازارم چش ســـی و نـــمک دارم
سیل کـووِی روزگـارِم، آی سـیل کـووی روزگـارم [۲]
آه ... عشق تو بی

۱- یک آهنگ نیز در سه‌گاه به‌وسیله آقای ایرج کاظمی که از علاقه‌مندان به‌موسیقی لری است آماده شد که شعر آن نیز از نگارنده بود و «هم‌راز» نام داشت اما متأسفانه نُتِ آن راکه آقای کاظمی قرار بود در اختیار بگذارند تا هنگام چاپ کتاب نرسید.

موسیقی کار

در روستاها، زنان و مردان به‌هنگام کار کردن، گاه برای تنوع و گاه برای آرامش حیوانات اهلی هنگامی که از آنها شیر می‌دوشند و یا به‌کارشان وا می‌دارند، و همچنین در زمان شخم‌زدن و یا درو کردن، نغمه‌ها و نواهای ویژهٔ آن کار را سر می‌دهند که موسیقی کار نامیده‌ایم. بعضی از این نغمه‌ها و ترانه‌ها عبارت‌اند از:

۱ـ لالایی برای خواباندن کودکان که مادران با نوایی مهربانانه خطاب به‌کودک خود سر می‌دهند.

۲ـ شیر دوشیدن. زنان در روستا برای رام کردن ماده گاوی که بدرفتاری می‌کند و برای رام کردن او به‌هنگام دوشیدنش با آهنگی ویژهٔ همین کار ترانه می‌خوانند.

۳ـ مردان به‌هنگام خرمن کوبی و گردش مداوم گاوها بر روی خرمن گندم یا جو و مانند آنها، ترانهٔ «هوله‌هو Holahow» را می‌خوانند.

۴ـ زنان وقتی که نمک یا برنج و یا هر چیز مشابه آنها در «سیرکو Sirku» می‌کوبند همراه با ضربه‌ها، آواز می‌خوانند. با هر ضرب که در سیرکو فرود می‌آید و پیوستگی موزون ضربه‌ها به‌وسیلهٔ دو نفر، یک مقام یا آهنگ شکل می‌گیرد که در اینجا به‌نام «سیرکو ـ میرکو» از آن یاد شده است.

۵ـ زنان به‌هنگام زدن مشک دوغ نیز همراه با ضربه‌ها و حرکتهای مشک ترنمی دارند که نوعی نیایش برای خیر و برکت در کار مربوط به‌فرآورده‌های دامی است.

موسیقی کار سیرکو ـ میرکو

سیرکو Sirku یک وسیله چوبی خراطی شده و میان تهی است که نمک و یا برنج را در آن ریخته و دو نفر دختر با وسیله‌ای به‌نام «میرکو Mirku» که سری چون چکش و

آوانویسی: مسعودیه سیرکو میرکو

دسته‌ای بلند از چوب دارد به‌نوبت میرکو را بالابرده به‌داخل سیرکو بر روی نمک یا برنج می‌زنند و ضمناً آوازی با این نوای موسیقایی هم سر می‌دهند.

رقصهای لری

«دَس گرته» یا «باخته»

رقص واژه‌ای تازی است. رقص گروهی را در زبان لری، «دس گرته Das gerete» گویند یا «باخته Bāxte» که از بازیدن است که فعل امر آن «بوواز Bowāz» یعنی «برقص». در جمله و مثال «وهر سازی می‌وازه Vehar Sāzi Mivāza» یعنی «به‌هرسازی می‌بازد» یعنی می‌رقصد مفهوم آن این است که آدمی با هر شرایطی سازگار می‌شود. رقصنده را «بازنه Bāzena» می‌گویند. یک دسته از بازنه‌ها را چوکی Čuki و اولین نفر و سردستهٔ بازنه‌ها را سر چوکی می‌گویند. در زبان لکی هم «دس گرتن» می‌گویند.

رقص بیان احساس و حالتهای درونی به‌وسیلهٔ حرکتهای اندام است که گاهی با ساز و زمانی با سرود و ترانه اجرا می‌شود و نزد اقوام و بومیان هر دیار با دریافتهای فرهنگی و آیینی آنان مرتبط است.

رقص گاهی بیان نیایش و نیاز است به‌درگاه خداوند که رنگ عبادت هم دارد مانند رقص شیوا. نوع دیگر سماع عارفانه است که عارف را به‌اوج جذبه می‌رساند. گاهی هم بار اندوه دارد و اظهار همدردی با بازماندگان و احترام به‌روح متوفی است، مانند رقص «رارا Rārā» در لرستان، در سوک بزرگان قوم، مردان شرکت‌کننده در سوگواری درگروههای ۱۰ تا ۱۵ نفره با نوایی به‌همین نام می‌رقصیدند. یک نفر به‌نام «سرخونی‌وش Sarxonivaš» ابیاتی به‌زبان لکی در صفات نیک متوفی می‌خواند و گروه رقصنده با جمله «خانکم رارا» پاسخ می‌گفتند. این رقص هم مانند چوکی یا چوپی بود امّا با حرکات متفاوت.

رقص ترکمانان، ذکر و نیایش و ندبه است با حرکات خشن و محکم و اگر چه مانند چرخشهای آرام سماع عارفان نیست ولی سرانجام هردو رقص، شور و حال و جذبه است. حرکات اندام آنان در هر چرخش و گردش، مفاهیمی دارد همچون کلام.

رقصهای خراسان نیز اگر چه با چرخش بر روی پا و گردش دستها همراه‌اند، امّا مانند سماع عارفان نیستند، زیرا با به‌هم زدن چوبدستیهای خود از دو سو، میدان رزم و جنگهای تن به‌تن با گرز و شمشیر را تداعی می‌کنند و به‌نظر می‌رسد که مردم حتی د رحالت رقص نیز دفاع در برابر دشمن را تجربه می‌کردند زیرا در طول تاریخ، مورد هجوم دشمنان گوناگونی قرار داشته‌اند.

رقصهای جنوب ایران نیز حال و هوای ویژهٔ خود را دارند. گاهی به‌صورت حرکات و رفتارهای افسونگرانه است برای درمان درد بیماران، مانند رقص زار و موسیقی آن که شبیه به‌بومیان افریقا و افریقایی است.

در شمال ایران به‌اقتضای طبیعت سرسبز و جنگل و دریا، رقصهای فردی و گروهی با لباسهای رنگارنگ سرشار از شکوه و زیبایی و شادیانه‌هاست، رقص آرام آرام حالتهای مینیاتوری به‌خود می‌گیرد و احساس شادی در شالیزار و زندگی را به‌نمایش می‌گذارد.

رقصهای آذربایجان قدرت جسمانی می‌خواهد و چستی و چالاکی. اندک خشونت آن در حرکات دست، راه و رسم کمان کشیدن درگذشته را به‌یاد می‌آورد، حرکات رقص لزگی بسیار زیبا، ولی دشوار است.

رقص هاکردی نیز مانند لری به‌صورت چوپی و دایره‌ای است امّا از نظر حرکت متفاوت است.

رقصهای بختیاری و کهکیلویه و بویراحمدی، گاهی از حال و هوای رزم تن‌به‌تن حکایت دارند، مانند رقص چوب. امّا نرمش و آرامی رقص در مناطق میانی کهگیلویه، جاذبه‌های ویژهٔ خود را دارد که به توصیف نمی‌آید. رقص دستمال، قوس و قزح رنگها و حرکات شادمانه اندامهاست در یک دایرهٔ ناپیوسته به‌هم که با ضرب موسیقایی همراه و هماهنگ است و با رقصهای لرستان وجوه مشترکی دارد.

در غرب و جنوب غربی، چوپیهای بومی به‌صورت گروهی است. از آن جمله رقص لری یا «دس‌گرتن» که از نظر ضرب موسیقایی و حالت و حرکات اندام، چهار نوع است و همگی گروهی اجرا می‌شوند.

۱ـ سنگین سما Sanginsamā: «سما» در لری به‌معنای رقص است. در لکی هم به‌همین معناست. مقام و آهنگ آن سه ضربی ملایم است. حرکات آن به‌این ترتیب

است: نخست پای چپ جلو می‌رود، پس از آن، پا در جهت حرکت دایره پیش می‌رود دوباره به‌جای اول بر می‌گردد و نوک پای راست به‌بغل چپ پای چپ به‌زمین نهاده می‌شود. دوگام و دستها از آرنج عمودی قرار دارند که با دوگام حرکت دایره‌ای، دو دست را افقی همراه با پای راست به‌جلو می‌برند. این را در حال نشسته نیز اجرا می‌کنند. درهر حالی، انگشت کوچک دستهای افراد گروه رقصنده به‌هم قلاب شده است و دو رقصنده به‌اندازهٔ دو دست نیم باز از هم فاصله دارند. این رقص آرام و ملایم است و بیشتر سالمندان به احترام خاندان عروس و داماد آن را اجرا می‌کنند. حرکات رقص خالی از معنا نیست. گاهی به‌هنگامی که دستها به‌جلو برده می‌شوند، نوعی نیایش پیشینیان را تداعی می‌کند. یا رقص آیینی «رارا» که شرح آن گذشت.

۲ـ دوپا Döpā: از نظر حرکت اندام با اوّلی متفاوت است. زیرا در این رقص پنجه‌های دست به‌هم بسته می‌شوند و رقصندگان شانه به‌شانهٔ هم دارند. با ضرب $\frac{6}{8}$ دو قدم یا دو پا به‌جلو رفته و یک پا به‌عقب برداشته می‌شود ولی دستها حرکتی ندارند.

۳ـ سه پا Sepā: عیناً چون رقص دوپاست. سرعت آن اندکی تندتر است. سه قدم به‌جلو و یک قدم به‌عقب برداشته می‌شود ضرب آن $\frac{6}{8}$ است.

۴ـ شانه شکی Šāna Šaki: از نظر اجرا و حرکات اندام و دست و پا و سر مانند «سنگین سما» است که تفاوت عمده ضرب آنهاست که در این رقص $\frac{6}{8}$ است. این رقص ویژهٔ جوانان است زیرا اجرای آن توان و قدرت جسمی و نفس زیاد می‌خواهد. رقصهای لری در روستا اگر با ساز همراه نباشد، با خواندن ترانه‌ها در هر یک از مقامها و ضرب و حالت موسیقایی آن، اجرا می‌شوند.

رقصهای لری متنوع و دور از هر نوع خشونت‌اند. رقصندگان با پنجه در پنجهٔ یکدیگر نهادن و پیوند دستها، پیوستگی و همراهی به‌سوی مقصود را می‌رسانند.

درگذشته و سالها پیش، نوازندگان در هدایت و اجرای رقص و بازندگان، نقش اجرایی داشتند. یعنی مقام نخست سنگین سماع و به‌ترتیب دوپا و سه پا و شانه شکی را می‌نواختند، در آن دوره، هرکس با توجه به‌آهنگ دلخواه و با توجه به‌توان

گروهی از دختران و زنان لر با لباسها بومی امروزی

خود در آن رقصها شرکت می‌کرد. هر مقامی پنج تا هفت دقیقه به‌درازا می‌کشید. نمونه‌ای از این رقصهای گروهی در یونان (آتن) اجرا می‌شود که به‌نوعی با رقصهای لری شباهت دارد.

رقصهای لری به‌راستی همچون شعر موزون و منظم است، چنانکه اگر در میان گروه یکی از بازندگان از نظر ضرب و گام و حرکت اندام، چیزی زیاد یا کم کند، مشخص است. هنر نوازندگان در اجرای آهنگهای رقص، بداهه‌نوازی است. رقص‌ها اغلب در فضای باز با سرنا و دهل و در محیطهای کوچکتر با کمانچه و ضرب همراهی و اجرا می‌شوند.

رقص لری

پخش ترانه‌های لرستان برای نخستین بار از رادیو ایران

کار گردآوری آهنگها و ترانه‌های لری بین سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ و در زمانی انجام گرفت که هنوز گیرنده‌های ترانزیستوری به‌دره‌ها و دشتهای روستایی‌نشین نفوذ نکرده بود. پس از آن در تاریخ ۱۳۴۴/۱/۱۶ با ارسال نامه‌ای به‌فرمانداری کل لرستان تقاضا کردم که از طریق وزرات اطلاعات آن روزگار برای اعزام

هنرمندان بومی لرستان به‌تهران و اجرای آهنگها و ترانه‌های لری از رادیو ایران اقدام شود. همزمان با همکاری دو نفر از موسیقیدانان خرم‌آباد آقایان علی‌محمد صالحی و محمود مدیری، یک گروه شش نفری از هنرمندان آماده اجرای برنامه شدند.

فرمانداری کل رونوشت تقاضا را با تأیید و اظهارنظر مثبت به‌وزارت اطلاعات فرستاد. در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۴ برای نخستین‌بار از هنرمندان لرستان برای اجرای برنامه در رادیو ایران دعوت شد.

از بین هنرمندان آقایان حسین سالم کمانچه‌نواز، رضا سقایی و منصور سالم ضرب‌نواز انتخاب شده و به‌فرمانداری کل آن زمان برای رفتن به‌تهران معرفی شدند. در روز ۲۳ اردیبهشت همان سال شورای موسیقی رادیو، دو ترانه لری را انتخاب کرد که به‌وسیله هنرمندان اعزامی اجرا و صدابرداری شد سرانجام برای نخستین بار در روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۴۴ ترانه‌های لری از شبکه سراسری رادیو ایران پخش شد و مورد توجه شنوندگان در ایران قرار گرفت به‌طوری که در شهریور همان سال بار دیگر از سوی مدیر کل رادیو ایران از فرماندری کل لرستان درخواست شده بود تا گروه دیگری برای اجرای برنامه‌های لری به‌رادیو ایران اعزام شوند. این بار یکی از فرهنگیان هنرمند و خوشنام و خوش صدا به‌نام شادروان حشمت‌الله رشیدی به‌همراه حسین سالم به‌رادیو ایران فرستاده شدند. دومین برنامه موسیقی با دو ترانه مشهور «دایه دایه وقت جنگه» و «چش وره» با صدای ایشان ضبط شد و در روز جمعه پنجم شهریورماه ۱۳۴۴ از شبکه سراسری پخش شد که با استقبالی کم‌نظیر روبرو شد. پس از آن چند برنامه دیگر نیز اجرا گردید. کم‌کم ترانه‌ها و آهنگهای لری و لکی از سوی شرکتهای مختلف روی صفحه گرامافون ضبط شد و در سراسر ایران توزیع گردید و امکان آشنایی مردم ایران و موسیقدانان ایرانی و گاه محققان خارجی با آهنگها و ترانه‌های لری را فراهم آورد. توفیق در این راه و آشنا ساختن همگان به این موسیقی، نتیجه علاقه و کوششهای فرهنگ دوستانی بود که هدفی جز عشق به‌میراث کهن ایران و نگهداری آنها نداشتند. از آن جمله آقایان ایرج رستمی معاون وقت فرمانداری کل لرستان در آن

اولین اجرای موسیقی بومی از رادیو اردیبهشت ۱۳۴۴

زمان، حسین ایازی، محمدحسین حجاریان، حسن ایازی و شادروان روح‌الله صفاری و در تهران شادروانان آقایان زعفرانیان مدیر کل رادیو استانها و رضا کاظم‌زاده از کارکنان صاحب مقام وزارت اطلاعات.

از سال ۱۳۴۸ خورشیدی که فرهنگ و هنر در خرم‌آباد گشایش یافت و مسئولیت آن به‌عهده نگارنده محول شد برای حفظ واشاعه موسیقی لرستان با همکاری چندتن از استادان کوششهایی به‌عمل آمد و کلاسهایی برای آموزش نوجوانان تشکیل شد.

گروه کمانچه‌نوازان بومی نیز تشکیل شد و در پرتو یک نظم فرهنگی توانستند مقامهای موسیقی لکی و لری را بدون دخالت در اصالت آنها با صدای خوانندگان لک و لر، اجرا کنند. امروز صاحبنظران و موسیقدانان، بر ارزش و اعتبار موسیقی متنوع و دیرپای لرستان آگاهی یافته و موسیقی لری و هنرمندان نوازنده لرستان در جشنواره‌های جهانی جایی درخور پیدا کرده است. گفته می‌شود که در پیشکوه و پشتکوه بیش از دو هزار نفر از جوانان برای یادگیری سازهای بومی از جمله کمانچه تلاش می‌کنند. برای آگاهی آیندگان چند برگ سند مربوط به‌این تلاش در این کتاب آمده است.

وزارت کشور
فرمانداری کل لرستان

وزارت اطلاعات

با ارسال رونوشت تقاضای آقای حمید ایزدپناه دبیر دبیرستانهای خرم‌آباد استحضار می‌دهد در این موقع که برای شناساندن موسیقی‌های محلی و ترانه‌های روستایی اقداماتی به‌عمل آمده، به‌منظور نمایاندن ذوق مردم این سامان و اشاعه آهنگها و ترانه‌های لری که اصالت آنها در مقابل حوادث زمان محفوظ مانده است از هنرمندان محلی لرستان نیز برای اجرای برنامه‌هایی دعوت به‌عمل آید. این اقدام چه از نظر تشویق و بزرگداشت هنرمندان محلی و چه از نظر انجام تقاضایی که مورد علاقه و خواست قاطبه عشایر لرستان می‌باشد اثر مفید خواهد داشت.

لذا متمنی است مقرر فرمایید به‌موضوع توجه مخصوص مبذول و نتیجه را

اعلام دارند.

از طرف فرماندارکل لرستان

۵۲۶
۴۴/۱/۱۸

رونوشت در پاسخ مشروحه مورخ ۴۴/۱/۱۶ آقای حمید ایزدپناه ارسال می‌گردد.

از طرف فرماندارکل لرستان

ایرج رستمی

پاسخ

وزارت کشور

فرمانداری کل لرستان

فرمانداری کل لرستان ـ خرم‌آباد

عطف به‌نامه شماره ۵۲۶ مورخه ۱۳۴۴/۱/۱۸ خواهشمند است دستور فرمایید یک نفر خواننده و یک نفر نوازنده محلی را که از بین بهترین خوانندگان و نوازندگان محل انتخاب شده باشند در نظر گرفته طوری به‌تهران حرکت کنند که ساعت دوازده روز دوشنبه بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ خود را به‌رادیو ایران (تهران میدان ارگ) معرفی نمایند. پول بلیط رفت و آمد و هزینه روزهای توقف آنان در مرکز پرداخته خواهد شد ـ معاون وزارت اطلاعات ـ فروتن

۱۰۲۲
۴۴/۱/۲۸

رونوشت برای اطلاع آقای ایزدپناه عطف به‌نامه مورخ ۴۴/۱/۱۶ ارسال می‌گردد که ترتیبی داده شود دو نفر از بهترین هنرمندان تحت نظر خودشان قبل از وقت مقرر انتخاب و معرفی شود.

از طرف فرماندارکل لرستان

ایرج رستمی

وزارت کشور
فرمانداری کل لرستان
وزارت اطلاعات رادیو ایران

عطف به‌نامه شماره ۲۰۱۷/۸۷۱/استانها ـ ۴۴/۱/۲۶ اینک آقایان حسین سالم به‌عنوان بهترین نوازنده کمانچه و رضا سقائی بهترین خواننده و منصور سالم (ضرب‌گیر) تحت سرپرستی و راهنمایی آقای حمید ایزدپناه دبیر دبیرستانهای خرم‌آباد جهت اجرای ترانه‌های محلی خرم‌آباد در رادیو ایران معرفی می‌گردند.

از طرف فرماندار کل لرستان

ایرج رستمی

۲۴۸۸
۴۴/۲/۲۳
گیرنده آقای ایزدپناه عطف به‌نامه مورخ ۴۴/۲/۲۳

وزارت آموزش و پرورش
ادارهٔ کل آموزش و پرورش لُرستان
آقای حمید ایزدپناه دبیر دبیرستانهای خرم‌آباد ۲۱۰ ک

با توجه به‌نامه شماره ۱۴۳۳۰ ـ ۴۴/۹/۲۲ فرمانداری کل لرستان و به‌طوری که درخواست نموده‌اید به‌موجب این حکم از تاریخ ۴۴/۱۰/۶ سه روز مأموریت بدون هزینه و فوق‌العاده روزانه به‌شما داده می‌شود که به‌تهران عزیمت و طبق نامه فرمانداری کل لرستان در اداره کل رادیو ایران حضور بهم رسانید.

از طرف رییس اداره کل آموزش و پرورش لرستان ـ محاسب

فرمانداری کل لرستان

وزارت اطلاعات

با ارسال رونوشت تقاضای آقای حمید ایزدپناه دبیر دبیرستانهای خرم‌آباد استحضار می‌دهد در این موقع که برای شناساندن موسیقی‌های محلی و ترانه‌های روستایی اقداماتی به‌عمل آمده به‌منظور نمایاندن ذوق مردم این سامان و اشاعه آهنگ‌ها و ترانه‌های لری که اصالت آنها در مقابل حوادث زمان محفوظ مانده است از هنرمندان محلی لرستان نیز برای اجرای برنامه‌هایی دعوت به‌عمل آید. این اقدام چه از نظر تشویق و بزرگداشت هنرمندان محلی و چه از نظر انجام تقاضایی که مورد علاقه و خواست قاطبه عشایر لرستان می‌باشد اثر مفید خواهند داشت.

لذا متمنی است مقرر فرمایید به‌موضوع توجه مخصوص مبذول و نتیجه را اعلام دارند /

از طرف فرماندار کل لرستان

۵۲۶
۴۴/۱/۱۸

رونوشت در پاسخ مشروحه مورخ ۴۴/۱/۱۶ آقای حمید ایزدپناه ارسال می‌گردد /

از طرف فرماندار کل لرستان

ایرج رستمی

وزارت کشور

فرمانداری کل لرستان

فرمانداری کل لرستان ـ خرم‌آباد

عطف به‌نامه شماره ۵۲۶ مورخه ۱۳۴۴/۱/۱۸ خواهشمند است دستور فرمایید یکنفر خواننده و یکنفر نوازنده محلی را که ازبین بهترین خوانندگان و نوازندگان محل انتخاب شده باشند درنظر گرفته طوری به‌تهران حرکت کنند که ساعت دوازده روز دوشنبه بیست وهفتم اردیبهشت ماه / ۱۳۴۴ خود را به‌رادیو ایران (تهران میدان ارک) معرفی نمایند. پول بلیط رفت وآمد و هزینه روزهای توقف آنان در مرکز

پرداخته خواهد شد ـ معاون وزارت اطلاعات ـفروتن

۱۰۲۲
۴۴/۱/۲۸
رونوشت برای اطلاع آقای ایزدپناه عطف به‌نامه مورخ ۴۴/۱/۱۶ ارسال می‌گردد که ترتیبی داده شود دو نفر از بهترین هنرمندان تحت‌نظر خودشان قبل از وقت مقرر انتخاب و معرفی شود /

از طرف فرماندار کل لرستان
ایرج رستمی

وزارت کشور
فرمانداری کل لرستان

وزارت اطلاعات رادیو ایران

عطف به‌نامه شماره ۲۰۱۷/۸۷۱ /استانها ـ ۴۴/۱/۲۶ اینک آقایان حسین سالم به‌عنوان بهترین نوازنده کمانچه و رضا صفائی بهترین خواننده و منصور سالم (ضرب‌گیر) تحت سرپرستی و راهنمائی آقای حمید ایزدپناه دبیر دبیرستانهای خرم‌آباد جهت اجرای ترانه‌های محلی خرم‌آباد در رادیو ایران معرفی می‌گردند /

از طرف فرماندار کل لرستان

۲۴۸۸
۴۴/۲/۲۳
گیرنده

آقای ایزدپناه عطف به‌نامه مورخ ۴۴/۲/۲۳
ایرج رستمی

نام چند تن از روایت گران و خدمتگذاران هنر موسیقی بومی لرستان

شادروان امامقلی امامی: مشهور به‌عزیزی از تنبورنوازان بزرگ جامعه اهل حق لرستان فرزند امامقلی از طایفه نیرالی دلفان و از خانواده‌های مشهور و بزرگ و کهن ایل خود بود. اجداد او از سده‌های پیش به‌طرحان مهاجرت نموده بودند. درباره نام

دوم او «عزیزی» باید گفته شود که برابر رسم و سنت ایل اگر نام پدر بر فرزند نهاده شود از نظر حرمت و اینکه دو نام در یک خانواده برده نشود، برای نوزاد نام دومی هم می‌گذارند. (عزیزی) نام دومی برای امامقلی بود که همنام پدرش بود. عزیری روایتگری راستگو بود و نزدیک به ۲۰ مقام موسیقی لکی (مذهبی و حماسی و بزمی) را معرفی کرد و نواخت. نگارنده فقط در ۵ سال آخر عمرش او را یافتم. صاحبدلی بود آگاه که بر آیینه درونی وجودش جز صفا و مهر و دوستی گردی نمی‌نشست. وی مورد احترام یارسان و دیگر طبقات مردم بود. وجودش گنجور هنر موسیقی لرستان بود آنچه در بخش آیینی عرفانی آمده است به‌نقل از اوست. تنبورش دست ساز خودش بود. عارفی بود آگاه که تنهاییهای شبانه او فرصتی بود تا با ساز شکسته‌اش و دل شکسته‌تر از سازش خلوتی روحانی داشته باشد برای موییدن و گریستن و عبادت‌کردن. روزی بی‌هیچ نشان از شرایط و دلایل مردن و مرگ فرزندان و یاران و خویشان را احضار و آخرین دیدار را کرد و با جمله‌ای که به‌لکی گفت «همه‌تان را به‌خدا می‌سپارم»، سر بر بستر نهاد و برای همیشه به‌خواب رفت در حالی که نزدیک به‌یک قرن عمر داشت. لحظه‌ای بعد نقطه‌ای بود و دیگر هیچ نبود[1]. حقیقتی که شاید در باور و پندار این روزگار نگنجد.

این واقعه در یکی از روزهای ماه اردیبهشت سال ۱۳۵۲ خورشیدی اتفاق افتاد. بنا به‌خواست او، جسدش را در کوهپایه‌های زادگاهش به‌خاک سپردند. تنبورش را پسرش بنا به‌سفارشی که کرده بود به‌من سپرد که اینک موجود است.

حشمت‌الله رشیدی: اکنون که این سطور نوشته می‌شود زمانی کوتاه است که رشیدی به‌دیار باقی شتافته است. حیف از آن خلق و خوی و صدای خوش که ناگهان خاموش و به‌خاک سپرده شد. رشیدی در یک خانواده سرشناس و علاقه‌مند به‌هنر و فرهنگ به‌دنیا آمد. او مانند پدرش (که یک ماه پس از ماتم فرزند بدرود زندگی گفت) به‌کسوت معلمی در آمد. دوره معلمی را تا مسئولیت یکی از مدارس مشهور شهر خرم‌آباد ادامه داد. وی از سال ۱۳۴۳ با گروهی که برای شناساندن هنر موسیقی لری می‌کوشیدند همراه شد. در مرداد ۱۳۴۴ برای اجرای چند ترانه لری

۱- این نکته را آقای حمید خسروی که بر بالینش بوده است، می‌گفت.

به‌رادیو ایران در تهران دعوت شد و با ساز کمانچه آقای حسین سالم، چند ترانه محلی از جمله «دایه دایه» را اجرا کرد که مورد توجه مردم هنردوست ایران قرار گرفت. پس از آن، چند ترانه دیگر نیز اجرا کرد و سرانجام با تشکیل اداره فرهنگ و هنر لرستان برای آشنایی همگان با موسیقی بومی لری به‌همکاری با آن اداره پرداخت. صدای خوش او زمانی که عاشقانه‌های عارفانه را سر می‌داد دل تاب جان شنونده بود. او با کمانچه شادروان علیرضا حسینخانی چند ترانه لری و لکی را اجرا کرد که از یادگارهای خوب‌اند. افسوس که نابهنگام چشم از جهان پوشید.

علی‌رضا حسینخانی: کمانچه نواز معاصر ایران و لرستان، آهنگ‌ساز و ترانه‌سرای بااحساس وی در خانواده‌ای علاقه‌مند به‌موسیقی به‌دنیا آمد. و از کودکی به کمانچه علاقه داشت. نزدیکی از بستگان خود به فراگرفتن کمانچه پرداخت و به‌زودی در این کار مهارت یافت. در دوره جوانی یکی از نوازندگان سرشناس خرم‌آباد بود. ردیف‌های ایرانی را نیز آموخته بود و صدایی نسبتاً خوش داشت. او کمانچه‌ای دست‌ساز خود داشت که سیمهای آن نوعی سیم فنری بود که برای انتقال برق یا سیم تلفن از آنها استفاده می‌شد. ولی نبوغ و استعداد خدادادی او در کار نواختن کمانچه را، به‌پایه استادی رسانید.

علیرضا در کمانچه‌کشی شیوه ویژه خود را داشت. حرکت انگشتها و آمدن تا پشت خرک و برگشت [پزسیون] استادانه و رعایت فاصله‌ها، پاره‌ای از مهارتهای او در خوش‌نوازی بود. درست نوازی با کمان یا آرشه کوتاه و کمانچه سه سیم و کاسه پشت‌باز و بداهه‌نوازیهای گرم و پر از احساس، از ویژگیهای هنر او بود.

وی به‌دلیل بیماری روحی و روانی که در اثر حساسیت شدید او، به‌آن دچار شده بود سالهای بحرانی و پر رنجی را گذرانید. در سالهای آخر عمر از همه کس و همه چیز گریزان بود. جز پندارهای خود، گفته و سفارش هیچ کس را نمی‌پذیرفت. اعتمادش را نسبت به‌زندگی اجتماعی و مردم از دست داده بود. امّا جامعه و مردم کوچه‌بازار و جوانان و هنرشناسان در تمام شرایط، احترام او را پاس می‌داشتند.

با آن شرایط اگر چه تهیدست شد امّا غرور و استغنای درون موجب شده بود که از هیچ کس پول و کمک را به‌هر طریقی نپذیرد، مگر در برابر کاری که انجام می‌داد.

دهه پایان عمرش دوره شیدایی و خاموشی ظاهری او بود. و در همین سالها بود

تصویر شادروان حشمت‌اله رشیدی و دو فرزند نگارنده در کنار او کامیار و مازیار که آنان نیز در نوجوانی برای معرفی موسیقی لری کوشیدند

نوای سازش جانسوز بود و شنونده را بی‌قرار می‌کرد. در دوره آخر عمر چندین آهنگ همراه با ترانه ساخت که بازتاب همه فراز و فرودهای زندگی اوست که در این بخش تعدادی معرفی شده‌اند.

وی اگر چه دستگاههای موسیقی ایرانی و گوشه‌ها و ردیفهای آنها را خوب می‌شناخت و صدایی خوش داشت اما به‌قول خودش تنها «مقم ـ Meqom» یا مقامهای لری او را، ارضا می‌کردند. بداهه‌نوازی او بی‌نظیر بود. وقتی از او برای مجالس سور و عروسی دعوت می‌شد با قیافه‌ای باز می‌پذیرفت در طول ساعات کار حتی آب هم نمی‌خورد. به‌اندازه کاری که انجام داده بود دستمزد می‌گرفت و گاهی نیز پس از پایان برنامه آرام و بی‌صدا از آن مجلس خارج می‌شد و بدون دستمزد به‌منزل خود برمی‌گشت و پول را هم که برایش می‌بردند به سختی می‌پذیرفت.

آثار به‌جا مانده از او نمونه‌هایی از دوره اعتلای موسیقی لری است. همه استادان بومی و ایرانی کار بداهه‌نوازی او را ستایش کرده‌اند. علیرضا سبکی نو مبتنی بر پایه موسیقی اصیل لری آفرید. وی در آذرماه ۱۳۴۹ خورشیدی در خرم‌آباد بدورد حیات گفت و درگورستان خرم‌آباد به‌خاک سپرده شد. آقای عبداله جمشیدی یکی از سرایندگان لرستان این چارپاره را در اندوه او سرود که بر سنگ گورش کنده شده است. روانش شاد.

در دهر فلک قلب کسی چون تو نیازرد　　شاخی ز گلستان هنر دست اجل برد
آن نغمه که بد گرمی شبهای عزیزان　　خاموش شد از بادخزان و به‌خزان مرد

محمود مدیری: در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در نهاوند متولد شد. اطلاعات موسیقی را از نوجوانی در دسته موزیک لشکر خرم‌آباد آموخت. مطالعه او در این رشته پیوسته بود. ردیف‌های موسیقی ایرانی را نیز شخصاً مطالعه کرده و به‌خوبی فرا گرفت. اگر چه ساز تخصصی او ساکسیفون، تنور و ترومپت بود ولی در نواختن ویولن نیز مهارت داشت. مهمترین کار او در زمینه موسیقی لری همکاری با نگارنده از سال ۱۳۴۰ برای ثبت نغمه و نواهای جمع‌آوری شده و نوشتن خط موسیقی آنها بود. در سال ۱۳۴۳ خورشیدی نیز جزو گروهی بود که برای شناساندن موسیقی

علیرضا حسینخانی به‌هنگام کمانچه‌نوازی. پسرش علی نیز با ضرب پدر را همراهی می‌کرد.

لری فعالیت می‌کردند. در سال ۱۳۴۴ نیز سرپرستی گروه اعزامی از لرستان برای اجرای مقامهای لری از رادیو ایران را به‌عهده داشت. با تشکیل اداره کل فرهنگ و هنر لرستان به‌عنوان هنرآموز و سرپرست ارکستر سازهای ملی به همکاری پرداخت. آقای مدیری براساس نغمه یا ملودیهای لری چند آهنگ نوشت که اجرا شدند.

علی محمد صالحی: متولد ۱۳۰۹ در قریه زیبای آرتیمان تویسرکان یادگیری موسیقی را در رسته موزیک ارتش از سال ۱۳۲۴ آغاز کرد. و مطالعه او هیچ‌گاه قطع نشد. ردیف‌های ایرانی را فراگرفت و در نواختن ویولن به‌استادی رسید. صالحی نخستین کسی است که در حدود ۴۰ سال پیش در فضای بی‌توجه به‌هنر خرم‌آباد به‌تعلیم ویولن به‌هنرجویان علاقه‌مند پرداخت. وی پس از تشکیل فرهنگ و هنر لرستان، هنرآموزی کلاس موسیقی خانه فرهنگ را پذیرفت و به‌همکاری و خدمت با آن مرکز پرداخت.

از سال ۱۳۴۵ خورشیدی جزو گروهی که در شناساندن موسیقی لری کوشش می‌کردند درآمد. از سال ۱۳۴۹ خورشیدی با اداره کل فرهنگ و هنر لرستان برای آموزش موسیقی و اجرا و معرفی ترانه‌های بومی همکاری کرد از کارهای مهم او، آهنگ بر روی تک بیتهای لری ساختن بود که در نوع خود بی‌سابقه بود و وی با احاطه‌ای که به‌موسیقی و مقامهای لری داشت در این راه آثاری ارزنده ساخت.

امام‌قلی امامی

گروه موسیقی بومی فرهنگ و هنر لرستان

شامیرزا مرادی سرنا نواز

رضا سقایی: با صدای خوش خدادادی از نوجوانی به‌خواندن ترانه‌های لری پرداخت. در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، نزد حسین سالم و محمود مدیری روش همراهی آواز با ساز را آموخت. در سال ۱۳۴۴ به‌دعوت رادیو ایران، دو ترانه بومی با کمانچه حسین سالم و تنبک منصور سالم اجرا کرد که از رادیوی سراسری پخش شد. سقایی پس از تأسیس اداره فرهنگ و هنر لرستان با گروه موسیقی بومی آن همکاری داشت. در بمباران‌های دورهٔ جنگ تحمیلی عراق با ایران به‌علت اصابت ترکشها، زخمی شد و مدتها تحت مداوا قرارگرفت ولی تارهای صوتی او آسیب دید و دیگر نتوانست کار خود را ادامه دهد و اینک با خود زمزمه‌ای دلنشین می‌کند.

حسین سالم: کمانچه نواز لرستانی و یکی‌از پیشگامان معرفی موسیقی لری است. او در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در خرم‌آباد چشم به‌جهان گشود. ضمن تحصیل دبیرستانی در سال ۱۳۳۰ نواختن کمانچه را نزد شادروانان پیرولی و سپس استاد علیرضا حسینخانی آغازکرد و به‌علت شوق وافری که داشت به‌زودی درکار یادگیری پیش افتاد. حسین سالم در سال ۱۳۴۴ خورشیدی و به‌دعوت وزارت اطلاعات و اداره رادیو ایران، برای اجرای آهنگها و ترانه‌های لری به‌تهران دعوت شد. برای نخستین بار ترانه‌های لری با صدای رضا سقایی و کمانچه حسین سالم و تنبک منصور سالم از رادیو پخش شد. پس از تشکیل اداره فرهنگ و هنر در خرم‌آباد، از سال ۱۳۵۰ خورشیدی در اجرای برنامه‌های موسیقی بومی و معرفی آنها همکاری داشت. از سال ۱۳۵۳ سرپرست گروه موسیقی بومی در اداره کل فرهنگ و هنر بود وی چند ترانه و آهنگ لری نیز ساخته است.

همت علی سالم: یکی از کمانچه‌نوازان کهنسال لرستان است که اینک بیش از هشتاد و پنج سال از عمر را گذرانیده است، از دوران کودکی به‌کمانچه علاقه‌مند بود و مقدمات آموزش را نزد عموی خود فراگرفت. سپس از روستا به‌شهر آمد. او یکی از آهنگسازان و ترانه‌سرایان لری است که هنوز هم به‌مناسبت‌هایی می‌سازد و می‌سراید. درباره آهنگهای قدیمی لری و لکی می‌گوید: «اینها میراث گذشته ماست. اگر مناسبت‌های ساختن آهنگها و ترانه‌های عشقی و حماسی نوشته می‌شد تاریخ خوبی برای شناخت آنها می‌شد». او راست می‌گوید. انگیزه‌های احساس آفرین در لحظه‌ها، در عشق، در حماسه و در اعتقاد و آیین است که آفرینش

را به‌دنبال دارد. او اینک و در همین سن و سال نیز اگر چه توان جوانی را ندارد با هنر و سازش زندگی می‌کند.

همت‌علی سالم، نوازنده کمانچه

شاه میرزا مرادی: سرنانواز و خوش‌نواز لرستان که اینک نزدیک به ۶۵ سال از عمر را پشت سر گذاشته است وی در منطقه درود به‌دنیا آمد. سرنانوازی را از جوانی آغاز کرد و با نواختن‌های مداوم و دلبستگی به‌این ساز، امروز سرآمد نوازندگان این رشته در لرستان است. او در سال ۱۳۷۰ خورشیدی در جشنواره موسیقی جهانی آوینیون فرانسه شرکت جست و کارش مورد توجه منتقدین هنرشناس قرار گرفت. یکبار نیز در آلمان به‌عنوان سرنانواز نمونه شناخته شد. صدای خشن و تیز سرنا با هنر و روش نوازندگی مرادی دلنشین می‌شود. او قادر است برای مدتی در حدود ۴۰ دقیقه، یکدم و یکسره، سرنا بنوازد و کمتر کسی متوجه دم و بازدم او بشود. وی امروز چهره شناخته شده‌ای در این رشته در ایران است. در جشنواره‌های تهران نیز به‌عنوان هنرمند و بهترین نوازنده سرنا شناخته شد.

حشمت‌الله شفیعیان: یکی از دبیران علاقه‌مند به‌فرهنگ و هنر لرستان است. وی در خرم‌آباد زاده شد و تحصیلات خود را نیز در همان شهر به‌پایان رسانید. او چند ترانه

برای آهنگهای لری ساخت. از آن جمله دو ترانه «دالکه» و «تفنگ» که مورد توجه مردم قرار گرفت.

ارکستر ملی فرهنگ و هنر لرستان

فرج علیپور: کمانچه‌نواز ـ در سال ۱۳۳۸ خورشیدی در شهر خرم‌آباد متولد شد. نواختن کمانچه را از کودکی نزد عمویش آغاز کرد. نبوغ و استعداد ذاتی او موجب شد که در هفت سالگی بتواند به‌خوبی کمانچه‌نوازی کند. علیپور در این زمان کمانچه‌نوازی ماهر و در مقامهای لری، شیوه نوازندگی شادروان علیرضا

فرج علیپور کمانچه‌نواز

حسین‌خانی را پیروی می‌کند. احاطه او به‌فضای موسیقی لری که مهمترین خصلت مقامی آن بداهه‌نوازی است کار علیپور را در کمانچه‌نوازی پربار می‌کند. وی به‌ردیف دستگاهی موسیقی ایرانی نیز آگاهی دارد. اینک در سنین جوانی با این ساز بومی، پیرانه می‌رود و می‌نوازد. او در ساختن کمانچه هم تواناست درکمانچه‌نوازی از نظر دقت، سرعت لطافت کم‌نظیر است. فرج علیپور اگر درکار و هنر خود پرحرکت و کار باشد شاید بتوان گفت پس از شادروان استاد بهاری از جمله معدود کسان است در نواختن این ساز.

رامین دربندی: از کمانچه‌نوازهای خرم‌آباد وی در جوانی ویولن می‌نواخت.

کم‌کم به‌ساز بومی کمانچه علاقه‌مند شد. زمانی‌که گروه موسیقی بومی فرهنگ وهنر لرستان تشکیل شد او را نیز به‌همکاری دعوت کردند و تاکنون از هنر خود یعنی کمانچه‌نوازی غافل نمانده است. شیوه او همان سنت و روش دیگر هنرمندان لرستان است. تکیّه بر اصالت و مبنای موسیقی بومی لرستان.

محمد کریمی: نوازنده تنبک، در خرم‌آباد متولد شد. در کودکی به‌فراگرفتن تنبک‌نوازی پرداخت. در جوانی با گروه موسیقی لری همکاری داشت. او یکی از ضرب‌شناسان مقامهای لری است که آنها را صحیح اجرا می‌کند.

مؤمن علی جوزی‌پور: مشهور به «مومه» که اینک خود را نود ساله می‌داند. در کوهدشت لرستان زندگی می‌کند و اصلاً اهل آنجاست. او در این سن هنوز حافظه خوبی دارد. او که از جوانی آواز مقامی و ترانه‌های بومی کهن لری و لکی را از پیران آن روزگار آموخته است، اینک خود روایت کننده آنهاست. او چندین مقام از موسیقی لری و لکی از دوره کریم خان زند را که سینه به سینه شینده است به‌یاد دارد. همچنین مویه و مور و مقامهای اهل حق را نیز می‌شناسد و اجرا می‌کند. مقامهایی را که از امامقلی امامی نیز شنیده شد «مومه» با ترانه‌های مقامی اجرا کرد که برخی از آنها در این دفتر آمده است. به‌علاوه از تک بیت‌های لکی و لری قدیمی را نیز در حافظه دارد.

مؤمن علی جوزی‌پور

هنر نمایش یا تآتر

در لرستان واژه تآتر رااز زمان قدیم «تیارت Teyărt» می‌گفتند. سالها پیش که به‌دنبال کار تحقیق برای تدوین کتاب آثار باستانی لرستان بودم، یکی از روستاییان بی‌سواد نشانی غاری را داد که در آن نقش‌هایی به‌رنگ سیاه دیده بود. او این غار را «تیارت گور» با تآتر گبر نامید. در محاوره نیز اگر کسی کاری خنده‌دار انجام می‌داد یا اینکه از انجام خواسته کسی به‌نحوی سرباز می‌زد، می‌گفتند «تیارت دِر میاره» یعنی بازیگری می‌کند. این واژه در شهر و روستاها در موارد نیاز به‌کار برده می‌شد. گاه هم کار صحنه‌ای راکه هنر نمایشی بود «نمایش» می‌گفتند. وقتی گفته می‌شد به‌نمایش می‌رویم منظور آن که برای دیدن تآتر و اجرای هنر صحنه‌ای می‌رویم. حال اینکه واژه «تیارت» از فرنگی آن «تآتر ـ Theater» گرفته شده یا واژه‌ای بومی است در خور پژوهش و بررسی است. هنر نمایشی مذهبی تعزیه به‌شکل بومی و به‌زبان لری یا لکی نیز سابقه ندارد. در سالهای ۱۳۲۰ خورشیدی و پس از آزادی برپایی مجالس عزاداری در ماه محرم، دو سال در روز عاشورا تعزیه به‌زبان فارسی اجرا شد. اغلب کسانی که نقش شمر و حارث را در تعزیه اجراکرده بودند، زمانی که از آنان نام برده می‌شد، نقش تعزیه آنها را به‌نامشان اضافه می‌کردند. این نشان‌دهنده سابقه اجرای تعزیه در خرم‌آباد بود امّا نه به‌شکل ویژه و به‌زبان بومی و بنابر تحقیقی که به‌عمل آمد، اجرای تعزیه سابقه زیادی در خرم‌آباد نداشت.

در سال ۱۳۲۶ خورشیدی و در آن روزهایی که هنوز در خرم‌آباد تالار یا جایی برای اجرای نمایشنامه نبود و امکاناتی وجود نداشت برای نخستین بار گروهی از افسران ارتش بدون داشتن دانستنیهای کافی در زمینه بازیگری، صرفاً از روی علاقه در زیر چادرهایی که بر پا کرده بودند، چند برنامه نمایش صحنه‌ای به‌اجرا در آورده بودند. تماشاچیان هم، دولت‌مردان و افسران و خانواده آنان بودند. این برنامه‌ها در باشگاه افسران لشکر به‌اجرا در آمده بود[۱]

در سال ۱۳۲۹ خورشیدی، در دامنه ضلع شمال باختری دژ شاپور خواست یا فلک‌الافلاک، در محوطه‌ای که به‌باشگاه افسران تعلق داشت، سالنی برای نمایش

۱ـ این اطلاعات را آقای محمد رایگان در اختیار گذاشته‌اند. با سپاس از ایشان.

فیلم ساخته شد. هر پانزده روز یا هر دو ماه نیز یک برنامه نمایشی فکاهی به‌وسیله گروه هنرمندان لشکر اجرا می‌شد. در این سالن و محل نمایش، هیچ وسیله‌ای برای نورپردازی و یا پخش صدا نبود. این مکان بعدها به‌سینما و محل نمایش فیلم‌های تجارتی تبدیل شد.

در همین سال نمایشنامه رستم و سهراب در میدان منوچهرآباد که متعلق به ارتش بود و در فضای باز برای همگان اجرا شد. کارگردانی و نقش سهراب را محمد رایگان، یکی از علاقه‌مندان که از نفرات لشکر بود عهده‌دار شد. نمایشنامه که از شاهنامه فردوسی گرفته شده بود از بلندگوها خوانده می‌شد و هنرمندان نقش‌آفرینی می‌کردند. غیر از نقش‌بازان اصلی (رستم و سهراب و پیران ویسه و گودرز) گروهی نیز با لباس و آرایش، نقش سیاهی لشکر را داشتند. گاه‌گاهی هم در مدارس و دبیرستان پهلوی سابق نیز به‌مناسبت‌های جشن و در دبستانها یا دبیرستانها نیز برنامه‌های نمایشی اجرا می‌شد که اغلب بینندگان آنها پدر و مادران دانش‌آموزان بودند. اغلب برنامه‌ها انتقادی بود و بین پرده‌ها برنامه‌ای به‌نام پیش‌پرده اجرا می‌شد. به‌این صورت که یکی از هنرمندان با آرایش و لباس ویژه، جلو پرده بسته می‌آمد و شعر و ترانه‌ای خنده‌دار و انتقادی اجرا می‌کرد سپس پرده بعدی نمایش اجرا می‌شد. گاهی میان‌پرده‌ای هم بود. مثلاً پرده باز می‌شد به‌جای ادامه برنامه نمایشی، ساز و آواز اجرا می‌کردند. به‌هر صورت تآتر صورت و حالت اجرای مستقل نداشت تا کم‌کم تغییر کرد.

نمایشنامه‌نویس هم نبود. اغلب آنچه اجرا می‌شد حماسه‌های ایرانی بود. آقای محمد رایگان غیر از اجرای نقش،نمایشنامه هم می‌نوشت سالها بعد برنامه‌های اردویی دانش‌آموزان برای اجرای نمایش در تابستان محرک خوبی بود. یک گروه از دانش‌آموزان در سال ۱۳۴۵ خورشیدی به‌اردوی رامسر فرستاده شد. اگر چه کارشان چشمگیر نبود ولی سرآغاز بود. سالهای بعد کارشان جلوه کرد. هنرمندان این گروه‌ها از میان شاگردان دبیرستانها انتخاب می‌شدند.

در سال ۱۳۴۷ نمایشنامه «نبرد کرنال یا پسر شمشیر» نوشته محمد رایگان در خرم‌آباد، به‌صحنه برده شد. در همین سال دانش‌آموزانی که در اردوی رامسر تجربه کاری کسب کرده بودند، گروهی بنام «آرش» تشکیل دادند. ولی مشکل مهم آنان

نداشتن پشتوانه مادی و وسایل بود. در سال ۱۳۴۸ خورشیدی که مأمور تشکیل اداره فرهنگ و هنر لرستان شدم، از این گروه به‌سرپرستی آقای حسین شیدایی دعوت به‌کار و همکاری کردم. نخستین نمایشنامه‌ای که این گروه با حمایت فرهنگی انجام داد و بر روی صحنه آورد «افعی طلایی» بود. این گروه پس از آن فعال شد و نخستین گروه نمایشی است که در خرم‌آباد شکل گرفت. پس از فعالیت این گروه، عده‌ای دیگر تآتر کودک را تشکیل دادند مستمر و پایدار شد. گروه تآتر فرهنگ و هنر در جشنواره‌ها توانست خود را به‌سطح خوبی برساند.

فیلم‌سازی

اداره کل فرهنگ و هنر لرستان از سال ۱۳۵۱ کوششهایی برای کشف استعدادهای جوانان برای فیلم‌سازی و فیلمنامه‌نویسی آغاز کرد. فیلمهای ۸ میلیمتری نخستین تجربه کاری کانون سینمایی خانه فرهنگ بود. نخستین‌بار دوربین ۸ میلیمتری را گروهی از جوانان علاقه‌مند آن روز خرم‌آباد، به‌دست گرفتند وکارهای تجربی خوبی نیز ارائه دادند. از جمله فیلم ۸ میلیمتری مستندی بود که از هنرمند کهنسال آن روزگار، شادروان امامقلی امامی وبه‌سرپرستی ناصر غلامرضایی تهیه شد که اینک نیز موجود است. از آن پس گروههای فیلم‌ساز نیز به‌کار پرداختند. امید است کسانی که در این رشته‌ها کارهایی کرده‌اند برای تاریخ نمایش و فیلم‌سازی در لرستان، رساله جامعی تهیه و تدوین نمایند.

هنرهای تجسمی و خطاطی

نخستین کلاس آموزش نقاشی در سال ۱۳۵۱ خورشیدی در خانه فرهنگ اداره کل فرهنگ و هنر لرستان زیر نظر آقای غلامرضا موسائیان هنرمند و نقاش نامدار لرستان آغاز به‌کارکرد. آقای موسائیان مدتی نیز برای دوره کارآموزی آموزش نقاشی به‌تهران فرستاده شد.

با استقبال نوجوانان و گسترش کار آموزش نقاشی، علی‌اکبر احقری کارشناس این رشته به خرم‌آباد گسیل شد و از سال ۱۳۵۴ رشته هنرهای تجسمی و خطاطی رونق یافت. کار تعلیم و آموزش خط را آقای احقری انجام می‌داد.

نمایه ـ نام کسان

آبی راتاش، ۳۴
آتش ببگ، ۱۳۱
آذین پسر هرمزان، ۷۱
آرانسکی، ۸۵
آرمانا، ۳۴
آزادخان، ۱۷۹
آگوم دوم (کاکِ رم)، ۳۴-۳۵
آمیانوس، ۱۵
آیت‌الله بروجردی، ۲۳۸
آیت‌الله حاج شیخ روح‌الله کمالوند، ۲۳۸
آیت الهی، ۲۲۶
ابن اثیر (مؤلف تاریخ کامل)، ۷۲
ابراهیم پسر مصعب، ۷۴
ابراهیم ینال، ۱۴۷
ابن حوقل، ۱۹-۷۳
ابن فقیه همدانی، ۱۹-۸۰
ابن مقفع (روزبه)، ۷۳
ابن ندیم، ۱۹-۷۸-۷۹
ابوالحسن علی مسعودی، ۷۶
ابوالشوک پسر محمدعیار، ۱۴۷
ابوالعلاعبدالرزاق، ۱۴۵
ابوالفتح محمد پسر عیار، ۱۴۷
ابوالفوارس، ۱۴۷
ابوالنجم بدر، ۱۴۵
ابوالقاسم کاشانی ـ زبدالتواریخ، ۷۷، ۱۵۱
ابوالماجد مهلهل، ۱۴۷
ابوبکر، ۱۵۲
ابوبکر رافع، ۱۴۶
ابوبکر بن محمد، ۱۵۳
ابوحامد محمد غزالی، ۲۵۸
ابودلف، ۱۲
ابوسعید آق سنقر برسقی، ۱۴۸-۱۴۹
ابوعدنان بختیار، ۱۴۵
ابوقداره (غلامرضا خان)، ۱۶۵
ابوالمجد رازانی، ۲۳۹
ابو موسا اشعری، ۷۱
ابومسلم خراسانی، ۷۳-۱۲۹-۱۴۴
ابومسلم گودرزی، ۱۵۹
ابوموسا، ۱۲۷
احد ساکی، ۲۳۷

احمد لر حروفی، ۷۳
احمد پسراویس سلغری، ۱۵۴
احمدخان، ۱۶۷
احمد عیلامی، ۲۳۹
احمد فداله، ۱۷۷
اردشیر پاپکان، ۶۶
اردوان، ۶۲
ارشک سرسلسله اشکانیان، ۶۲
استرابن، ۱۸-۲۸-۵۰-۵۲
اسحاق پسر ابراهیم پسر مصعب، ۷۴
اسکندر، ۱۲، ۱۸، ۳۰، ۵۹، ۶۰-۶۲
اسماعیل فرزند شاهوردی، ۱۶۷
اشمیت، دکتر، ۴۲-۴۵
اصطخری، ۷۶
اغور بیک، ۱۵۹-۱۹۶
اغوربن شاه رستم، ۱۵۳
اغور سلطان، ۱۶۰
اگوم بزرگ ـ شاه کاسی، ۳۴
اگوم دوم، ۳۵
الطایع بالله، ۱۲۹-۱۴۵
الله ویردی، ۱۶۱-۱۶۲
امامی ـ امامقلی، ۲۷۵
امان الهیٰ سکندر، ۱۹
امام زین‌العابدین(ع)، ۱۸۲
امام موسی کاظم(ع)، ۱۷۷
امیر اسفهسالار برسق کبیر، ۱۴۸-۱۴۹
امیر اسفهسالار ابوسعید برسقی، ۱۴۸
امیر احمدی (سپهبد)، ۲۰۹، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۱۷-۲۱۹، ۲۲۲
امیر موصلو حاکم همدان، ۱۶۰
امیرالمؤمنین المقتفی، ۱۵۰
انتی گون، ۱۲، ۶۱، ۶۲
اورشی گورروماش، ۳۴
اوشی ـ شاه، ۳۴
اولبحایتو، ۷۷
ایرج، ۷۷
ایرج رستمی، ۳۵۰-۳۵۳
ایزدپناه ـ حمید، ۲۴۲
باباخان، ۱۷۹
باباخان قلاوند، ۳۰۱
باباخلیل، ۱۷۷
بابک خرم دین، ۷۴
باقرخان سرتیپ، ۲۰۹
بدر، ۱۴۶
بدرالدین مسعود پسر حسام‌الدین، ۱۵۳
بدَر حسنویه، ۱۲۹
بدرین طاهربن هلال، ۱۴۷
بدلیسی، ۷۶
برسق خداوند لیشتر، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
برکیارق، ۱۴۸
برهان زمان‌پور، ۲۳۹
بزرگ قلاوند، ۳۰۱
بطلمیوس، ۱۵، ۶۰
بلاذری، ۷۱، ۷۲، ۱۲۷، ۱۲۸
بویه، ۷۹
بهرام چوبینه، ۶۷
بهروز جیبی، ۲۷، ۴۵
بهمن میرزا، ۱۹۴

بیگلربیگی، ۱۶۹
پرویز تسلیمی، ۲۲۳، ۲۴۲
پوراشه (اردوان)، ۶۲
پورداوود، استاد، ۶۹
پولی بیوس، ۱۸
تاج‌الدین شاه، ۱۵۳
تجدد، ۶۳
تیمور گورکانی، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴
جابر بن عبدالله انصاری، ۱۷۹
جزایری فضل‌الله، ۲۴۲
جلال‌الدین مولوی، ۲۶۹
جمال‌الدین مولوی، ۱۵۳
جنید، ۱۶۳
جهانگیر بن اغور، ۱۵۳
جهانگیر پسر شاه رستم، ۱۵۹، ۱۶۳
جهانگیر خان، ۱۷۹
جیحون آبادی، ۸۳
چغال اوغلی، ۱۶۰
حاج اسداله ساکی، ۱۹۴
حاج درویش علی کرمانشاهی (معمار)، ۱۶۸
حاج روح‌الله قاضی‌زاده، ۱۹۸، ۲۲۶، ۲۳۳
حاج سیاح، ۲۰۸
حاج سید محمود، ۱۷۹
حاج سید عیسی فرزند سید جعفر ثانی، ۱۸۰
حاج‌شیخ‌عبدالرحمن، ۱۸۴، ۲۱۶، ۲۲۱
حاج عزالممالک اردلان، ۲۲۶، ۲۲۸
حاج علی اصغر خرم آبادی، ۱۸۵
حاج علی اکبر محروم ساکی، ۲۲۶
حاج محمد صالح توسلی، ۱۷۷
حاج میرزا صالح، ۱۸۴
حاج نصرت میردریکوند، ۱۶۳
حافظ (خواجه)، ۱۰۳
حامورابی، ۳۴
حبیب‌الله کمالوند «یمن‌الملک»، ۲۱۵
حجاج، ۷۳، ۲۲۸
حجار رضاقلی، ۱۶۸
حجاریان ـ محمد حسین، ۲۴۲
حروفی، احمدلر، ۷۳
حسام‌الدوله، (ابوالشوک)، ۱۴۷
حسام‌الدین خان راغب (سروان)، ۲۲۹
حسام‌الدین خلیل، ۱۵۳
حسام الدین شوهلی، ۱۵۲
حسام‌الدین ضیایی، ۲۲۲
حسام‌الدین عمربیک، ۱۵۳
حسن خان پسر اسدالله، ۱۶۷
حسن صباح، ۷۴
حسنویه پسر حسین، ۱۲۹
حسنویه پسر حسین برزیکانی، ۱۴۵
حسین المسعود الکردی، ۱۴۶
حسین بن عثمان الفراس برسقی، ۱۵۰
حسین بن علی(ع)، ۱۴۵
حسین خان (والی)، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷
حسین خان ساکی، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
حسین خرمّی، ۲۳۴
حسین سالم، ۲۶۶
حسین شیدایی، ۳۷۰

حسین مرزبان، ۲۲۸
حشمت‌الله رشیدی، ۳۵۴
حمزه اصفهانی، ۸۰
حمزه میرزا، ۱۶۰، ۱۶۷
حمزه میرزا امیرجنگ، ۱۶۷
حیدرخان والی، ۱۶۷
حمداله مستوفی، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۱۵۱، ۱۸۱
خان الماس، ۸۳
خدا رحم رشیدی، ۲۳۷
خطیب زاده، رضا، ۲۴۰
خواجه بهاءالدین، ۱۷۸
خواجه محمود پسر محمد چاغری، ۱۵۴
خوشین مسعود، ۱۴۶
داریوش، ۶۰، ۶۲، ۶۹
داریوش سوم، ۵۷
دانشگاه کمبریج، ۲۴
درخشنده، سیدمحمد، ۱۶۸
دکتر اسپث، ۱۹
دکتر محمد مصدق، ۲۳۸
دولت خاتون، ۱۵۳
دومرگان، ۵۰
دیاکونف، ۲۹، ۳۰، ۵۱
دیودور، ۶۱
راغب، سروان حسام‌الدین خان، ۲۲۹
رافائیل دومان، ۱۶۹
راولینسون، ۱۲، ۴۷، ۶۱، ۷۸، ۸۰، ۱۳۱، ۲۰۸
رجبی، ۱۸۱
رستم خان بن جهانگیر، ۱۵۳
رشیدالدین فضل‌الله، ۸۲
رضاسقایی، ۳۴۷
رضا شاه، ۱۶۹، ۲۱۲، ۲۸۸، ۲۳۷
رضاقلی حجار، ۱۶۸
روح‌الله خان والیزاده، ۲۱۵
روزبه پسر دادویه، ۷۳
روسو، ۴۲
رینه، ۲۵۰
زیدبن علی(ع)، ۱۷۰
زین‌العابدین، ۱۶۷
ژاک دومرگان، ۲۰۸-۲۱۱
ژوکوفسکی، ۸۵
سائب، ۷۲
سائب بن اقرع، ۱۲۷
سپهدار، ۲۹۶
سپهسالار مودود، ۱۴۸
سرخاب، ۱۴۷-۱۵۲
سردار اشرف، ۱۶۸
سرهنگ رزم‌آرا، ۲۲۶
سرهنگ فولادی، ۲۱۳
سعید پسر ابوالشوک، ۱۴۷
سعید نفیسی، ۶۷
سفاح خلیفه عباسی، ۷۲
سلطان حسین صفوی، ۱۷۹
سلطان حسین والی، ۱۶۳
سلطان صحاک، ۸۳
سلطان سنجر، ۱۴۸
سلطان محمد پسر ملکشاه، ۱۴۸
سلطان محمود سلجوقی، ۱۴۹

سلطان مسعود ابوالفتح مسعود پسر ملکشاه، ۱۵۰
سلیمان خان، ۱۷۹
سنا خریب، ۳۵
سیداحمد، ۱۷۸
سید حیدر، ۱۷۸
سید سلمان، ۱۷۸
سید صادق امام جمعه، ۱۸۰
سیدعلی، ۱۷۸
سیدعلی بن سیدمحمد، ۱۷۷
سیدعلی کشفی، ۲۳۹
سیدعلی واعظ بطحایی، ۱۸۲
سیف‌الدین رستم، ۱۵۳
سیف‌الدوله محمود، ۲۶۵
سید قاسم عرب، ۱۸۲
سید کاظم نحوی، ۱۸۲
سید مجتبا موسوی، ۲۳۷
سید مهدی خان حسنوند، ۲۱۰
سید نعمت‌الله جزایری، ۱۷۹
سیده، ۱۴۷
سیدی احمدبن عزالدین، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
شاه اسماعیل، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۰۸، ۲۱۲
شاه پرور زن شاه رستم، ۱۶۰، ۱۹۶
شاپور اول، ۶۷
شاه حسین، ۱۵۶
شاه حسین عباسی، ۱۵۳، ۱۵۶
شاه رستم دوم، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۱۲
شاه رستم عباسی، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
شاه سلیمان صفوی، ۱۶۹
شاه شجاع اینجوی، ۱۵۴
شاه صفی، ۱۶۴
شاه طهماسب، ۱۵۹، ۱۶۰
شاه عباس صفوی، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹
شاهویردیخان والی، ۱۶۷
شاهوردی، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۵
شهنشاه، ۱۵۳-۲۱۱
شجاع‌الدین خورشید، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۵
شجاع‌الدین محمود، ۱۵۳، ۱۵۴
شمس‌الدوله، ۱۴۶، ۱۴۷
شیخ بهایی، ۲۲۱
شیخ خزعل، ۲۱۵
صادق تفرشی، ۱۲۷
صادق جوادی، ۱۷۷
صادق نصیری، ۲۳۷
صارم‌السلطنه (سردار اشرف)، ۱۶۸
صحرا، ۱۸۴
صمصام‌الدین محمود، ۱۵۳
طبری، ۷۱
طغربیک سلجوقی، ۱۴۷
طغرلتکین، ۱۴۸
طهماسب قلی‌خان اینانلو، ۱۶۵
عبدالحسین خرمی، ۲۳۴
عبدالملک، ۱۲۷-۱۴۵

عبدالملک ماکان، ۱۴۷
عبدالله خان استاجلو، ۱۵۹
عبدالله الاعرج، ۱۶۷
عبیدالله خان اوزبک، ۱۵۹
عزالدین بن آق سنقر برسقی، ۱۴۸
عزالدین حسینی، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
عزالدین گرشاسف، ۱۵۳
عزالدین محمّد، ۱۵۳
عزیزالله ضیایی، ۲۲۲
عضدالدوله، ۱۴۵
علامه قزوینی، ۱۹
علی‌اکبر احقری، ۳۷۰
علیخان، ۱۶۷
علیرضا فرزین، ۱۱۴
علی محمّد ساکی، ۲۰۰
علی محمد صالحی، ۳۳۹
علی مردان والی، ۱۶۷، ۱۷۰
عیدی ـ حاج شیخ حمید، ۲۴۲
عیسی بهنام، دکتر، ۴۲
عین‌القضات همدانی، ۸۳
عینال رشنویی، ۱۶۷
غضنفری، اسفندیار، ۱۶۸
غلامحسین خرمی، ۲۳۷
غلامحسین دزفولی، ۱۶۸
غلامرضا ارکوازی، ۸۳
غلامرضا خان والی (ابوقداره)، ۱۶۵، ۱۶۷
غلامرضا موساییان، ۳۷۰
غلامرضایی ـ حسین، ۲۴۰
غلامعلی گل کار، ۱۷۷
فاضل خان، ۲۰۹
فتحعلی شاه، ۱۹۴
فتح‌الله یگانه، ۲۳۷
فخرالدین لر، ۸۲
فخرالدوله، ۱۴۵
فتح‌السلطنه امیرتومان (غلامرضا خان)، ۱۶۷، ۱۶۸
فرانسیس ریشارد، ۱۶۹
فرانک هول، ۱۷، ۱۹، ۲۶
فرخجسته، ۱۸۲
فردوسی، ۷۹
فروغی، نوراله، ۲۳۹
فریدون، ۷۶، ۷۷
فضل‌الله عباسی، ۲۳۷
فلانری، ۱۹
فلک‌الدین حسن، ۱۵۳
فیاض مشعشعی، ۱۵۷
قدم خیر، ۳۰۰، ۳۰۱
قسیم‌الدوله ابوسعید برسقی، ۱۴۸
قنبر بک تفنگچی باشی، ۱۶۸
قنی (قندی)، ۳۰۱
قیصر روم، ۱۵۸
کاش تی کیاش اول، ۳۴
کاظم خان سگوند، ۲۱۰
کانداش، ۳۴
کریم خان زند، ۱۷۰، ۲۶۰، ۳۰۷، ۳۰۹-۳۱۱
کریمی بهمن، ۵۰، ۵۲
کلرگاف، ۵۵

کنت دوگوبینو، ۱۳۱
گدار، آندره، ۲۷، ۴۵، ۵۰
گردن چایلد، ۵۰
گوش خد، ۱۴۶
گوطلا، ۳۰۱
گلستان، ۲۴۸
گیرشمن، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۳
لطف‌الله نصرتی، ۲۳۷
ماشاءالله سوری، ۸۳
مجدهمگر، ۱۰۳
منگره، ۵۴
محسن خان میرزا، ۱۷۰
محمداحمدی، ۲۳۵
محمدارجمندی، ۲۳۷
محمّدخان قاجار، ۱۶۷
محمّد خاوند شاه، ۷۴
محمّد رایگان، ۳۶۸
محمّدعلیشاه، ۱۶۸
محمّدعلی شیرازی، ۱۶۸
محمّدی، ۸۸، ۱۵۹، ۱۵۳، ۱۶۰
محمود مدیری، ۳۵۷
مرادی (شاهمیرزا) ۲۷۳
مرتضا عسگری مؤلف کتاب ۱۵۰ صحابه ساختگی ۷۲
مردان خان بیرانوند، ۳۰۶
مستوفی حمدالله، ۷۶-۷۸
مسعودی ابوالحسن علی بن حسین، ۸، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۱۲۸
مسعودیه،محمدتقی،۲۶۶-۲۸۹،۳۱۸،۳۴۱
مشیرالدوله، حسن پیرنیا (مؤلف ایران باستان)، ۱۷، ۵۳، ۵۸
مصاحب، غلامحسین، ۱۸
مصطفا محجوبی، دکتر، ۲۲۳-۲۴۲
مظفرالدین شاه، ۱۶۷، ۱۶۸
مظفرالملک، ۲۴۸
معاویه پسر ابوسفیان، ۷۲
معتصم عباسی، ۷۴
معتمدی نصرت، ۴۷
معزالدوله دیلمی، ۱۴۵
معمار استاد آقاکرمانشاهی، ۱۶۸
معین‌الدین نطنزی، ۸۰، ۱۵۴
معین، محمّد، ۱۸-۳۵
مقنی باشی استاد حسین اصفهانی، ۱۶۸
مک بورنی، پروفسور، ۲۴
ملاابراهیم، ۱۸۴
ملاپریشان، ۸۲
ملک‌الشعرا بهار، ۲۲۸
ملکشاه رستم عباسی، ۱۵۷
ملک عزالدین، ۱۵۳
منوچهر پسر حسین خان، ۱۶۸
مولانا (جلال‌الدین)، ۲۵۹
مؤمن علی جوزی، ۳۰۷، ۳۰۸
مهدی خلیفه عباسی، ۱۶۴
مهرعلی خان، ۲۰۹، ۳۰۳
میرحسین ثانی، ۱۶۷
میرخلیل بک رشنویی، ۱۶۸
میرخواند، ۱۴۵
میرزا خان حیدری، ۲۹۶

میرزا سیدرضا، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۹
میرزا شعیب، ۱۸۴
میر سیدعلی جزایری، ۱۷۹
میرعودل، ۱۶۳
میرفتاح ـ علی‌اصغر، ۶۱
میرفلاح، ۱۹۴
میرنیدل، ۱۶۳
مینورسکی، ۸۵ـ۱۶۹
نادر، ۱۶۷
ناصرالدوله، ۱۴۵
ناصرالدین خلیفه عباسی، ۱۵۲
ناصرالدین شاه قاجار، ۱۶۷ـ۱۹۷
ناصر غلامرضایی، ۳۷۰
ناظم‌الامرا (حسین خان ساکی)، ۱۹۴
ناظم خلوت، ۲۰۹
نجم‌الدین مصدق، ۲۳۷
نصرتَ میر، ۲۹۷
نظرعلی خان، ۳۰۳
نفیسی سعید، ۷۴
نوایی ـ عبدالحسین، ۱۵۷
نورالدین برادر شجاع‌الدین خورشید، ۱۵۲
نورالله فروغی، ۲۳۹
نوری ـ علیرضا، ۲۴۰
والی بغداد، ۱۵۶
والی خوزستان، ۱۶۹
والی‌زاده، روح‌الله خان، ۲۱۵
والی‌زاده معجزی محمدرضا، ۲۱۳
والی کردستان، ۱۶۹
والی گرجستان، ۱۶۹
والی لرستان، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
وکیل‌الدوله (کریم خان)، ۲۶۰
هارون‌الرشید، ۱۴۴ـ۱۶۴
هدایتی، ۱۸
هرودت، ۱۸، ۵۸، ۵۹، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۳۷
هزار اسب کیقباد، ۱۴۸
هلاکو، ۷۷
هلال یا هلیل، ۱۴۶ـ۱۴۷
هوشنگ بنان، دکتر، ۲۲۳، ۲۴۲
یاقوت حموی، ۷۳، ۷۷، ۷۹
یعقوبی، ۷۳
یمن‌الملک (حبیب‌الله کمالوند) ۲۱۵

نمایه ـ نام جایها

آبدانان، ۱۸۱
آبستان، ۱۸۱
آذربایجان ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۱۲۹، ۱۵۴، ۲۳۷
اریوجان، ۷۴، ۱۲۹
ازنا، ۶۶
اسلامبول، ۱۶۷
آسمان آباد، ۱۶۸
آسیای صغیر، ۳۸

آسیای غربی، ۵۸
اشرف آباد، ۱۶۸
آشور، ۳۶، ۵۶
اصـــفهان، ۷، ۱۵، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۸
آکرو پولیس، ۵۵
آکسایا، همدان، ۳۴
اکواز، ۸۳
البلدان، ابن فقیه همدانی، ۷۳
الی پی ـ کوژ، ۳۵
الشتر، دشت، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۷، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۸۰، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۰۹، ۴۱۱، ۲۲۹
الوار گرمسیری، ۱۶۳، ۳۰۱
الیگودرز، ۶۵، ۶۹، ۲۲۲
امام زاده علی صالح، ۱۶۷
اندیمشک، ۷۸، ۲۲۸
انگلیس، ۳۰۳
اهواز، ۷۲، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۷۹، ۲۴۱،
ایـــلام، ۱۲، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۵، ۴۶، ۸۰، ۸۳ ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴
بابا خوارزم (بوخارز)، ۱۲
بابل (بابلی)، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۲
بازارچه گرگ گیرها، ۱۷۴
بازار قیصریه، ۱۷۴
باغ دختران، ۲۴۶
باغله، ۲۹۹
باغ محسن آباد، ۱۹۸
بالارود (دهکده)، ۷۸
بالاگریوه، ۱۸۴
ببر وطیلسان، ۷۳
بحرین، ۷۲
بخش چغلوندی، ۱۱
بدره، ۱۷۹
برلین، ۷۷
بـــروجرد، ۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۹
بریتانیا، ۱۹
بصره، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۲۷
بـــغداد، ۷۷، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵
بقعه زید بن علی(ع)، ۱۷۴
بقعه شنهشاه، ۱۶۵، ۱۶۷
بلخ، ۵۹
بوواس (باباعباس)، ۴۷، ۵۵، ۶۶، ۱۲۶، ۱۳۱
بویراحمد، ۷۶
بین‌النهرین، ۲۹
پاپی، ۸۰
پاپی خالدار، ۳۰۶
پارت یا خراسان، ۶۲
پارس، ۵۸
پارسوا (منطقه)، ۱۸
پست و تلگراف، ۲۵۳
پشـــتکوه، ۸، ۱۵، ۱۹، ۶۷، ۷۴، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۰۹، ۳۰۳
پل بزرگ، ۲۵۴
پل تنگ (پل)، ۱۲

پل دختر (شهروپل)، ۴۷
پلینی، ۶۲
پهلو، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۸۰
پهله اشکانی، ۱۹، ۴۵، ۶۳، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰
پی تون، ۶۱
پیشکوه، ۸، ۱۵، ۱۹، ۶۷، ۷۴، ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۳۰۳
تجره، ۱۸۴
تخت جمشید، ۵۵-۵۷
ترکستان، ۱۵۴
تشکن (دهکده)، ۶۵
تکریت، ۱۴۸
تهران، ۲۰۸-۲۳۴
تیسفون، ۶۲-۶۷
جبال، ۱۹، ۶۳، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۸
جبل، ۶۳، ۶۷، ۷۳، ۷۴
جبل‌السماق، ۱۶۵
جلگه جایدر، ۱۲
جلفا، ۱۵۸
جلولا، ۹
چاپخانه، ۲۳۴
چاپخانه امیرکبیر، ۲۳۵
چاپخانه بهمن، ۲۳۵
چاپخانه دانش، ۲۳۴
چاپخانه نوین، ۲۳۴
چالدران، ۱۵۶
چراغ کش (شغل)، ۲۲۹
چگنی (بخش)، ۱۱، ۱۵، ۶۵، ۷۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۲۹، ۱۳۰
چم مهر، ۴۷
چنگوله، ۱۶۳
حسین آباد، ۱۶۸
حلوان (محل)، ۳۵-۷۵
حمام حسین خان، ۱۹۳
حمام والی، ۱۷۰
حویزه، ۱۸۱-۲۰۸
خاوه، ۲۵-۶۷، ۱۵۵
خراسان، ۶۲، ۷۹، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۹
خرم آباد، ۱۰، ۱۵، ۲۰-۲۱، ۴۵، ۹۸، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸-۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۱-۱۸۵، ۱۹۳-۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۳۷-۲۴۲،
خرماباد خرم آباد
خوار وراینی، ۱۶۳
خوزستان، ۷-۱۱، ۵۸، ۶۷، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۱۵۵، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۱۵
خیابان حافظ، ۱۷۴، ۱۷۷
دارالتربیه، ۲۲۱-۲۲۹
دارالفرور لرستان، ۱۶۹-۱۷۰
دارالملک خرم آباد، ۱۵۹
دانشگاه رایس امریکا، ۱۹
دانشگاه لرستان، ۱۹
دانمارک، ۱۹
دبیرستان بهار، ۲۲۲
دبیرستان پهلوی، ۲۲۲-۲۲۳

دبیرستان نظام، ۲۲۵
دره شهر، ۱۲۷-۴۷-۱۶۳
دزفول، ۷۸، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۸، ۲۱۳
روس، ۳۰۳
دژ شاپور خواست، ۲۱۵
دلفـان، ۱۵، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۴۶، ۵۵، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۸۰، ۱۰۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۵، ۲۰۹، ۳۰۳
دم آویزه، ۵۵
دم داد، ۲۹۷
دمشاه، ۱۳
ده بالا، ۱۶۸
ده جابر، ۱۷۹
دهستان دادآباد (دادآوا)، ۱۰
دهستان مازو، ۱۱
دهکده آبسرد، ۱۷۷
دهکده افرینه، ۱۲
دهکده قارن، ۱۱
دهکده ملک میرزا، ۱۱
دیلم، ۷۳
دینور، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۴۵
رادیو خرم‌آباد، ۲۳۴
راستای سراجان، ۱۷۴
روسیه، ۸۲
روشگان، ۱۵، ۲۸، ۶۳، ۷۴
ری، ۷۳-۱۲۹
ریخو، ۲۹۷
زاخه، ۵۴
زاگرس، ۹-۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۴، ۳۵، ۳۸
ززومارو (محل)، ۵۴، ۶۶
زمگه (زمستان گاه)، ۲۳، ۵۴
زنجان، ۷۳
زندان الموت، ۱۵۹، ۱۶۰
ژاپن، ۱۹
ساختمان شهرداری، ۲۵۵
سازمان اسناد ملی، ۲۰۸
سبزه میدان، ۲۳۴، ۲۵۴
سپاهان ، ۷۸
سددز، ۱۱
سراب خپگایی، ۱۷۰
سراب نیلوفر کرمانشاه، ۱۷۰
سرانبار (دهکده)، ۶۵
سربازخانه، ۲۵۱
سرطرحان، ۴۱
سرکشتی (دهکده)، ۴۶
سلطان شرق، ۱۵۰
سله سله، ۱۵، ۲۹
سماق (دهستان)، ۱۰
سمرقند، ۱۵۴
سوریه، ۳۸
سیروان = شیروان، ۷۱، ۷۴، ۷۸، ۱۲۷، ۱۲۹
سیس، ۵۴
سیستان، ۷۳-۷۹
سیلک، ۳۸
شابرخواست، ۷۸
شاپورخـواست (شـهر)، ۶۷، ۷۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۹، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵
شام، ۱۵۴

شاه آباد، ۱۶۳
شمشیرآباد، ۲۴۷
شوش، ۶۱
شوشتر، ۱۵۴
شهر بدک، ۱۲
شهر دورود، ۱۱
شهرروز، ۷۳
شهنشاه (بقعه)، ۲۱۱
شیروان، ۷۱، ۷۴، ۱۲۹، ۲۰۸
صالح آباد = اندیمشک، ۷۸
صامغان، ۷۳
صدمره (صمیره)، ۱۵۴
صورةالارض، (ابن حوقل)، ۷۳
صیروان (شیروان)، ۱۲۹
صمیره (بخش)، ۱۳، ۲۸، ۴۷، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
طبرستان، ۷۳، ۷۹
طرحان، ۱۵، ۲۴، ۲۸، ۷۴، ۱۱۵، ۲۱۰، ۳۰۳
عراق، ۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲
عراق عجم، ۱۵۲
علیشکر، ۱۵۵
عمان، ۷۲
غزنین، ۷۹
فارس، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۱۵۴
فرانسه، ۱۹
فرهنگ و هنر لرستان، ۱۵
فلاحیه، ۱۹۴
فلک‌الافلاک(دژ)، ۱۵۰،۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۴۸
فهله = پهله، ۸۰
فیلی لرستان، ۱۶۷
فینقیه، ۵۸
قزوین، ۷۳، ۳۰۳
قفقاز، ۸۲
قلعه الموت، ۱۶۱
قلعه چنگوله، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲
قلعه ازینه، ۱۴۶
قلعه حسین آباد، ۱۶۸
قلعه رومیان بروجرد، ۱۵۴
قلعه سرماج، ۱۴۵
قلعه شاپور خواست، ۱۴۶
قلعه فلک الافلاک، ۱۴۶
قلعه نصیر، ۱۷۷
قلعه کهزاد، ۴۷
قم، ۷۳-۲۳۸
قیصریه، ۱۷۴-۱۷۵
کابل، ۱۷۹
کارکاسی = شهرکامیان، ۳۴
کاروانسرای میرزا سیدرضا، ۱۷۶
کارون، ۹-۱۵
کافر و مسلمان (دهکده)، ۶۵
کانس، مستعمره آشوری، ۳۷
کتابخانه نور، ۲۳۴
کربلا، ۱۲۹
کرشوراو (دهکده)، ۶۵
کرکوک، ۱۶۷
کرکی، ۱۳-۱۶۳
کلاردشت، ۱۳۰

کرمان، ۷۳ـ۷۹
کرمانشاهان، ۷، ۱۲، ۱۵، ۷۳، ۷۴، ۱۷۰
کره (شهر)، ۷۸
کمبریج (دانشگاه)، ۲۵
کوچه آقا محمود، ۱۷۶
کوچه باغ فیض، ۱۷۵
کوچه پاسنگر، ۱۷۶
کوچه جوادی، ۱۷۷
کوچه رشنوها، ۱۷۶
کوچه زیدبن علی، ۱۹۶
کوچه سیدها، ۱۷۴
کوچه کاکاوندها، ۱۷۴
کوچه کردها، ۱۷۴
کوچه کوکالیها، ۱۷۴
کوچه ملامرادعلی، ۱۷۵
کودشت، ۷۴
کوفه، ۷۲، ۱۲۷
کومش، قومس، ۷۳
کـوهدشت، ۱۵، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۶۵، ۷۴، ۱۲۶ ۲۲۹
کوهستان (جبال)، ۷۳، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۹۵
کوی باباطاهر، ۲۲۱
کهکیلویه، ۷۶، ۲۲۱، ۳۴۳
گرگان، ۷۳، ۷۹
گلپایگان، ۱۵۶
گوشه، ۱۶۵
لایپزیک، ۱۸
لاشتر = لیشتر، ۶۷
لرستان، ۷ـ۹، ۱۳ـ۱۴، ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۴۱ـ۴۲، ۴۵ـ۴۶، ۵۰، ۵۳ـ۵۴، ۶۰، ۶۲ـ۶۳، ۶۶ـ۶۷، و بیشتر صفحات
لرستان فیلی، ۷۳، ۲۶۱
لرکوچک، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۷۶، ۸۰، ۱۵۱ـ۱۵۲، ۱۵۳ـ۱۵۵، ۱۶۰ـ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۹، ۲۱۱ـ۲۱۲
لور، ۷۶ـ۷۹
لورجان (لورگان)، ۷۸
لیشتر، ۶۷ـ۶۸، ۱۴۹ـ۱۵۰
ماد ـ (سرزمین)، ۱۸
ماسبذان، ۶۷، ۷۱ـ۷۴، ۷۶، ۱۲۹
ماسپتان ـ (ماسبذان)، ۶۷
مانرود، ۷۶
مانگره (دژ)، ۱۵۲
ماوراءالنهر، ۷۹
ماه لبصره، ۷۲ـ۷۳
ماه‌لکوفه، ۷۲
ماه نهاوند، ۷۳
ماهیه رود، ۱۵۲
محله باباطاهر، ۱۵۴، ۱۷۶ـ۱۷۷، ۱۹۶
محله پشت بازار، ۱۷۴
محله دردلاکی، ۱۷۵
محله سه سیلک، ۱۷۶
محله کلیمی‌ها، ۱۷۶
مسجد گرداب، ۱۷۴
مسجد جامع، ۱۷۴
مشهد علی، ۱۴۶
مصر، ۳۴، ۵۰
مغولستان، ۱۵۴

ملاوی، ۱۷۹
مله بازان، ۱۶۸
ممسنی، ۷۶، ۸۳
ممولان، ۲۲۸
منگره، ۵۴، ۱۶۳
موزه متروپولیتن، ۴۲
موصل، ۱۴۹
مهران، ۴۶، ۱۲۶، ۱۶۷
مهرجان قَذَق، ۶۷، ۷۲، ۱۲۶
مهرگان کده، ۴۶، ۶۷، ۷۱
میان کوه، ۵۴، ۱۶۳، ۳۰۲
میدان دردلاکی، ۱۷۶
نجف اشرف، ۶۷، ۱۶۸، ۱۸۲
نورآباد، ۲۲۹
نهاوند، ۷، ۶۹، ۷۱-۷۳، ۱۶۱
نیسا = الیشتر، ۶۹
وران آب گرمه، ۱۸۴
هذمین (هرسین)، ۱۵۵
مرّو، ۱۵
هُلیلان، ۱۵
همدان، ۱۲، ۳۴، ۶۱-۶۲، ۷۲-۷۳، ۸۲، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۶۰، ۱۸۲، ۲۲۲، ۲۳۴
هیتی، ۳۷
هیو، ۲۹۹
یاسوج، ۷۶

نمایه نام، کوه تپه، دره، تنگه، گردنه، غار، رود، رودخانه و دوره‌های فرهنگی

اسبی کوه، ۴، ۱۵، ۱۷، ۲۹۸
اشترانکوه، ۹، ۶۶، ۶۹
پل تنگ، ۶۲
دره بردسفید، ۲۵، ۲۴۲
بیستون، ۹
تخت خان، ۱۶۷
تنگ تیر، ۱۲
تنگ فنی، ۹
تنگ هرور، ۲۹۸
تنگه رباط (شبیخون)، ۱۱، ۱۶۱
تنگه ـ خَمِشک، ۶۳
تنگه گاوشمار، ۱۰-۱۱
پالئولتیک ـ (وره فرهنگی)، ۲۰-۲۱، ۲۴-۲۵
پلاستوسن، (وره فرهنگی)، ۲۰
تپه باباجان، ۵۵
تپه پیاره، ۴۱
تپه درّکه، ۳۸
تپه گریران، ۳۸
تپه میرفلاح، ۱۹۴
تپه گیان، ۳۸
چالگه شله (معبر کوهستانی)، ۲۴
چغاز نبیل، ۵۵

چم مهر ـ (ملتقای رود)، ۴۷
خلیج فارس، ۷۶
دره بواس، ۵۵ـ۶۹
درّه چالگه شله، ۲۴
درّه چوینه (چوبینه)، ۶۷
درّه دیاله، ۳۵، ۳۷
دره صیمره، ۹
دره گاماس او، ۱۲
درّه منگره (دژ)، ۷۰
درّه میرملاس، ۲۴ـ۲۵، ۶۷
درّه هومیان، ۲۴
دوره سازش (فرهنگی)، ۲۰
روداوله (کرخه)، ۶۱، ۷۸
رودتیزاو، ۱۱
رودخانه خرم آباد، ۱۷۷
رودخانه دلفان، ۹
رودخانه دم دم، ۱۱
رودخانه زال، ۹، ۱۲
رودخانه غزال، ۱۲
رودخانه کُلم، ۱۲
رود دز، ۱۰
رود دیاله، ۳۵
رود زال، ۹، ۱۲ـ۱۳، ۱۹۳
رود سزار، ۱۰ـ۱۱
رود صیمره، ۹، ۱۲ـ۱۳، ۴۶، ۶۹، ۱۲۶
رود قره سو، ۱۲
رود کرخه، ۷، ۶۱ـ۶۲
رودکشکُو (کشکان)، ۹، ۱۱ـ۱۲، ۴۶، ۶۹، ۱۴۶
رود گاماسیو ـ (گاماسیاب)، ۹
زارزی (دوره فرهنگی)، ۲۳
زاگرس، ۶۳، ۶۷
سفیدرود، ۱۴۶
سفیدکوه، ۹، ۱۵
سهراب شاه آباد، ۱۶۲
غار دوشه، ۶۵
غار کلماکره، ۶۰
غار کوگو، ۵۴
غار یافته، ۱۰، ۲۹۸
قلعه چوبینه، ۶۷
قله چهل نابالغان، ۹، ۳۶
قله کوه کلا ـ (کُه کلا)، ۱۰
قله ویزن یار، ۴۷
کبیرکوه (؟)، ۱۵
کوه ازگنه، ۱۱
کوه الوند، ۱۲
کوه پینه، ۹
کوه تاف، ۱۰
کوه تنگ فنی، ۹
کوه تنگوان، ۷۸
کوه چناره، ۱۰
کوه چوونی، ۱۰
کوه خاک مالگه، ۱۱
کوه دلیچ، ۹
کوه رکی، ۶۵
کوه سَرسُرخن، ۲۴
کوه سیلاخور، ۱۱
کوه کبر، ۸
کوه کَوَر، ۸، ۱۲ـ۱۳، ۱۵ـ۱۶

کوه کوگو، ۶۳
کوه کیالو، ۹
کوه گری، ۹، ۱۱-۱۲، ۲۴
کوه مانشت، ۱۲
کوه مَپل، ۱۰
کوه مَلَه، ۹، ۴۷
کوه ورزدر، ۱۰
کوه هشتاد پهلور، ۱۰
کوه همیان، ۱۰
کوه یافته، ۱۰، ۲۹۸
کوههای بختیاری، ۱۱
گرداب سنگی، ۶۹
گردنه داد آباد، ۲۹۶
گردنه کیالان، ۶۲
گردو بَردینه، ۶۹، ۱۹۶
گُلِم سُوَز (سبز)، ۱۱
عامِی بازان (چشمه)، ۱۹۶
ملتقای بابا خوارزم، ۱۲
ملتقای دُم شاه، ۱۲، ۱۹۳
مهراب کوه، ۴۶، ۱۲۶
نهر کرگانه، ۱۹۸
نهر ناصری، ۱۹۷

نمایه دودمان‌های حکومتگر و طوایف و فرقه‌های دیگر

آریایی‌ها، ۳۶، ۵۲
آشوری‌ها، ۱۸، ۲۶، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۵۰، ۵۹-۶۰، ۱۲۶
آل بویه، ۷۹-۱۴۵
آل زیار، ۷۹
آل عباس، ۱۴۶
آلمان، ۳۵
اتابکان، ۱۵۲، ۱۶۰
اتابکان لرکوچک، ۱۵۴، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۶۴
ازبکان، ۱۶۱
اشکانیان، ۱۹، ۴۷، ۶۲-۶۵، ۶۷، ۷۳-۷۴
اکدیان، ۳۰، ۳۵-۳۶
امویان، ۷۳-۷۵، ۱۲۷
الی میان، ۵۸
اوکسیان، ۵۸
ایرانیان، ۱۵، ۵۵، ۶۲-۶۳، ۶۹، ۷۲-۷۳، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۹
ایلامی‌ها، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۵۰-۵۲، ۵۵-۵۶، ۵۸، ۱۲۶
بابلی‌ها، ۱۲۶
برسقیان لرستان، ۱۴۹
بنی عیار، ۱۴۸
پارسیان، ۵۹-۷۲
پهلوی، ۱۸۷، ۱۹۲-۱۹۳
تازیان، ۱۹، ۴۳، ۶۳، ۶۶، ۷۱-۷۲، ۷۹، ۱۲۷، ۱۴۵-۱۶۴
جنگروی، ۱۵۱
حروفیه، ۷۴، ۱۲۹

خاندان برسقی، ۱۴۸
خرمیان، ۷۴، ۱۲۹
خوزها، ۵۸
دائن‌ها، ۱۸
دروبیک‌ها، ۱۸
دیلمیان، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۴۴-۱۴۵
ساسانیان، ۱۷، ۱۹، ۴۳، ۶۳، ۶۶-۷۰، ۷۳-۷۴، ۷۹، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۴۴-۱۴۵
ساگارتی‌ها، ۱۸
سامانی‌ها، ۱۴۴، ۱۸۱
سامی‌ها، ۵۱
سکاها، ۱۱۷
سلجوقیان، ۱۴۴، ۱۴۷-۱۴۸
سلوکی‌ها، ۶۲
صفوی‌ها، ۱۶۹
عباسیان، ۷۳، ۷۵، ۱۴۴
عثمانی‌ها، ۱۵۶-۱۵۷
عرب‌ها، ۵۹، ۷۱، ۱۸۲
غزنویان، ۷۹
فیلی یا پهلی‌ها، ۷۳
قاجار، ۱۷، ۱۸۷، ۱۹۲-۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۱
کاسو یا کاسیت‌ها، ۱۱
کاسی‌ها، ۱۱، ۲۶-۳۰، ۳۶-۳۸، ۴۱، ۴۳-۴۵، ۵۰-۵۳، ۵۵-۵۸، ۶۰-۶۱، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۱۰۱، ۱۲۷
کاشی مو (کاسی‌ها)، ۲۸
کوسی (کاسی)، ۲۸
کوسه ئن، ۲۸
لرها، ۵۱-۵۳، ۵۸، ۶۶، ۷۱، ۷۵-۷۷، ۷۹، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۰، ۲۱۱
لر بزرگ، ۵۲، ۵۸، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۱۵۱
مادها، ۱۸، ۳۰، ۵۹-۶۱
ماردها، ۱۸
متاناست (کاسیان)، ۵۰
مِردها، ۵۸
مصریان، ۱۳۲
مغولان، ۱۶۴
مقدونیان، ۵۶، ۵۹، ۶۵
والیان لرستان، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۸۵
هالمان ـ المان، ۳۵
هخامنشیان، ۳۶، ۴۳، ۵۶، ۵۸-۶۰، ۶۲
هیرکانیها، ۵۹
هندیان، ۵۹
هیتی‌ها، ۳۵، ۵۱
یونانی‌ها، ۱۸، ۵۹

نمایه نام ایزدان و الهه‌ها و معبدهای پیشینیان

آیین مهر، ۳۴، ۴۴، ۵۹، ۱۴۰
اروخش (آتشکده)، ۶۷-۶۹
اشی (الهدمادر)، ۴۲
انلیل، ۴۴

بودا، ۱۴۰
زرتشت، ۵۹
سروش (الهه عدالت)، ۴۲-۴۶
شوکامون، ۳۵، ۴۴
شومو، ۴۴
شیبارو، ۴۴
شیخو، ۴۴
شیمالی، ۴۴
کاشو، ۴۳
کمش مهر، ۱۳۲-۱۳۳
مانی، ۱۳۳، ۱۴۰
مانویت، ۱۳۲
مردوک - (خدای بابلی)، ۴۴
مزدا، ۱۴۰
مهریا میترا، ۴۵
معبد سُرخ دم، ۴۲-۴۵
معبد مهری، ۶۹-۱۲۷
هاربه، ۴۳
آتش بیگی، ۱۳۱
آیین قربانی کردن در جم خانه، ۱۳۷
آیین نوروز، ۹۴
اسلام، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۴
اَلِفه - شب برای مردگان، ۹۶
امامیه، ۱۵۸
اهـل حـق (یـارسان)، ۴۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۷، ۲۷۳
بنیامین (آفریدگار)، ۱۳۲
بابا بزرگ، ۱۳۱، ۱۷۹
بابا حیدر، ۱۳۱
باب حوارزم (بوخارز)، ۱۲
بواطنه، ۱۴۸
پنجه، ۱۴۰
پنجه رزبار، ۹۵، ۱۴۰-۱۴۱
پیر موسی، ۱۳۲، ۱۴۲
جشن قلنداز، ۱۴۲
جم خانه، ۱۳۲، ۱۳۷-۱۴۰
جمعه آخرسال، ۹۶
چهارشنبه سوری، ۹۶
حروفیه، ۸۲
حوزه علمیه خرم‌آباد، ۲۳۸
خاتون رزبار، ۱۴۲
خان الماس، ۲۷۷
دُووِت - (داوود)، ۱۳۲
دُردَبار، ۱۴۰
دون، ۲۷۷
زردست، ۱۲۷-۱۲۸، ۲۷۷
سلطان سجاک، ۱۳۱
سید محمد نوربخش، ۲۷۷
سیزده بدر، ۹۹
شام عید، ۹۸
شاه ابراهیم، ۱۳۱
شاه حیاس، ۱۳۱
شاه خوشین، ۱۳۲
شنبه بدر، ۹۹
شیعه، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۵۶-۱۵۸
شیرقُتی، ۱۴۲
عالی قلندر، ۱۳۱
علی الهی، ۱۳۱

عید غدیر، ۱۴۵
قلم زرین، ۱۴۲
قلندار (جشن عید)، ۱۴۱-۱۴۲
کامری جان، ۱۴۲
کمچه لیسان، ۱۴۲
گرده ریزان، ۱۴۲
مسجد جامع، ۲۳۸
مسیح، ۱۴۰
مسیحیت، ۱۳۱-۱۳۲
مشعشعیان، ۱۵۷، ۱۶۰
نُصَیری، ۱۳۱
نوروز بهمنی، ۱۴۰
نیّت ـ (قلنداز)، ۱۴۲
یادگار (بابا)، ۱۳۱
یارسان، ۴۷، ۸۰، ۸۳، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۴، ۲۷۷
یهودی‌ها، ۱۸۵

نمایه نام، ایل ـ طایفه، تیره، خانواده

آراسته، ۱۸۲
آزادیان، ۱۷۰
آش‌پز، ۱۷۷
آهو قلندری، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲
ابوالعباس، ۱۵۱
اسدی، ۱۸۰
افتخاری، ۱۸۰
املهی، ۱۸۰
الماسیان، ۱۷۷
الهداروند، ۱۸۲
انصاری، ۱۷۹
ایازی، ۱۷۸
ایزدپناه، ۱۸۱
ایل بیرانوند، ۸۰، ۳۰۳، ۳۰۶
ایل پایی، ۸۰، ۳۰۲
ایل جویکی (جودکی)، ۳۰۳
ایل حسنوند، ۹
ایل چگنی، ۶۵، ۱۰۱، ۱۲۱
ایل دیرکوند، ۳۰۲
ایل ساکی، ۱۹۴
ایل میر (طایفه)، ۱۳۱، ۱۶۳، ۲۹۸، ۳۰۲
ایل یوسفوند، ۹
بابا عباسی (بوواسی)، ۱۷۸
بختیاری، ۱۳، ۱۹، ۵۳، ۶۵، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۱۸۱، ۲۶۱، ۳۴۳
براوند، ۱۵۱
بردبُر، ۱۷۹
باک تیره‌ای ازایل ساکی، ۱۹۴
بصریان، ۷۲
بن‌تیکو، ۱۸۵
بنی‌طُرَف، ۱۹۴
بویر احمد، ۲۶۱، ۳۴۳

بهاروند، ۳۰۲
بهاروندی، ۲۱۰
بیات، ۱۶۳
بیاق، ۱۸۴
پارسا، ۱۷۹
پارسی تیره‌ای ازایل ساکی، ۱۹۴
پیرعباسی، ۱۷۹
تکانه، ۱۸۴
توسلّی، ۱۷۹
جابری، ۱۷۹
جایدری، ۱۷۹
جزایری حاج سید عزیزی، ۱۷۹
جعفری جزایری، ۱۷۹
جزایری سید عبدالهی، ۱۸۰
جزایری شوشتری، ۱۷۹
جوادی، ۱۸۰
جودکی، ۱۵۱
چاغروند، ۱۸۰
چنگایی، ۱۸۰
چوواری، ۱۳۰
چارلنگ (تیره)، ۶۶، ۸۳
چقلوندی، ۸۰
چناروند تیره‌ای ازایل ساکی، ۱۹۴
چواری، ۲۱۱
حافظی، ۱۸۲
حبیبی، ۱۸۲
حجاری، ۱۷۹
حلواحر، ۱۸۰
خاکی صدیق، ۱۸۱
خاموشی، ۱۳۱
خرسان، ۱۸۲
خلف وند، ۱۷۸، ۱۸۰
خلیلی، ۱۷۸
خورشیدی، ۱۸۲
خمیس‌وند، ۱۸۴
خیروند، ۱۷۹
دارایی، ۱۸۱
داوود عباسی، ۱۵۱
دلفانی، ۱۳۰
ذوالنور، ۱۳۱
رازی، ۱۵۱
رجایی، ۱۸۲
رحیمی، ۱۸۰
رشنو، ۸۵، ۱۸۱
رمزیار، ۱۳۲
رمضانی، ۱۸۰
روزبهانی، ۱۵۱
رومیانی، ۲۰۹
ریزه، ۱۸۱
زجوارکی، ۱۵۱
زردلی‌وند تیره‌ای ازایل ساکی، ۱۹۴
زنگنه، ۱۵۱
زینی‌وند، ۳۰۲
ساربان، ۱۸۱
ساکی، ۱۵۱، ۱۸۱
سبزوند، ۱۸۲
سرچرب (ساکی)، ۱۹۴
سکوند، ۲۰۹

سکوند رحیم‌خانی، ۲۰۹
سنوبدی، ۱۵۱
سلاحورزی (سلیورزی)۱۸۱
سلسله، ۲۰۹
سلکی، ۱۵۱
سه‌سی‌وند، ۱۸۲
سلیورزی، ۱۶۵، ۱۸۱
شاهرخ وند، ۱۸۱
شاهرخی، ۱۸۱
شفانی، ۱۸۱
شلووند، ۳۰۲
شمشیر، ۱۸۱
شرکرم، ۳۰۰
شهنشا می‌وند، ۱۸۲
صدری، ۱۸۱
صفاری، ۱۴۴
صفر، ۱۸۲
طالبی، ۱۷۸
طاهروند، ۱۸۲
طاهری، ۱۸۲
طایفه چنگری، ۱۵۲
طایفه شاذیجان، ۱۴۷
طولابی، ۱۸۵
عباسی، ۱۷۸
عبداللهی، ۱۸۱
عبدالملکی، ۱۸۱
عتیقی، ۱۸۲
عرب‌زاده، ۱۸۲
عقیلی، ۱۸۱
عوضعلی، ۱۹۴
عیدی، ۱۸۱
غلامرضائی، ۱۸۱
فراش، ۱۸۲
فردوسی، ۱۷۸
فرقه دمکرات، ۲۳۷، ۲۳۸
فضلی، ۱۵۱
فولادوندان، ۱۴۷
فضیان، ۱۸۵
قاسم‌وند، ۱۸۳
قزلباش، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲
قلاوند، ۳۰۱
قلایی، ۱۵
قناعتی، ۱۷۹
کارند، ۱۵۱
کاکاوند، ۱۸۳
کرو، ۷۶، ۱۸۳
کردعلی وند، ۳۰۲
کریف‌وند، ۳۰۲
کُرزبر، ۱۸۳
کرم، ۱۸۴
کشفی، ۱۸۳
کل‌ولی وند، ۱۷۹
کمالوند، ۱۸۴
کوشکی، ۱۵۱
گورانیان، ۱۴۶
گورجه، (تیره‌ای از ساکی)، ۱۹۴
گرگ گیر، ۱۸۴
گله‌دار، ۱۸۴

لت‌کلو (تیره‌ای از ساکی)، ۱۹۴
لرستانی، ۱۸۴
لرها، ۶۱
لرهای بختیاری، ۶۶، ۲۶۱
لک، ۱۵، ۱۵۱
لک‌زی، ۸۰
فانکره‌یی، ۱۵، ۱۵۱
طالبی‌گیر، ۱۸۴
محروم ساکی، ۱۸۱
محمد باباکوبی، ۱۷۸
محمدی، ۱۸۰
مخملکوهی، ۱۸۰ محملکوهی
مرتضاوند، ۱۷۸
مصطفوی، ۱۸۱
ملکشاهی، ۱۶۸، ۱۸۵
مصطفایی، ۱۸۴
مظلوم ساکی، ۱۸۱
مقدسی، ۱۷۸
ممسارم، ۱۸۴
موضروند، ۱۸۲
موهه، ۱۷۹
مهکی، ۱۸۵
میرحمده، ۱۷۹
میردیرکوند، ۸۰
ناصری، ۱۸۵
نجف‌وند، ۳۰۲
ندروند، ۱۷۸
نوازندگان، ۱۸۵
نوکرمرا، ۱۸۵
نیرالی، ۳۰؛
والی، ۱۸۵
والایی، ۱۵۱
هسته، ۱۵۱
هفت لنگ، ۸۳
یازکی، ۱۵۱
یهودیها، ۱۸۵

نمایه واحدهای وزن و پیمایش و نان و فرآورده‌ها

بادام کوهی، ۸
بُرساق، (نان لقمه‌ای)، ۱۱۹
بگس، واحداندازه، ۱۲۵
لَغَل، ۱۲۴
بلوط (بلی)، ۸، ۱۰
بیست و پنج $\frac{1}{4}$ من، ۱۲۳
بیل ـ واحد آبیاری، ۱۲۱
پا ـ (اندازه)، ۱۲۵
کلنگ (پسته کوهی)، ۸
پنجاه (نیم من)، ۱۲۳
تیر ـ (واحد زراعی)، ۱۲۰
تیری (نوعی‌نان)، ۱۱۸
جفت (واحد زارعی)، ۱۲۰
جفت (پوست بلوط)، ۱۱۶

چال‌او، ۱۱۶
چارَک (وزن)، ۱۲۳
چِلّه (اندازه طولی)، ۱۲۵
چِزِنَک نوعی نان، ۱۱۸
دوپایی (واحد دامداری)، ۱۲۳
ژیر (مقدار)، ۱۲۴
ساکی پز، (نوعی نان)، ۱۱۷
سَر جفت (دامداری)، ۱۲۲
سنگ (واحد آب)، ۱۲۱
سیر (وزن)، ۱۲۴
شِلینکه (نوعی خمیر)، ۱۱۸
فتیره (نان)، ۱۱۵
فَرسَق (مساحت)، ۱۲۴
قیال (پیمانه)، ۱۲۴
قُرصه (نان)، ۱۱۸
قُلاچ (طول)، ۱۲۴
کاک (نان)، ۱۲۰
کَپ (مقدار)، ۱۲۰
کُسَک (مرحله از تهیه نان بلوط)، ۱۱۵
کَلک (نان بلوط)، ۱۱۵
کَلوا (نان)، ۱۱۹
کُلُوت (برای تهیه نان بلوط)، ۱۱۶
کیله (پیمانه)، ۱۲۴
کیل (پیمانه)، ۱۲۲
کی‌لو (پیمانه)، ۱۲۲
کی‌لونه (پیمانه)، ۱۲۲
گِرده (نان)، ۱۱۷
گِرده نذری، ۱۱۷
گز (اندازه)، ۱۲۴
گُپ (اندازه)، ۱۲۴
گُم (طول)، ۱۲۴
گُمَل (پیمانه)، ۱۲۴
لاتاس (پیمانه)، ۱۲۴
لَم دِر (بلوط)، ۱۱۵
مِرک (طول)، ۱۲۴
من پاترازی (وزن)، ۱۲۳
من تبریز، ۱۲۳
منزل (مساحت)، ۱۲۴
من نه عباسی (وزن)، ۱۲۳
من هشت عباسی (وزن)، ۱۲۳
نون بلی (کُک)، ۱۱۵
نان تابه‌ای، ۱۱۶
نان جو، ۱۱۷

نمایه نام مراکز فرهنگی، دانشگاه‌ها، هفته‌نامه‌ها و اداره‌های درلتی و زبان‌ها

اداره احصاییه (ثبت احوال)، ۲۲۶
اداره ثبت اسناد، ۲۲۶
اداره صخییه (بهداری)، ۲۲۶
اداره طرق و شوارع، ۲۲۹
اداره فرهنگ (آموزش و پرورش)، ۲۲۶

اداره فرهنگ‌وار شاد اسلامی، ۲۴۲
اداره فرهنگ و هنر، ۲۴۱
اداره مالیه (دارایی)، ۲۲۶
استانداری، ۲۴۱
انتشارات گلشایی، ۲۶۵
انجمن آثار ملی، ۲۴
بانک ملی، ۲۲۹
برق، ۲۲۹
دارالتربیه عشایری، ۲۲۲
دانشگاه جندی‌شاپور، ۲۴۱، ۲۴۲
دانشگاه شیراز، ۲۴۱
دانشگاه لرستان، ۲۴۲، ۲۵۲
دادگستری، ۲۳۷
دبستان سپه، ۲۲۱
زبان اکدی، ۳۰
زبان پهلوی، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۲۶۱
زبان خوزی، ۷۹، ۸۰
زبان دری، ۷۹، ۸۰
زبان سریانی، ۷۹، ۸۰
زبان فارسی، ۷۹
زبان فارسی باستان، ۸۰
زبان لری، ۱۵، ۷۰، ۷۶، ۷۹، ۸۰
زبان لکی، ۱۵، ۷۰، ۸۰
شهرداری خرم‌آباد، ۲۱۵
فرستنده رادیو، ۲۴۰
فهلویات، ۸۰
کتابفروشی محمدی، ۳۰۸
مجلس شورای ملی (دوره چهارم)، ۲۱۵، ۲۲۱
مجمع اخوان حقیقت، ۲۳۵
موزه شاپور خواست، ۱۵۰
میراث فرهنگی، ۲۴
وزارت فرهنگ آموزش عالی، ۲۴۱
هفته‌نامه پیام لرستان، ۲۴۰
هفته‌نامه زبان لرستان، ۲۳۹
هفته‌نامه صدای لرستان، ۲۳۸
هفته‌نامه طلیعه لرستان، ۲۳۹
هفته‌نامه فروغ لرستان، ۲۳۹
هفته‌نامه کبیر کوه، ۲۴۰
هفته‌نامه لرستان جوان، ۲۳۹
هفته‌نامه ندای فرهنگ، ۲۳۹
هفته‌نامه ندای لرستان، ۲۳۹

نمایه واژه‌های لری و لکی شامل نام درخت و سردرختی و اشیا

آژیه (گیوه)، ۲۰۴
ارجن (درخت آلبالو)، ۸
اُرسی، ۱۸۶
اَیفه، ۲۴
اوازیفه، ۹۱
اوجار، ۲۰۰
اولاو، ۹۳
برساق، ۱۱۹

بگش، ۱۲۵
بیگ، قمیش، ۲۷۱
بلور (نی چوپانی)، ۲۷۵
بلوط، ۵۳، ۵۴
بنه‌گه، ۲۹۳
بیل (فل)، ۱۱۷
پنجدری، ۱۸۶
پنجه رزبار، ۹۵، ۱۴۰، ۱۴۱
پیرموسی، ۱۳۲
تاج کلا، ۱۸۸
تال، ۲۶۶، ۲۶۹
تلاسه، ۲۶۶
تلمیت، ۹۱
تمیره (تنبوره)، ۲۷۳
تُوِگپ (تب بزرگ)، ۲۰۵
تی‌تیا (توتیا)، ۲۰۵
تیل تکن، ۱۴۱
جَریه، ۲۰۴
جو، ۲۰
خواجه خِورَکو، ۱۸۶
خی‌بس، ۸۹
چارگوش (آجر)، ۱۸۷
چالتو، چاله آش، ۲۰۵
چِزنَک، ۱۱۸
چِرُین، ۲۹۴
چِلّه بهر، ۱۲۵
حالو حُویه‌زا، ۹۳
حَسوشکه، ۱۴۳
حَسیره، ۳۲۱
خاتون رزبار، ۱۴۲
خارت حسو، ۹۱
خاکه لیه، ۱۴۱
خریوی، ۲۹۲
دت اَردت، ۹۰
دُردَبار، ۱۴۰
دس بوسو (دست بوسان)، ۹۳
دَسُ خُوَر، ۳۲۲
دوزله، ۱۴۰
دُووار (چادر سیاه)، ۱۴۰
رَدا، ۱۳۹
زِمسو، ۱۴۱
زیرتال، ۲۶۹
ژوی، ۱۹۹
ژیر، ۱۲۴
ساز (سرنا)، ۲۶۹
سَرجفت، ۱۲۲
سرخونی وَش، ۲۸۵
سرسُرخن، ۲۴
سَرلْعل، ۱۸۶
سُک، ۲۸۶
سه‌دری، ۱۸۶
سُوَز، ۱۱
سیخ کمانچه، ۲۶۹
سیرکو، ۲۶۱
سیم‌بر، ۱۸۷
شلکینه، ۱۱۸
شَلَمَه، ۱۴۰
شُوین، ۲۸۵

قارچ، ۵۳
قَبال، ۱۲۴
قطار، ۲۸۸، ۲۹۱
قُلاچ، ۱۲۴
قُمه‌زا، ۹۲
قَلقاف (میوه درخت جنگی)، ۱۹۹
قی (جنگ)، ۳۰۲
کاسه، ۲۸۶
کاروکُتل، ۹۱
کاروکفن، ۹۲
کُتَل، ۹۱
کُرِنگ، ۱۴۱
کُلنگ (پسته کوهی)، ۲۰
کامری جان، ۱۴۲
کمچه لیسان، ۱۴۲
کیژه، ۱۹۹
گاکُر، ۱۴۱
گاینه (گاودانه)، ۳۱۱
گپ، ۱۲۴
گرده ریزان، ۱۴۲
گُرز دهل، ۲۷۴
گم، ۱۲۴
گُمَل، ۱۲۴
گُلِم، ۱۱
لَمْ دِر، ۱۱۵
مازی، ۱۹۹
ماش، ۲۰
مال (واحد خانه)، ۲۹۲
ماله‌ژیر، ۱۴۱، ۲۹۲
ماله‌ژیری، ۲۹۲
ماشته، ۲۰، ۲۲
مَرْک، ۱۲۴
متیه و متیه‌زا، ۹۲
مُشته، ۲۰۳
مشرقو، ۱۴۱
مَقُم، ۲۷۵، ۲۷۶
مُور، ۲۹۴
مهریون، ۱۴۱
نُخَه (نخور)، ۳۱۱
نظامی (آجر)، ۱۸۷
نوژی، ۳۰۹
وِهار، ۸
ولگه ریزُن، ۱۴۱
هل پرکه، ۲۹۲

نمایه نام سازها و مقام‌ها موسیقیاتی، ترانه‌ها لری و لکی و موسیقی‌دانان بومی

احمد شاهنامه خوان، ۲۵۹
امامقلی امامی، ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۰۸
بلور (نی چوپانی)، ۲۷۵
بیگ (قمیش)، ۲۷۱
تال (کمانچه)، ۲۶۶

تال (سیم کمانچه)، ۲۶۹
ترانه باریکی شُوتیلا، ۳۰۸
ترانه بالا بَرز، ۳۱۵
ترانه بزران، ۳۱۳
ترانه بیابنیش، ۳۳۵
ترانه چشن وِرَه، ۳۳۳
ترانه چوپان، ۳۲۳
ترانه درخت نارون، ۳۲۷
ترانه زی تربیا، ۳۳۰
ترانه سُوَزه سُوَزه، ۳۱۲
ترانه شوق وصال، ۳۳۲
ترانه شوق وصل، ۳۳۸
ترانه‌قدم‌خیر (مقام‌همه است)، ۳۰۰، ۳۰۱
ترانه کُچِکلَه شیرازی، ۳۲۸
ترانه کوش طلا، ۳۲۵
ترانه گندم خَر، ۳۰۷، ۳۲۴
ترانه مرشدخان، ۲۹۸
ترانه میری (مقام)، ۲۹۶، ۲۹۷
ترانه نازارم، ۳۳۹، ۳۴۰
ترانه هروایه، ۳۱۵
ترانه هی‌لاینه لاینه، ۳۰۹
ترانه هام سیت بُوم (مقام)، ۳۲۹
ترکه (ترکه زیر دهل)، ۳۲۷
تلاسه، بخشی از دسته کمانچه، ۲۶۶
تمیره (تنبور)، ۲۷۳
تنبور اهل حق، ۲۶۷، ۲۷۳
تیر (آرشه)، ۲۶۴
جلیل احمدپور (شاهنامه خوان)، ۲۹۵
چِرُنَن، ۲۹۴
حسین سالم (نوازنده کمانچه)، ۲۶۶
حشمت آرشیدی، ۳۵۳
حماسه‌های قبیله‌ای، ۲۹۶
دس گرته، ۳۴۲
دوپا (رقص)، ۳۴۴
دهل، ۲۷۳، ۲۶۹
دوزَله، ۲۶۳، ۲۶۵
رقص دوپا، ۳۰۷
زیرتال (خَرَک)، ۲۶۹
ساز (سرنا)، ۲۶۹
سُرنا، ۲۷۰، ۲۷۱
سُک (گوشی کمانچه)، ۲۶۸
سرخونی وش، ۲۸۵
سرموده، ۲۹۴
سیخ کمانچه، ۲۶۹
مقام شانه شکی، ۳۴۴
شاه‌میرزا مرادی (سرنانواز)، ۲۷۳
شاهنامه خوانی، ۲۹۴
ضرب (تنبک)، ۲۷۱
عبدالقادر مراغی، موسقیدان، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۶۹
علیرضا حسینخانی (نوازنده)، ۲۶۶
علی محمد صالحی (موسیقدان)، ۳۳۹
فرح‌الله علی‌پور (نوازنده)، ۲۶۶
کاسه کمانچه، ۲۶۸
کلام یارسان (نوای مذهبی)، ۲۶۱
کمانچه، ۲۶۲، ۲۶۶
گرزدهل، ۲۷۴
محمود مدیری (موسیقدان)، ۳۵۷

مقام اَلیبوسونه، ۳۱۶
مقام پووه موری، ۲۸۵
مقام رارا (سوک)، ۲۸۵
مقام بَرَه کُوی، ۲۹۳
مقام جنگه‌را، ۲۹۲
مقام چپی، ۲۹۲
مقام حقه حقه (مذهبی)، ۱۰۳
مقام خریوی، ۲۹۲
مقام دایه دایه (حماسی)، ۳۰۲، ۳۰۳
مقام ساریه خوانی، ۳۱۹
مقام سحری، ۳۸۲
مقام سنگین سما، ۳۴۳
مقام سیت بیارم، ۳۱۹
مقام شاره را، ۲۸۷، ۲۹۱
مقام شیرین و خسرو، ۳۲۱
مقام شیونی، ۲۸۵
مقام طرز، ۲۸۶
مقام علی مولا، ۱۴۰
مقام فرنگی، ۲۹۲
مقام فرنگی رضاقلی، ۲۸۹، ۲۹۲
مقام قطار، ۲۸۸، ۲۹۱
مقام قنه قنه، ۲۹۲
مقام کلام سرانجام (مذهبی)، ۲۷۷
مقام گُلَه خاک، ۲۹۱
مقام ماله ژیری، ۲۹۲
مقام یاری، ۱۴۰، ۲۸۲
مقام مور، ۲۶، ۲۹۴
مقام نقاره، ۲۹۰، ۲۹۱
مقام های دووت گیان دووت، ۱۰۳، ۲۸۲
مقام هانای محمدبک، ۱۰۳، ۲۸۲
مقام هل پرکه، ۲۹۲
مقام مِقُم (تعریف مقام)، ۲۷۵، ۲۷۶
مویه لری، ۲۹۳
میرزا جان حیدری (آهنگ ساز و ترانه‌سرا)، ۲۹۶
نغمه‌های لری، ۲۶۱

نمایه کتابشناسی

آژند یعقوب
حروفیه در تاریخ ـ تهران، نشریه، ۱۳۶۹ سیزده + ۱۹۳ ص
آژنگ ـ همت
آصف، محمد هاشم، رستم الحکما به‌اهتمام محمد مشیری، امیر کبیر، تهران ۱۳۵۲
آمار نامه استان لرستان
مرکز آمار ایران، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵
ابن اثیر
تاریخ کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، علمی، ۱۳۵۲
ابن اثیر
الکامل ـ چاپ مصر

ابن حوقل
سفرنامه ابن حوقل، یا ایران در صورة‌الارض
ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، امیر کبیر ۱۳۶۶، ۴۰۲ ص
ابن طقطقی، محمد بن‌علی
الفخری، فی‌الادب‌السلطانیه والدول الاسلامیه ـ چاپ مصر
ابن فقیه همدانی ـ احمد بن‌علی
مختصرالبلدان، ترجمهٔ ج، مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹
ابن ندیم
الفهرست، ترجمهٔ رضا تجدد، تهران، کتابخانه ابن‌سینا
ابوالقاسم کاشانی
فیلم نسخه خطی شماره ۳۸۶ کتابخانه برلین، آلمانی
ابودلف، مسعر بن‌مهلهل خززجی
سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه ابوالفضل طباطبائی تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۲
ابی یعقوب، احمد بن ابی یعقوب
تاریخ یعقوبی
آرانسکی، ای. ام
مقدمه فقه اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۸
اردبیلی، محمد بن علی
جامع الرواة
اسکندر بیک ترکمان
عالم آرای عباسی، به‌تصحیح ایرج افشار. تهران، امیر کبیر
اصطخری، ابواسحاق، ابراهیم
مسالک و ممالک، تصحیح ایرج افشار تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰
اعتمادالسلطنه ـ محمد حسن خان
مرآت البلدان ـ تصحیح عبدالحسین نوایی هاشم محدث ـ تهران
اقبال آشتیانی، عباس
تاریخ مغول ـ از استیلای مغول تا مشروطیت امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲
الهی، نورعلی
برهان الحق، به‌کوشش تقی تفضلی تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۳
امیراحمدی (سپهبد)
خاطرات نخستین سپهد ایران، به‌کوشش زرگری‌نژاد تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳
ایزد پناه، حمید
نقاشیهای پیش از تاریخ، در غارهای لرستانی مجله باشتان شناسی هنر ایران، ش ۳ ـ تابستان ۱۳۴۸
ایزدپناه، حمید
خاندان بُرسقیان در لرستان، نامه مینوی، تهران، ۱۳۵۰
ایزدپناه، حمید
جمع خانه و تنبور نوازی اهل حق در لرستان‌کاوه، مونیخ، ش ۴، ۱۳۵۴
ایزدپناه، حمید
فرهنگ لُری، ج ۲، تهران، آگاه، ۱۳۶۳

ایزدپناه، حمید
«زاگرس»، کیهان فرهنگی، ش ۵، مرداد ۱۳۶۶
ایزدپناه، حمید
باستان‌شناسی و هنر ایران (مجله) شماره‌های ۳، ۴، نقاشیهای دوشه ۱۳۴۸
بدلیسی، امیر شرف خان
شرفنامه بدلیسی، تصحیح محمد عباسی تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۳۳
بامداد، مهدی
تاریخ رجال ایران، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۷
بررسیهای تاریخی، سال دوم مجله شماره، ۶
بُرن، زهر
نظام ایلات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانداری ـ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹
بلاذری، احمد بن‌یحیی بن جابر
فتوح البلدان، ترجمه دکتر محمد توکل، تهران، نشر نقره، ۱۳۷۳، چهل و پنج + ۷۸۷ ص
بهمنش، احمد
تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، تهران انتشارات دانشگاه تهران، شماره، ۲۳۹، ۱۳۳۳
الکساندر، پوپ
شاهکارهای هنر ایران، ترجمه دکتر پرویز خانلری ناتل
پیرینا، حسن، (مشیرالدوله)
تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان یا ایران باستان، تهران، ابن‌سینا
تاریخ بناکتی
به‌کوشش جعفر شعار، انجمن آثار ملی تهران
تجویدی، اکبر
نقاشیهای ایران از کهن‌ترین روزگار تا دوره صفوی ـ وزارت فرهنگ و هنر، تهران
تریبیون دوژنو، (روزنامه)
ژنو، اکتبر ۱۹۵۷
جغرافیای لرستان،
نسخه خطی، شماره ۴۸۴/ ف، کتابخانه ملی تهران
جوینی، عطاملک
تاریخ جهانگشای، به‌تصحیح محمد قزوینی به‌همت محمد رمضانی، کلاله خاور، ۱۳۳۷، تهران
حاج سیّاح
خاطرات حاج سیاح، تهران، امیرکبیر
حدود العالم ـ من‌المغرب الی‌المشرق به‌کوشش منوچهر ستوده، دانشگاه تهران
حزین، حسین
مذکره حزین، یادورنمایی از شهرستان بروجرد، تهران، محمدی، ۱۳۵۱
حزین اصفهانی
تاریخ حزین اصفهانی، اصفهان، کتابفروشی

تایید، ۱۳۳۲
حسینی استرآبادی (تاریخ سلطانی)
از شیخ صفی تا شاه صفی، به‌اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران، علمی، ۱۳۶۴
حموی، یاقوت
برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، تهران
حموی، یاقوت
معجم‌البلدان، چاپ بیروت
مرگان [دومورگان] ژاک
جغرافیای غرب ایران، ترجمه و توضیح کاظم ودیعی، تبریز، چهر، ۱۳۲۹، ج ۲
دهخدا، علی اکبر
لغت‌نامه، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا
دیاکونف
تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
دینوری، ابوحنیفه احمد پسر داوود
اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت، تهران بنیاد فرهنگ ایران
دیوان مسعود سعد سلمان
انتشارات گلشایی، تهران، ۱۳۶۳
راولینسون، هنری
سفرنامه هنری راولینسون، به‌لرستان، خوزستان، بختیاری، ترجمه سکندر امان الهی، خرم‌آباد اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶
راوندی، محمد
راحةالصدور و آیه‌السرور، در تاریخ آل سلجوق به‌تصحیح مجتبا مینوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴
رزم‌آرا، علی
جغرافیای نظامی لرستان. تهران، ۱۳۲۰
رشیدالدین فضل‌الله
الاسئله ولاجوبه رشیدیه
رموزیارسان یا گنجینه سلطان سحاک
گردآورده سید قاسم افضلی شاه ابراهیمی تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۶
ریشاد، فرانسیس
سفرنامه رافایل دومان
رپور، هربرت
صبوری در سپهر لاجوردی ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران، نشر گفتار ۱۳۶۸
سالنامه دبیرستان پهلوی
خرم‌آباد، سال تحصیلی، ۳۱-۱۳۳۰
سالنامه بهار
دبیرستان ملک‌الشعرای بهار، خرم‌آباد، ۱۳۴۲
سفرهای رضاشاه به‌تهران
تألیف شادروان محمدرضا والی‌زاده معجزی فرهنگ و هنر لرستان، خرم‌آباد، ۱۳۵۶
شاه اسماعیل صفوی
اسناد و مکاتبات تاریخی به‌اهتمام دکتر عبدالحسین نوایه - بنیاد فرهنگ ایران، تهران

شجره، دکتر حسین
یادداشتهای مسافرت به‌لرستان نسخه خصوصی ماشین شده
طاهری، ابوالقاسم
سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، تهران انجمن آثار ملی
طبری، محمد بن‌جریر طبری
تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران
عالم آرای صفوی
به‌کوشش یداله شکری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰
عسگری، مرتضا
صدو پنجاه صحابه ساختگی ـ تهران چاپ اتحاد، ۱۳۶۷
غزالی، امام ابوحامد
کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، تهران
غضنفری ـ اسفندیار
گلزار ادب، مجموعه شعر از شاعران لرستان خرم‌آباد، ۱۳۴۶
غفاری، قاضی احمد بن محمدقزوین
تاریخ جهان‌آرا، تهران، حافظ، ۱۳۴۳
فارسنامه ناصری حسینی فسائی، حسن
به‌تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷
فردوسی، حکیم ابوالقاسم
شاهنامه ـ به‌تصحیح محمد دبیر سیاقی، علمی، تهران
فلسفی، نصرالله
زندگانی شاه عباس ـ دانشگاه تهران
فهرست رجال منتخب‌الدین
قزوینی، محمد
یادداشتهای قزوینی به‌کوشش ایرج افشار تهران، دانشگاه تهران
کاشانی، ابوالقاسم
نسخه خطی، کتابخانه برلین شماره ۳۸۶
کای بار (KQJ BAR) سموس، مری‌بویس
دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون و همن
مجموعه مقاله، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸
کریستن‌سن، آرتور
ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن‌سینا
کریمی، بهمن
راههای باستانی و پایتختهای قدیمی غرب ایران، تهران، ۱۳۲۹
گاف‌مید، کلر
لرستان در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد. ترجمه خانم فرخنده اعتصام، بررسیهای تاریخی شماره ۴ مهر ۱۳۵۶
گدار ـ آندره
هنر ایران، ترجمه بهروز حبیبی، تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۴۵
گوبینو، کنت آرتوردو
سفرنامه کنت دوگوبینو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی
گیرشمن، رمان
ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد

معین ـ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
گیرشمن، رمان
هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمه عیسا بهنام ـ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶
لسترنج ـ گی
جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
مارتین و رمان رزن
آیین میترا، برزگ برزگ نادرزاد
ماسپروماز
تاریخ قدیم ملل شرق
ماشاءاله سوری
سرودهای پارسان
مجمل‌التواریخ و القصص به‌تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸
محمد پادشاه متخلص به‌شاه
فرهنگ آنندراج، تهران، کتابفروشی خیام
محمد کاظم
عالم آرای نادری، چاپ مسکو
محمد هاشم آصف
رستم‌التواریخ، به‌تصحیح محمد مشیری تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲
مراغی، عبدالقادر غبنی
جامع‌الالحان، به‌اهتمام تقی‌بینش، تهران، مؤسسه مطالعات وتحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶
مستوفی ـ حمدالله
تاریخ گزیده، به‌تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر
مستوفی، حمدالله
نزهت‌القلوب به‌تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، طهوری
مسعودی، ابولحسن علی پسر حسین
التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
مسعودی، ابوالحسن، علی میرحسین
مروج‌الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
میرخواند، محمد پسر خاوندشاه بلخی
روضة‌الصفا، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب خویی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
مینورسکی
تعلیقات بر سفرنامهٔ ابودلف، فرهنگ ایران زمین
مینورسکی
سازمان اداری حکومت، صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة‌الملوک ـ ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ـ تهران، زوار
نامه مینوی
یادنامه استاد مجتبی مینوی، چاپ تهران
نطنزی، معین‌الدین
منتخقب‌التواریخ معینی، به‌تصحیح ژان‌روبن، تهران، خیام، ۱۳۳۶
نفیسی، سعید

بابک خرم‌دین، تهران، فروغی
نفیسی، سعید
پورسینا، چاپ تهران
نفیسی، سعید
تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
نفیسی، دکتر علی‌اکبر ناظم‌الاطبا
فرهنگ نفیسی ـ چاپ خیام تهران
نوایی ـ عبدالحسین
شاه طهماسب صفوی ـ اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی ـ تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰
نیشابوری، ظهیرالدین
سلجوقنامه، تهران، کلانه خاور، ۱۳۲۲
واندنبرگ، لوئی
باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
واندنبرگ لوئی
معرفهای ایران، لرستان، قفقاز، ترجمه مصطفی اعلم
وزمازرن، مارتن
آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران
ویدن گرن
مان و تعلیمات او، ترجمه نزهت صفایی، تهران
هرودوت
تواریخ، ترجمه غ، وحید مازندرانی ـ تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران
هول، فرانک
دورهٔ پیش از تاریخ در جنوب غربی ایران، ترجمه اسکندر زمان الهی، خرم‌آباد اداره کل فرهنگ و هنر لرستان، ۱۳۵۲
نیروی، شرف‌الدین علی
ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶
یعقوبی، احمد پسر ابی یعقوب
تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲
یغمائی، حبیب، ایرج افشار و محمد روشن (گردآورندگان)
نامه مینوی (مجموعهٔ سی و هشت گفتار) تهران [؟]، ۱۳۵۰
یغمائی حبیب
یغما (مجله) تهران

Clare Gott Meade
"Iran" in Journal of the British Institute of Persian studien, Vol VI (1968)
HOLE, Frank.
The Prehistory of sovth westerr Iran A Preliminary Report Rice university OMB Mentv Flamnery
JACOBITZ. D. K.,
Die seler Griech isch Deutsches vorterbvch
Lexigue geographigve ancienne paris. 1914
Moorey, P.R.S
Bronzes From Luristan

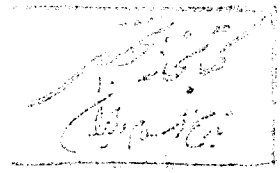

TÂRIKHE JOGHRÂFIÂ

VA EJTEMÂIYE LORESTÂN

by

H-IZADPANAH

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

Cultural Works &

Luminaries Society

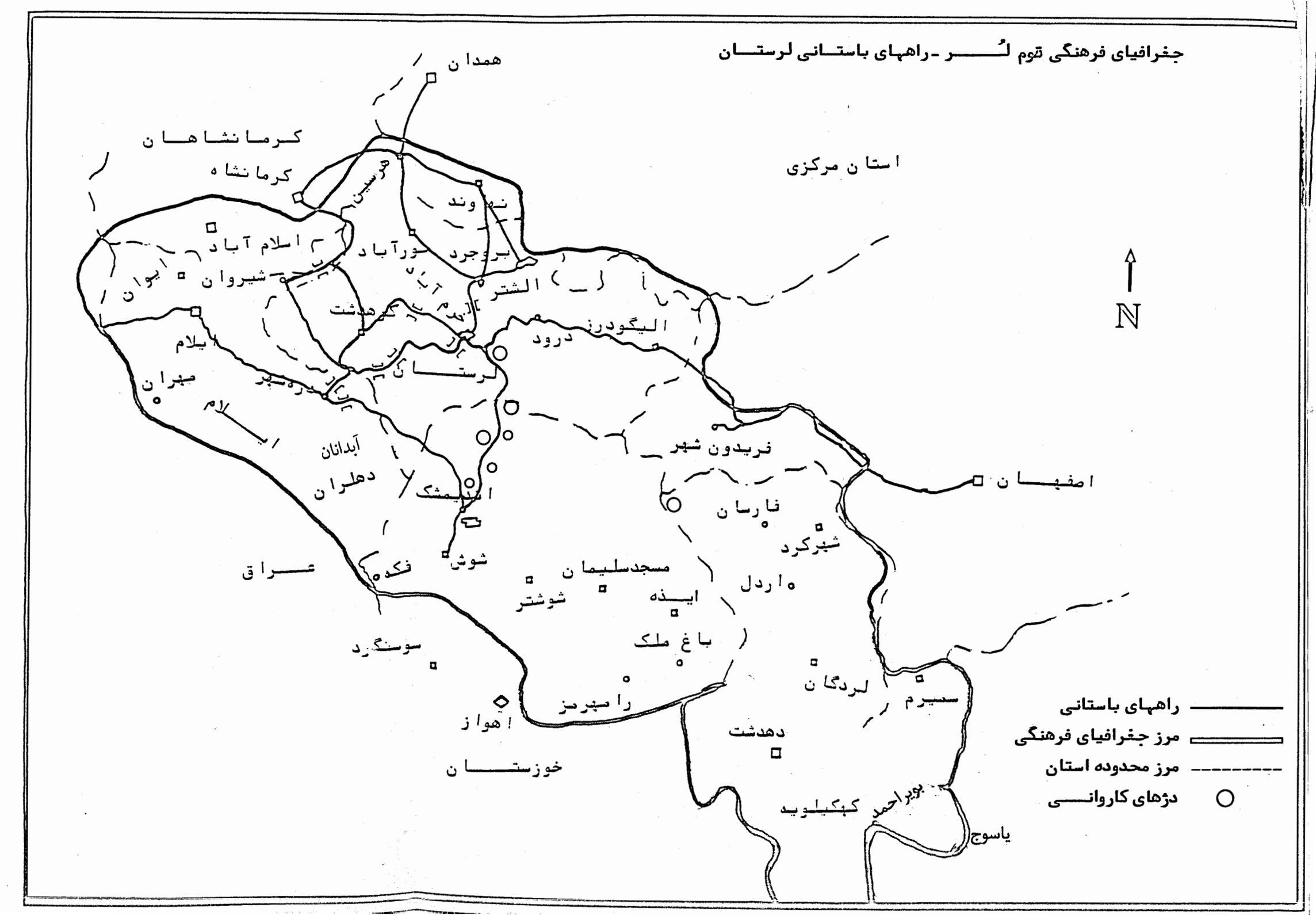
جغرافیای فرهنگی قوم لُـــــر ـ راههای باستانی لرستان
همدان
کرمانشاهان
کرمانشاه
استان مرکزی
اسلام آباد
شیروان
ایوان
نهاوند
بروجرد
الشتر
الیگودرز
درود
خرم آباد
لرستان
ایلام
صحنه
آبدانان
دهلران
ایلام
فریدون شهر
اصفهان
فارسان
شهرکرد
اردل
مسجدسلیمان
ایذه
شوشتر
شوش
فکه
عراق
باغ ملک
سوسنگرد
لردگان
سیرم
رامهرمز
اهواز
دهدشت
خوزستان
بویراحمد
کهکیلویه
یاسوج
N
راههای باستانی
مرز جغرافیای فرهنگی
مرز محدوده استان
دژهای کاروانی

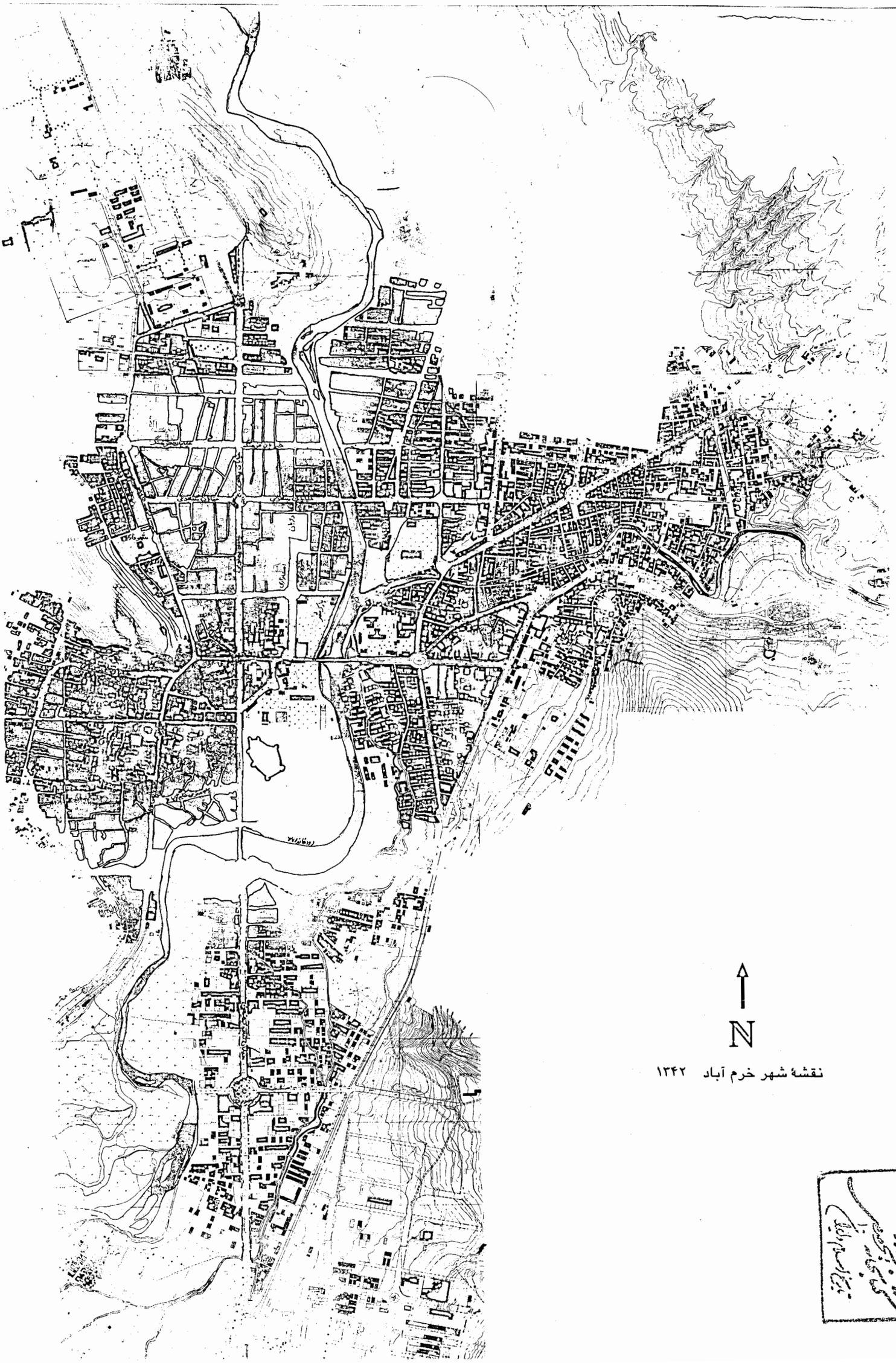

N

نقشهٔ شهر خرم آباد ۱۳۴۲